







# غدير جارى ولايت

ترجمہ کتاب نفیس شرح الزبارة ی جامعہ ی کبیرہ

از تالیفات

مفتاح علوم اہل البیت علیہم السلام عالم ربانی و حکیم صمدانی  
شیخ اوحد احمد دبر شیخ زید الدیر الاحسانی رہ

بہ قلم حجت الاسلام والمسلمین  
محمد عیدی خسروشاهی



جلد ششم

ندیر چار ولایت  
شرح الزیادہ جامعہ کبیرہ

ایں کتاب  
بہ اشرف  
حاج میرزا عبد اللہ  
فرزند آیت اللہ المعظم  
خادم الشریعتہ الغراء  
حاج میرزا عبد الرسول حائری احقاقی (مرہ)

چاپ و نشر کردید

# فہرست مطالب

کتاب غدیر جاری ولایت جلد ششم

- ۳ ..... فما احدى اسماءكم و اکرم افسسکم و اعظم شأنکم
- ۲۵ ..... و اعظم شأنکم و اجل خطرکم
- ۳۵ ..... کلامکم نور و امرکم رشد
- ۴۳ ..... و وصیتکم التقوی
- ۵۳ ..... و فعلاکم الخیر
- ۶۳ ..... و عادتکم الاحسان
- ۷۳ ..... و شأنکم الحق و الصدق الفرق
- ۸۳ ..... و قولکم حکم و حتم
- ۹۹ ..... ان ذکر الخیر کثیر اولو اصله
- ۱۰۹ ..... بابی اثم و امی و نفسی
- ۱۳۳ ..... و بکم اخر جنا الله من الذل
- ۱۳۹ ..... بابی اثم و امی و نفسی بمولاتکم علمنا الله
- ۱۴۹ ..... و بمولاتکم تمت الکلمة و عظمت النعمة
- ۱۷۱ ..... و بمولاتکم تقبل الطاعة المفترضة و لکم المودة الواجبة
- ۱۹۳ ..... و الدرجات الرفیعة و المقام المحمود
- ۲۲۹ ..... و الشأن الكبير
- ۲۵۳ ..... ربنا آما بما أنزلت
- ۳۰۱ ..... سبحان ربنا ان كان و عد ربنا لمفعولا
- ۳۰۹ ..... ان یبني و بین الله عز و جل ذنوبا
- ۳۲۷ ..... فبحق من ائتمنکم علی سر و استر عاکم امر خلقه

# فہرست مطالب

کتاب غدیر جاری ولایت جلد ششم

- ۳۴۵..... و قرن طاعتکم بطاعتہ.....
- ۳۶۱..... فانی لکم مطیع، من اطاعکم فقد اطاع اللہ و من عصاکم فقد عصی اللہ.....
- ۳۷۱..... اللہم انی لو وجدت شفعا اقرب الیک.....
- ۳۷۹..... فبجہم الذی اوجبت لہم علیک.....
- ۳۸۹..... و فی زمرة المرجمین بشفاعتہم.....
- ۴۰۳..... و سلم تسلیما کثیرا.....
- ۴۱۳..... فاذا اردت الانصراف.....
- ۴۱۵..... السلام علیکم سلام موع لا سہم و لا قال و لا مال.....
- ۴۱۷..... و رحمة اللہ و برکاتہ علیکم یا اہل بیت النبوة اند حمید مجید.....
- ۴۲۳..... سلام ولی لکم غیر مراغب عنکم.....
- ۴۲۵..... لا جعلہ اللہ آخر العهد من زیارة قبورکم.....
- ۴۲۹..... و السلام علیکم و حشرنی اللہ فی زمرتکم.....
- ۴۴۱..... و مکتبی فی ذولیکم و احیانی فی رجعتکم و ملکنی فی ایامکم.....
- ۴۴۵..... و شکر سعیی بکم و غفر ذنبی بشفاعتکم.....
- ۴۵۹..... و شرفنی بطاعتکم.....
- ۴۶۱..... و اعزنی بحد آکم.....
- ۴۶۳..... و جعلنی ممن انقلب مفلحا منجھا غافما.....
- ۴۶۹..... بافضل ما ینقلب بہ احد من زوارکم.....
- ۴۷۱..... و مرزقی اللہ العود ثمر العود ابد ما ابقانی ربی.....
- ۴۷۷..... اللہم لا تجعلہ آخر العهد من زیارتہم و ذکرہم.....
- ۴۸۱..... بابی التہ و امی و نفسی و اہلی و مالی.....
- ۴۸۳..... اللہم صل علی محمد و آل محمد.....

تقدیر بہ  
محض مبارک نتیجتہ الفقہاء الشاخصین عالم اخلاقی و  
من جمع دینی  
حضرت آیت الباری  
حاج شیخ عبد اللہ حائری احقاقی  
مد اللہ ظلمہ  
و نفعا اللہ و جمع الطلبة من برکات علومہ  
مرشحات و جودہ



بسم الله الرحمن الرحيم

غدير

جارى ولايت

ترجمه ى جلد ششم شرح الزياره ى جامعه ى كبيره

از تأليفات مفتاح علوم اهل البيت عليهم السلام عالم ربانى و حكيم  
صمدانى

شيخ اوحد، احمد بن شيخ زين الدين الاحسائى ره

به قلم : محمد عيى خسرو شاهى

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام علي سيد الانبياء و  
المرسلين و علي اهل بيته الطيبين الطاهرين و اللعن الدائم الابدي علي  
مخالفينهم و معاندينهم و ناصبيهم و ناصبي شيعتهم اجمعين من الآن الي  
قيام يوم الدين آمين يا رب العالمين.



## امام هادی علیه السلام فرمود: فما احلی اسماءکم واکرم انفسکم واعظم شأنکم و اجل خطرکم و اوفی عهدکم

نام های شما چه شیرین است و نفوس شما چه گرامی اند  
شأن شما چه قدر بالاست و چه اندازه وفا به عهد شما زیاد  
است.

در قاموس گفته است: حُلُوْ یعنی شیرین، ضد مُرِّ با تشدید  
راء یعنی تلخ، حَلِيٍّ مانند رَضِيٍّ و حَلِيٍّ مانند دَعَا و حَلِيٍّ مانند  
سَرَقَ حَلَاوَةً و حُلُوا و حُلُوَانًا هر سه مصدرند و اِحْلُوْلِيٍّ به معنی  
شیرین شد و حَلِيٍّ الشَّيْءِ یعنی شیرین شد، استحلاه و تحلاه و  
احلولي به معنی شیرین کرد، و قَوْلُ حَلِيٍّ مانند غَنِيٍّ با تشدید  
ياء یعنی سخن شیرین، يحلولي في الفم. به دهانم شیرین می  
آید و حَلِيٍّ في الفم و بالعین به دهان یا به چشم شیرین آمد تا  
آخر. و در کتاب لغت های دیگر نیز نزدیک به این معنی است.  
با توجه به این معانی حلاوت در هر چیزی بر حسب همان  
چیزی است که می شود از آن لذت برد، و می شود: آن را به  
حسی و معنوی تقسیم کرد:

حسی (را می توان با حواس پنجگانه) احساس کرد حس  
ذائقه با زبان، حس شامه با بینی، حس باصره با چشم، حس

سامعہ با گوش و حس لامسہ با پوست بدن حس می کند، هر چه این حواس از آن ها لذت ببرد شیرین و هر چه از آن متنفر شود ضد آن می باشد.

معنوی به باطنی و معنوی تقسیم می شود: باطنی پنج نوع است:

اول: حس مشترک، و کارش درک کردن خیالات ظاہری است و از آن جهت مشترک نام گرفته که نیرویی است مرکب از دو حس ظاہر و باطن، این حس اگر چیزی را بچرخاند آن را به صورت کره درک می کند، این حس که حس مشترک نام دارد دو چشم دارد چشم راست آن از حس های باطنی و چشم چپ آن از حواس ظاہری است، چشم راست با آبی می بیند که خیال، تخت خود را بر روی آن گذاشته است مثلاً موقعی که چیزی را می چرخانی صورت خود آن شیء، در چشم چپ شخص منعکس می شود و چرخیدن آن شیء در چشم راست، این شخص گردی شیئی را نمی بیند مگر در آبی که خیال تخت خود را روی آن گذاشته است و هر چه با طبع خود موافق بیند برایش شیرین است.

دوم: خیال، گفته شده است: خیال کرسی خود را در آب نهاده و طبعش به رطوبت مایل است و بیشتر فراموش می کند ولی در برابر هر چه به وی برسد به سرعت عکس العمل نشان می دهد.

سوم: وهم، تخت خود را بر روی آتش گذاشته و طبع آن به پیوست مایل است، گفته شده که دیر فهم است ولی وقتی بفهمد فراموش نمی کند. و این شخص مثل از ظاہر آن است در یورش به دشمنانش، و اما حقیقتش این است که تخت خود را روی نہری گذاشته که در حوض می ریزد و با طبعی

سرد با دوستانش ملاقات می کند.  
چهارم: فکر، گفته شده که تخت خود را در هواء نهاده و طبعش به برودت میل دارد کارش دروغ و افتراء می باشد، و بر علیه کسی حکم می کند که او را نمی شناسد و به وی توجه ندارد و گفته شده که رنگش سیاه متمایل به سفیدی است و طبع متلون دارد و مظهر ستاره ی عطارد است و مدام می نویسد.

پنجم حفظ، گفته شده او شخصی است که تخت خود را بر روی زمین گذاشته و طبعش به اعتدال مایل است، و همه ی کارهای دروازه بان ها را حفظ می کند و گفته شده وی شخص یادآوری است که تخت خود را بر آب نهاده و طبعش به حرارت مایل است وجه اختلاف دو طبع و محل کرسی، ظاهرا با توجه به دو حال این شخص است نامش یادآور است برای این که حفظ با فراموشی ممکن نمی شود. صفت یادآورندگی آن از این لحاظ است که از دروازه بانان دریافت می کند و این حالتی است که تختش را بر آب می نهد زیرا نیروی دافعه از آب است و این حالت حرارت لازم می آورد، و این حالت طلب و دریافت از دروازه بان هاست حافظ بودنش در حال آرامش و سکون از دریافت و طلب لحاظ می شود و در این حالت تختش را بر زمین نهاده برای این که نیروی ماسکه از آن است و طبعش در این موقع اعتدال می باشد یعنی حرارت طلب و دریافت وجود ندارد، این پنج حس باطنی وقتی احساس شیرین و خوشایند دارند که دریافت ها نسبت به طبع آن ها ملایم باشند.

معنوی در نظر ما چیزهایی اند که عقل آن ها را بی واسطه ی روح و نفس و غیره درمی یابد.

اما آن چه روح دریافت می کند دو اعتبار دارد یکی از این

نظر که تمام صورت وجود ندارد به آن معنوی گفته می شود وقتی بدون واسطه دریافت کند. و دومی از نظر آن چه که در آن وجود دارد، آن ها مضغه های معنوی اند مضغه های مخلقه و غیر مخلقه، به آن باطنی گفته می شود به اعتبار اول به عقل و به اعتبار دوم به نفس ملحق می شود.

مطالبی در رابطه با حلاوت اسامی آل محمد علیهم السلام سابق بر این گفته شد که اسم به لفظی و غیر لفظی یعنی نقشی، تصویری، عددی و معنوی گفته می شود، اسم معنوی (تعبیر دیگری از) صفت است مانند نور به خورشید، زبان، اسم معنوی را در می یابد و شیرینی آن را با حس چشائی درک می کند و در شرح اسماؤکم فی الاسماء به آن اشاره شد، از احادیث فراوانی که به آن دلالت دارند و در گذشته خبر خربزه و غیر آن را از کتاب های عامه و خاصه ذکر کردیم و مضمون این بود که ولایت اهل بیت علیهم السلام بر هر چیزی عرضه شده و آن چه قبول کرده شیرین شده و هر چه نپذیرفته تلخ و پلید گشته است.

و علی علیه السلام به جناب سلمان فرمود: منم آن کسی که اسمم بر عرش نوشته شد آرام یافت و بر آسمان ها نوشته شد بر پا شد، و بر زمین نوشته شد محکم شد و به باد نوشته شد پراکنده ساخت و به برق نوشته شد درخشید و به باران نوشته شد بارید و به نور نوشته شد پرتو افکند و به ابر نوشته شد گریست و به رعد نوشته شد فروتن شد و به شب نوشته شد تاریک گشت و به روز نوشته شد روشن و شاد شد.<sup>۱</sup>

و اسم همان صفت است چنان که پیشتر از امام رضا علیه السلام نقل شد (مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ سَأَلْتُ الرَّضَاعَ عَنِ الْإِسْمِ مَا

هُوَ قَالَ صِفَةٌ لِمَوْصُوفٍ<sup>۱</sup>) محمد بن سنان گفت: از آن حضرت سؤال شد اسم چیست؟ فرمود: (صفة لموصوف) یعنی اسم صفت موصوف است.

اگر بگوییم این خبرها از موضوعات غالیان است و اگر هم آن‌ها را بپذیریم معنای آن‌ها غیر از آن است که تو می‌گویی برای این که گفته‌ی شما معقول نیست.

می‌گوییم: احادیثی که بر این معنی دلالت دارند دشمنان اهل بیت علیهم السلام روایت کرده‌اند دشمنانی که سعی کرده‌اند نور ایشان را خاموش کنند و فضائلشان را محو سازند و تو ای دوستی که خدای تعالی خیرشان را بر تو عرضه فرموده و خلقت کرده تا مظهر فضائل آن‌ها شوی در صدد خاموش کردن نورشان هستی و سعی داری فضائل ایشان را از بین ببری به وضعی که دشمنشان به آن نرسیده است بنا بر این شاید تو آن دوستی باشی که شاعر گفته است:

احذر عدوك مرة و احذر صديقك الف مرة

فلربما انقلب الصديق فكان اعلم بالمضرة<sup>۲</sup>

از دشمنت احتیاط کن و از دوستت هزار برابر دشمنت احتیاط کن ای بسا دوست دشمن می‌شود که به راه‌های صدمه زدن بیشتر آگاهی دارد.

قبول می‌کنیم که در بین اخبار، خبرهای دروغی وجود دارد اما قبول نمی‌کنیم همه‌ی آن‌ها دروغ باشند بلکه بیشتر آن‌ها در معنی متواترند و حکمت گمشده‌ی مومن است هر کجا آن را یافت به دست می‌آورد.

گذشته از این‌ها در این باره از چه می‌ترسی؟ اگر گفتی

۱ - التوحید ۱۹۲ و کافی ۱۱۳/۱ و عیون اخبار الرضا ۱۱۸/۲.

۲ - نهج السعادة ۴۱۸/۷.

از کفر و غلو می ترسم در آن چه در جاهای مختلف این شرح  
برایت توضیح دادم بیانیش به طور قطع و یقین برایت ظاهر  
می شود که با این حال از مقصرین هستی نه از غالیان.  
اگر گفتمی این توجیہات غریب و این تأویل های بعید را از  
کجا می گویی؟

برایت می گویم: که این ها بعید نیستند بلکه تو آن ها را  
بعید می شماری چون با آن ها انس نداری (إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا  
وَ نَرَاهُ قَرِيبًا<sup>۱</sup>) ایشان آن را بعید می دانند و ما آن را نزدیک  
مییابیم در سخنان من تدبر کن و (در قضاوت و داوری) عجله  
نداشته باش خدای سبحان فرموده است: (بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ  
يُحِيطُوا بِعَلَمِهِ وَ لَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ<sup>۲</sup>) بلکه مردم تکذیب کردند  
آن چه را که به دانش آن احاطه نداشتند و تأویل آن برایشان  
نیامده بود، و شاعر گفته است:

فهب اني اقول الصبح ليل ايعمي الناطرون عن الضياء<sup>۳</sup>

بر فرض که من بگویم روز شب است آیا بینندگان نورانیت روز  
را نمی بینند؟ من به دلیل قطعی ضروری گفتم و در آن چه  
گفتم بدون معارضه بیانیش تا آن را بفهمی وقتی چنان که  
خواسته ام در آن چه وارد کرده ام اندیشیدی و برایت یقین قطعی  
حاصل نشد بدان که من دروغگو هستم و سخن نادرست گفته  
ام و وعده ی من و شما در روز قیامت خواهد بود که به حساب  
همه چیز رسیدگی می شود اگر نادرست گفته باشم سزای آن  
را من خواهم دید نه شما، و من از کفر و گناه شما بیزار هستم  
(إِنْ أَفْتَرَيْتَهُ فَعَلِيَّ إِجْرَامِي وَ أَنَا بَرِيءٌ مِّمَّا تُجْرِمُونَ<sup>۴</sup>) در اطلاق اسم

۱ - معارج ۶ و ۷.

۲ - یونس ۲۹.

۳ - الخصائص الفاطمیه ۲۱/۱

۴ - هود ۳۵.



معنوی گفتیم که زبان آن را درک می کند و می گوئیم که: بینی آن را استشمام می کند به این معنی روایت شده که جناب خدیجه رضوان الله تعالی علیها درود خدا بر او باد، چون ظرف سلام و نور دار السلام است، زمانی که حضرت زهراء سلام الله علیها را به دنیا آورد بوی خوشی برخاست و همه ی آفاق زمین را پرکرد چنان که وقتی خورشید طلوع کند آسمش بر همه ی آفاق می تابد چنین است حوریه ی قدسیه صلی الله علیها و علی ابیها و علی بعلها و علی بنیها، وقتی در این دنیا ظاهر شد به معنایی که بیان کردیم عطری که اسم او بود (در همه جای دنیا) ظاهر گشت. و چشم با حس بینایی اسم معنوی و اسم نقشی را درک می کند.

اما ادراک حس بینایی نسبت به شیرینی اسم معنوی ظاهر است زیرا دیدن رنگ های زیبا در لباس ها و زیبایی های افراد و صورت های خوشایند حیوانات و نباتات و معادن و جمادات با همه ی صفاتی که دارند و اندازه های هندسی اشکال گوناگون و دیدن اشیاء صاف و شفاف و ملاحظه سفتی و سختی اشیائی که باید سفت و سخت باشند و نرمی در آن چیزهایی که باید نرم باشند و همین طور سبکی یا سنگینی، خلاصه همه ی صفات و ضد آن ها در آن چه خوش و زیبا می نمایند. گوش نیز با حس شنوایی صوت یا سایه و اثر صوت را می شنود مانند صدا.

بشره ی آدمی با حس بساوایی کیفیت های گرمی، سردی، رطوبت و یبوست و سفتی و نرمی را و هم اندازه ها را درک می کند.

خلاصه آن چه به موقع ذکر عین به درک شدن آن اشاره می

کنم بعضی با حس بینایی و بساوایی و بعضی تنها با حس بینایی و بعضی تنها با حس بساوایی درک می شود و همه ی این ها اسماء ایشان و اسماء اسماء ایشان هستند و هر چه از آن ها به نسبت ملائمت با درک کننده نیکو باشد شیرینی آن درک می شود، و حواس باطنی همین طور هستند، در محل های خود درک نمی کنند مگر اسم هایی را که از جواهر و اعراض درک می کنند، و آن ها اسامی ایشان و اسامی اسماء ایشان هستند به نحوی که در باره ی حواس ظاهری گفتیم، شیرینی اسماء لفظیه ی ایشان را زبان درمی یابد چون مواد اسامی و شکل و وزن آن ها از غرابت و تعقید و تنافر و مانند آن ها خالی است و بر زبان آوردن آن ها آسان می باشد.

به گوش نیز شنیدن صدای اسامی ایشان از حیث حروف و وزن و غیره چنین است، اسامی رقمی ایشان به چشم و اسامی صوری ایشان به خیال و اسامی معنوی به عقل شیرین می آید.

عددی و معنوی و فکری یا عقلی، روح رقمی و لفظی است، عددی قوای لفظی و کمیت تنزل معنوی است، وقتی در استنطاق نازل شوند با اسامیشان ظاهر می شوند، چنان که گفته اند: بینات اسم محمد زبر اسلام است وقتی اعداد بیناتش نازل شوند با اسمش ظاهر می شود و اسم او اسلامی است که صفت و اثر نبوت است زیرا بینات، صفت زبر و اسم اوست، بینات اسم محمد صلی الله علیه و آله عبارتند از: ی م ا ی م ا ل، و جمع عدد آن ۱۳۲ می باشد، و زبر اسلام هم همین عدد می باشد = ۱ ، س = ۶۰ ، ل = ۳۰ ، ا = ۱ ، م = ۴۰ جمع آن ها = ۱۳۲ است. و بینات اسم علی با زبر ایمان برابر است زیرا بینات اسم آن حضرت عبارتند از: ی ن ا م ا، که برابر با ۱۰۲ است.

نفس بینات اسم علی علیه السلام بدون جمع و استنطاق ایمان است به خلاف بینات اسم محمد صلی الله علیه و آله، که در ظهور ایمان از بینات آن نیاز است دو (ی) را با (م) جمع کنیم تا (س) شود، این به آن جهت است که ظهور صفت ایمان به امام امیر مومنان علیه السلام اختصاص دارد و شراکتی با غیر مومنان ندارد بلکه علامت مومنین و محک ایمان و نفاق و میزان حق (و باطل) است تا جایی که روایت شده عایشه این شعر را سروده است:

إذا ما التبرك علي محك تبين غشه من غير شك  
و فينا التبر و الذهب المصفي علي بيننا شبه المحك<sup>۱</sup>

وقتی طلا را محک بزنند بدون شک مغشوش یا ناب بودن آن مشخص می شود و طلا و زر ناب در بین ماست، علی در میان ما مانند محک می باشد.

و علی همان یمینی است که خدای تعالی قبضه ای از آن را برداشت و فرمود: ( للجنة و لا ابالي)<sup>۲</sup> و در این باره بداء را برای خودش شرط نکرد.

و اما محمد صلی الله علیه و آله، اصل هر خیر و هدایت است و علی علیه السلام به بزرگواری و شرف آن حضرت به بزرگی و شرافت رسیده است آن حضرت ظاهراً در پیروی مشترک است و نفس بینات اسمش اسلام نیست مگر با جمع، برای این که در میان پیروان او کسانی هستند که از اسلام چیزی را ندارند وقتی جمع شود یعنی هر چیزی به اصل خود بپیوندد اسلام خالص که بر مدار ظاهر شریعت است بر آن جاری می شود و به جهت همین اشتراک رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

۱ - مناقب آل ابی طالب ۲/ ۲۸۸ و الغدير ۲۰/۲

۲ - علل الشرايع ۱۰۴ و ۱۰۶

(ما اختلفوا في الله ولا في وانما اختلفوا فيك يا علي) <sup>۱</sup> وقتی اعداد اسامی ایشان علیهم سلام الله، به این صورت که شنیدی در خیال جاری شوند لذت استقامت در استنطاق را به لحاظ موافقت طبع بدون زحمت درک می کند، به جهت شیرینی اسامی شان با شیرینی معرفت و طعم ایمان سینه باز می شود، گر چه صاحب نظران در شیرینی ایمان اختلاف کرده اند که معقول است یا محسوس؟ امام صادق علیه السلام گفته است: (حَرَامٌ عَلَى قُلُوبِكُمْ أَنْ تَعْرِفَ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى تَزْهَدَ فِي الدُّنْيَا) <sup>۲</sup> شیرینی ایمان بر دل های شما حرام است تا زهد در امور دنیا را بچشد. ظاهر این حدیث با توجه به (علي قلوبكم) معقول بودن ایمان را می رساند و حق این است که آن چه به دل مربوط می شود معقول و در مواردی که به زبان و اعضاء مربوط می شود محسوس می باشد.

و شرح صدر بدون هدایت ممکن نیست چنان که خدای تعالی فرموده است: (فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ) <sup>۳</sup> خدای تعالی هدایت شدن هر کس را بخواهد قلبش را برای پذیرش اسلام باز و روشن می کند، و این تأویل قول خدای تعالی است: (اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي تَقْشَعْرُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَىٰ اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَن يَشَاءُ) <sup>۴</sup> و گفته است: (الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْآلِبَابُ) <sup>۵</sup> خدای تعالی قرآن را فرستاد که بهترین حدیث

۱ - مشارق انوار الیقین ۲۰۰

۲ - اصول کافی ۱۲۸/۲ و وسائل الشیعه ۱۲/۱۶ و بحار الانوار ۴۹/۷۰

۳ - انعام ۱۲۵

۴ - زمر ۲۳

۵ - زمر ۱۷ و ۱۸

است کتابی که آیاتش همه با هم مشابه است و در آن ثنای خدا مکرر می شود که تلاوت آن خدا ترسان را می لرزاند و سپس اندام هایشان و دل های ایشان با ذکر خدای تعالی مشغول گردد این همان هدایت خداست که هر که را خواهد به آن رهبری می کند و احسن القول امام است چنان که در تفسیر قول خدای تعالی (وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ<sup>۱</sup>) آمده است.

در کافی از حضرت امام موسی بن جعفر علیهما السلام نقل شده است: امامی را به امامی.<sup>۲</sup> و در تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت امام صادق علیه السلام نقل شده است امامی را بعد از امامی.<sup>۳</sup>

اما معنوی از آن بصیرت هایی است که عقل شیعیانشان درک می کند از آن اسم هایی که بر عقل هایشان نوشته شده است چنان که اسم خورشید بر زمین نوشته شده است و با آن اسم می درخشد یعنی زمین با نور خورشید روشن می شود و همین طور است ارواح و نفوس و دیگر مشاعر و حواس انسان، همگی یا اسم ایشان و یا اسم اسم ایشان می باشد و چیزی از اسم ها و یا اسم اسم هایشان درک نمی شود که با طبع منافرت داشته باشد بلکه همه باب طبع و دوست داشتنی اند و این همان شیرینی مورد نظر می باشد و گاه باب طبع بودن یک شیئی به ایشان منسوب نمی شود مگر در حالی، و نه همه ی حالات، مانند چیزهایی که خدای تعالی در روی زمین قرار داده تا با آن ها بنده های خود را امتحان کند که کدام یک از ایشان بهتر است مانند این ها در بعضی حالات زیور دنیا

۱ - قصص ۵۱.

۲ - اصول کافی ۴۱۵/۱.

۳ - علل الشرایع ۱۸۱/۱ و بصائر الدرجات ۵۳۵.

خوشایندند و در بعضی حالات نه، اگر انسان به نابودی آن‌ها نگاه کند برایش خوشایند نیستند.

اما آن چه به خود ایشان علیهم السلام نسبت دارد در هر حال خوشایند است و در حقیقت فرد از کمال ملایمت آن‌ها تعجب می‌کند و می‌گوید: چه زیبا، چه شیرین، و از این باب فرموده است: (فما احلي اسماؤکم) و منظور ما از اسامی اسماء ایشان چیزهایی اند که در حقیقت اسم افعال ایشان و افعال شیعیان‌شان هستند افعالی که از ایشان آموخته اند و در آن‌ها از ایشان پیروی کرده اند گر چه اسامی شیعیان‌شان اند اما اسماء اسماء ایشان به شمار می‌آیند زیرا مسمیات آن‌ها یا خود شیعه اند یا افعال شیعه، و همگان اسماء ایشانند. وقتی اسماء اعم از لفظی و غیر لفظی باشند چنان که روایاتشان به آن دلالت دارند و دانسته باشی که مراد از شیرینی عمومیت دارد و در هر شیء مورد درک به نسبت همان شیئی است و دانستی که دریافت‌ها به نسبتی دریافت می‌شوند که در هر مرتبه از شعور و حلاوت به نسبت ملایمت مورد دریافت است پس دریافت‌ها به اعتبار شدت و ضعف ملایمت حالت تشکیک دارند.

و دانستی که ملایمت، از اعظم اسامی ایشان نسبت به سایر اسم‌ها می‌باشد این سخن در اسماء خلق ظاهر است و اعظم اسماء خدای عز و جل، ذوات و اسماء معنوی ایشان می‌باشد، زیرا اسماء معنوی همان ذوات و صفات ایشان می‌باشد و مسمیات اسماء معنوی ایشان و اسماء لفظی خدای تعالی ذوات و اسماء معنوی ایشان می‌باشد زیرا برای خدای تعالی اسمائی غیر از اسماء افعالش وجود ندارد که معانی افعالش می‌باشد. وقتی این امور را درک کردی می‌دانی که مراد ما از آن چه در

معنی قول امام علیه السلام: (فما احلي اسماؤکم) گفتیم چیست. و گاه شیرینی اسمائشان را در بعضی از مشاعر و حواست یا در همه ی آن ها درک می کنی (اللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ<sup>۱</sup>) خدای تعالی بر هر کسی بخواهد روزی بی حساب می دهد. مورد تعجب در (اکرم انفسکم) کرم یعنی سخاوت ایشان می باشد که همه ی موجودات از همه ی خلق بلکه ممکنات را شامل می شود.

در باره ی مکونات به همان دلیلی که گفتیم همه ی کائنات با چهار علت به وجود آمده اند:  
اول، علت فاعلی: یعنی که همه ی موجودات با ایشان قائم هستند زیرا محل های مشیت الهی و زبان های اراده ی او هستند.

دوم، علت مادی، زیرا هر موجودی از فاضل انوار ایشان خلق شده است، زیرا فاضل انوارشان یعنی شعاع آن ها وجود مقیدی است که ماده ی هر موجودی از آن خلق شده است، و معنی قول حضرت حجت علیه السلام در دعای ماه رجب (اعضاد) همین می باشد یعنی خدای تعالی ایشان را برای موجودات خود بازو قرار داده است و به مفهوم (مخالف) قول خدای کریم اشاره کرده که فرموده است: (وَ مَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا)<sup>۲</sup> یعنی اتخذت الهادین صلی الله علیهم عضدا، یعنی هدایت کنندگان را بازوی خلق قرار دادیم چنان که نجار برای ساختن یک میز از تخته استفاده می کند توجه کن، و این معنی بارها گفته شده به آن ها مراجعه کنید.

سوم علت صوری، برای این که خدای تعالی صورت ممکنات را

۱ - بقره ۲۱۲.

۲ - کهف ۵۱.

از شبیح صورت ایشان آفریده است یعنی صورت مثل و مقاماتشان در اعمال و اقوالشان از درونشان که رحمت است. و پیروانشان در این هیکل های شریف به رنگ رحمت، رنگ شده اند، رنگی که امام جعفر صادق علیه السلام اشاره کرده است: (يَا سُلَيْمَانُ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْمُؤْمِنَ مِنْ نُورِهِ وَ صَبَّغَهُمْ فِي رَحْمَتِهِ)<sup>۱</sup> ای سلیمان خدای تعالی مومن را از نورش آفرید و با رحمتش آنان را رنگ زد.

پس فاضلی که سابق بر این گفتیم ماده است و رنگ ها همین هیکل ها هستند.

اما صورت دشمنانشان صورت مثل و مقاماتشان در اعمال و اقوال ایشان است از جانب ظاهرشان عذاب است.

و معنی این است که خدای تعالی در عالم ذر خلق خود را به اطاعت کردن از ایشان دعوت فرمود هر کس دعوت الهی را قبول کرد وی را در حدود اعمالشان بر ایجاد او و بر حسب تلقین ایشان خلق فرمود. و هر کس دعوت الهی را در عالم ذر به اطاعت کردن از ایشان نپذیرفت خدای تعالی او را از حدود ترک ایشان نسبت به او و مانع شدنشان از یاری کردن بر حسب داعی منیت خود وی خلق کرد که حالت انکار بود و آن جانب ظاهرشان است که عذاب می باشد.

در این باره برایت بیشتر توضیح می دهم: با هر کسی که دوستش می داری و از تو حرف شنوی دارد، به اقتضای رحمت درون بشریت با روی خوش و مهر و محبت رو به رو می شوی در این حال با بهترین صورت و زیباترین صفت به او ظاهر می شوی، اما با کسی که دوستش نمی داری و بر تو عاصی است

۱- بصائر الدرجات ۱۰۰ و بحار ۶۴ص ۷۵ و تفسیر صافی ۵۱/۵ و محاسن برقی ۱۳۱/۱ و میزان الحکمه ۲۳۹۵/۳.



از وی رو می گردانی و نسبت به او خشمناکی و با او با صورتی عبوس و گرفته رو به رو می شوی، حالتی که با او ملاقات می کنی مثال مقام تو با اوست یعنی ظهورت با خشم و این از جانب ظاهر توست، برای این که رحمت در هستی بر غضب سبقت دارد، با این توضیح رحمت باطنی و ذاتی، و غضب عرضی و ظاهری است به این لحاظ رحمت به ذات و غضب به فعل نسبت دارد خدای تعالی گفته است: (أَلَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ<sup>۱</sup>) و نگفته است: الغضوب، و فرموده است: (إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ<sup>۲</sup>).

چهارم علت غایی<sup>۳</sup>: اگر ایشان علیهم السلام نبودند خدای تعالی چیزی از مخلوقات خود را خلق نمی کرد، مخلوقات را به خاطر ایشان خلق کرده است همه ی ما سوی الله برای ایشان اند، پس به خیری توجه کن که از ایشان در تکون اشیاء می رسد.

اما هر یک از ممکنات با فقری که دارند به خدای غنی و حمید سبحانه و تعالی پناهنده اند و ایشان علیهم السلام (باب) رفیع و منیع همان جنابند چنان که در دعای امام علیه السلام می خوانیم: (الهي وقف السائلون بابك و لاذ الفقراء بجنابك)<sup>۴</sup> و

۱ - انعام ۱۶۵.

۲ - انعام ۱۶۵.

۳ - بعضی از اهل علم در عالم تشیع در شناخت مقامات اهل بیت علیهم السلام، از فضلالی اهل سنت عقب اند برای آن عده نظر یکی از فضلالی اهل سنت را در این جا از خطبه ی کتاب وی ترجمه و از نظر می گذرانم امیدوارم عقیده ی خود تجدید کنند، صاحب ینابیع الموده شیخ سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی مذهب بعد از حمد الهی می گوید: اوست که از نور ذات اقدسش حقیقت محمدیه را به وجود آورد که جامع عوالم غیبیه و شهودیه و محیط بر مقامات ملکوتیه و جبروتیه است و محمد را خیر خلق خود و مبدأ عوالم در ایجادش قرار داد... و او را برزخ میان وجوب و امکان و علت غائی به وجود آوردن اکوان قرار داد و در حدیث قدسیش فرمود لولاک لما خلقت الافلاک . ج اول ص ۲۳ و ۲۴ خطبه ی کتاب . چاپ دار الاسوه للطباعه و النشر. مترجم.

۴ - از دعاهای ماه مبارک رمضان .

این همه در عالم هستی همان ظاهر شیئی است. اما آن چه به اعتقادات و اعمال شایسته مربوط می شود و تکلیف به خاطر آن هاست، ایشان اصل آن و آن (ها) فرع ایشان است، برای این که ایشان معلمان خلق اند تا معرفت خدای تعالی و کیفیت طاعت و عبادت او و تسبیح و تهلیل و تمجید را به فرشتگان و دیگر موجودات بیاموزند امیر مومنان علیه السلام فرموده است: ما هستیم اعرافی که خدای تعالی از غیر راه معرفت ما شناخته نمی شود<sup>۱</sup> و خدای تعالی در قرآن فرموده است: (وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ) <sup>۲</sup> و یاد کن از وقتی که به زید بن حارثه، که خدای تعالی بر وی نعمت بخشید و تو بر او نعمت دادی می گفتی زن خود را نگه دار. در این آیه خدای تعالی خبر داده است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله، ولی نعمت است و در آیه ی (إِلَّا أَنْ غَاثَهُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ، خدای تعالی و رسول او از فضل خود ایشان را بی نیاز کردند <sup>۳</sup>) نیز به همین معنی اشاره شده است. به جای این که سپاسگزار باشند که خدای تعالی و رسول او ایشان را بی نیاز کرده اند در مقام انتقام برآمدند ولی موفق نشدند. و در باره ی ایشان علیهم السلام همان جاری است که در باره ی رسول الله صلی الله علیه و آله جاری می شود.

بیان خیر محمد و آل محمد علیهم السلام بر خلق برتری به لحاظ حسن ذات و طبیعت و در اخبارشان وارد شده که خیرشان بر سایر خلق می رسد و مومنان این معنی را می شناسند و این بر آن مبناست که کرم به معنی سخاوت باشد.

۱ - بصائر الدرجات ۵۱۷ و کافی ۱/ ۱۸۴ و بحار ۳۳۸/۸.

۲ - احزاب ۳۷.

۳ - توبه ۷۴.

و اگر به معنی رضا و حسن باشد چنان که در قرآن آمده است: (إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ) 'یعنی آن قرآن نیکو و مورد رضاست، و معنی تعجب این می شود که حسن ذاتی و طبیعی شما شگفت انگیز است، هر دوستی شما را بشناسد شما را نیکو می بیند و از شما راضی می شود ولی دشمنان (فضیلت های شما را) که ببینند حسد می ورزند.

و کرم به معنی نفع به همان معنی اول داخل می شود، زیرا معنی این می شود که نفع شما چه قدر وسیع و فراوان است. و کرم به معنی برتری است چنان که در قول خدای تعالی آمده است: (قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ) ابلیس گفت: با من بگو آیا آدم خاکی را نسبت به من برتری دادی؟ با توجه به این معنی، مراد این می شود که چه شدید است برتری دادن خدای تعالی شما را بر دیگران تا جایی که شما را با آن چه عطا فرموده از همه ی خلق غنی کرده و همه ی خلق را در هر باره به شما محتاج کرده است.

برتری به معنی حسن صورت و اعتدال مزاج و اعتدال قامت و تشخیص با عقل و فهماندن با گفتن و با اشاره و با خط و راه یافتن به وسایل معاش و معاد و تسلط است به آن چه که در روی زمین وجود دارد و توان انجام اعمال و صنایع و ساختن وسایل و ابزار و به کار بردن آن ها در مسببات که به نفع ایشان می انجامد و غیر این ها، چنان که خدای تعالی فرموده است: (وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ) 'ما فرزندان آدم را برتری دادیم. معنی این می شود که شما در این برتری هایی که اولاد آدم نسبت به

۱ - واقعه ۷۷.

۲ - اسراء ۶۲.

۳ - اسراء ۷۰.

دیگر موجودات دارند در اصل وجود آن‌ها در بالاترین مراتب امکان قرار گرفته‌اید که به کمال نامتناهی می‌رسد، و لذا به حقیقت در مقام مقایسه به ظاهر می‌توان به اقتضای تعجب، اظهار شگفتی کرد.

این که گفتم به ظاهر، قید مشارکت و نوع بود زیرا حقیقت این است که آن چه از این امور به ایشان علیهم السلام مربوط است هیچ کس در آن‌ها با ایشان مشارکت ندارد زیرا هیچ خلقی به رتبه‌ی ایشان نمی‌رسد تا با آن‌ها مشارکت داشته باشد و همین طور نوع به ظاهر، ایشان علیهم السلام داخل در نوع هستند، الا این که در حقیقت ایشان خلقی دیگر و ما فوق فرزندان آدم هستند، فرزندان آدم مانند اسم اند مثل لفظ زید، و معنی آن (خود زید) است چون در حقیقت نمی‌گویند لفظ (زید) مانند زید نوعی است که حیوان ناطق است، اهل بیت علیهم السلام به ظاهر در نوع داخل هستند چنان که روح القدس که من امر الله است و در نوع فرشتگان داخل است گرچه از نوع ایشان نیست، و از این جهت امام علیه السلام گفت که (انه خلق اعظم من الملائكة) <sup>۱</sup> روح القدس خلقی بزرگتر از ملائکه می‌باشد به همین جهت وقتی خدای تعالی به ملائکه دستور داد سجده کنید ( اسْجُدُوا لِآدَمَ ) و وقتی سجده کردند خبر داد و گفت: ( فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ ) <sup>۲</sup> ملائکه همگی غیر از ابلیس سجده کردند، غیر از ابلیس کس دیگری را استثنا نکرد با این که روح القدس و روح من امر الله و دو روحی که بر ملائکه‌ی حجب بودند سجده نکردند و خدای تعالی وقتی ابلیس را به جهت سجده نکردن سرزنش

۱ - کافی ۲۷۳/۱ و بصائر الدرجات ۴۵۱ و ۴۴۵ و نور الثقلین ۵۱۳/۴ و الانوار النعمانیة ۱۸/۲ .

۲ - بقره ۳۴ .

کرد به او فرمود: (أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ) آیا خود را برتر دیدی یا از عالین بودی سجده نکردی؟ و عالین همان چهار تا هستند اگر از ملائکه بودند سجده می کردند، و در موارد زیادی به یکی از آن ها ملک گفته می شود.

وقتی از امیر مومنان علیه السلام از عقلی که روح من امر الله است سؤال شد فرمود: (مَلَكٌ لَهُ زُؤُوسٌ بَعْدَ الْخَلَائِقِ مَنْ خُلِقَ وَ مَنْ يُخْلَقُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ) 'ملکی است که به تعداد مخلوقاتی سر دارد که خلق شده اند و تا قیامت خلق خواهند شد.

داخل شدن ائمه علیهم السلام در نوع بنی آدم مانند داخل شدن ملائکه ی عالین، در نوع ملائکه است، در اموری که خدای تعالی بر هر کس تفضل کرده مشارکتی وجود ندارد به این معنی که خدای تعالی اهل بیت علیهم السلام را هزار دهر قبل از خلق و دارای این صفات پسندیده آفرید و زمانی که خواست دیگر موجودات را خلق کند از فاضل شعاع ایشان ماده و صورت آن ها را برگرفت و از فاضل شعاع این امور یعنی از اسماء آن ها، سایر انواع بنی آدم یعنی این نوع را خلق کرد، چنان که حقیقت این نوع مواد و صور ایشان بود ایشان را از همان مواد و صور خلق کرد، ما در آن چه در ایشان از این صفات بود غیر ایشان را به لحاظ ظاهر اسم شریک کردیم.

تو می توانی بگویی آن چه از این صفات در فرزندان آدم وجود دارد مجازهای آن حقایق است چنان که حقیقت بنی آدم مجازهای حقایق ایشان می باشد و ایشان نیز مجازهای حضرت حق جل و علا می باشند آیا نمی بینی که خدای تعالی در باره ی علی علیه السلام گفته است: (وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا)

۱) وَ إِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ<sup>۲</sup> و ایشان مردم را از راه یعنی از پیروی علی و از ولایت وی باز می دارند با این حال خیال میکنند هدایت شده اند. ائمه علیهم السلام نیز چنین اند.

و نیز می توانی بگویی آن چه در ایشان است حقیقت است و آن چه در بنی آدم وجود دارد حقیقت بعد از حقیقت است. و با این توجیه تعجب از چیزی است که کنه و صفت آن قابل درک نیست مگر از جهت درک اسماء.

و کرم به معنی ایمان چنان که روایت شده است: (خیر الناس مومن بین کریمین<sup>۳</sup> یعنی بهترین مردم مومنی است که والدین او مومن باشند زیرا وی اعمال خود را بر پایه ی ایمان خودش و ایمان پدر و مادر انجام می دهد، و تعجب به همین صورت است خدای تعالی در باره ی رسول الله صلی الله علیه و آله جد بزرگوارشان فرموده است: (فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأَمِيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ كَلِمَاتِهِ<sup>۴</sup>) یعنی به خدای تعالی و به پیامبرش که از کسی تعلیم ندیده ایمان بیاورید، به پیامبری که خود به خدای تعالی و سخنان او ایمان می آورد.

کرم به معنی مکارم الاخلاق چنان که روایت آمده ده خصلت به آن حضرت صلی الله علیه و آله اختصاص دارد و این ده خصلت از فروع ایمان است یقین، قناعت، صبر، شکر، حلم، حسن خلق، سخاوت، غیرت، شجاعت و مروت. و تعجب از این باب است که این صفات در ائمه علیهم السلام در حد کمال است و همه در ایشان گردآمده است.

۱ - انعام ۱۵۳.

۲ - زخرف ۳۷.

۳ - معانی الاخبار ۳۲۵.

۴ - اعراف ۱۵۸.

و کَرِمٌ بِمَعْنَى تَقْوَى چنان که خدای تعالی فرموده است: (إِنَّ  
أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ) اکریم ترین یا عزیزترین شما در نزد  
خدای تعالی خدا ترس ترین شما می باشد. یعنی هر کس  
تقوایش به خدا شدید تر باشد یا بیشتر از همه به تقیه عمل  
کند، این معنی هم ظاهر است.  
و چنین است در صورتی که از قدس اخذ شود یعنی نفوس  
شما چه گرامی و طاهر می باشد.





## و قول آن حضرت و اعظم شأنکم و اجل خطرکم

مراد این است که امر شما یا حال شما چه عظیم است یعنی شأنی که شما دارید بزرگ می باشد برای این که خدای تعالی شما را برای خود آفریده نه برای خودتان و نه برای چیزی دیگر غیر از خود، ایشان محل های مشیت و زبان های اراده ی او هستند، فعل شان فعل خداست قولشان قول خدای تعالی است چگونه می توان عظمت شأنشان را وصف کرد، ایشان همیشه حالی در باره ی خودشان و حالی در باره ی خلق الله با خدای تعالی دارند و بین این دو حال، حالی مخصوص دارند، یا در مقامات، یا در معانی، یا در ابواب، در هر رتبه ای به نسبتی که خاص آن رتبه می باشد، و به آن حال مقامات گفته می شود یا همیشه حال خاصی که در اولی یعنی در مقامات دارند، یا فقط در حالت اتصاف ظهور مانند دومی یعنی رتبه ی معانی و سومی یعنی در رتبه ی ابواب. در باره ی این حال خاص امام صادق علیه السلام فرموده است: (لنا مع الله حالات نحن فیها هو و هو نحن و هو هو و نحن نحن) و در بعضی نسخه های روایت (الا انه هو و نحن نحن) آمده است.

و این شأن ایشان در مقامات است با این بیان چیزی بالاتر

۱ - الخصائص الفاطمیه ۲/۲۳۶ . و اللعة البیضاء ۲۸ و مکیال المکارم ۲/۲۹۵ . و بالفظی به همین معنی کلمات مکنونه فیض ۱۷۵ .

از شأن ایشان در تمامی مراتب کلیه ی موجودات وجود ندارد این زمانی است که مراد از امر همین حال باشد و اگر منظور ولایتی باشد که ملزوم این شأن است که ذکر شد عظمت آن بیشتر است زیرا ولایت الهی است ولایتی که خدای تعالی در قرآن ذکر فرموده است: (هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ عُقْبًا) ولایت حق ذات مقدس الهی است و ولایت الله بذات الهی، بی هیچ مغایرتی نه در نفس الامر و نه در فرض و نه در اعتبار عین ذات الهی است. و ولایت به فعل و مشیت او، ایشان محل آن هستند که همان مشیت او باشد و ولایت الله با ایشان همان ولایت ایشان می باشد و عظمت آن چه قدر والا است.

و بیان قول امام هادی علیه السلام (و اجل خطرکم) و آن چه با این ترتیب مناسب بود در شرح (الا عرفهم جلاله امرکم و عظم خطرکم و کبر شأنکم) گذشت آن جا عظم را برای خطر و کبر را برای شأن و جلالت را برای امر ذکر کرد و در این جا عظم را برای شأن و جلالت را برای خطر ذکر فرمود و معلوم می شود که در این دو محل عظم و جلالت و کبر یکی اند و شأن و امر و خطر نیز یکی اند و معنی آن ها در این دو محل یکی است یا معنی آن ها نزدیک به هم می باشد یا با توجه به نظر اهل لغت یا به این نظر که در یک محل به عنوان حقیقت و در جای دیگر به عنوان مجاز به کار رفته اند و نزدیک بودن معنی، این استعمال را ناپسند نمی کند.

شأن در لغت به معنی امر و حال آمده و نیز در لغت امر به معنی شأن و حال است و خطر در لغت به معنی قدر و عظمت و منزلت می باشد و اکبر به معنی اعظم، خدای تعالی فرموده است: (أَكْبَرُ مُجْرِمِيهَا) ای عظماء، یعنی بزرگان گناهکارانشان،

(فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ<sup>۱</sup>) ای استعظمنه، یعنی وقتی یوسف علی نبینا و آله و علیه السلام را دیدند او را بزرگ به شمار آوردند، باز در لغت جلال یعنی عظمت، حال می بینیم که معنی بر حسب لغت به هم نزدیک است.

در النهایه گفته که: ذو الجلال و الاکرام از اسامی خدای تعالی به معنی جلیل است که به صفات جلال موصوف می باشد و همه ی آن ها را داراست، جلیل مُطْلَق است که به کمال صفات راجع است، چنان که کبیر به کمال ذات راجع است، و عظیم به کمال ذات و صفات راجع است.<sup>۲</sup>

عرفاء و متصوفه بین جلال و عظمت و کبریاء تفاوت گذاشته اند بعضی جلال را صفت ذات، و جمال را صفت جلال، و بعضی بر عکس گفته اند، و مرادشان این است که عظمت و جمال صفت جلال است، برای این که تقدس و عزت و علو و عظمت صفت خدای تعالی هستند و آن که بر عکس گفته جلال را صفت عظمت دانسته و تقدس و عزت و علو را صفت قرار داده است.

و بعضی جلال را از صفات قهر و جبروت دانسته است. و مفهوم از ظاهر اخبار و دعاها برابری عظمت با جلال است چنان که امام علیه السلام در دعای روز یکشنبه عرض می کند: (لطفت في عظمتك دون العظماء) قول آن حضرت (لطفت في عظمتك) می رساند که عظمت ضد لطف است و بعد از آن عرض می کند: (يا لطيف اللطفاء في اجل الجلالة) در این فقره جلال را ضد لطف قرار داده و ظاهر این است که عظمت و جلال یکی اند.

۱ - یوسف ۳۱

۲ - النهایه فی غریب الحدیث ۲۸۷/۱.

گفتیم ظاهراً، چون تطبیق دادنش با آن چه در النهایه گفته بود امکان دارد یعنی بگوییم: لطف ممکن است در صفات و ممکن است در ذات باشد با این توضیح مراد از (لطفت فی عظمتک) یعنی لطف در ذات، و مراد از (یا لطیف اللطفاء فی اجل الجلاله)<sup>۱</sup> یعنی لطف در صفات، و وصف کبریاء به عظمت و عظمت به کبریاء در قول آن حضرت (و الکبریاء العظیم الذی لا یوصف و العظمة الکبیره) و همین طور اضافه در قول آن حضرت در (فی جلال عظمتک و کبریائک) می رساند که با هم مغایرت دارند، و مغایرت فرق را تأیید می کند.

سخنی باقی ماند در فرقی که ابن اثیر و غیر او ذکر کرده اند آیا فرقی که اشاره کرده همین است که در اخبار و دعاها آمده است یا فرق غیر چیزی است که اهل لغت ذکر کرده اند.

پس از ثابت شدن این که همه ی صفات یا به افعال مربوط می شوند و یا به معانی افعال، با در نظر گرفتن این که صفات ذات، عین ذاتند تعدد و مغایرتی در بین نیست، و معنی آن ها یکی است یعنی خدای تعالی می شنود با آن چه با آن می بیند و می بیند با آن چه با آن می داند حیاتش عین قدرت او، و عین شنوایی او و عین بینایی اوست، و همین طور، زیرا معنی این است که این صفات عین ذاتند و با هیچ اعتباری نه در نفس الامر و نه در حیث و نه در فرض با هم مغایرتی ندارند.

پس از ثبوت این موارد، آن چه من فهمیدم این است که: کبریاء نسبت به مبدأ از عظمت و جلال دورتر است برای این که صفت است ظاهرش عالم ملک از ذوات و صفات اوست و به این جهت در دعاء با عرض توصیف و گفته شده (عریض

الکبریاء) و عرض از صفات و مبادی اجسام می باشد است ولی عریض العظمه یا عریض الجلال گفته نمی شود. اما جلال، اگر مراد از آن معنی عزت باشد به کمال ذات مربوط می شود و اخص از عظمت است برای این که عظمت به صفات اضافه مربوط است و عزت به صفات قدس، و اگر مراد از آن بزرگی باشد ضد کم و حقارت و کوچکی، به کمال صفات مربوط می شود چنان که در النهایه آمده است گر چه با تکلف معنی عظمت، امکان دارد به کمال ذات راجع باشد. اما عظمت به کمال ذات و کمال صفات مربوط است در حدیث آمده است: (کان عظیماً قبل عظمته) و مراد از این عظمت مسبوکه به صفات فعلیه برمی گردد زیرا امیر مومنان علیه السلام گفته است: (لَمْ یَسْبِقْ لَهُ حَالٌ حَالًا فِیْکُونَ أَوْلًا قَبْلَ أَنْ یَكُونَ آخِرًا وَ یَكُونَ ظَاهِرًا قَبْلَ أَنْ یَكُونَ بَاطِنًا)<sup>۱</sup> هیچ حالی برایش از حال دیگر سبقت نگرفته که اول باشد پیش از آن که آخر شود ظاهر باشد قبل از آن که باطن شود.

و معنی (و اجل خطرکم) فرع است به آن چه از جلالت مراد می باشد، اگر خواستی بگو معنی می دهد قدر شما چه بزرگ است یا قدر شما چه کبیر است یا قدر شما چه عزیز است. و (و اوفی عهدکم) یعنی چه قدر وفا دارید به عهدی که با خدای تعالی بستید زمانی که خدای تعالی شما را با قول خود (الست بربکم)<sup>۲</sup> خلق کرد یعنی آیا من شما را برای خودم نیافریدم و نه برای غیر خودم؟ و نه برای خودتان؟ یا آیا شما را تنها برای خودم نیافریدم؟ با تمامی وجودات خودشان و تمامی ارواح و نفوس و طبایع و اجسام و اجساد و جواهر و اعراض و اعمال

۱ - نهج البلاغه ۱۱۲/۱ خطبه ۶۵ و بحار ۳۰۹/۴ و تفسیر المیزان ۹۴/۶.

۲ - اعراف ۱۷۲.

و اقوال و احوالشان جواب دادند: بلی، یعنی با تمامی جهاتمان در اجابت به آن چه از ما خواستی با تو عهد بستیم، ما برای تو هستیم، و به سوی تو برمی گردیم، برای خدا بودند آن چنان که او می خواست، با این توضیح به حقیقت درست است که گفته شود به عهدی که با خدای تعالی دارید چه قدر وفادار هستید، برای این که هر یک از مشاعر ایشان و هر جزئی از ظاهر و باطن ایشان اعم از غیبتشان و شهادتشان از جهت همه ی حواس پنجگانه و تمامی اعضایشان از اجسام و احوالشان با خدای تعالی عهد بسته به هر چه که از ایشان خواسته و ایشان را به خاطر آن خلق کرده است (تمامی وجودشان) با کاملترین وجه ممکن در جهت اراده ی خدای تعالی وفا کردند و به همین منظور به حقیقت گفته می شود: (و اوفی عهدکم) این معنی در باره ی عهدی است که با خدای تعالی داشته اند.

و مانند این است عهدی که با خدای تعالی بسته اند در باره ی شیعیانیشان، شیعیانی که به ولایت ایشان وفادار بوده اند برای این که وقتی به خدای تعالی وعده کردند خدای تعالی به عهد ایشان وفا کرد، ایشان را رد نمی کند و این کار در باره ی دیگران امکان ندارد، پس باید گفت: چه کسی غیر از خدای تعالی به عهد خود وفادارتر از ایشان می باشد؟

و در بعضی نسخه های زیارت، فقره ی (و اصدق وعدکم) آمده است، و بنا بر آن نسخه (و اوفی عهدکم) به عهد ظاهر مخصوص می شود و در باطن مثل اجابت است: (قالوا بلی) گفتند آری و مانند: (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) فقط تو را می پرستیم و فقط از تو یاری می خواهیم و مانند آن ها، چون قبول کردن دعوت خدای تعالی عهد است نه وعده، چون خدای تعالی حق خود

را به جهت حتم طلب می کند و دعوت را با پیمانی محکم موکد می کند، به این لحاظ گفتیم این عهد باطن است، برای این که لفظ عهد در آن نبوده، و هر عملی را که مکلف به عنوان تبرع یا استحباب انجام می دهد و بر خود واجب نکرده مانند دیگر مستحبات، این وعده است، آری اگر کاری را به عنوان تبرع انجام دهد و خود را به انجام آن ملزم کند این عهد است چنان که خدای تعالی (در باره پی نصاری) فرموده است: (وَ رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا<sup>۱</sup> تارک دنیا بودن را از پیش خود بدعت گذاشتند ما آن را در انجیل جز برای به دست آوردن خشنودی خدا بر ایشان ننوشته بودیم و باز آن ها چنان که شایسته ی رعایت بود حق آن را رعایت نکردند، و وعده بنا بر مشهور صحیح واجب نیست و روایتی که به ظاهر با بودن لفظ وجوب، واجب بودن آن را می رساند به معنی لغوی آن حمل می شود یعنی ثبوت یا وجوبی که برای کمال اعتبار دارد به این معنی که کمال ایمان بدون آن محقق نمی شود، چنان که خدای تعالی اسماعیل بن حزقیل را با آن مدح کرده و گفته است: (إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ<sup>۲</sup>)

اگر این نسخه را معتبر ندانیم (فما اوفي عهدکم) به عهد خاص و به وعده شامل می شود، و اگر منظور از عهد خاص وجوب و مراد از وعده، عدم وجوب باشد چون بنا بر قول صحیح اشکال ندارد از یک لفظ دو معنی مختلف اراده شود، زیرا این اراده متضمن دو اراده است، و هر اراده به قرینه ی وضع یک لفظ به دو معنی یا صلاحیتش به آن دو یکی حقیقت و یکی مجاز

۱ - حدید ۲۷.

۲ - مریم ۵۴.

معلوم می شود، وقتی این لفظ وارد شود لفظی که حال آن معلوم می باشد و دلیلی نداشته باشیم که به صورت مشخص کدام یک از آن دو مراد است و دیگری منتفی است یا یکی از آن دو مراد نیست و مراد بودن یکی دیگر مشخص است دلالت می کند که هر دو مراد می باشد اگر هر دو مراد حقیقی باشند و با هم منافات داشته باشند بر امر کننده واجب است به موقع نیاز یکی از آن ها را مشخص کند و به موقع عدم نیاز محذوری در پیش نیست.

و فائده در این است که مکلف آماده ی امتثال امری است که به موقع نیاز برایش مشخص خواهد شد و حکیم ناگزیر است مشخص کند، و به فرض که وقت نیاز برسد و تعیین نشده باشد چاره ای نیست از این که به تخییر قائل شود اگر احتمال عدم تکلیف نباشد، چون مردم تا ندانسته اند فراغت دارند<sup>۱</sup> و تخییر یکی از وجوه علم است و احتمال عدم تکلیف با بودن چیزی که به تکلیف دلالت دارد نمی شود مگر با دلیلی که باز می دارد و در این صورت بین آن دو یکی ترجیح می یابد. و اگر حقیقت و مجاز مراد باشد و بازدارنده ای از حقیقت در بین نباشد حقیقت معین می شود و اگر قرائن و امارات کفایت کنند مانعی از اراده ی هر دو نیست مانند این سخن خدای تعالی: (وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ)<sup>۲</sup> با زنانی از دواج نکنید که پدران شما با آن ها ازدواج کرده بودند. با این نظر که نکاح در حقیقت به معنی آمیزش است و مجازا به معنی عقد ازدواج است یا بالعکس. و بنا بر این که هر دو معنی حقیقت را می دهند از نوع اول می باشد.

۱ - الرسائل التسع ۱۳۲.

۲ - نساء ۲۲.



نتیجه این می شود که در آن چه ما در صدد بیان آن هستیم وعده ملحوظ است زیرا ایشان علیهم السلام به صدق وعده از همگان سزاوارترند پس اگر نسخه صحیح باشد (چنان است که اشاره کردیم) در غیر این صورت مراد از عهد وعده است و منافاتی ندارد که وعده را با صدق و عهد را با وفا خبر می دهند چون وفاء و صدق، هر یک در معنی به آن دیگری صدق می کند و این ظاهر است.



## امام هادی علیه السلام فرمود: کلامکم نور و امرکم رشد و وصیتکم التقوی و فعلکم الخیر و عادتکم الاحسان و سجیتکم الکرم

سخن شما نور و امرتان رشد و سفارستان  
پرهیزکاری و کارتان خیر و عادت شما  
احسان و ذاتی و فطری شما کرم است  
مرحوم مجلسی گفته است کلام شما نور علم و هدایت از جانب  
خدای تعالی است و رشد به معنی هدایت است و سجیه یعنی  
طبیعت .

می گوئیم: نور بودن کلامشان به این معنی است که برای  
طالبان هدایت رهنماست و دلیل است برای کسی که دلیل  
می خواهد زیرا نور همان دلیل و برهانی است که حقیقت یک  
چیز با آن ثابت می شود چنان که گفته شده قرآن برای هر  
ثابته نور است و برای حق بودن هر حقی و باطل بودن هر  
باطلی برهان می باشد. (اما سخن) ایشان نور است چون سخن  
غیر از قرآن نمی گویند خدای تعالی در شأن جدشان رسول الله  
صلی الله علیه و آله فرموده است: (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا

وَحْيِي يُوحَى<sup>۱</sup>) رسول الله صلی الله علیه و آله از روی هوای نفس سخن نمی گوید، و آن چه گوید از جانب خدای تعالی وحی است، اهل بیت هم پا جای پای او می گذارند سخنی را بر زبان نمی آورند که گفته ی خدای تعالی یا گفته ی رسول او صلی الله علیه و آله نباشد.

پس کلامشان نور یعنی حق است (لا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ<sup>۲</sup> همانند کلام الهی است که) باطل به آن راه ندارد در آن چه از گذشته خبر داده اند و در آن چه از آینده خبر می دهند. سخنشان نور یعنی هدایت است و برهانی که حق با آن محقق می شود و باطل با آن از بین می رود. سخنشان نور است دل های کسانی که در برابرشان تسلیم اند و از ایشان می پذیرند (و از ایشان نقل می کنند از سخنشان) روشنایی می گیرد.

نور خود آشکار است و چیزهای دیگر را هم آشکار می کند، و سخن ایشان هم چنین است یعنی حق و حقیقت بودنش روشن است برای این که از حیث معنی مورد نظرشان اختلافی ندارد و نه بعضی با بعضی دیگر منافات دارد و اختلاف ظاهری (در برخی موارد) به خاطر در نظر گرفتن مصالح پیروانشان می باشد با این توضیح، کسی که از همه ی سخنانشان بهره می گیرد و مرامشان را با تسلیم به ایشان و مراجعه به آنان می فهمد، و فهمش را تابع می کند به آن چه از کلامشان در نظر دارند در می یابد که سخنشان همه نور است یعنی حق است صواب است و با حق مطابق است و هدایت و رشد را همراه دارد و مانند قرآن است، چون مثال آن است و از آن گرفته

۱ - نجم ۳ و ۴.

۲ - فصلت ۴۲.

شده است، زیربنای معانی و الفاظ و اشارات و تلویحات و همه ی منابع مورد استفاده ی سخنانشان در انواع و اقسامش قرآن کریم می باشد.

امیر مومنان علیه السلام در تقسیم آن چه از احادیث نزد مردم است فرموده است: (وَإِنَّ أَمْرَ النَّبِيِّ صِ مِثْلَ الْقُرْآنِ نَاسِخٌ وَمَنْسُوخٌ وَخَاصٌّ وَعَامٌّ وَمُحْكَمٌ وَمُتَشَابِهٌ وَقَدْ كَانَ يَكُونُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صِ الْكَلَامُ لَهُ وَجْهَانِ وَكَلَامٌ عَامٌّ وَكَلَامٌ خَاصٌّ مِثْلَ الْقُرْآنِ وَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ مَا آتَاكُمْ الرَّسُولَ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا<sup>۱</sup>. فَيَسْتَبِهُ عَلَى مَنْ لَمْ يَعْرِفْ وَلَمْ يَدْرِ مَا عَنِ اللَّهِ بِهِ<sup>۲</sup> در واقع امر پیامبر صلی الله علیه و آله مانند قرآن می باشد ناسخ و منسوخ و خاص و عام و محکم و متشابه دارد، و گاه سخن رسول الله صلی الله علیه و آله دو صورت دارد و مانند قرآن سخنی عام و سخنی خاص دارد، و خدای تعالی در کتابش گفته است: (مَا آتَاكُمْ الرَّسُولَ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا) آن چه رسول الله به شما آورده قبول کنید و هر چه از آن نهی کرده از آن دست بردارید، کلام خدای تعالی و سخن رسول الله صلی الله علیه و آله (با توجه به دو وجهه بودن و خاص و عام و محکم و متشابه بودن) برای کسی که نمی شناسد و نمی فهمد اشتباه می شود... و به آن چه ما ذکر کردیم در قول خدای تعالی (وَيُحِقُّ الْحَقُّ بِكَلِمَاتِهِ) اشاره شده است یعنی خدای تعالی با کلمات نورانی اش باطل را از بین می برد و حق را بیان می کند چون کلمات الهی نورند و نور خود آشکار است و غیر خود را آشکار می کند.

در ظاهر کلمات قرآن است و آن چه که خدای تعالی به

۱ - حشر ۷ .

۲ - کافی ۶۴/۱ و خصال ۲۵۶ و تحف العقول ۱۹۵ و مستدرک الوسائل ۱۷/۳۴۱ .

۳ - شوری ۲۴ .

صورت وحی به پیامبران و اولیاء خود وحی کرده است و شکی نیست که کلام محمد و آل محمد علیهم سلام الله از همین نوع و برگرفته از آن می باشد.

و در باطن کلمات محمد و آل محمد علیهم السلام هستند و بر این مبنا آن که حق را ظاهر کرده یعنی خدای تعالی با آن حق را ظاهر کرده و آن را ثابت کرده وجود و ذات و عمل و قول و حال ایشان است و این پنج مورد همگی کلمات الهی اند، اما اولی و دومی کلام اللهند و رواست بگوییم به اعتبار قابلیت این دو کلام ایشان می باشد چنان که سابق بر این و کرارا گفته شد که مفعول، فاعل فعل فاعل می باشد، مانند این که به تو می گویم: بزن، بزن فعل امر است، و آن فعل و امر من است و تو انجام دهنده ی آن هستی برای این که تو مامور هستی بزنی، پس فاعل بزن ضمیری است که به تو برمی گردد و تقدیرش تو هستی به من بر نمی گردد و گفته نمی شود در تقدیر من هستم و همین طور است آن چه ما در صدد بیانش هستیم، یعنی امر خدای تعالی به موقع به وجود آوردن تو با امر (کن) به معنی باش و فاعل آن ضمیر تو یعنی (انت) است با این توضیح به وجود آورنده خدای تعالی است و به وجود آوردن از اوست، و جزئی از مفعول نیست، و به وجود آمدن از توست و آن جزء توست که از آن به ماهیت و قابلیت تعبیر می شود، برای این که تو از دو چیز ترکیب یافته ای از وجود یعنی مقبول که اثر فعل خدای تعالی است و نه فعل او، و از ماهیت یعنی قابل و آن فعل توست پس تو فاعل فعل فاعلت و صنعت هستی یعنی قابل که جزء توست و خدای تعالی با آن همه را خلق کرده است و با آن از هم ممتاز شده اند و کلمه حسناى حضرت حق سبقت گرفته برای کسانی که استجابت

آن ها نیکو بوده است.

اما سه (مورد) دیگر (یعنی عمل و قول و حال ایشان) کلام خدای تعالی با ایشان است و کلام ایشان با خدای تعالی، و هر معنی که مورد نظر باشد همه اش نور است.

گاه کلمه به معنی قول به کار می رود که همان فعل باشد چنان که فرموده است: ( وَ وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا <sup>۱</sup>) یعنی به کیفر ستمی که کردند عذابی شدید بر آنان فرود آمد. چنان که اشاره کردیم این از همان پنج موردی است که به نگاهی کلمات ایشان است، با این نظر نور مطلق بودن بر حسب آن چه تقریر کردیم این است که:

فعل ثواب و نعیم الهی از روی فضل و عدل، نور است چون حق و صواب و رشد و هدایت است و برای این که ظاهر کننده مقتضای حکمت الهی در اظهار ممکنات اوست، زیرا سبب تکوین از روی حکمت است.

و فعل عقاب و عذاب از روی عدل، نور است حق و صواب است، و به اقتضای قابلیت و خواستههای اشیاء جریان دارد بدان سان که در آیه ی (فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ وَ هَذَا صِرَاطٌ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا <sup>۲</sup>) خدای تعالی هر کس را بخواهد با ایمانش به بهشت هدایت کند سینه اش را با نور اسلام و تسلیم شدن به فرمان حق می گشاید و هر کس را بخواهد در حال گمراهی نگه بدارد دل او را در پذیرفتن ایمان تنگ و سخت می گرداند که گویی می خواهد از زمین بر فراز آسمان برود خدای تعالی پلیدی را قرار

۱ - نمل ۸۵.

۲ - انعام ۱۲۵ و ۱۲۶.

می دهد برای کسانی که به حق ایمان نمی آورند، و این راه مستقیم خدای توست. یعنی در باز کردن سینه ی کسی که می خواهد او را به اسلام هدایت کند و تنگ کردن سینه ی کسی که می خواهد در سختی بماند صراط وی مستقیم است، صراط او در فعلش برای شرح صدر در هدایت و تنگ قرار دادن آن در گمراهی، راهی مستقیم می باشد یعنی به کامل ترین وجهی جاری است که عدل الهی و حق ایجاب می کند، به هیچ وجه کجی در آن نیست، برای این که عطای او بر حسب سؤال و صنع او به اقتضای قبول از حق تعالی است با این توضیح کلام ایشان نور است اگر به نحوی که گفتیم مراد از آن فعل باشد و منظور از نور غیر از این و مانند آن نیست.

و معنی ( و قولکم رشد) این می باشد که امر نمی کنند به چیزی مگر این که حاوی هدایت و صلاحی باشد که در دنیا و آخرت به آن دستور داده شده است و ایشان علیهم السلام اگر صلاح دنیا و دین با هم تعارض داشته باشند جهت ترجیح را در نظر می گیرند، چنان که طبیب ماهر و متخصص در معالجه عمل می کند، و ظاهراً این موضوع در نزد همه ی مسلمانان معلوم است بلکه همین مورد در هویت و طبیعت همه ی خلق وجود دارد و افکار و تصوراتشان آن را درک می کند و اگر چه اغلب ایشان در جهت تصدیق نادان می باشند.

برای این که در باره ی وجود خارجی یا در رابطه با وجود ذهنی بر حسب اختلاف نظرها برخی از مخلوقات چنین اند، به این معنی که او امر نمی کند مگر به آن چه صلاح باشد یا بیشتر صلاح باشد در صورتی که دو صلاح باهم تعارض داشته باشند و این امر از روی علم و آگاهی به اصلح و از روی دلسوزی و خیر خواهی و به این لحاظ است که به رعیت خیانت نشود و



در معالجه سهل انگاری نباشد، بلکه به صورتی باشد که خدای تعالی فرموده است: (وَزِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ وَلَا تَبْخُسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ) یعنی با میزان صحیح و با ترازوی درست بسنجید و از اشیاء مردم چیزی را نگاهید، و رعایت جهت ترجیح و اصلح در اخباری که از ایشان علیهم السلام رسیده فراوان است.

### نتیجه ی مخالفت با آن چه خدا و پیامبر و امام امر می کنند

مانند کسی که می خواست برای تجارت به شام برود و در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله با آن حضرت استخاره کرد، حضرت فرمود: نهی است، او بر خلاف نظر رسول الله صلی الله علیه و آله رفت و مال زیادی به دست آورد و زمانی که برگشت به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داد که سود زیادی عایدش شده است حضرت فرمود: شاید واجبی از تو فوت شده باشد، خبر داد که نماز خفتنی از او فوت شده است. حضرت فرمود: آن خیری که از نماز فوت شده بالاتر بود از مالی که به دست رسیده است .

و همین طور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، علی بن محمد بن علان را از رفتن به حج نهی فرمود و او برخلاف نهی حضرت به حج رفت و کشته شد. و غیر این ها.

در مورد اول دین بر دنیا و در مورد دوم جان بر دین ترجیح داده شده است و گاه برعکس می شود خدای تعالی فرموده است: (وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ)<sup>۲</sup> فتنه انگیزی بدتر از کشتن

۱ - شعراء ۱۸۲ و ۱۸۳ .

۲ - بقره ۱۹۱ .

می باشد و این به چیز خاصی مختص نیست بلکه همه ی اوامر و نواهی ایشان چنین است برای این که از روی هوای نفس نیست بلکه به خواست و اراده و فرمان خدای تعالی است زیرا محل های مشیت و زبان های اراده و حاملان امر و نهی و تکالیف الهیه ای هستند که علت ایجاد موجودات می باشد در همه ی این ها اصلح معتبر است به طوری که اشاره کردیم و خدای تعالی ایشان علیهم السلام را برای همین خلق کرده و به آن فرمان داده و به سوی آن فراخوانده است، و ایشان خزانه های حکمت و امر و نهی او هستند (لا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ<sup>۱</sup>

## قول آن حضرت : و وصیتکم التقوی

مراد این است که به غیر تقوی سفارش نمی کنند چنان که تقدیم وصیت می رساند.  
و مراد از تقوای الهی، تقوای الهی مربوط به شناختن او و صفات و افعال اوست و بندگی کردن به او.

دعوت به یگانه شناسی، توحید ذات ، توحید صفات، توحید افعال و توحید عبادت :

### اول توحید ذات

ایشان سلام الله علیهم موجودات را به یگانگی خدای تعالی دعوت کردند و گفتند: همه چیز را از لا شیء خلق کرده و چیزی با او نبوده است برای این که خدای تعالی یکی است و چیزی با او نیست، همه ی اشیاء ممکن یا موجود، در خارج یا در ذهن یا در فرض و تقدیر، مخلوق او هستند برای این که هر چیزی که نام برده می شود یا به آن اشاره می شود یا به تصور می آید یا وجودش یا امکانش فرض می شود یا احتمال داده می شود چیزی است که خدای تعالی آن را

در مکان حدود و وقت وجودش ایجاد کرده است غیر از وجه کریمش.

ما آن را بنا بر ظاهر متعارف استثناء کردیم چون خدای تعالی با نام هایش خوانده می شود و وجودش فرض و با امکان عام ممکن می شود، و در حقیقت آیات و مظاهر او موجودند و مسمی به اسامی مقامات و آیات و اسماء او می باشند برای این که برای ذات مقدسش اسماء و چیزی از جهات تعریف ها واقع نمی شوند، زیرا همه ماسوا خلق او هستند و به این جهت است که:

در کافیه آمده امام باقر علیه السلام فرمود: ( اِنَّ اللّٰهَ خَلَقَ مِنْ خَلْقِهِ وَ خَلَقَهُ خَلْقًا مِنْهُ وَ كُلُّ مَا وَقَعَ عَلَيْهِ اسْمٌ شَيْءٌ فَهُوَ مَخْلُوقٌ مَا خَلَا اللّٰهَ )<sup>۱</sup>. یعنی خدای تعالی از خلقش و خلق او از وی برکنار هستند و هر چیزی که اسمی داشته باشد مخلوق است غیر از خدای تعالی.

و در خیر دیگر است که: ( وَ كُلُّ مَا وَقَعَ عَلَيْهِ اسْمٌ شَيْءٌ مَا خَلَا اللّٰهَ فَهُوَ مَخْلُوقٌ وَ اللّٰهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ )<sup>۲</sup>. هر چیزی که اسم چیزی بر او واقع شود غیر از خدای تعالی مخلوق است و خدای تعالی خالق همه ی اشیاء است.

و در حدیثی امام صادق علیه السلام فرمود: ( تَبَارَكَ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ )<sup>۳</sup>.

ما خلا الله در قول امام باقر علیه السلام بر مبنای متعارف آمده، زیرا خدای تعالی با اسامی اش خوانده می شود و وصف می شود با آن چه خودش را به مخلوقش شناسانده است، و با همین شناخته می شود و با آن عبادت می شود و بندگان

۱ - کافی ۸۳/۱ و توحید ۱۰۵ .

۲ - توحید حدیث ۱۶ .

۳ - شوری ۱۱ .

را به این دستور داده و از ایشان همین را خواسته است، چون فراتر از این برایشان امکان ندارد.

و همه ی این اشیاء حادثند و مسلماً غیر او هستند و هر چیزی که غیر او باشد مخلوق اوست، و معلوم است که مخلوق بر خالق واقع نمی شود زیرا بر وی واقع نشود مگر آن چه به ازل برسد و مخلوق به ازل نمی رسد و ازل نیز به حدوث نازل نمی شود، برای این که ازل ذات خدای تعالی است ولی معرفت رسمی او با آن شناخته می شود و از بندگانش به همین راضی شده است چون به غیر این قادر نیستند، با آن معرفت به او استدلال می شود نه که بشود آن را به معرفت کشف کند. چنان که وقتی اثری را ببینی از آن اثر به موثر پی میبری و وقتی صفتی را ببینی به وجود موصوف متوجه می شوی، و به این نحو به وصفی که از خود با آفریدنش به چیزهای حادث کرده شناخته می شود، با این که در حقیقت این وصف بر وی واقع نمی شود.

و این قول امام رضا علیه السلام به عمران صابی است: عمران صابی عرض کرد: ای آقای من، آیا به من خبر نمی دهی از خدای تعالی که آیا به حقیقت یگانه شناخته می شود یا به وصف؟ امام علیه السلام گفت: (إِنَّ اللَّهَ الْمُبْدِي الْوَاحِدُ الْكَائِنُ الْأَوَّلُ لَمْ يَزَلْ وَاحِدًا لَا شَيْءَ مَعَهُ فَرِدًا لَا ثَانِي مَعَهُ لَا مَعْلُومًا وَلَا مَجْهُولًا وَلَا مُحْكَمًا وَلَا مُتَشَابِهًا وَلَا مَذْكُورًا وَلَا مَنْسِيًّا وَلَا شَيْئًا يَقَعُ عَلَيْهِ اسْمُ شَيْءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ غَيْرِهِ وَلَا مِنْ وَقْتِ كَانَ وَلَا إِلَى وَقْتٍ يَكُونُ وَلَا بِشَيْءٍ قَامَ وَلَا إِلَى شَيْءٍ يَقُومُ وَلَا إِلَى شَيْءٍ اسْتَبَدَّ وَلَا فِي شَيْءٍ اسْتَكَنَّ وَ ذَلِكَ كُلُّهُ قَبْلَ الْخَلْقِ إِذْ لَا شَيْءَ غَيْرُهُ وَ مَا أَوْقَعَتْ عَلَيْهِ مِنَ الْكُلِّ فَهِيَ صِفَاتٌ مُحَدَّثَةٌ وَ تَرْجَمَةٌ يَفْهَمُ بِهَا مَنْ فَهَمَ) به درستی که خدای آغازگر و یگانه وجود اول، همیشه تنها بوده

و چیز دومی با وی نبوده است، نه معلوم است و نه مجهول، نه محکم است و نه متشابه، نه مذکور و نه فراموش شده، و نه چیزی که اسم چیزی از اشیاء غیر او بر او واقع شود و نه از وقتی بوده و نه تا وقتی خواهد بود، نه با چیزی برپاست و نه به سمت چیزی قائم است، نه بر چیزی متکی است و نه داخل چیزی است و این همه قبل از خلق است چون چیزی با وی نبود، و هیچ چیزی بر او واقع نشده، پس همه ی این ها صفاتی حادث و ترجمه هستند هر کس بفهمد با آن ها می فهمد.

امام علیه السلام با بیان فوق خبر داده که چیزی بر او واقع نمی شود برای این که (این اشیاء یا اسامی) صفاتی حادث و ترجمه اند، یعنی هر چه که خدای سبحان از ما خواسته در ایجادش وصف خودش را به ما ترجمه و خود را به ما به چیزی وصف کرده که از نوع ما و مانند ماست و وی را با آن می شناسیم و آن چه را از ما می خواهد با آن ها می فهمیم و او فراتر از همه چیز می باشد، الا این که چنان که گفتیم ما را با آن ها به خودش راهنمایی می کند.

و فرموده ی امام رضا علیه السلام (فَلَوْ كَانَتْ صِفَاتُهُ جِلًّا تَنَائُؤُهُ لَا تَدُلُّ عَلَيْهِ وَ أَسْمَاؤُهُ لَا تَدْعُو إِلَيْهِ وَ الْمَعْلَمَةُ مِنَ الْخَلْقِ لَا تَدْرِكُهُ لِمَعْنَاهُ كَانَتْ الْعِبَادَةُ مِنَ الْخَلْقِ لِأَسْمَائِهِ وَ صِفَاتِهِ دُونَ مَعْنَاهُ فَلَوْ لَا أَنَّ ذَلِكَ كَذَلِكَ لَكَانَ الْمَعْبُودُ الْمُوَحَّدُ غَيْرَ اللَّهِ لِأَنَّ صِفَاتِهِ وَ أَسْمَاءَهُ غَيْرُهُ)<sup>۱</sup> اگر صفات خدای تعالی بر او دلالت نکنند و اسامی اش به سوی وی فرانخوانند و نشانه هایی که در بین خلق وجود دارند معنی او را درنیابند، در این صورت خلق، اسماء و صفات او را و نه خود او را عبادت خواهند کرد و اگر عبادت به این گونه

باشد معبود یگانه‌ی که عبادت می‌شود غیر خدا خواهد بود  
 برای این که صفات و اسماء او غیر او هستند.

## دوم توحید صفات

نیز ایشان علیهم السلام خلق را به توحید صفت او دعوت  
 می‌کنند با وصفی که خدای تعالی خود را با آن وصف کرده  
 و فرموده است: (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ)<sup>۱</sup> چیزی مانند او نیست، پس  
 به چیزی نزدیک و مصاحب آن نمی‌شود و چیزی به او نزدیک  
 و مصاحب او نمی‌شود برای این که این حال صفت مخلوق  
 اوست، اگر صحیح باشد به اشیاء شبیه می‌شود که به هم  
 نزدیکند و در کنار هم هستند، و از چیزی بیرون نمی‌آید و به  
 هیچ فرضی چیزی از او بیرون نمی‌آید برای این که خدای  
 تعالی (لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفْوًا أَحَدٌ)<sup>۲</sup> است.  
 پس هر کس اعتقاد کند:

- \* خلق از سنخ او هستند یا سایه‌ی او، خدا را به خلقش  
 تشبیه کرده است.
- \* خلق به او می‌رسند ثابت کرده که خدای تعالی به غیر  
 خود نزدیک شده، و خدای تعالی نهایت آن شیئی شده  
 است، و این همان اقتران است که از ازل ممتنع می‌باشد.
- \* بین او و بین موجودات نوعی رابطه وجود دارد.

## سوم توحید افعال

و نیز به توحید فعلش دعوت می‌کنند یعنی در آفریدن منفرد

۱ - شوری ۱۱.

۲ - سوره توحید

است به این معنی که همه ی اشیاء یا به صنع او و یا به سبب صنع او موجودند خدای تعالی فرموده است: (أَرُونِي مَا ذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ<sup>۱</sup>) به من نشان دهید بت هایی که به غلط آن ها را شریک خدا می دانید چه چیزی را در زمین خلق کرده اند یا برایشان در آسمان ها شراکتی وجود دارد؟ و فرموده است: (أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهُ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ<sup>۲</sup>) یا برای خدای تعالی شریکانی قرار داده اند که مانند خلق او خلق کرده اند؟ و خلق بر آنان مشتبّه شده است، بگو هرگز چنین نیست خالق همه ی موجودات الله است و یگانه و غالب می باشد.

ماده ی هر موجودی از فعل اوست و صورت آن یا از فعل اوست یا مانند گناهان به سبب فعل او، گناهان گرچه بی مشارکت خدای تعالی، کار بنده هاست اما مثل حرکت سایه ی شاخص به سبب فعل خدای تعالی است درست است که سایه و حرکت از شاخص است اما به سبب نور می باشد چون بدون نور سایه ای وجود ندارد و بالطبع حرکت آن، به این ترتیب: همه ی اشیاء از خدا یا به سبب اوست، اما امر آن چه از اوست آشکار می باشد و اما آن چه به سبب اوست ماده ی آن و قوایی که فاعل آن دارد از انواع آلات و خواسته ها و افکار و تصورات و همه ی مشاعر او و کاری که مختص اوست به سبب خدای تعالی است. با این توضیح، هر کس ادعاء کند: احدی غیر از خدای تعالی، چیزی از مواد را اختراع کرده مشرک است.

۱ - فاطر ۴۰

۲ - رعد ۱۶.



احدی غیر از خدای تعالی، بدون او صورتی از صورت‌ها را به وجود آورده یعنی از الله نبوده یا به سبب الله نبوده به تفویض قائل شده و مشرک می باشد.

### چهارم توحید در عبادت

و نیز به توحید در عبادت او دعوت کرده اند چنان که خدای تعالی فرموده است: (فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا)<sup>۱</sup> هر کس رسیدن به رحمت او را امید دارد پس عملی شایسته انجام دهد و در عبادت خدایش کسی را شریک نکند.

و در این توحید به صورت حقیقی اش، همه ی چیزهایی اعتبار می شود که عبادت یا عبودیت بر آن صدق می کند، بنا بر این، بنده در تمامی عبادت‌هایی که در اصطلاح معروف هستند خدای تعالی را یگانه می داند و در خلق کردن از همه ی نقطه نظرها و در روزی دادن به همین صورت و در حیات و ممات همین طور، بنده در این توحید در توکل، در اعتماد، در حفظ، و رعایت کردن همه ی اشیاء به صورتی که گفته شد رعایت شونده یا از اوست و یا به سبب او، خدا را یگانه می شناسد.

### حقیقتی از حقایق توحید

در این جا به حقیقتی از حقایق توحید اشاره می کنیم و آن این است که وقتی می گوییم:

هذا الشيء منه، این شیئی از اوست) می خواهیم بگوییم از فعل او یعنی از اثر فعل اوست، یعنی از محل امکان که فعلش شدن

آن را ترجیح می دهد، پس حقیقت شیء به تبعیت از ایجاد فعل خدای تعالی به وجود آمده است یعنی حقیقت شیئی محل فعل او و متعلق فعل اوست پس حقیقت شیء به فعل قائم است قیام تحقق و فعل با آن قائم است قیام ظهور، و شیئی که از آن حقیقت به وجود آمده همیشه به فعل قائم است قیام صدور، پس حقیقتی برای شیئی نیست مگر با فعل خدای تعالی، و شیء وجودی ندارد مگر از فعل خدای تعالی، یعنی از اثر فعلش.

- این که گفتیم: (هذا الشيء به) این چیز به سبب اوست، مرادمان از آن این است که حقیقت شیء، از حیث نفسش و وجودش، عین چیزی است که از خدای تعالی است از اثر شعاع فعل خدای تعالی است، پس مبنای آن چه به سبب خدای تعالی است همان است که از خداست، و شیء به حقیقت شیئیت یکی است و شریکی برای خدای تعالی نیست و ما سوای او به سبب فعل او چیزی است.

و اما فعل او تعالی، به سبب فعل الله که خود آن فعل است چیزی می باشد یعنی به نفس خودش از آن حیث که فعل خدای تعالی است.

این مختصری بود از وصیتی که به تقوی الله کرده اند در رابطه با توحید خدای تعالی در ذات، در صفات، در افعال و در عبادت، و بنده باید پرهیز کند از آن چه با آن مخالف باشد زیاد باشد یا کم.

و به وصیت ایشان به تقوای الهی در رابطه با آن چه به اوامر و نواهی او تعلق دارد به اجمال و تفصیل از جهت نفس و از جهت خلق اشاره کردیم و آن در احادیثشان و در افعال و اعمالشان و در اقوال و احوالشان مفصل است، چیزهایی که شریعت جدشان

محمد بن عبد الله صلوات الله علیه و آله مشتمل بر آن هاست، خدای سبحان به آن ها امر فرموده و اخذ آن ها و ترک مخالفت با آن ها تقوی نامیده شده است خدای تعالی فرموده است: ( وَ مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ )<sup>۱</sup> و آن چه را رسول الله صلی الله علیه و آله به شما آورد اخذ کنید و از هر چه شما را از آن نهی کرد اجتناب کنید و از خدای تعالی بترسید .

اما من ذکر کردم آن چه را که به توحید مربوط می شد به آن علت که مشکل بود و به آن جهت که مذاهب مخالف با وصیت ایشان علیهم السلام، زیاد است و می شد با عباراتی اندک آن را بیان کرد، در صورتی که بحث های مربوط به اوامر و نواهی در باره ی تقوی، که شریعت غراء شامل آن هاست از واجب و مستحب و جایز و مرجوح و ممنوع منه (زیاد اند) و ذکر بعضی از آن ها طول و تفصیل لازم دارد و این جا محلش نبود و در عین حال ساده و اختلاف در آن اندک است، و علمای اعلام رضوان الله تعالی علیهم ذکر آن ها را به عهده گرفته و ابوابش را به تفصیل (در کتاب هایشان آورده اند) و مجموع همه ی آن ها این می باشد که ایشان علیهم سلام الله وصیت کرده اند با انجام همه ی امرهای الهی و با ترک همه ی نهی هایش و با میل به آن چه دوست می دارد و پرهیز از هر چه که اکراه دارد تقوای الهی را پیشه کنی.

اگر عملی تجویز شده به قصد رخصت انجام می دهی و اگر ترک کنی به همان قصد ترک می کنی، وصیت ایشان به این صورت و مانند آن می باشد و به چیزی اندک یا زیاد از اضرار این امر نکرده اند بلکه به دل، به زبان، به دست، به عمل

و به حالشان از آن نهی کرده اند و هر خلاف تقوائی از این مخلوق رو به انحطاط سرزده در واقع ردی بوده بر اهل بیت علیهم السلام و خلافی بوده در جهت امر ایشان، و خدای تعالی بر عهده گرفته که دینش را بالا ببرد و امر خود را به وسیله ی ایشان اظهار نماید، ایشان را در روی زمین متمکن کند و در دیگر عوالم آنان را جانشین خود قرار دهد، خدای تعالی به وعده اش وفا می کند و نورش را به کمال می رساند و اگر چه مشرکان را ناپسند آید. اللهم عجل فرجهم و سهل مخرجهم و اسلك بنا محجتهم و منهاجهم یا کریم

## از قول آن حضرت علیه السلام و فعلکم الخیر

مراد این است که اهل بیت غیر از کار خیر نمی کنند، برای این که مبتداء محصور به خیر شده است و منظور از فعل، اعم از عمل با اعضاء می باشد و معصوم و مسدد و موفق بودن ایشان همین را اقتضاء می کند، مشاعر باطنی و درونی ایشان در عبودیت خدای تعالی غرق است و با باطنشان، یعنی به فؤاد و قلب و نفس و طبیعت خودشان در رضای خدای تعالی غرقند خواه آنچه به ایشان می رسد محبوب دل باشد یا مکروه آن، بلکه طالبند به آن چه که از جانب خدای سبحان به ایشان می رسد چنان که امیر مومنان علیه السلام فرمود: ( مَا يَنْتَظِرُ أَشْقَاهَا أَنْ يَخْضِبَ هَذِهِ مِنْ دَمِ هَذَا يَعْني لِحْيَتَهُ مِنْ دَمِ رَأْسِهِ )<sup>۱</sup> شقی ترین امت چرا منتظر مانده که با خون سرم محاسنم را رنگین کند؟ این و ماندش صدق در عبودیت را می رساند و رضا به آن چه برایشان انجام می شود و ایشان با تمامی اعضاء وجودشان بر عمل به آن چه برایشان وارد شده به وظیفه قیام می کنند تا ماموریتی را که خدای سبحان از ایشان خواسته به کامل ترین وجه انجام دهند.

۱ - الغارات ثقفی ۶۷۷/۲ و مسترشد طبری ۳۶۶. مناقب آل ابی طالب ۳۰۵/۲.

این‌ها و مانند آن‌ها صدق در عبادت است و اقدام به آن چه خدای تعالی راضی است، و اما با جوارح و ظواهرشان همواره به خدمت ربشان مشغولند غفلت دامن آنان را نگرفته و از عبادت خدای تعالی سرباز نمی‌زنند (وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ يَسْبِحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَقْتُرُونَ<sup>۱</sup>) آنان که نزد او هستند از بندگی او سر نمی‌پیچند، و خسته نمی‌شوند شب و روز بی آن که سستی کنند به تسبیح و ستایش او مشغولند. از امام صادق علیه السلام در باره‌ی این آیه (وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ يَسْبِحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَقْتُرُونَ تَأْمِنُونَ) وارد شده که فرمود: ای مفضل آیا نمی‌دانید آن‌ها که در آسمان‌ها هستند فرشته‌هایند؟ و آنان که در زمین‌اند جن و بشر و همه‌ی جنبنندگان هستند؟ پس (وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ يَسْبِحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَقْتُرُونَ<sup>۲</sup> تا آخر) آنان که نزد او هستند از فرشتگان و جن و انس و جنبنندگان بیرون هستند ما کسانی هستیم که نزد او بودیم و وجودی قبل از ما نبود.

## آل محمد علیهم السلام از لحظه‌ی ای از کار خیر غفلت نمی‌کنند

پس لحظه‌ی ای برایشان وجود ندارد که در فعل خیر نباشند زیرا خدای تعالی دیموم و دیوم و قیوم است فترتی برایش نیست (لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ<sup>۳</sup>) کسالت خواب و خواب عارض

۱ - انبیاء ۱۹ تا ۲۸.

۲ - انبیاء ۱۹ و ۲۰.

۳ - بقره ۲۵۵.

او نمی شود و در هر لحظه ای فیض او جریان دارد و این قول خدای تعالی است که (وَ مَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ) ما هیچ از خلق خود غافل نبوده ایم و در هر آنی قابل فیضی از فعل او وجود دارد و مدام در خدمت اوست و ایشان هستند که فیض دائم را به تسبیح و تقدیس مدام با کمال خدمت دریافت می کنند و همه ی ما سوی الله در قبول همه ی فیض در خدمت او نیستند چنان که خدای تعالی در حدیث قدسی فرموده است: (لا یسعنی ارضی و لا سمائی و لکن یسعنی قلب عبدي المؤمن) زمین و آسمان مرا در خود جای نمی دهد، بلکه دل بنده ی مومنم مرا در خود می گنجاند. و صحیح نیست وقتی یا مکانی برایشان اضافی بماند که شری را انجام دهند این ما هستیم که فیض را نمی پذیریم و مشغول معصیت می شویم.

و منظور از خیر اعم از خیری است که از لشکریان هفتاد و پنج گانه ی عقل به شمار می رود چنان که در احادیث عقل آمده است بلکه مراد از آن چیزی است که عقل و لشکریانش را شامل می شود، زیرا همه ی این ها از فعل ایشان می باشد، خدای تعالی همه ی آن ها را در ایشان جمع کرده و فاضل آن ها را به وسیله ی ایشان بین دیگران تقسیم کرده است (وَ هُمْ بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ)<sup>۱</sup>

که اشاره کردیم، و تقسیم به وسیله ی ایشان بر مبنای فعلشان می باشد و به عقل و لشکریانش خیر صدق می کند خیری که فعل ایشان می باشد و صدق می کند عقل کلی فعل ایشان می بنا بر این عقل کلی که عقل کل و به صورت اجمال آدم چهارم باشد عقل ایشان است و خدای تعالی آن را در ایشان کامل کرده و به وسیله ی ایشان، فاضل آن یعنی اشعه

ی آن را بین دیگر اولیاء خود امثال پیامبران و رسل بر حسب قابلیت آن ها تقسیم کرده است و این فواضل یا اشعه فرزندان او هستند چون خدای تعالی یک میلیون عالم و یک میلیون آدم آفریده و ما اکنون در آخر این عوالم و آخر این آدمیان هستیم، به طور مختصر عقل های رسولان و پیامبران علیهم سلام الله فرزندان آدم چهارمی هستند که عقل محمد و آل محمد علیهم السلام باشد و عقل های مومنان فرزندان این فرزندان هستند و از این لحاظ پیامبران صلی الله علیه و آله فرموده است: من و علی دو پدر این امت هستیم.

### هر مولودی شش والد دارد

اصل در این ابوت همین است، چون هر مولودی دارای شش پدر می باشد:

دو پدر عقلی که محمد و علی صلی الله علیهما و الهما هستند محمد صلی الله علیه و آله (اب العقل) است یعنی ماده ی آن از صفت نور اوست و علی علیه السلام پدر دوم و صورت عقل از صفت نور اوست و صورت پدر دوم یعنی مادر است.

دو پدر نفس اماره بالسوء، و آن دو اعرابی اند ابو الدواهی پدر نفس اماره بالسوء، و ابو الشرور پدر دوم و آن مادر است. دو پدر جسدی، (پدر و مادری که مولود به آن دو منسوب است.

خدای تعالی به والدین عقلی در (وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا)<sup>۱</sup> و به والدین نفسی در (وَ صَاحِبَهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا)<sup>۲</sup> اشاره کرده است.

۱ - عنکبوت ۸.

۲ - لقمان ۱۵.



گفتیم: به وسیله ی ایشان فاضل عقل (ایشان) را بین دیگران (یعنی اولیاء خود از پیامبران و رسولان بر حسب قابلیت هایشان) تقسیم شده، چون که این فاضل اولاد عقل ایشان است چنان که ذکر کردیم. بنا بر این صدق می کند که ایشان مولود آن ها هستند و تقسیم عقل به وسیله ی ایشان بر مبنای فعل ایشان می باشد و به عقل و لشکریان آن خیری صدق می کند که فعل ایشان است برای این که گاه به عقل کل صدق می کند که فعل ایشان می باشد.

یا نظر به قابلیتشان برای آن به موقعی که خدای تعالی آن را در ایشان ایجاد می کرد یا به این نظر که آن محصول کشت ایشان می باشد، چنان که امام حسن عسکری صلوات الله علیه در سخنش (فالكلیم البس حلة الاصطفاء لما عهدنا عنه الوفاء و روح القدس في جنان الصاقورة ذاق من حدائقنا الباكورة<sup>۱</sup>) حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام وقتی به زیور برگزیدگی آراسته شد که ملاحظه کردیم نسبت به عهدهایش وفادار است و روح القدس در بهشت های صاقوره از نوبرانه ی باغ های ما چشید. این روح القدس همان عقلی است که به آن اشاره شد در این خبر گفته شده که اولین میوه ی هستی از باغ های ما را عقل کلی چشیده است و این چشیدن به وسیله ی ایشان صورت گرفته و نه غیرشان، به قرینه ی قول آن حضرت در باره ی حضرت کلیم الله وقتی لحاظ کردیم که به عهد وفادار می باشد. دریاب.

۱ - المراقبات تبریزی ۲۴۵ و بحار الانوار ۲۶/۲۶۴ و قرۃ العیون فیض ۴۴۷ و مجمع النورین مرندی ۳۰۶.

## در بیان خیر بودن عقل

اما در بیان خیر بودن عقل از چیزهایی است که شکی ندارد برای این که نور است و ظلّمتی در آن نیست مگر به اندازه ای از مسمای ضدیت که آن را نگه بدارد، و به خاطر صفاء و خلوصش در برابر الله تعالی جهت مخالفتی برایش نیست، بهشت ها هشت و جهنم ها هفت اند، و علت همان است که گفتیم، در عالم صغیر اگر هر یک از حواس پنجگانه و نفس و جسم را در کارهای خیر به کار ببری هر کدام دری به بهشت می شوند و نشانه می شوند به نظیرهای خودشان در عالم کبیر، و بهشت های عالم کبیر هشت هستند و اگر هر یک از آن ها را در کارهای شر به کار ببری هر کدام دری به دوزخ می شوند و نشانه ای به مانند خود در عالم کبیر می شوند و طبقات جهنم هفت است هر یک از این ها می تواند هم دری برای خیر و دری به بهشت باشد و هم دری برای شر و بابی به جهنم باشد. اما عقل در عالم صغیر، شایستگی دارد در خیر به کار برود، و باب اعلائی از باب های بهشت باشد و نشانه ای بشود به مانند خود در عالم کبیر، که جنت عدن است و آن هشتمین و بالاترین بهشت است، اما در شر به کار نمی رود زیرا خیر و نور است و به همین جهت بابی از باب های دوزخ نمی باشد، و بهشت ها هشت اند و جهنم ها هفت اند. به این علت وقتی از امام صادق علیه السلام از عقل سؤال شد فرمود: ( الْعَقْلُ مَا عُيِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اُكْتُسِبَ بِهِ الْجِنَانُ ) سؤال کننده گفت: آن چه در معاویه بود چه بود؟ فرمود: ( تِلْكَ التُّكْرَاءُ تِلْكَ الشَّيْطَانَةُ وَ هِيَ

شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ وَ لَيْسَتْ بِالْعَقْلِ<sup>۱</sup>. یعنی آن زیرکی و شیطنت است ادراکی شبیه عقل است و عقل نیست.

ولی عقل را نمی شود در شر به کار برد برای این که شر ظلمت و از لشکریان جهل می باشد جهلی که ظلمت است و نوری در آن نیست مگر نوری به آن اندازه که آن را برپا دارد و آن ضدش می باشد، و اثری در جهل ندارد چون در برابر ظلمت جهل نابود است، چنان که ظلمتی که در عقل وجود دارد در آن موثر نیست چون در برابر نورانیت عقل نابود است، وقتی چنان که شنیدی عقل خیر باشد نمی شود لشکریانش جز از نوع خودش باشند بنا بر این همه ی لشکریانش خیرند و جایز نیست در لشکرش شری وجود داشته باشد، زیرا اگر شری در بین آن ها وجود داشته باشد خلطی تاثیر گذار از شر در عقل خواهد بود و به قشون او منسوب خواهد شد.

وقتی چنان که گفتیم خیر محض باشد لشکریانش نیز چنین خواهند بود و ایشان علیهم السلام خودشان هیچ شری را مرتکب نمی شوند و همین طور فعل شان با آن چه از ایشان است و به ایشان نسبت دارد، آری به وسیله ی غیر خودشان یعنی به داعیه ی غیر خودشان کاری را می کنند که شر است و آن قول خدای تعالی است: (وَ ظَاهِرُهُ مِنْ قَبْلِهِ الْعَذَابُ<sup>۲</sup>) گاه این کار را به کسی می کنند که به ایشان نسبت دارد نه از این حیث که به ایشان نسبت دارد. چون منسوب به ایشان مانند شیعیان شان گناه گناهی را مرتکب می شود که سبب عذاب است بلکه از این نظر که به روش دشمنانشان میل می کند در این صورت مومن گناهکار با گناهش بعضی برگ های درخت زقوم را می

۱ - محاسن برقی ۱۹۵/۱ و کافی ۱۱/۱ و معانی الاخبار ۲۴۰.

۲ - حدید ۱۳.

خورد و او از این نظر پیرو آن‌ها نیست بلکه به ایشان میل دارد و ایشان علیهم السلام با استغفار و با مانع شدن از معاصی و با دعا کردن پشت سر شیعیان مقصر خود هستند. تا روزی که این عاصی از میوه‌ی آن درخت بخورد، از خشم خدای تعالی به خود او پناه می‌بریم، در آن زمان از حزب او بیرون می‌رود و به دشمنانشان ملحق می‌شود، از خشم خدای تعالی و از غضب ائمه‌ی طاهرین علیهم السلام به خدای تعالی پناه می‌بریم.

### خدای تعالی خیر را با دست محمد و آل محمد علیهم السلام جاری می‌کند

گفتیم گاه با غیر خودشان با دوای غیر ایشان کاری می‌کنند که شر است زیرا این کار به این معنی است که ایشان عاصی را رها می‌کنند یعنی خدا را گناه می‌کند آن که گناه می‌کند وقتی که از خدای تعالی نمی‌پذیرد در آن صورت دست از وی برمی‌دارد و ایشان دست خدای تعالی هستند بنا بر این با او می‌کند همان کاری را که او با خود می‌کند و ایشان محل‌های فعل الهی هستند صلی الله علیهم اجمعین.

و گفتیم به غیر خودشان می‌کنند آن چه را که شر است، مانند این که (خدای تعالی در تورات نازل کرده که: (أَنَا أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا خَلَقْتُ الْخَلْقَ وَ خَلَقْتُ الْخَيْرَ وَ أَجْرِيَّةٌ عَلَيَّ يَدِي مَنْ أَحَبَّ فَطَوَّبِي لِمَنْ أَجْرِيَّةٌ عَلَيَّ يَدِيهِ وَ أَنَا إِلَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا خَلَقْتُ الْخَلْقَ وَ خَلَقْتُ الشَّرَّ وَ أَجْرِيَّةٌ عَلَيَّ يَدِي مَنْ أَرِيدَهُ فَوَيْلٌ لِمَنْ أَجْرِيَّةٌ عَلَيَّ يَدِيهِ<sup>۱</sup> من خدایم، خدایی غیر از من نیست، خیر را خلق کردم پس خوشا به حال کسی که خیر را با دست وی جاری کنم و من خدایم و خدایی غیر از من نیست شر را خلق کردم

وای به حال کسی که شر را با دست او جاری کنم. و این به آن جهت است که خدای تعالی با توجه به قابلیت اشیاء کارها را انجام می دهد چنان که فرموده است: (وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ<sup>۱</sup> قول کفار که دل های ما در پرده است، بلکه خدای تعالی به سبب کفری که دارند به دل های ایشان مهر زده است. و ایشان خزانه های حکم الهی بر بندگان او هستند به فرمان خدای تعالی به کسی که مرتکب شر می شود با شر حکم می کنند، این معنی را چند بار ذکر کردم چون به فهم اغلب مردم بید گمان هستم چنان که خدای تعالی فرموده است: (وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ<sup>۲</sup>، أَكْثَرُهُمْ يَجْهَلُونَ<sup>۳</sup>، أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ<sup>۴</sup>. اغلب مردم حق را نمی دانند، اغلب مردم به حق نادانند، اغلب مردم عقل خود را به کار نمی گیرند.

۱ - نساء ۱۵۵.

۲ - طور ۴۷ و چند سوره ی دیگر.

۳ - انعام ۱۱۱.

۴ - ذاریات ۴۹.



## قول حضرت هادی علیه السلام : و عادتکم الاحسان

می گویم: قبل از این در همین شرح و در خیلی از نوشته هایمان گفته ایم که مخلوقی ممکن نیست مرکب نباشد خدای تعالی فرموده است: (وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ<sup>۱</sup> وَ چنان که امام رضا علیه السلام گفته است: (وَلَمْ يَخْلُقْ شَيْئًا فَرْدًا قَائِمًا بِنَفْسِهِ دُونَ غَيْرِهِ لِذَلِكَ أَرَادَ مِنَ الدَّلَالَةِ عَلَى نَفْسِهِ وَ اثْبَاتِ وُجُودِهِ<sup>۲</sup> خدای تعالی چیز فردی را خلق نکرده که با خودش قائم باشد و به غیر قائم نباشد برای این که خواسته است دلیلی به خودش و به اثبات وجودش باشد.

به این ترتیب هر حادثی از ماده و صورت مرکب است و اگر خواستی بگو از وجود و ماهیت و هر دو به یک معنی است، و وجود نوری است که خدای تعالی آن را به فعل خود به وجود آورده یعنی اثر فعل او و نوری از او و جاری مجرای اوست چون همیشه در اطاعت خدای تعالی است و خود را نمی بیند، و لذا در قول رسول الله ص (اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ<sup>۳</sup>) به آن نور اطلاق شده است، یعنی از هوشیاری مومن

۱ - توحید صدوق ۴۳۹ و عیون اخبار الرضا ع ۱۵۶/۲ -

۲ - عیون اخبار الرضا ع ۲۰۰/۲ و مدینه المعاجز ۱۵/۷ و محاسن برقی ۱۳۱/۱ -

۳ - عیون اخبار الرضا ع ۲۰۰/۲ و مدینه المعاجز ۱۵/۷ و محاسن برقی ۱۳۱/۱ و بصائر الدرجات ۱۰۰ -

بترسید چون با نور خدای تعالی نگاه می کند. امام صادق علیه السلام گفته یعنی با نوری که از آن خلق شده است، و عقل و وجهی از آن می باشد و خدای تعالی محسن است و احسان و جمیل خود را که هر دو صفت فعل او هستند با فعلش ظاهر کرده است در آن جا با خلق خود با این احسان و با آن جمیل رفتار کرده و عادتش بر آن جاری شده است. با عاصیان با احکام غضبش رفتار کرده چون جمیل و احسانش را نپذیرفته اند با ایشان با عمل آن ها رفتار کرده است و عمل آن ها رد جمیل و رد احسان او بود رد جمیل قبیح بود و رد احسان (نیز) بد رفتاری، خدای تعالی فرمود: (وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ<sup>۱</sup> و ما بر ایشان ظلم نکردیم ولی ایشان نسبت به خود ستمکار بودند، و شاعر چه خوب سروده است:

اري الاحسان عند الحر دينا و عند النذل منقصة و ذما

كقطر الماء في الاصداف در و في بطن الافاعي صار سما<sup>۲</sup>

نکویی کردن را در نزد انسان با شرف و آزاده را بدهی و در نگاه انسان فرومایه نقص و اسباب مذمت می بینم، مانند قطرات باران که در دهان صدف به در تبدیل می شود و در شکم مارهای افعی سم تولید می کند:

وقتی خدای تعالی عادت خود را به وسیله ی فعل و مشیتش به احسان جاری ساخت ائمه علیهم السلام هم عادتشان احسان شد چون به غیر دستور او عمل نمی کنند و محل های مشیت و زبان های اراده و حاملان امر او هستند (و هم بامرہ يعملون<sup>۳</sup> و به فرمان او عمل می کنند.

چنین که هستند بد رفتاری، عادتشان نیست برای این که منشأ

۱ - زخرف ۷۶.

۲ - الخصائص الفاطمیه ۲/۲۷۳.

۳ - انبیاء ۲۷.



بدرفتاری ماهیت است و ایشان هرگز به خودشان و به غیر خدای تعالی نظری ندارند، و ماهیت ظلمتی است که خدای تعالی آن را به فضل فعلی به وجود آورده که وجود را با آن برای نگهداری وجود، ایجاد کرده است اما ماهیت در ایشان به اندازه ای است که وجودشان را نگهدارد، به این ترتیب ماهیتشان با در نظر گرفتن وجدان و تعیین نبود می باشد، و اعتباری ندارد و از ایشان کاری سر نمی زند که از خواسته های ماهیت باشد و از ایشان غیر از احسان سر نمی زند که عادتشان می باشد. و دعائی که وارد شده است: (الهي عادتك التفضل و الاحسان و عادتنا الاساءة و العصيان و لا تغير عادتك بتغير عادتنا بجاه محمد و آله الطاهرين<sup>۱</sup> می رساند که ما سوی الله از این نظر که به خود نظر دارند و راه ماهیت خود را می روند به بدرفتاری و گناه عادت دارند و راه ماهیت ظلمت است و شأن آن بدرفتاری و گناه است، و این ظاهر است.

## طرح اشکالی و حل آن

ولی با توجه به عبارت ( بتغییر عادتنا) از دو جهت اشکال وجود دارد چون معنی این است که ما عادتمان را که فضل و احسان است به بد رفتاری و عصیان تغییر دادیم: وجه اول: عادت ما بدرفتاری و گناه است. وجه دوم: مناسب کلام سابق این است که ما عادتمان را که بدرفتاری و گناه بود به فضل و احسان تغییر دادیم. و این با

۱ - تتحبب إلینا بالنعمة و نعارضك بالذنوب خیرك إلینا نازل و شرنا إلیك صاعد و لم یزل و لا یزال ملك کریم یأتیک عنا بعمل قبیح فلا یمنعك شبيهه است  
ذلك أن تحوطنا بنعمك و تنفضل علينا بالآلائك فسبحانك ما أحلمك و أعظمك و أكرمك مبدئا و معیدا .  
از دعاهای امام زین العابدین علیه السلام در ماه مبارک رمضان ، مصباح المتعجد / ۵۷۸ .

جمله ی (لا تغیر عادتک) منافات دارد چون معنی این می شود که سبب تغییر عادتت این بوده که ما عادتمان را به بد رفتاری و گناه تغییر داده ایم، اما وقتی عادتمان را به فضل و احسان تغییر بدهیم دیگر سببی وجود ندارد خدای تعالی عادتش را تغییر بدهد.

حل اشکال به این است که مخلوق از آن جهت که مخلوق فعل خداست عادتت از فعل خالق خود دارد و آن فضل و احسان است و این جهت وجود اوست برای این که اثر فعل خالق متفضل و محسن سبحانه و تعالی است. و عادتت از حیث خودش دارد و آن بد رفتاری و گناه است، چون مقتضای ماهیت همین است از آن جهت که فعل خالق خود است وجودیت دارد و اعتبار آن در اولویت است از این دیدگاه گفتن (بتغییر عادتنا) صحیح است برای این که وجودیت دارد و اعتبار وجودی بر اعتبار عدمی اولویت دارد. از آن حیث که عدمی است و آن جهت نفس خود اوست از این حیث اولویت دارد که به نفس خود توجه کند و اگر چه عدمی است و از این نظر گفته ی (و عادتنا الالساء و الاحسان) صحیح می باشد برای این که اغلب مخلوقات نظر به انیتی که دارند بد رفتاری و عصیان عادت غالب آن هاست و اگر چه اولاً و بالذات، و از حیث وجود خدای تعالی آن ها را برای فضل و احسان خلق کرده است و ماهیت و انیت آن ها را برای استقامت در راهی آفریده که به خاطر آن ایشان را خلق کرده است، به این ترتیب خدای سبحان ماهیت و انیت را ثانیاً و بالعرض خلق کرده است، اما این (مومنان) اول به عادت وجود عادت کرده اند و ثانیاً تغییر یافته و به عادت انیت معتاد شده اند به اعتبار اول گفتند: (بتغییر عادتنا) و به اعتبار دوم گفتند: عادتنا الالساء و العصیان

اما محمد و آل محمد علیهم السلام عادت اول را تغییر نداده اند برای این که به انیات و ماهیاتشان توجه نداشته اند تا جایی که ماهیت و انیت ایشان ضعیف مانده و در کنار نور وجودشان نزدیک به نابودی است، و تعینی نداشته اند تا فرا بخوانند به سوی اعمالی که مناسب آن هاست بنا بر این عادت اولیه ی ایشان تغییر نیافته و لذا امام هادی علیه السلام فرمود: (و عادتکم الاحسان) یعنی عادت شما نیکی و نیکویی است.

و مراد آن حضرت از (و سجیتکم الکرّم) این است که کرم در شما جزء غریزه و طبیعت شده است و در وصف پیامبر اکرم وارد شده که (خلقه سجیة) یعنی خلق آن حضرت صلی الله علیه و آله بی هیچ تکلف و زحمتی طبیعت او بوده است و این که این جا آمده از همان باب است.

و باید بدانیم که طبیعت گاه از حقیقت اولیه ای است که همان امکان بوده باشد و گاه از ماده است و گاه از صورت و گاه از مجموع ماده و صورت و گاه از قابلیت کونیه ی تکوینیه و گاه از قابلیت کونیه ی شرعیه است زیرا قابلیت های اشیاء برای وجود، اعمال مصنوعین می باشد الا این که بعضی از آن ها مانند اولی ظاهری است و بعضی مانند دومی باطنی است و آن چه از مجموع باشد از ماده و اولی و گاه از ماده مرکب است و دومی، گاه هر یک از این ها از جبروت است یا از ملکوت یا از ملک، یا از بین جبروت و ملکوت یا از بین ملکوت و ملک، یعنی یکی از دو برزخ بین دو عالم ذر، و طبیعت شخص گاه از یکی از این هاست یعنی حقیقت اولیه و از این بیست و یک وضع یا بیشتر از آن ها. و گاه از همه ی آن ها ترکیب می شود و گاه در خیرات و فضائل از جمیع آن ها مرکب نیست مگر در خیر خلق، و در شرور و رذائل از همه ی آن ها مرکب نمی شود مگر در شر

خلق، به این ترتیب، طبیعت ائمه علیهم السلام کرم و حلم و مدارا و مهربانی و دیگر فضائل به کاملترین وجه است برای این که همه ی مراتب وقتی صالح باشند یک مرتبه از آن ها در غیر اجتماع همه ی آن ها اصلح می باشد، برای این که هر یک از آن ها به موقع اجتماع، ما قبل خود را با نیمی از توانش، و ما بعد خود را با نیمی دیگر از توانش یاری می دهد بر عکس این که تنها باشد یا با بعضی ها جمع شود، زیرا توانایی ها چند برابر نمی شوند چنان که در جمع شدن همه ی آن ها چند برابر می شوند.

گاه مراد از طبیعت، طبیعت اصطلاحی است و آن چهارده تایی است که در ارکان عرش به آن ها اشاره می شود نور قرمزی که سرخی ها از آن است<sup>۱</sup> و در این نور کسر اول بعد از صوغ اولی است که خلق دوم می باشد و منشأ سعادت و شقاوت است و در این طبیعت طبایع ذاتی و طبایع اکتسابی قرار دارند و در این بوده که خدای تعالی به دوستان فرموده برای بهشت و باکی ندارم، و به منکرین فرموده است برای جهنم و باکی ندارم<sup>۲</sup> برای این که گفتیم در آن جا طبایع مستقر شده اند، زیرا طبایع مفارقات بالذات به سبب اجابت با افعال طبایع مادی با واسطه یا بی واسطه همراهند، الا این که ظاهر در این جا مراد از طبیعت اعم از این ها و غیر این هاست.

و چون اهل بیت علیهم السلام محل ها و زبان های مشیت الهی و ابواب اوامر و نواهی و کلیدهای خزانه های کرم و جود او هستند، لزوماً طبیعت ایشان کرم است زیرا خدای تعالی در تمامی کارهایش ایشان را وسیله و واسطه ی بین خود و بین

۱ - توحید ۳۲۶ و بحار الانوار ۳۷۶/۲۴ حدیث ۱۰۳ از امام زین العابدین علیه السلام و شرح اصول کافی ۹۳/۴ و تفسیر المیزان ۱۶۲/۸.

۲ - علل الشرایع ۱۰۴/۱.

خلق خود قرار داده است، همه ی هستی خیر است و به فرمان خدای تعالی هر خیری از ایشان می باشد، یعنی خدای تعالی همه ی اشیایی را که در جهان هستند آن ها را به وسیله ی ایشان ایجاد کرده است، برای این که هر چه در عالم هستی است یا خیر است و خدا آن را از فاضل انوار ایشان خلق کرده و یا شر است و خدای تعالی آن را به اقتضای قابلیت فرد خلق کرده است و قابلیت شخص برخاسته از انکار ولایتشان وسیله ی فرد می باشد وقتی به او عرضه شد، پس اصل کرم و فرع و مبدأ آن ایشانند، سبحان من خلقهم علی قبول کل خیر منه و جعلهم کذا، فضلا منه و منا علیه پاک و منزّه است خدایی که ایشان را بر پذیرش هر امر خیری آفریده، و از روی تفضل و احسان ایشان را چنین قرار داده است.

در قصیده ای که در رثای سید الشهداء حضرت ابی عبد الله الحسین سروده ام<sup>۱</sup> در ذکر ثنای آن حضرت صلی الله علیه و آله عرض کرده ام:

جادوا و سادوا و شادوا المجد ثم هم

لطالبي كل معروف مغايل

سخت و آقایی کردند و بزرگی را بالا بردند و اینک ایشان برای خواستاران همه ی نیکی ها درختان باروری هستند.  
معارف في البرايا عارفون بهم

هادون و الغير جهال مجاهيل

در بین مخلوقات شناخته شده اند و به مخلوقات عارفند و آنان را راهنمایی می کنند و غیر ایشان جمعی جاهل و ناشناخته اند.  
فشانهم نسك و الفتك فعلهم

و ذاك لله تعزیز و تذليل

۱ - قصیده ی سوم در جلد نوزدهم ۵۲ جلدی جوامع الکلیک ص ۱۵۶.

شان ایشان عبادت و فعلشان شهادت در راه خداست و این کارها عزیز داشتن خدای تعالی و خوار کردن خودشان در برابر او می باشد.

سحب الحیا هاطلات من عطائهم

الیهم مدت الایدی المحاصیل

ابره‌ای باران را از عطایای ایشان هستند و دست‌ها به سوی ایشان دراز شده‌اند.

فراحتا الدهر من فضفاض جودهم

مملوءتان و ما للفیض تعطیل

دو کف دست روزگار از بخشش‌های ایشان پر است و فیض آنان هرگز تعطیل نمی‌شود.

می‌گویم شاهد عرضم بیت پایانی است دو کف دست روزگار، کف دست راست مجموع چیزهایی است که در عالم غیب موجودات وجود دارد، و کف دست چپ همه‌ی چیزهایی است که در عالم شهادت وجود دارد و همه‌ی این‌ها از فیض کرم و جود آن‌هاست، و فضفاض به معنی فراوانی و زیادی و گستردگی است که برخی روی برخی می‌ریزد، کرمشان همه‌ی چیزهایی را غرق کرده که در این دو عالم وجود دارد، و قول خدای تعالی (وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا<sup>۱</sup>) به این مطلب اشاره دارد.

و نظرم از (ما للفیض تعطیل) این است که نعمت‌های الهی و عطایای خدای سبحان در دنیا و آخرت نامتناهی است، نعمت‌های آخرت نهایت ندارند و همه‌ی این‌ها اثر فعل الهی‌اند و ایشان محل‌های فعل و اراده‌ی او هستند و خدای تعالی نعمت‌های خود را به هر کس بخواهد با دست ایشان جاری می‌کند.

کند نه با دست غیر ایشان، چون ابواب فعل و فضل و کرم خدا هستند و خدای مهربان کرمش را با ایشان آشکار ساخته و عطایای فضل و کرمش را به هر کس خواسته به وسیله ی ایشان رسانده است، این حکم دنیا و حکم آخرت است.

خوبی های بهشت ها، نه در اتصال و نه در استمرار و نه در زیادتی و نه در چند برابر شدن و نه در نوبه نو شدن، غایت و نهایت ندارند، خوبی هایی که چشم ها ندیده و گوش ها نشنیده و به دلی خطور نکرده است (فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قَرَّةٍ أَعْيُنٌ<sup>۱</sup>. هیچ کس نمی داند برایشان به پاداش نیکوکاری هایشان چه نعمت ها و چه مایه های روشنی چشم ها در عالم آخرت ذخیره شده است.

همه ی این ها و مانند آن ها از کرم الهی است که خدای تعالی برایشان جاری ساخته و به ایشان نسبت داده و ایشان را با آن وصف کرده است چنان که رأفت و رحمت را به پیامبرش صلی الله علیه و آله جاری کرده و آن ها را به او نسبت داده و وی را با آن ها تعریف کرده و فرموده است: (حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ)<sup>۲</sup> به آسایش شما بسیار حریص و به مومنان رؤوف و مهربان است. وقتی آن چه را برایت یادآوری کردیم فهمیدی برایت روشن می شود که طبیعت ایشان کرم است به هر چه که در ملک خدای تعالی وجود دارد (ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ)<sup>۳</sup>. و این فضل خدای تعالی است بر هر کسی که بخواهد آن را عطا می کند و خدای تعالی صاحب فضل فراوانی است.

۱ - سجده ۱۷.

۲ - توبه ۱۲۸

۳ - حدید ۲۱.





امام هادی علیه السلام فرمود:

## و شأنکم الحق و الصدق الفرق و قولکم حکم و حتم و رأیکم علم و حزم شأن

یعنی امر و حال، و مراد در ظاهر عبارت در این جا حال است، یعنی اقتضای ذات و طبیعت و خُلق شما حق و صدق است، و امکان دارد خُلق گفته شود، یعنی بنیه ی شما و اقتضای موادتان و شکل و شمایل و ترکیبتان حق است، یعنی در نفس الامر هر چیزی با شأن شما ثابت و مطابق واقع است برای این که همه ی اشیاء در عالم هستی مدح و منقبت و ثنای شماست زیرا آثار و صفات وقتی حق باشند مدح موصوف و مؤثرند. و صدق در افعال الهی و صفات عالیه و اسماء نیکویش، در نفس الامر با شأن ایشان مطابقت دارد، زیرا خدای عز و جل وقتی ایشان را برای خود آفرید در هیچ حالی از حالاتشان در غیب و شهادت برای خود و نه برای کس دیگری غیر از خدای تعالی نبودند، پس زبان های صدقی بودند که با وجودات و ماهیات و عقل ها و ارواح و نفوس و طبایع و مواد و اشباح و اجسام و اجساد و اعمال و اقوال و حرکات و سکنتان، ذکر و ثنای سزاوار حضرت حق را گفتند، با همه ی وجودشان ذکر و ثنای الله تعالی بودند و به زبان آوردند آن چه را که مطابق با

خواست خدای تعالی بود و به همان منظور خدای تعالی ایشان را خلق کرده است.

و هر کس در حالی (از حالات) برای غیر خدای تعالی باشد کاذب است چون با نفس الامر مطابق نیست چون غیر خدای تعالی اگر با این لحاظ باشد که چیزی است با فعل خدای تعالی چیز است، و از فعل او صادر شده است.

پس به لحاظ این که با خدا هستند شأن ایشان حق است و به لحاظ این که برای خدا هستند شأن ایشان صدق می باشد. یا به اعتبار این که فیض حضرت حق را می گیرند شأنشان حق است و به اعتبار این که رساننده ی فیض الهی از جانب او هستند کارشان صدق است. یا به اعتبار این که ایشان علیهم السلام مقامات و علامات خدای تعالی هستند امرشان حق است و به اعتبار این که کلمات و آیات او هستند امرشان صدق است. یا به اعتبار ذات و حقیقتی که دارند امرشان حق است و گفته ها و حالاتشان صدق است. یا به اعتبار ولایتشان شأنشان حق است و به اعتبار بندگی حضرت حق شأنشان صدق می باشد. و این فرض جامع همه ی مواردی است که ذکر شد و یا ذکر نشد، و شامل مواردی که به دل هیچ بشری غیر ایشان علیهم السلام خطور نمی کند.

و هیچ کسی از پیامبران علی نبینا و آله و علیهم السلام و دیگر افراد شایسته مبتلا نشده اند مگر به احتمال تخصیص در حقیقت عمومی بودن ولایتشان، و شمول صدق عبودیتشان. و اگر مراد از شأن را عمومیت بدهی و منظورت امر کلی و عمومی ایشان باشد در این صورت ولایت کلیه ی ایشان را در نظر گرفته ای و بر این مبنا، حق و صدق و رفق و هر صفتی ربانی و خلق و خوی الهی، آثار و مظاهر و تاثیرات و شؤون و افراد و صفات

و امثال همان ولایت کلیه خواهند بود، و این قول امام صادق علیه السلام است چنان که در بصائر آمده: (ان امرنا سر مستسر و سر لا یفیده سر و سر علی سر و سر مقنع بالسر.<sup>۱</sup> و فرموده است: (ان امرنا هذا مستور مقنع بالمیثاق من هتکه اذله الله.<sup>۲</sup>

و فرموده است: (ان امرنا هو الحق و حق الحق و هو الظاهر و باطن الباطن و هو السر و سر السر و سر المستسر و سر مقنع بالسر.<sup>۳</sup> و اگر منظورت امر خاص باشد و آن حکم بین مردم، یا امر به معروف و نهی از منکر است خدای تعالی فرموده است: (و لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَىٰ أَوْلِيَ الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ)<sup>۴</sup>. و اگر آن را به رسول الله و صاحبان امر برسانند اهل استنباط از آن اطلاع خواهند یافت.

و در توحید از امیر مومنان علیه السلام آمده است: اعرفوا الله بالله و الرسول بالرسالة و اولی الامر بالامر بالمعروف و العدل و الاحسان.<sup>۵</sup> و در روایت دیگری است و اولی الامر بالمعروف و النهی عن المنکر.<sup>۶</sup>

و این امر بخشی از آن امر کلی است برای این که منظور از کلی ولایتی است که خدای تعالی فرموده است: (هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ عُقْبًا)<sup>۷</sup> و آن یکی امری جزئی است که حکم بین مردم به حکم الله است که علمش را در نزد

۱ - بصائر ۲۸ و مختصر بصائر ۲۹۱ و بحار الانوار ۷۱/۲ و عوالم ۳۰۷/۳.

۲ - بصائر الدرجات ۲۸ و کافی ۲۲۶/۲

۳ - بصائر الدرجات ۴۹/بحار الانوار ۷۱/۲ و مکیال المکارم اصفهانی ۲۹۵/۲ و مختصر بصائر ۲۹۱ و عوالم ۳۱۴/۳.

۴ - نساء ۸۳.

۵ - توحید صدوق ۲۸۶ و روضة الواعظین ۳۰ و کافی ۸۵/۱.

۶ - شرح اصول کافی ۸۰/۳.

۷ - کهف ۴۴.

ایشان قرار داده است.

و در تفسیر قول خدای تعالی (فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ<sup>۱</sup> در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام آمده که اگر در باره ی چیزی با هم منازعه داشتید در باره ی آن به خدای تعالی و به رسول و اولی الامر از خودتان رجوع کنید.

و در نهج البلاغه در باره ی خوارج که حکم قرار دادن مردان را انکار می کردند علی علیه السلام چنین فرموده است: (إِنِّي لَمْ نَحْكَمْ الرِّجَالَ وَ إِنَّمَا حَكَمْنَا الْقُرْآنَ وَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنَّمَا هُوَ خُطُّ مَسْطُورٌ بَيْنَ الدَّفْتَيْنِ لَا يَنْطِقُ بِلِسَانٍ وَلَا يُدَّ لَهُ مِنْ تَرْجَمَانٍ وَ إِنَّمَا يَنْطِقُ عَنْهُ الرِّجَالُ وَ لَمَّا دَعَانَا الْقَوْمُ إِلَى أَنْ نَحْكُمَ بَيْنَنَا الْقُرْآنَ لَمْ نَكُنِ الْفَرِيقَ الْمُتَوَلِّيَ عَنْ كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ فَرُدُّهُ إِلَى اللَّهِ أَنْ نَحْكُمَ بِكِتَابِهِ وَ رُدُّهُ إِلَى الرَّسُولِ أَنْ نَأْخُذَ بِسُنَّتِهِ فَإِذَا حُكِمَ بِالصِّدْقِ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَنَحْنُ أَحَقُّ النَّاسِ بِهِ وَ إِنْ حُكِمَ بِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَ فَنَحْنُ أَحَقُّ النَّاسِ وَ أَوْلَاهُمْ بِهِ<sup>۲</sup> . یعنی ما مردان را حکم قرار ندادیم بلکه قرآن را حکم قرار دادیم البته این قرآن خطوطی نوشته بین دو جلد است با زبان صحبت نمی کند و ناگزیر مترجم لازم دارد، و مردان از جانب او حرف می زنند. وقتی آن ها از ما خواستند قرآن را برای داوری بپذیریم طائفه ای روگردان از قرآن نبودیم که کتاب خدای تعالی است، و خدای تعالی فرموده است اگر در باره ی چیزی با هم نزاع داشتید به خدا و رسول رجوع کنید رجوع به خدا به این است که به کتابش عمل کنیم و رجوع به رسول به این است که به سنت رسول الله مراجعه کنیم، اگر در استنباط از کتاب خدا به صدق و راستی حکم شد ما به

۱ - نساء ۵۹

۲ - نهج البلاغه خطبه ۱۲۵ و ارشاد ۲۷۱/۱ و احتجاج ۲۷۵/۱.

پیروی از آن سزاوارترین هستیم و اگر به سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله حکم شد ما به پیروی از آن اولویت داریم. و غیر این ها که دلالت دارند مراد از اولی الامر اولیایی اند که بین مردم به حق حکم می کنند، و این حکمیت بخشی از ولایت اول است چون حکم به حکم شرعی و به حکم وجودی تقسیم می شود و ولایت اولیه کلیت دارد و به هر دو قسم شامل می باشد و بیان آن در جاهای متعدد گذشت و حق و صدق بودن نوع دوم چنان که در اول گذشت به مطابق بودن است.

اما رفق، عبارت از مداراست و حل موضوع به نحوی که آسان و سبک نماید، با حق و صدق ذکر شده چون به زیبایی سخن موافق ترست چون حرف آخر آن ها یکی است و تعداد حروف هر سه با هم برابرند و اگر چه (ذکر رفق) با غیر آن ها منافاتی ندارد، و زیبایی کلام در این زیارت نامه ی شریفه قابل ملاحظه است چنان که برای سائل از امام علیه السلام مطلوب بوده است و آمدن رفق، در کنار حق و صدق بهتر می باشد زیرا چنان که قبلا گفتیم مراد از این شأن، مطابقت است با اخذ فیض و رساندن آن، و رفق در آن ها اتم و اکمل می باشد. اما مطابقتی که ذکر شد بر اخذ فیض و رساندن آن متفرع است زیرا این دو (چنان که قبل از این گفته شد) اصل و ریشه ی همه ی وجوهی بود که ذکر شد، و این اصل به رفق مقرون است از فاعل:

خواه خدای تعالی باشد زیرا که خدای مهربان حلیم است و مهلت می دهد و در مجازات عجله نمی کند، حلیم است یا به لحاظ رحمتش که گسترده است و از حلم مشتق شده یعنی خدای تعالی رحیم است برای این که حلیم است و حلیم است برای این که رؤوف است و رؤوف است چون که تواناست،

با بندگانش در ایجاد آن‌ها به رفق عمل می‌کند تا با اختیار خودشان بپذیرند، هم‌چنین در تکالیفی که از ایشان می‌خواهد به رفق عمل می‌کند تا حجت را برای آن‌ها اقامه کند و نعمت‌هایش را بر آنان تمام نماید و با آن‌ها به مهربانی رفتار کند، چون می‌داند ضعیف هستند و در پایان حتی در دنیا لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ<sup>۱</sup> هر گروهی را با همان مجازات کند که انجامش می‌دهند، و عجله‌ای ندارد چون خوف آن را ندارد که فرصت از او فوت شود چون هیچ چیز بی‌امر و اذن او ممکن نمی‌شود، و در رفتار با خلق، شأن او همین است. و خواه ایشان صلوات الله علیهم باشند، برای این که در ادای فیوضات وجودی و شرعی طبق فرمان او، بر پایه‌ی خلق خوی الهی رفتار می‌کنند چنان که خدای تعالی از خلق رسولش صلی الله علیه و آله خبر داده و فرموده است: (عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ<sup>۲</sup> فقر و پریشانی و جهل و فلاکت شما برایش سنگین است و بر آسایش و نجات شما بسیار حریص است و به مومنان رؤوف و مهربان می‌باشد. حال ایشان علیهم السلام به جهت رحمتی که بر آنان عطا فرمود تا به آن جا رسید که خزانه‌های رحمت و کرم و فضل و لطف او شدند و توانستند از جانب شیعیان خود گناهان و تقصیراتشان را تحمل کنند و خود را بر آنان فدا سازند. از جانب دشمنانشان تحمل نکردند با این که گذشت و چشم پوشی ایشان گسترده است ولی برای این که به عرصه‌ی زشتی وارد نشوند و با حکمت الهی مخالفت نورزند از آن‌ها دوری می‌کنند. زیرا مخالفت حکمت، منافی مقام والایی است

۱ - جائیه ۱۴ .

۲ - توبه ۱۲۸ .

که خدای تعالی ایشان را به آن مقام بالا برده است، و در واقع ایشان به این مقام رسیدند برای این که ملتزم نکوکاری و در هر حال مراعی حکمت شدند و اگر (پناه بر خدا) از ملازمت حق و نکوکاری و حکمت که خدای تعالی خواسته بود مفارقت می کردند از مقامشان به بدترین مرتبه سقوط می کردند و این قول رسول الله است که فرمود: (وَلَوْ عَصَيْتُ لَهَوَيْتُ<sup>۱</sup> اگر گناه می کردم به حتم افتاده بودم و خدای تعالی به اهل جهل بیه ایشان علیهم السلام اشاره کرده و فرموده است: (بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكِ نَجْوَاهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ<sup>۲</sup> و خدای سبحان به دین دشمنانشان راضی نشده اگر ایشان را عفو کنند به شفاعت کسی اقدام کرده اند که از او راضی نبوده و لذا فرموده است: (إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ) تأمل کن، آری اگر طبق دستور او عمل نکنند مانند این است که ادعاء کرده اند- پناه بر خدا- ما خود خدا هستیم.

عفو کردن از ایشان زشت است برای این که ایشان (یعنی کافران و ناصبیان و مشرکان و کسانی که با خدا و رسول و جانشینان او مخالفت می کنند) با اعمال و رفتارشان راه عفو را بسته و آن را نپذیرفته و مانع از آن شده اند.

گفتم اهل جهل به ایشان علیهم السلام، از این جهت گفتم که اهل علم و معرفت به ایشان می دانند که مراد از: (وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ) با تعریفی که قبلا در رد شبهه ی وارده به

۱ - رسول خدا صلی الله علیه و آله این جمله را در خطبه ی غدیر خم فرموده که در صورت مخالفت با فرمان خدای تعالی به پایین ترین مرتبه سقوط می کرد.

۲ - انبیاء ۲۶ تا ۲۹.

آیہ های (تَاللَّهِ إِنَّ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ إِذْ نَسَوَيْكُمْ رَبِّ الْعَالَمِينَ<sup>۱</sup> گفتیم دشمنان ایشان هستند، برای این که این دو آیہ با توجه به آن چه از ائمه علیهم السلام در باره ی این گویندگان رسیده تفسیر شده که ایشان دشمنان اهل بیت علیهم السلامند، در جهنم به بزرگان خود خواهند گفت: به خدای تعالی سوگند ما در دنیا از گمراهان بودیم چون شما را با ولی الهی برابر کردیم، رب العالمین دستور داده بود از وی اطاعت کنیم ولی شما به ما دستور دادید با او مخالفت و به او معصیت کنیم ما امر شما را قبول کردیم و امر رب العالمین را ترک کردیم و به این صورت شما را با خدای جهانیان برابر کردیم.

رفتاری که ائمه علیهم السلام با شیعیان خود کردند نهایت رفیق و لطف بود، تکلیف از جانب فاعل امر سبحانه و تعالی و رساندن آن از جانب تبلیغ کنندگان علیهم السلام با مدارا و بردباری و مهربانی همراه بوده است، خواه دریافت کنندگان از خدای تعالی ایشان علیهم السلام باشند و خواه مکلفین از ایشان دریافت کنند لازم است اهل مدارا باشند، و از این لحاظ خدای تعالی فراوان پیامبرش صلی الله علیه و آله را به تأنی و صبر و عجله نکردن دستور می دهد می فرماید: (فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ لَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ<sup>۲</sup> پس چنان صبر کن که پیامبران اولیو العزم صبر کردند و در عذاب ایشان عجله نکن (وَ ذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ<sup>۳</sup> و یادآوری کن که یادآوری مومنان را سودمند است) (فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ<sup>۴</sup> ای رسول ما به انکار و آزارشان صبر کن و مانند یونس

۱ - شعراء ۹۷ و ۹۸ .

۲ - احقاف ۳۵ .

۳ - ذاریات ۵۵ .

۴ - قلم ۴۸ .



نباش. و آیاتی غیر از این ها و روایاتی که به شمار نمی آیند. و رسول خدا صلی الله علیه و آله در این معنی سخن جامعی دارد: (يَا عَلِيُّ إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ فَأَوْغَلْ فِيهِ بِرْفِقٍ "وَلَا تَبْغِضْ إِلَيَّ نَفْسِكَ عِبَادَةَ رَبِّكَ" فَإِنَّ الْمُتَبَتَّ يَعْنِي الْمُفْرَطَ لَا ظَهْرًا أَبْقَى وَ لَا أَرْضًا قَطَعَ "فَاعْمَلْ عَمَلٍ مَنْ يَرْجُو أَنْ يَمُوتَ هَرِمًا وَ أَحْذَرْ حَذْرَ مَنْ يَتَخَوَّفُ أَنْ يَمُوتَ غَدًا"۱ یا علی این دین متین است یعنی شدید و قوی است در علم و در عمل به آن، با مدارا سیر کن- و عبادت خدایت را بر خودت مبعوض نکن- زیرا افراط و تفریط نه کمری باقی می گذارد و نه از سر زمینی به سر زمینی دیگر وارد می کند- (مانند کسی عمل کن که امیدوار است در پیری بمیرد و مانند کسی باش که می ترسد فردا بمیرد. یعنی در این دین محکم، در علم و عمل با رفق و مدارا بر حسب مقتضای مطلوب تعمق کنید با علم و عمل به انجام تکلیف مبادرت کنید و انجام تکلیف را به تأخیر نیفکنید، به اندازه ای که وی را بی زیادتی اصلاح کند، هم چنین وظیفه را با تأنی و بدون عجله انجام دهید تا مبادرت و عجله آن را فاسد نکنند به طوری که با زیادی در وقت مطلوب، فوت نشود، در هر جا بر حسب مقام و با استقامت در طلب.

سپس انسان سالک را در این باب به مسافری تشبیه می کند و می فرماید: (فَإِنَّ الْمُتَبَتَّ) یعنی کسی که مرکب خود را بیشتر از توانایی اش به حرکت وامی دارد و نظر دارد که مسافت زیادی را برود اما این عمل او سبب می شود (لَا ظَهْرًا أَبْقَى وَ لَا أَرْضًا قَطَعَ) مرکبش بمیرد و مرکب دیگری ندارد سوارش شود و چون مرکبش مرده نمی تواند به جایی که می خواست برسد، و مرکب در مثل نفس توست که بارهایت را حمل می کند و تو

نمی توانی بدون آن این بارها را به مقصد برسانی و مسافت  
راهی است که به آن دعوت شده ای و آن چه به آن دعوت  
شده ای لقاء الهی و رسیدن به سرای آخرت است درک کن.

## قول آن حضرت علیه السلام :

### و قولکم حکم و حتم

مراد این است که ایشان سخنی را بر خدای تعالی نمی بندند بلکه هر چه گویند قول رسول الله صلی الله علیه و آله از خدای تعالی و از امیر مومنان علیه السلام و از فرشته ایست که حدیث می کند و تفصیل جزء به جزء از این جاست، و پاره ای مجمل و کلیات که در تفصیل با تمامی جزئیات مطابق می باشد، و ایشان علیهم السلام به فرمان خدای تعالی و رسول الله و امیر مومنان سخن را باز می کنند و خدای تعالی، طبیعت ایشان را بر پایه ی حق و صدق سرشته است چنان که به رسول الله فرموده است : (وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ) و بر ایشان همان حکم جاری است که بر رسول الله صلی الله علیه و آله جاری است و روح القدس با ایشان می باشد ایشان را تسدید می کند، از وی به ایشان همان می تراود که با اراده ی ایشان مطابق است<sup>۱</sup> زیرا او نمی خواهد مگر همان را که خدای تعالی می خواهد و ایشان حاملان اراده ی الهی هستند و در ایشان اراده ای غیر از اراده ی الهی وجود ندارد (وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ)<sup>۲</sup>

۱ - قلم ۴.

۲ - نگاه کنید به کافی ۲۷۳/۱ و بصائر الدرجات ۴۴۵ تا ۴۵۱ و نور الثقلین ۵۱۳/۴ و روضة الواعظین ۲۵۹.

۳ - انفال ۱۷.

وقتی اراده می کنند که خدای تعالی اراده می کند چون اراده ی خود را به دل های ایشان وارد می کند فرموده است: (ما یسعنی ارضی و لا سمائی و لکن یسعنی قلب عبدي المؤمن<sup>۱</sup>) و مراد از حدیث قدسی این نیست که خدای تعالی به دل های آنان علیهم السلام حلول می کند بلکه مراد این است که فعل الهی و مشیت و اراده ی او به دل آنان وارد می شود. درک کن. وقتی یک جزئی را از کلی استنباط کنند به طریق قطع و ضرورت است برای این که خدای سبحان اسباب و مسببات ملکوت آسمان ها و زمین در دنیا و آخرت را برایشان روشن کرده و حقایق اشیاء و اعیان آن ها را در ملکوت آسمان ها و زمین را به آن ها نشان داده است، چنان که به ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام ملکوت آسمان ها و زمین را نشان داد پس ایشان آن ها را می بینند و علمشان در حقیقت در غیب و شهادت مستند به حس است.

آیا نشنیده ای که:

. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت کرد و به بنای مسجد مشغول شد جبرئیل زمین را پایین برد و او مسجدش را بر عین کعبه و با مشاهده ی بنیان کعبه ی مشرفه بنا نمود؟

. و زمانی که به آسمان ها به معراج برده شد و در آن شب بر همه ی ملکوت آسمان ها و زمین احاطه یافت و صبح در خانه اش بود و به اصحابش خبر داد که شب به بیت المقدس رفته و براق را به حلقه ای بسته که پیامبران مرکب خود را به آن می بستند و از منافقان و مشرکان بودند افرادی که به شام رفته و بیت المقدس را دیده بودند تکذیب کردند و گفتند: اگر راست

می گویی مسجد اقصی و بیت المقدس را برای ما توصیف کن؟ جبرئیل مسجد اقصی و بیت المقدس را از جایش کند و در جلوی چشمش قرار داد او می دید و ایشان نمی دیدند و حضرت آن ها را توصیف کرد چنان که منافقان و مشرکان دیده بودند.

## علم آل محمد با همه ی اسباب و مسببات در حکم

پس همه ی اسباب و مسببات را به مشاهده می بینند و چنان حکم می کنند که خدای تعالی به ایشان نشان داده (و آموخته) است. و به این جهت خدای تعالی در تائویل آیه های (وَ أَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ ثُمَّ كُلِّي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ) به این اشاره فرموده است:

در تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: (نَحْنُ النَّحْلُ الَّذِي أَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا أَمْرًا أَنْ نَتَّخِذَ مِنَ الْعَرَبِ شَيْعَةً وَمِنَ الشَّجَرِ يَقُولُ مِنَ الْعَجْمِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ مِنَ الْمَوَالِي وَالشَّرَابُ الْمُخْتَلِفُ أَلْوَانُهُ الْعِلْمُ الَّذِي يَخْرُجُ مِنْهَا إِلَيْكُمْ) ما هستیم نحلی که خدای تعالی بر ما وحی فرستاد و فرمود از کوه ها خانه هایی را بگیرد به ما دستور داد پیروانی از عرب و پیروانی از عجم و پیروانی از موالی بگیریم و شراب با رنگ های گوناگون علومی است که از ما به شما می رسد.

و در تفسیر عیاشی از آن حضرت نقل شده که فرمود: نحل،

۱ - نحل ۶۸ و ۶۹.

۲ - تفسیر صافی ۱۴۴/۳ و تفسیر نور الثقلین ۶۳/۳ -.

امام‌ها هستند و جبال عرب‌هایند و شجر موالی آزادند و مما یعرشون موالی و بردگانی اند که آزاد نیستند ولی خدا و رسول او و امامان را سرپرست خود می‌دانند و ثمرات با رنگ‌های مختلف، فنون علمی است که ائمه به شیعیان‌شان یاد می‌دهند، فیه شفاء للناس می‌فرماید در علم برای مردم شفاء است و شیعه همان مردمند و به غیر شیعه خدا داناتر می‌باشد که چی هستند<sup>۱</sup>

و اگر چنان باشد که خیال می‌شود مراد از آن عسلی است که مردم می‌خورند می‌بایست هر دردمندی که عسل می‌خورد و می‌آشامد شفاء می‌یافت برای این که خدا فرموده است: فیه شفاء للناس در عسل شفاء است و در قول خدا خلاف نیست، و شفاء در علم قرآن است چنان که خدا فرموده است: وَ نُنزِلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا<sup>۲</sup> پس قرآن شفاء و رحمت است برای کسانی که اهل آن باشند و شک و شبهه‌ای در آن نیست، و اهلش ائمه‌ی هدی هستند همان‌هایی که خدای تعالی فرموده است: (ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا)<sup>۳</sup> ما کتاب را به ارث دادیم به بندگانی که از بین همه برگزیده بودیم. و در شرح آیات باهره همانند معنایی است که ذکر شد الا این که در آن آمده که ( و الجبال شیعتنا و الشجر النساء المومنات ) .

خلاصه، حکم ایشان قطعی است و بر مبنای معاینه‌ی اسباب و مسببات می‌باشد که در تاویل از آن به (أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ يَتُوتًا)<sup>۴</sup> تعبیر شده است. مراد از بیوت یعنی خانه‌هایی که در

۱ - تفسیر عیاشی ۲/۲۶۳ و تفسیر صافی ۳/۱۴۴.

۲ - اسراء ۸۲.

۳ - فاطر ۳۲.

۴ - نحل ۶۸.

آن‌ها سکونت دارند جهت خطابی است که به مکلف مربوط می‌شود، چنان‌که در محالش بیان کرده ایم به اقتضای وصف فعل، یا وصف ذات مکلف با مناسبت و رابطه‌ای که بین آن‌ها وجود دارد خطاب به مکلف مربوط می‌شود، هر کس این را مشاهده کند در همان بی‌تبی که جهت تعلق است ساکن می‌شود و (فَاسْأَلِكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا) <sup>۱</sup> به معاینه و رسیدن به حق، به طور قطعی اشاره دارد چنان‌که راه خدای تعالی در بندگانش چنین است و به همین جهت علی علیه السلام وقتی از بعضی احوال غیب خبر می‌دهد می‌گوید: (کل ذلك علم احاطة لا علم اخبار) مراد از علم احاطه، به قرینه‌ی (لا علم اخبار) مشاهده است.

و از جمله‌ی این مجملات و کلیات، رجم به غیب است که (در اصطلاح) معضلات به معنی مشکلات نام دارد و آن عبارت است از این که به قرعه رجم به غیب کنند تا خدای تعالی الهام فرماید زمانی که حکم جزئی یا کلی در کتاب و سنت ذکر نشده باشد ملکی که همان روح القدس باشد خدای تعالی حکم آن و شرط بودنش را به دلش می‌افکند و او آن را به امام القاء می‌کند وقتی امام علیه السلام قرعه بکشد و سخنی را بگوید که شرط درستی می‌باشد از حکم واقعی به خطا نمی‌رود خواه جزئی باشد و خواه کلی. خدای تعالی به ایشان علیهم السلام یاد داده است که هرگاه برای دست یافتن به حکم او قرعه بزنند دائماً حکم صحیح به دست می‌آید. وقتی امام علیه السلام برای دستیابی به حکم الهی قرعه زد رجم به دل فرشته (یعنی روح القدس) تسدید کننده می‌افتد. در بصائر به سندش از عبد الرحیم روایت کرده که از امام باقر

علیہ السلام شنیدم می فرمود: وقتی امری برای امیر مومنان علیہ السلام پیش می آمد که حکمش در قرآن و سنت نیامده بود قرعه می زد و به حکم صحیح می رسید و بعد امام فرمود: ای عبد الرحیم و آن معضلات می باشد.<sup>۱</sup>

در بحار الانوار در ذیل این حدیث در معنی ساهم آمده که یعنی (از راه قرعه حکم الهی را به دست می آورد. و این دو احتمال دارد:

احتمال اول: مراد احکام جزئیہ ی مشتبهی است که شارع مقدس مقرر کرده از طریق قرعه معلوم شود و این از آن ها نیست که در اصل حکم اشتباهی بوده باشد بلکه حکمی موردی است و منافات ندارد با اخباری که سابقا گذشت، چون قرعه نیز از احکام کتاب و سنت است.

احتمال دوم: مراد احکام کلیہ ای است که استنباطش از کتاب و سنت برایشان مشکل است و با قرعه زدن از آن دو استنباط می کنند و این از خصائص ایشان است برای این که قرعه ی امام هرگز خطا نمی رود، احتمال اول با اصول و اخبار دیگر بیشتر وفق می دهد و اگر چه احتمال دوم ظاهرتر است.<sup>۲</sup>

می گویم: قول او (احتمال اول با اصول بیشتر وفق می دهد) اگر منظورش اصول فقه باشد اصول فقه در تحقیق این مساله ربطی ندارد برای این که مبنای اصول فقه اغلب به عرف و لغت مربوط می شود و اما آن چه از اخبار به اصول مربوط می شود نسبت به کیفیت استنباط و مرجحات می باشد و چیزی از آن و مشابه آن به بیان حقایق اشیاء ربطی ندارد و معرفت این مساله وقتی حاصل می شود که، به امام و به علومی

۱ - بصائر الدرجات ۴۰۹ و بحار الانوار ۲۶/ص ۳۲.

۲ - بحار الانوار ۲/۱۷۷.



که دریافت می کند و به راه هایی که با آن ها به علوم می رسد و به ملکی که در خدمت اوست و به کیفیتی که خدای تعالی حکم خود را در دل ایشان می افکند و امثال این ها معرفت حاصل شود، و چیزی از اصول فقه به این ها به هیچ وجه ربطی ندارد، و اگر منظورش اصول دین آن هم به روش متکلمین و حکماء باشد چنان است که گفته است چون ایشان با روشی بحث می کنند که با مذاقشان و با قواعدشان وفق دارد، و اگر به روش اهل بیت علیهم السلام باشد با احتمال دوم وفق می دهد.

نتیجه این که سبب قطعی بودن حکم قرعه ی ایشان در احتمال اول موجب قطعی بودن آن در احتمال دوم است زیرا (این حکم ناشی) از اسم اکبر می باشد و با این حال فرقی بین اول و دوم نیست و حکم یا فتوائی که می دهند از روی هوای نفس یا به رأی و گمان نیست، هر چه بگویند از جانب خدای تعالی است چون در ظاهر او هر چه را بخواهد با راه های گوناگون به ایشان تعلیم می دهد و راه های گوناگون از جانب خدای تعالی یک راه بیشتر نیست محمد صلی الله علیه و آله از آن راه به وسیله های متعدد از خدای تعالی اخذ می کند که همه ی آن ها درست است از خداست یعنی از رسول الله صلی الله علیه و آله است به وسیله های متعدد، از ملک محدث، از جبرائیل، از فرشتگان، از قرآن، از لوح، از قلم، از قلم ها، از لوح ها، از افلاک، از عناصر، از جمادات، از معادن، از نباتات، از حیوانات، از چیزهایی که به خاطر می افتد، از فک رها، از حرکت ها، از قرعه، از اسم اعظم، و علوم دیگری که مانند امور گذشته ضبط شده است، از کتاب، از جفر، از جامعه، از مصحف فاطمه، و هزار بابی که از هر

یکی ہزار باب گشودہ می شود از راه وراثت از رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ، از آن چہ (سروش غیبی) بہ گوش می رساند، آن چہ بہ الہام بہ دل می افتد، و نور شب قدر، علم منیا و بلائیہ و انساب و فصل الخطاب، معقولات علمی، ابواب حکم، ضیاء امر، دستگیرہ ی علم و اواخی آن، سلاح و میراث رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ، و ارث ہای رسیدہ از پیامبران، جفران از پوست گوسفند و بز، کتاب زمین، علمی کہ در ہر شب و روز ساعت بہ ساعت، امری پس از امری، چیزی بعد از چیزی تا روز قیامت حادث می شود، بقایای علوم انبیاء و بقیہ ی علم محمد صلوات اللہ علیہم و غیر این ہا، جہات علوم اہل بیت علیہم السلام است و بالاترین آن ہا علمی است کہ روز بہ روز، شب بہ شب، ساعت بہ ساعت حادث می شود بحسب توجہی کہ می کنند ہر چہ را طلب کنند می یابند.

و این جا بحث شریفی وجود دارد کہ بیان آن اگر بہ ذکر مقدمات زیادی نیاز نداشت ذکر می کردم البتہ اغلب آن ہا را من در این شرح بہ لحاظ زیاد بودن شرایط فہمیدنش بہ صورت متفرقہ ذکر کردہ ام و خدای تعالی یاری دہندہ است. اواخی جمع اخیہ است، اخیہ چوب کوتاہی است کہ دو طرفش در داخل دیوار کار گذاشتہ شدہ و وسط آن از بیرون دیدہ می شود کہ حیوانات را بہ آن می بندند. اما جفران در یکی سلاح و در دیگری حروف قرار دارد و بہ تعبیر دیگر یکی از آن ہا سرخ است و یکی سفید.

### علم ائمه علیہم السلام

خلاصہ کہ برای آن حضرات علیہم السلام در ہر چیزی از ذرات

جهان هستی، از بالا تا پایین از نهان و آشکار، از آغاز تا پایان، در دنیا و آخرت، علم بر حقی وجود دارد. هر چه به حتمیت برسد و هر چه شده است علم آن به ایشان رسیده است.

هر چه که حتمیت نیافته یا در غیب و شهود مشروط است و یا مسکوت عنه آن را نمی دانند.

هر چه صرفاً در عالم غیب، حتمیت یافته یعنی نقیض آن از کائنات، در عالم الواح عالم غیب رسمیت نیافته است، ولی در عالم شهادت حتمیت نیافته، (آن را می دانند ولی) اختیار دارند اعلام کنند و مختارند (در باره ی این علوم) سکوت فرمایند. و اگر گفتند چیزی را که (در عالم شهود به حتمیت نرسیده به صورت حتمی اعلام نمی کنند.

کائنات گفتم تا از آن چه در عالم امکان است حذر کرده باشم، زیرا هر ممکنی در عالم امکان در نور یا در ظلمت، ضدی دارد. خلاصه (می کنم) ائمه علیهم السلام نمی گویند مگر از جانب خدای تعالی و از جانب رسول او صلی الله علیه و آله، و از جانب خود چیزی نمی گویند.

در بصائر الدرجات با سندش از محمد بن شریح روایت کرده که از امام صادق علیه السلام شنیدم گفت: (به خدای تعالی سوگند اگر خدای تعالی ولایت و دوستی و قرابت ما را واجب نمی کرد ما شما را به خانه هایمان داخل نمی کردیم و شما را از درهای مان مطلع نمی ساختیم، به خدای تعالی سوگند ما از روی هوای نفس و به رأی خودمان نمی گوییم و نمی گوئیم مگر آن چه را که خدای ما می گوید.<sup>۱</sup>

باز در همان کتاب از علی بن حکم از فضیل بن عثمان از

محمد بن شریح مانند آن را آورده و در پایانش افزوده که (أُصُولُ عِنْدَنَا نَكْنِزُهَا كَمَا يَكْنِزُ هَؤُلَاءِ ذَهَبَهُمْ وَ فِضَّتَهُمْ) 'یعنی اصولی نزد ما وجود دارد که آن ها را (مانند گنج) نگه می داریم چنان که مردم طلا و نقره ی خود را نگه می دارند.

و باز در آن جا آمده که فرمود: (مَهْمَا أَجَبْتُكَ فِيهِ بِشَيْءٍ فَهُوَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص لَسْنَا نَقُولُ بِرَأِينَا مِنْ شَيْءٍ) <sup>۲</sup> هر موقع که در جواب تو چیزی را می گویم آن جواب از رسول الله است ما به رأی و نظر خودمان چیزی را نمی گوئیم.

دلایل عقلی و نقلی نشان می دهند که ایشان چیزی را از جانب خدای تعالی و از جانب رسول او نمی گویند مگر به صورت حتم و قطع، زیرا آن را به عینه می بینند.

در همان کتاب از بریده ی اسلمی روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: (يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ أَشْهَدَكَ مَعِي فِي سَبْعِ مَوَاطِنَ، تَأْتِيكَ فِيهَا مَجَلُّ دَوْمٍ رَأَيْتُ لِي جِبْرَائِيلَ أَيْنَ أَخِيكَ قُلْتُ خَلْفَتُهُ وَرَأَيْتُ لِي قَالَ ادْعُ اللَّهَ فَلْيَأْتِكَ بِهِ فَدَعَوْتُ اللَّهَ فَإِذَا مِثَالِكَ مَعِي فَكَشَطْتُ لِي عَنِ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ حَتَّى رَأَيْتُ سُكَّانَهَا وَ عَمَارَتَهَا وَ مَوْضِعَ كُلِّ مَلَكٍ مِنْهَا فَلَمْ أَرِ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا إِلَّا وَقَدْ رَأَيْتُهُ كَمَا رَأَيْتُهُ) <sup>۳</sup> خدای تعالی تو را با من در هفت محل حاضر فرمود، سپس محل دوم را یاد کرد، زمانی بود که: جبرئیل آمد و مرا به معراج به آسمان برد، به من گفت: برادرت کجاست؟ گفتم: او را پشت سر خود وداع کردم، گفت: از خدا بخواه او را نزد تو بیاورد، من دعا کردم دیدم تو با من هستی آن گاه پرده ی هفت آسمان برایم کنار رفت تا ساکنانش و آباد کنندهایش را، و جایگاه هر فرشته

۱ - جامع احادیث الشیعه ۱۳۰/۱ و بحار الأنوار ۱۷۳/۲

۲ - بصائر الدرجات ۳۲۱ و بحار الأنوار ۱۷۳/۲.

۳ - مدینه المعاجز ۹۰/۱ و بحار الأنوار ۴۰۶/۱۸.

را دیدم، در این باره من چیزی را ندیدم مگر این که تو هم دیدی چنان که من دیدم.

و در همان جا از عبد الله بن مسکان روایت شده که امام صادق علیه السلام در بیان آیه ی (وَ كَذَلِكَ نُرِي اِبْرَاهِيْمَ مَلَكُوْتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ وَ لِيَكُوْنَ مِنَ الْمُوقِنِيْنَ<sup>۱</sup>) فرمود: پرده ی هفت آسمان برای ابراهیم کنار رفت تا بالای عرش را دید و پرده از زمین برکنار شد تا آن چه را در هواء وجود دارد دید و برای محمد صلی الله علیه و آله نیز چنین شد و من صاحب شما و امامان بعد از او را می بینم که با آن ها هم چنین شده است.<sup>۲</sup> و در نزد ما در این باره شکی وجود ندارد و کسانی که حالشان چنین باشد واجب است قول ایشان حکم و حتم باشد، اما قول ایشان حکم است برای این که قول ایشان قول خدای تعالی است و اما حتم بودنش نیز همین طور، و برای این که قول ایشان صورت گرفته و به امضاء رسیده و حتمی شده است. چون بعد از قضاء و امضاء به ایشان رسیده است و وقتی قضاء امضاء شد بدائی در آن نخواهد شد هم حکم است و هم حتم. و رأی در قول امام علیه السلام (و رأیکم علم و حزم) گفته شده که: رأی یعنی تفکر در مبادی امور و نظر در سرانجام آن ها و تشخیص خطا و درست آن ها.

(می گویم:) و این، تفسیر رأی درست است مانند رأی معصوم علیه السلام.

و گفته شده: رأی اعم از این است برای این که به استحسان و قیاس هم صدق می کند، و از این نوع است در نزد فقهاء اصحاب رأی که اصحاب قیاس و تأویل هستند، مانند اصحاب

۱ - انعام ۷۵.

۲ - الخرائج و الجرائح ۲/۸۶۶ و تفسیر برهان ۱/۵۳۱ و بحار ۱۲/۷۲ و بصائر الدرجات ۱۰۷.

ابو حنیفہ و ابو الحسن اشعری. و در این باب (برابر روایت عامہ) از پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ گفته است: (مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَاصَابَ الْحَقَّ فَقَدْ أَخْطَأَ)<sup>۱</sup> هر کس قرآن را طبق رأی خود تفسیر کند و به حق نیز برسد به حقیقت خطا کرده است.

## ذم تفسیر به رای

یعنی در تفسیر قرآن همان را بگویند که به نظرش می رسد و به کتاب و سنت مستند نیست و خدای تعالی به همین اشاره کرده و فرموده است: (وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ) و ستمگرتتر و گمراه تر کیست از کسی که راه هدایت خدا را رها کرده و از هوای نفس خود پیروی کند؟ لحن آیه چنین است که هر کس از هوای نفس خود یعنی از آن چه به آن تمایل دارد (پیروی کند) و به دلیل و برهان یا یقینی یا راهنمایی از جانب خدای تعالی استناد نکند (گمراهتر از او کسی نیست) اولی (یعنی آن که به برهان استناد می کند) از دلیل مجادله بالتی هی احسن بهره می گیرد، و دومی (که به یقینی استناد دارد) از دلیل موعظه ی حسنه استفاده می برد و سومی (که از راهنمایی خدای تعالی بهره می گیرد) به دلیل حکمت (متکی است) او (یعنی هر یک از این سه) هدایت یافته و به درستی توفیق یافته است، برای این که گمراه خطا کار کسی است که بر محور نفس خود می چرخد، پس هر کس به رأی خود میل کند و به یکی از این سه استناد نکند گمراه و مخطی است.

می گویم: آن که معنی اول را گفته رأی رسول الله را تفسیر

۱ - بحار الانوار ۳۰ ۵۱۲ و منیة المرید ۳۶۹.

۲ - قصص ۵۰.

کرده و لذا من پس از سخن او گفتم: این تفسیر رأی درست است مانند رأی معصوم علیه السلام، و مراد قائل رأی بیان کردم و هر کس تدبر کند برایش روشن خواهد شد که این تفسیر اعم از رأی معصوم و رأی کسی است که می باشد که به عقل خود می نگرد و اگر چه به کتاب و سنت استناد می کند، اولی هرگز از واقع امر خطا نمی کند دومی خطا می کند و به واقع می رسد، با توضیحی که دادیم سزاوار است در تفسیر رأی معصوم (گفته شود: مراد از رأی یعنی تفکر در مبادی امور و نظر در سرانجام آن ها و تشخیص خطا و درست آن ها، یعنی فکر کردن به نحوی که در تأویل آیه ی (وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ ثُمَّ كُلِّي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا) اشاره کردیم و گفتیم: با نظر خدای تعالی استنباط کند و در هر چیزی با چشم خدای تعالی بنگرد، به آن چه خدای تعالی به او امر کرده و راهنماییش فرموده است، با آن چه او را در کامل ترین استقامت آفریده و حقیقت صائبی را در طبع او گذاشته که اهل آن است، در هر وضعیتی از روی صدق از او می پذیرد، و با آن چه ضیاء معرفت را در جوهره ی وجود او نهاده و نور یقین را در قلبش روشن نموده و سینه اش را با پرتو دینش وسعت داده و همه ی حواسش را با علم و تسدید و همه ی ارکان وجودش را با نور عمل و قیام به حق بندگی و عبادت (سازگار ساخته است) بنا بر همین (صفاتی که دارد) در استنباط و نظرش ذلیلانه راه های خدایش را طی می کند و این همان است که خدای تعالی به او نشان داده است و منار راهنمایی و چراغ تایید و تسدید و توفیق و ارشادش را برایش بر افراشته و او را با روحی از

خود یاری کرده است سهو و لہو و غفلت و جہل بر او راہ ندارد و کسی کہ چنین باشد رأی او ممکن نیست نادرست باشد، رأی او با واقع تطبیق می کند و غیر او چنین نیست و اگر چه در مبادی امور و سرانجام آن ها بہ نیکی بیندیشد.

### رای پیامبر و ائمه صواب است

در کافی از امام صادق علیہ السلام روایت شدہ کہ فرمود: بہ خدا سوگند، خدای تعالی بہ کسی از مخلوقات خود، غیر از رسول اللہ و غیر از ائمه علیہم السلام تفویض نفرمودہ و فرمودہ است: (إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ<sup>۱</sup>) ما کتاب را بہ حق بہ تو نازل کردیم تا بین مردم آن چنان داوری کنی کہ برایت نشان دادہ است، و دستور این نوع حکم کردن در اوصیاء علیہم السلام ہم جاری است.<sup>۲</sup>

و در احتجاج از آن حضرت نقل شدہ کہ بہ ابو حنیفہ فرمود: (وَتَزْعُمُ أَنْكَ صَاحِبُ رَأْيٍ وَكَانَ الرَّأْيُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صِ صَوَابًا وَمِنْ دُونِهِ خَطَا لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ أَحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَ لَمْ يَقُلْ ذَلِكَ لِغَيْرِهِ<sup>۳</sup>) یعنی تو گمان می کنی کہ صاحب نظر هستی در صورتی کہ رأی و نظر از رسول اللہ درست است و از غیر او خطاست، چون خدای تعالی بہ او فرمود بین مردم حکم کن چنان کہ خدای تعالی بہ تو نشان دادہ است و در بارہ ی کس دیگری چنین نفرمود.

اگر درک کردی آن چه را ذکر کردیم برایت ثابت می شود کہ رأی ایشان بہ فرمان خدای تعالی است، و هرگز ایشان خطا

۱ - نساء ۱۰۵ .

۲ - کافی ۱/۲۶۸ و بصائر ۴۰۶ .

۳ - احتجاج ۲/۱۱۷ .



نمی کنند برای این که معصوم اند و از جانب خدای تعالی مویذ و مسددند بنا بر این رأی ایشان علم است یعنی ثابت و مطابق واقع می باشد.

و حزم در سخن آن حضرت علیه السلام، به این معنی است که انسان در کار خود و در حفظ آن احتیاط کند و مراد از گفته ی امام (صادق علیه السلام): *وَ الْحَزْمُ مَسَاءَةُ الظَّنِّ*<sup>۱</sup> این است که شخص از این که چیزهایی دوری می کند که کارش را خراب کنند، و اگر احتمال بدهد که کسی سبب فوت مقاصد او می شود و اگر چه احتمال بعیدی باشد از او دوری می کند و معنی *مَسَاءَةُ الظَّنِّ* همین می باشد، زیرا وقتی حذر می کند برای حفظ امر خود احتیاط می کند نه این که گمان می برد که شخص امرش را تباه می کند، این احتیاط و برحذر بودن *مَسَاءَةُ الظَّنِّ* نام گرفته برای این که در حفظ امر به آن شبیه شده است.

و چون رأی ایشان، از خیال یا نفس یا از قلب ایشان نشأت نمی گیرد مگر بر مبنای وارد برآمده از جانب خدای تعالی، در طلب حکم الهی در باره ی چیزی که خدای تعالی از ایشان خواسته یا ایشان از خدای تعالی خواسته اند، وقتی از جانب خدای تعالی چیزی بر ایشان وارد شود در تمامی چیزهایی که از او می خواهند مانند فکر و نظر و تدبیر و ادراک، راهنمایی وی سبحانه و تعالی را دلیل خود قرار می دهند و به حالی از حالات خود، چه کم و چه زیاد توجه نمی کنند، تا تنها انگیزه ی ایشان راهنمایی خدای تعالی باشد و فیض دهنده ی بر آن چه از ایشان خواسته به ایشان خود اوست با همین بر حذر بودن که از خود و از غیر خود، در هر باره دارند رأی آنان حزم است

۱ - روایت از امام صادق علیه السلام مجمع البحرین ۵۰۱/۱ و بحار الانوار ۱۶۷/۷۲.

چون می دانند حفظ مطلوبشان از مفاسد نه با خودشان و نه با غیر خودشان به غیر از خدای تعالی ممکن نمی شود و به عون خدای تعالی این موضوع آشکار است.

در نسخه شارح مجلسی علیه الرحمه (به جای و رأیکم علم و حزم، و رأیکم علم و حلم (آمده و وی گفته است: حلم یعنی عقل یا حزم و تفسیرش می شود.<sup>۱</sup>

او حلم را به عقل تفسیر کرده و گفته ی او حزم تقسیم در تفسیر است یعنی حلمی که رأی شماست منظور از آن عقل است یا حزم، و حزم تفسیرش حلم است. و موجود در بعضی از نسخه ها (علم و حلم و حزم) است و در بعضی از نسخه های تصحیح شده (به جای حزم با حاء) جیم آمده یعنی رأی شما حزم است یعنی قطعی و حتمی است. یعنی از روی ظن و تخمین و قیاس و استحسان نسبت بلکه امری است قطعی و عیانی، با برهان های الهی و با الهام و غیره چنان که گذشت. یا معنی این است که رأی شما یعنی مرئی شما یعنی آن چه نشان می دهید پیروی از آن واجب است برای این که معصوم هستید و و قبول کردن از شما واجب است، و اعتراض بر شما حرام می باشد و شک در باره ی شما شک کردن در باره ی خدای تعالی و در باره ی رسول او صلی الله علیه و آله است.

اما تفسیر حلم بر عقل، از وی بعید است چون حلم از افعال عقل است زیرا حلم بردباری و نگهداری نفس از هیجان خشم می باشد و این ها افعال و آثار عقل هستند، و به این جهت در حدیث عقل حلم از لشکریان او به شمار رفته و خود او نیست، الا این که امر سهل است.

امام علیه السلام فرمود:

## ان ذکر الخیر کنتم اوله واصله و فرعه و معدنه و مأواه و منتهاه

اگر از خیر صحبت شود اول و اصل و فرع و معدن و ماوی و منتهایش شما ئید

مجلسی مرحوم در شرحش گفته است: اگر خیر ذکر شود اولش شما خواهید بود برای این که آغاز خیر برای شما و از شما خواهد بود. اصل آن، یعنی ایشان اصل خیرات هستند برای این که مقصود بالذاتند، خیرات به هر کس رسیده از ایشان رسیده است. و فرع آن، یعنی که وجود ایشان از خیر الهی و از فضل او بر بندگان نشأت گرفته است، یا کمالات والا و کارهای خوشایند آنان فرع وجود ایشان می باشد، پس اصل و فرع خیر ایشان هستند. مأوای آن، یعنی در نزد غیر ایشان پیدا نمی شود. منتهای آن، یعنی اگر در نزد دیگری خیری پیدا شود چنان که گذشت بالأخره به ایشان بر می گردد، یا این که نهایت مراتب کمال و جود ایشان هستند.

می گویم: خیر معروف است و منظور از آن چیزی است که نیکو، دوست داشتنی و مطلوب باشد، مانند مال، زندگی، دین، کارهای نیکو، و غیر این ها از چیزهایی که دوست داشتنی،

شریف، نجیب، در حال افزایش و مانند این‌ها هستند، و مراد این است که وقتی خیر: مثل عصمت، ولایت، سلطنت، صلاح، دین، عبادت، بندگی صحیح، علم، شجاعت، کرم، امامت، عهده دار امور بودن، بین مردم قضاوت و داوری کردن، صبر، قناعت، عقل، حلم، حیا، فهم، هوشیاری، زهد، قناعت، عفو، راضی بودن و غیر این صفات پسندیده، و اخلاق نیکو و کارهای خوشایند و اعتقادات و اعمال و گفتار و حالاتی که در دنیا و آخرت به شخص مربوط می‌شود ذکر شوند اولش شما هستید، یعنی شما در این (صفات شایسته) به دیگران سبقت گرفته‌اید، یا این که هر خیر به دیگران رسیده از فضل و فاضل شما بوده است، یا این که خدای سبحان، خیر را برای شما خلق کرده است، یا خیر به عنوان صفت، یا اثر شما ذکر می‌شود، یا هر کس به چیزی از خیر یاد شود شما جلوتر از او یاد می‌شوید، و این در ذهن‌ها وجود دارد چنان که صفت و عرض وقتی ذکر شود آن چه به ذهن‌ها می‌آید این است که زیر بنای آن‌ها موصوف و جوهر است، بنا بر این توضیح، موقع ذکر صفت، از آن حیث که صفت است، موصوف جلو تر از آن در ذهن است، و موقع ذکر عرض، از این جهت که عرض است جوهر، جلوتر از آن در ذهن تداعی می‌شود، برای این که وجود صفت مبتنی بر موصوف، و وجود عرض مبتنی بر جوهر است، یا این که شما کامل‌ترین و مشهورترین افرادی هستید که به خیر موصوفند یا شما علت‌های وجود خیر هستید، چنان که بارها گذشت. یعنی که به یاری خدای تعالی، علت‌های فاعلی و مادی و صوری و غایی هستید، یا مختصر معنی این است که اول خیر از شما و به سوی شما و برای شما و در شما و در پیش شما و در نزد شماست و تفصیل این ده مورد به

صورت متفرقه گذشت مراجعه کن.

و قول حضرت علیه السلام: (و اصل آن) به این معنی است که: هر چه اسم خیر به آن صدق کند از همه ی آن ها که در عالم امکان هستند بعد از شما، اصل آن خیر، در اصل بودنش شما هستید چون وجود آن از شعاع انوار شماست، و صورت آن از هیئت اعمال و اقوال و احوال شما گرفته شده است، و در اصل رسیدنش به کسی که به او رسیده به فرمان خدای سبحان با تقدیر شما بوده است، برای این که خدای مهربان شما را مُنَاة و اذواد و حَفْظَه ی خلق خود قرار داده است، می دهید، محروم می کنید، و در کسی که خدای تعالی از بندگانش بقای خیر را در او خواسته حفظ می کنید، و (شما اصل هستید) در اصل قابلیت کسی که از او می پذیرد چون خدای تعالی شما را اعضاء خلق خود قرار داده است، چنان که به فرمان خدای رحمان، مواد خیرات را بخشیدید بر هر کسی که می خواست به او نعمت داده شود، به همان نحو به فرمان او قابلیت های آن خیرات را با وضعی که اهلش بود به او دادید، زیرا خدای تعالی شما را اعضاء و اشهاد و مناة و اذواد و حفظه و رواد خلق خود قرار داد، بنا بر این خدای تعالی به وسیله ی شما خلق می کند و به وسیله ی شما روزی می دهد و به وسیله ی شما آسمان را از افتادن به زمین حفظ می کند مگر به فرمان خود، و به سبب شما باران را می فرستد و به سبب شما درختان را شکوفا می کند و به سبب شما نباتات را می رویاند و میوه ها را می رساند و به سبب شما فقر یا غنی می دهد و با شما منع می کند یا می بخشد و با شما می خندانند و می گریانند، با شما می میرانند و زنده می کند، و او بر هر کاری توانایی دارد.

و قول حضرت علیہ السلام: (و فرع خیر) به این معنی است که شما فرع خیر واجب الوجود یعنی اثر فعل خدای تعالی و نشانه ی قدرت و علامت وجود او هستید، چنان که مرحوم مجلسی شارح اشاره کرده است. یا شما یعنی اعمال و اقوال شما فرع او هستند چنان که قسمتی از حدیث مفضل به آن دلالت می کرد، و خیر شما هستید. یا شما هستید که آن را تفصیل می دهید، یا شما هستید که راه و روش خیر و آداب و سنن آن را برابر دستور الهی بیان می کنید، یا شما سبب فرع های آن هستید، زیرا خیر، صفت و عمل و صفت اعمال و سیرت شماست، یا برای شما و پاداش شماست. یا مدد شماست از خدایتان به شما و به غیر شما، یا فرع خیر مدح ها و ثناهای خدای تعالی بر شماست، یا ثنای شما بر رب شما با دست های شما و با دست پیروان شما می باشد و معانی دیگر.

و قول آن حضرت (و معدن آن) معدن یعنی محل جوهر، ماده ی مرکب از گوگرد و جیوه ی کوبیده و غیر کوبیده، محل ماندن و اقامت، از ماده ی عدن بالمکان اگر در آن اقامت کند و مکان هر شیئی که اصلش در آن جاست. و معنی این که ایشان معدن خیرند یعنی محل های خیر و محل اقامت و محل نشو و نمای آن هستند، و مکانی است که اصل خیر در آن است، و ماده ی اصل خیر، از شعاع آن هاست، مانند جیوه در معدن، و صورت خیر صفت افعال و اعمال و معارف ایشان است مانند گوگرد در معدن، یعنی اصل خیرند، خیر از ایشان نشأت گرفته و از ایشان بیرون آمده و به ایشان برمی گردد، و در نزد ایشان می ماند و در ایشان اقامت می کند و با ایشان برقرار می شود و با ایشان برپا می شود و هر کس که برای چیزی از خیر اهلیت یافته به وسیله ی ایشان اهلیت یافته است برای این

که ایشان واسطه ی همه ی خیرها و سبب وجود و قابلیت آن بوده اند و هستند.

## و معنی سخن آن حضرت: و مأواه

یعنی و جایگاه خیر یعنی منزل و مرجعی که آن را در بردارد، و جنات المأوی یعنی بهشت هایی که ارواح شهداء به آن می روند چنان که از ابن عباس آمده است. و شاید این جنات از بهشت های دنیا باشند برای این که در بهشت های آخرت ارواح به اجساد برمی گردند و وقتی به ارواح اختصاص یابد مراد از آن بهشت دنیا خواهد بود و آن ها (مدهامتان) هستند چنان که از علی علیه السلام وارد شده است<sup>۱</sup> و حدیث آن در ذکر رجعت گذشت. وقتی مراد از این آن باشد معنی ارواح شهداء به آن می روند این می شود که پس از مرگ یا بعد از آمدن به وادی السلام و زیارت قبورشان و زیارت خانواده هایشان به آن برمی گردند. و معنی منزل خیر بودن ایشان این می شود که خیر به صورتی فرض شود به ایشان برمی گردد و به ایشان می رسد برای این که هر شئی به اصلش برمی گردد، و ایشان چنان که گذشت اصل هر خیر هستند و خیر به ایشان برمی گردد زیرا از فاضل نور ایشان است چنان که نور خورشید به هنگام غروب، با آن برمی گردد برای این که اصلش است و به قیام صدور با آن قائم است، همین طور خیر، اگر از اعمالشان باشد وصف آن هاست و وصف یک چیز به آن ملحق می شود و اگر از اعمال غیر ایشان باشد باز همین طور چنان که گذشت، برای این که از ایشان نشأت

۱ - مختصر بصائر ۲۷ و الرجعه ۳۴ و الايقاظ من الهجعه ۳۶۱ و تفسیر برهان ۳۴۳/۲ و مدینه المعاجز ۱۰۱/۳.

گرفته است و به دیگری وسیله ی ایشان رسیده است، و آن فرد به وسیله ی ایشان به آن خیر توفیق یافته است پس ایشان به آن خیر سزاوارترند، و برای این که همه ی ماسوی الله چنان که امیر مومنان علیه السلام فرموده (نحن صنائع الله و الخلق بعد صنائعنا)<sup>۱</sup> برای ایشان خلق شده است، یعنی که خدای تعالی خلق را برای ایشان آفریده است پس اعمال ایشان متعلق به ایشان می شود اما ثوابش را خود می برند مانند پاداش عبدی که از مولایش اطاعت می کند و برایش کار می کند او هم با غذا دادن و با لباس دادن و با به خود نزدیک کردن به وی پاداش می دهد و گاه بعضی از دارایی هایش را به وی می سپارد و وکالت آن ها را به او واگذار می کند و آن ها را به تصرف او می دهد.

خدای تعالی دستور داده عمل ها برای او خالص باشند و به شرکی آلوده نشوند، و به این صورت صحیح و مقبول باشند. پس وقتی بنده ای عمل را به این نحو انجام داد خدا (از وی) برای ایشان می پذیرد و به لحاظ اطاعت کردنش به وی پاداش می دهد. اما اگر عمل را برای غیر خدا انجام دهد خواه برای اهل بیت علیهم السلام، و خواه برای غیر ایشان و خواه برای خدا و برای غیر خدا باشد عملش باطل و مردود است و خدای تعالی او را مجازات می کند.

اما این که اعمال خیر برای آن هاست از این جهت است که اعمال صفات انجام دهندگان است و انجام دهندگان، صفات ایشان هستند هرگاه انجام دهنده اعمال را برای خدای تعالی انجام دهد موافق امر او خواهد بود، و ثواب، مرکب است: از ماده که امر خدای تعالی است و از صورت که عمل پذیرفته



ی شده ی بنده در اطاعت از امر خدای تعالی می باشد، ثواب برای ایشان علیهم السلام است به نسبت امری که بنده از متعلق آن اطاعت کرده است، و از ایشان است و برای ایشان، و بنده پاداش می گیرد به لحاظ صورت اطاعت که از او و صفت امر است، نتیجه این که منزل و مأوای همه ی خیرات به هر نحوی فرض شود ایشان هستند.

و منتهای یک شیئی پایان وصول آن و رجوع آن می باشد به حیثی که از آن تجاوز نکند، خدای تعالی فرموده است: (وَ اِنَّ اِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى<sup>۱</sup> اِزْ اِمَامٍ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَايَتٌ شَدِيدَةٌ كَمَا فَرَمُوهُ: (اِذَا اَنْتَهَى الْكَلَامَ اِلَى اللّٰهِ فَاْمْسِكُوا وَ تَكَلَّمُوا فِيمَا دُوْنَ الْعَرْشِ وَ لَا تَكَلَّمُوا فِيمَا فَوْقَ الْعَرْشِ فَاِنَّ قَوْمًا تَكَلَّمُوا فِيمَا فَوْقَ الْعَرْشِ فَتَاهَتْ عُقُولُهُمْ یعنی وقتی سخن به خدا رسید از ادامه ی سخن دست بردارید، از پایین تر از عرش حرف بزنید و در باره ی آن چه بالای عرش است سخن نگویید، زیرا قومی در باره ی ما فوق عرش حرف زدند عقلشان مختل شد.

و در کافی از امام صادق علیه السلام وارد شده که: (گفت خدای تعالی می فرماید: وَ اِنَّ اِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى) پس وقتی سخن به خدا منتهی شد از ادامه ی سخن دست بردارید.<sup>۲</sup>

خیری که در فقره (و منتهاه) ذکر شده و ایشان منتهای آن هستند خیری است که از ایشان صادر شده است و به ایشان می رسد، و خیری که از غیر صادر شده به وساطت و به وسیله ی ایشان صادر شده است اصل آن هم به ایشان می رسد و عارض لاحق به اصل به غیر می رسد.

ولی خیری که به غیر منتهی می شود اگر فی نفسه به اندازه ای باشد که غیر با آن قائم است و اقتضائی ذاتی برایش

۱ - نجم ۴۲.

۲ - توحید ۴۵۶ و و روضة الواعظین ۳۷ و شرح اصول کافی ۱۵۰/۳ و

وجود ندارد مانند دشمنانشان، بالذات و بالعرض به ایشان علیهم السلام نمی رسد.

و اگر خیر منتهی به دیگری، اضافه باشد از اندازه ای که غیر با آن قائم باشد به طوری که مقدار اضافی از جهت اکوان و اعمال، اثری ذاتی داشته باشد، مانند شیعه و دوستانشان، بالعرض به ایشان علیهم السلام می رسد این حکم عرضی در آخرت است.

و اما در دنیا، خیری که به دشمنانشان رسیده، ای بسا همان صورت انسانی باشد که خدای تعالی در عالم ذر به سبب اقرار ظاهریشان به ایشان پوشانده است، و به این جهت در دنیا با زبان به شهادتین اقرار می کنند در حالی که قلب هایشان منکر و خودشان مستکبرند، در ظاهر در لباس انسان اند و با همان با زبان اقرار به شهادتین دارند و در باطن به صورت شیطان و حیوانات هستند، بنا بر این در دنیا اقرارشان با صورت های انسانی است و اقرارها و صورت ها خیرند.

قیامت که برپا شود آن صورت ها با آثار آن ها یعنی شهادتین به اصلشان یعنی شیعه برمی گردند، این خیر بالعرض به ایشان می رسد، چون به پیروانشان مربوط می شود. اما بالعرض به ایشان برمی گردند چون اضافه از مقداری است که دشمنانشان با آن قائمند و این مقدار اضافی اثری ذاتی داشته که شهادتین است این حکم در دنیاست، اما این صورت ها بعد از بیرون رفتن جان هایشان از ایشان گرفته می شود، و هستند افرادی که این صورت ها از آنان در عالم برزخ سلب نمی شود و در روز قیامت از آنان گرفته می شود، پس همه ی خیرها چه ریز و چه درشت و چه کم و چه زیاد به ایشان علیهم السلام برمی گردد، برای این که از ایشان است و ایشان یا بالذات و

یا بالعرض، مأوی و منتهای آن ها هستند مگر آن اندازه که دشمنانشان با آن پابرجا هستند، وقتی برایش اثری ذاتی نباشد، این مقدار به ایشان بر نمی گردد زیرا به سبب صورت زشتش از حالت خیر به حالت شر، برگشته است و در واقع و حقیقت (خیر نیست) شر است.

به این موضوع، در حدیث طولانی جهل اشاره شده است: (ثُمَّ خَلَقَ الْجَهْلَ مِنَ الْبَحْرِ الْأَجَاجِ ظَلْمَانِيًا فَقَالَ لَهُ ادْبِرْ فَادْبَرَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبَلْ فَلَمْ يُقْبَلْ فَقَالَ لَهُ اسْتَكْبَرْتَ فَلَعَنَهُ ثُمَّ جَعَلَ لِلْعَقْلِ خَمْسَةَ وَسَبْعِينَ جُنْدًا فَلَمَّا رَأَى الْجَهْلَ مَا أَكْرَمَ اللَّهُ بِهِ الْعَقْلَ وَمَا أَعْطَاهُ أَضْمَرَ لَهُ الْعَدَاوَةَ فَقَالَ الْجَهْلُ يَا رَبِّ هَذَا خَلْقٌ مِثْلِي خَلَقْتَهُ وَكَرَّمْتَهُ وَقَوَّيْتَهُ وَأَنَا ضِدُّهُ وَلَا قُوَّةَ لِي بِهِ فَأَعْطَنِي مِنَ الْجُنْدِ مِثْلَ مَا أَعْطَيْتَهُ فَقَالَ نَعَمْ فَإِنْ عَصَيْتَ بَعْدَ ذَلِكَ أَخْرَجْتُكَ وَجُنْدَكَ مِنْ رَحْمَتِي قَالَ قَدْ رَضِيتُ فَأَعْطَاهُ خَمْسَةَ وَسَبْعِينَ جُنْدًا) <sup>۱</sup> یعنی بعد از آن جهل را از دریای شور و تلخ، ظلمانی خلق کرد و فرمود بر گرد، برگشت، فرمود: روکن یا بیا، نیامد رو نکرد، به او فرمود مغرور شدی و آن را لعنت کرد، آن گاه به عقل هفتاد و پنج سپاهی داد. وقتی جهل دید خدای تعالی به چه وسیله ای عقل را گرامی داشت و چه چیزهایی به وی عطا فرمود نسبت به عقل دشمن شد و گفت: الهی، این خلقی مانند من است، خلقش کردی و عزیزش داشتی و تقویتش کردی، و من ضد آن هستم و قدرتی ندارم، به من هم سپاهی مانند سپاه او بده، خدای تعالی فرمود: باشد ولی اگر بعد از آن گناه کردی تو و سپاهت را از رحمتم بیرون می کنم. گفت: راضی هستم و خدای تعالی هفتاد و پنج سپاهی به او داد. با این عبارت اشاره شده است: فَإِنْ عَصَيْتَ بَعْدَ ذَلِكَ أَخْرَجْتُكَ وَجُنْدَكَ مِنْ رَحْمَتِي، برای این که او - نفرین خدا بر او باد- عاصی شد و خدای تعالی او و لشکرش را از

رحمت خود بیرون کرد و مراد ما (از حالت خیر به حالت شر، برگشته است) همین است، در قرآن می فرماید: (وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا). هر که به عقب برگردد مرتد شود به خدا زبانی نمی رساند، این همان است که به ایشان بر نمی گردد.

## اشکالی و جوابی

اگر گفتی این از اصل شر است چگونه آن را از افراد خیر استثناء کردی؟ در صورتی که از افراد خیر نیست؟ می گویم: وقتی خدای تعالی او را خلق کرد در نهاد وی چیزی را گذاشت که بتواند اطاعت کند و در غیر این صورت حجت بر وی تمام نمی شد و آن چه با آن توانایی داشت اطاعت کند از افراد خیر بود ولی وقتی به اقتضای آن عمل نکرد آن جنبه در او ضعیف شد و ضدش بر آن غلبه یافت تا جایی که در معصیت الهی از او اطاعت کرد و وقتی معصیت کرد و معتاد شد خدای تعالی به وی لعنت کرد و (خیریتش را از دست داد) و به صورت شر درآمد، و حال آن که خیر بود. این همان است که به ایشان علیهم السلام نمی رسد و به این انقلاب خدای تعالی اشاره کرده و فرموده است: (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ<sup>۲</sup> و آن دشمن ایشان می باشد. درک کن.

۱ - آل عمران ۱۴۴.

۲ - تین ۵۴.

## حضرت امام هادی علیه السلام فرمود: بابی اتم و امی و نفسی کیف اصف حسن ثناکم و احصی جمیل بلائکم

پدر و مادر و جانم به قربان شما، زیبا ثنای شما را چگونه تعریف کنم؟

و چسان زیبا گرفتاری شما را به شمار آورم؟  
مجلسی رحمة الله علیه در شرحش گفته است: یعنی چگونه نعمت های شما را تعریف کنم در صورتی که به کم و کیف آن ها واقف نیستیم؟ و حال آن که یکی از آن ها این است که خدای تعالی ما را با دین مقدس اسلام عزیز و توانا کرده است. می گویم: زائر می گوید: چون از وصف زیبای ثنای شما ناتوانم، پدر و مادر و جانم را به شما فدا می کنم.

ثناء بر مفعول اضافه شده یعنی که خدای سبحان در کتاب تدوینی و در کتاب تکوینی خود بر شما ثناء گفته است، در کتاب تدوینی فرموده است: (قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لَّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا) <sup>۱</sup> بگو اگر دریا برای نوشتن کلمات پروردگار من مرکب شود پیش از

آن کہ کلمات من تمام شوند دریا تمام می شود و اگر چه دریایی مانند این را به مدد آن اضافه کنیم. و فرموده است: (وَ لَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَ الْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ)<sup>۱</sup> اگر هر چه درخت در روی زمین است قلم باشد و آب هفت دریا، آب دریا را مدد برسانند و برای نوشتن کلمات الهی مرکب شوند قبل از این که کلمات الهی تمام شوند این مرکب ها تمام می شوند.

در احتجاج طبرسی آمده که یحیی بن اکثم از حضرت امام رضا علیه السلام از معنی (سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ) سؤال کرد حضرت فرمود: چشمه ی کبریت، چشمه ی یمین، چشمه ی برهوت، چشمه ی طبریه، چاه ماسیدان، چاه افریقا و چشمه ی باجروان (یا بلعوران) و ما هستیم کلماتی که فضائل ما درک نشود و به شمار نیاید.<sup>۲</sup>

می گویم: احتمال دارد این چشمه های هفتگانه از هفت دریای مذکور، کنایه باشد و مراد این باشد که هستی غیر ایشان علیهم السلام، به اعتبار این که هر نوع از آن، از طینتی خاص خود خلق شده تقسیم می شود، و طینت به اعتبار پاکی و ناپاکی و غلبه ی پاکی و غلبه ی ناپاکی و رجحان فی الجمله ی پاکی و رجحان فی الجمله ی ناپاکی و تساوی یعنی برابر بودن آن دو، و مخلوق از این هفت قسم، از انسان و فرشته و جن و شیطان و نبات و حیوان و معدن و جماد و مواد و طبایع و افلاک و کواکب و برزخ ما بین آن ها از افرادی که ذکر شدند اگر همگی جمع شوند که فضائل محمد و آل محمد علیهم السلام را برشمارند از شمارش آن ناتوان می مانند و هر یک از آن ها می

۱ - لقمان ۲۷.

۲ - احتجاج ۲/۲۵۹ و مناقب آل ابی طالب ۳/۵۰۴ و بحار ۵۰/۱۶۶ و تحف العقول ۴۷۹ و تفسیر نور الثقلین ۴/۲۱۶.

تواند آن چه را در نزد خود دارد برشمارد و برایش ممکن نیست، زیرا چنان که بارها اشاره شد همه ی افراد هستی از پرتو انوار ایشان خلق شده اند و پرتو نمی تواند منیر را توصیف مگر به همان اندازه که به او رسیده است. درک کن.

و علت این که امام علیه السلام این چشمه های خاص را ذکر فرموده این است که هر یک از این ها نوعی از طبیعت ها یا خواصی از آن طینت های هفت گانه ی مذکور در تقسیم را دارند که با آن موافق هستند، و مراد از بحر مجموعه ی هستی به غیر از ایشان می شود و هفت دریا اقسامی می شود که به آن ها تقسیم می شود مانند تقسیم شدن یک درخت به هفت شاخه، یا بحر باطن این هفت دریاست و هفت دریا ظواهر و مظاهر و تنزلات آن می باشد، این موقعی است که تنزل مراد باشد و احتمال می رود برعکس ترقی مراد باشد.

### نقد سخن عبد الکریم گیلانی یکی از بزرگان صوفی ها

عبد الکریم گیلانی در کتابش الانسان الکامل، این هفت دریا را ذکر کرده و آن ها را به روش صوفی ها تفصیل داده است چون خود او از بزرگان آن ها بوده است، و مرادش از آن ها با توجه به راه هایی که به سوی خدای تعالی و اسماء و صفات او دارند انواع مردم هستند.

او گفته است: (دریاهای هفت گانه، در اصل دو دریا هستند زیرا حق تعالی وقتی به دره ی بیضاء نظر انداخت آب شد هر چه از آن در برابر علم خدای تعالی قرار داشت به نظر لطف و رحمت به آن نگاه کرد گوارا گشت و خدای تعالی ذکر گوارا (یعنی عذب) را در قولش (هَذَا عَذْبٌ فَرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَ هَذَا مِلْحٌ أجاج

۱ جلو تر ذکر کرد رازش این بود که رحمت از غضب پیشی گرفت، به این لحاظ دو دریا در اصل گوارا و شور بودند، از دریای گوارا دو جدول (یعنی نهر) به سوی مشرق روان شد و با نباتات روی زمین در آمیخت و بد بو گشت و دریای دیگری شد. باز از دریای گوارا (جدولی) به جانب مغرب (روان گشت) و اقیانوسی علیحده پدید آمد و طعمش شور و تلخ گشت، اما از دریای شور سه نهر در مرکز زمین جریان یافت، نهری طعمش تغییر نکرد شور ماند و دریایی دیگر گشت و نهری به سمت یمن در جانب جنوبی رفت طعم زمینی که در آن پیش رفت غالب شده و دریایی دیگر و ترش گشت، و نهری به سمت شام به جانب شمالی رفت و طعم آن زمین غالب گردید که در آن ریخت سمی تلخ و کشنده گشت، و این دریایی دیگر است و به کوه قاف احاطه دارد.

و همه ی زمین با آن چه در آن می باشد طعمی خاص برایش نیست که با آن معروف شود ولی بوی پاکیزه ای دارد هر کس آن را ببوید از بوی خوش آن هلاک می شود و این اقیانوس آرام است و سر و صدایی ندارد، اشاره ها را دریاب... تا آخر سخن او. به گمانش مراد از دریاها ی هفتگانه حالاتی است که عارفان در آن ها سیر می کنند یکی بحر ذات و دریای هفتم است، و این قول با آیه ی کریمه مخالف است، زیرا معنی آن این است که قبل از تمام شدن کلمات الهی، دریاها تمام می شوند و لازمه ی قول او این است که بحر ذات به کلمات او احاطه ندارد و قول خدای تعالی (أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ<sup>۲</sup> سخن او را نفی و گمانش را تکذیب می کند، خدا فرموده است آیا آن که خلق کرده

۱ - فاطر ۱۲ .

۲ - ملک ۱۷ .



است نمی دانند؟

در ادامه، در تفصیل دریاها گفته است:

بدان که دریای گوارا همان گوارای مشروب است... و آن اولی است. اما راه رسیدن به دریای بد بو سخت است و منظورش دومی است. ولی برای او سخت نیست چون او در آن غوطه ور است.

و سپس گفته است: دریای ممزوج دارای درهای به هم آمیخته است و مرادش سومی است. و باز گفته است: و اما دریای شور، اقیانوسی که بر عموم احاطه دارد... و مرادش چهارمی است. و باز گفته است: و دریای سرخی که عطر و بویش به مشک مرغوب می ماند و مرادش پنجمی است و سپس گفته و دریای سبز و تلخ ... و مرادش ششمی است.

سپس گفته است: و دریای هفتم سیاه تیره (یا ترش) که ساکنانش شناخته شده نیستند و ماهی هایش معلوم نیست و رسیدن به آن غیر ممکن بلکه محال است چون وراء اطوار و نهایت اکوار و ادوار است، عجایبش بی نهایت و غرایبش بی پایان می باشد فاصله بس زیاد است که صوت به آن نمی رسد، عجایب آن افزون است حتی مانند محال است، و آن دریای ذاتی است که صفات در نزدش متحیرند، معدوم و موجود، مرسوم و مفقود، معلوم و مجهول، محکوم و منقول، محتوم و معقول است، وجودش نبود آن و نبودش بود آن می باشد، اولش به آخرش محیط است و باطنش بر ظاهرش مخفی است، آن چه در آن است درک نمی شود و احدی آن را نمی داند تا وی را به کامل بستاید، لگام توسن سخن را به دست می گیریم که در آن غوطه ور نشویم چون رفتن در آن سرگردانی می آورد، زیرا بیان، پنهانش می کند و خدای تعالی حق را می گوید و به راه

هدایت می کند). کلام او به پایان رسید.)  
 به سخن او دقت کن خدای تعالی را دریای هفتم قرار داده و در همین سخن به ظاهر آراسته الحاد و تناقضی است که غیر از خدای تعالی نمی داند. و هر کس به مراد او از کتابی که اشاره شد و از کتاب توحیدش واقف شود در می یابد که به گمان او ذات خدای تعالی معلوم است و می شود به آن احاطه داشت! و آن چه احاطه بر آن نمی شود صفات او هستند، و وقتی عدم احاطه به ذات را مطلق ذکر می کند مرادش به لحاظ صفات خاص است.

علت این که من کلام او را آوردم و خود نیز سخنی را گفتم این بود که گمان نشود مراد از تأویل هفت دریا همان است که او گفته است زیرا اگر چنان باشد که او گفته (نعوذ بالله) خدای تعالی به کلمات خود محیط نیست چنان که خدای تعالی فرموده (لَنْفِدَ الْبَحْرُ) و این جمله از آیه (مَا نَفَدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ) با این که خدای تعالی می فرماید: (أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ).<sup>۱</sup> و بیان رمز خبیث این است که کلمات قدیم اند چنان که مذهب او در باره ی قرآن و کلام نفسی یا قدسی چنین است و این ها صفات او هستند و احاطه بر صفاتش امکان ندارد، بازگو کردن بطلان مذهبش فایده ای ندارد و در باطل بودن آن کفایت می کند این که معتقد نیست به آن چه اختصاصی ایشان است مگر باطل، و این که او از دشمنان آل محمد علیهم السلام است، و مذهبش مذهب اعداء ایشان است باشد فذرهم و ما یفترون<sup>۲</sup> او در اول همان کتابش گفته است:  
 مذهب ما یعنی تصوف شرطش این است که بر مبنای مذهب

۱ - ملک ۱۴.

۲ - انعام ۱۱.

اهل سنت و جماعت باشد

نتیجه این شد که دریا‌های هفت گانه بر مبنایی که ذکر کردیم اگر مرکب باشند بلکه بر آن مبنا که خلق شده اند و به سوی آن چه برمی گردند تمام می شوند ولی فضائل اهل بیت علیهم السلام درک نشده و به شمار نمی آید. چنان که امام علی بن موسی بن جعفر علیهم السلام به یحیی بن اکثم فرمود<sup>۱</sup> و به بیان برخی از مقامشان اشاره کرده اند تا شیعیان‌شان دریابند بخشی از مقامی را که دارند و آن خود فراوان است.

### بعضی اوصاف ائمه از بیان امام صادق علیهم السلام

از آن جمله است آن چه نعمانی بسندش از اسحاق بن غالب از امام صادق علیه السلام نقل کرده است، آن حضرت در خطبه ای در حالات ائمه و ذکر برخی از اوصافشان فرمود:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَوْضَحَ بَأْتِمَّةِ الْهُدَى مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّنا عَنْ دِينِهِ وَ  
أَبْلَجَ بِهِمْ عَنْ سَبِيلِ مَنْهَاجِهِ وَ فَتَحَ بِهِمْ عَنْ بَاطِنِ يَنْابِيعِ عِلْمِهِ.  
فَمَنْ عَرَفَ مِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّدًا صَ وَاجِبَ حَقِّ أَمَامِهِ وَجَدَ طَعْمَ جَلَاوَةِ  
إِيمَانِهِ وَ عِلْمَ فَضْلِ طَلَاوَةِ إِسْلَامِهِ لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى نَصَبَ الْأَمَامَ  
عِلْمًا لِخَلْقِهِ وَ جَعَلَهُ حُجَّةً عَلَى أَهْلِ مَوَادِّهِ وَ عَالِمِهِ وَ الْبَسَهُ اللَّهُ تَاجَ  
الْوَقَارِ وَ غَشَّاهُ مِنْ نُورِ الْجَبَّارِ.

يُمَدُّ بِسَبَبِ إِلَى السَّمَاءِ لِأَنَّ يَنْقَطِعُ عَنْهُ مَوَادِّهِ وَ لَا يُنَالُ مَا عِنْدَ اللَّهِ  
إِلَّا بِجَهَّةِ أَسْبَابِهِ وَ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ أَعْمَالَ الْعِبَادِ إِلَّا بِمَعْرِفَتِهِ فَهُوَ عَالِمٌ بِمَا  
يُرَدُّ عَلَيْهِ مِنْ مَلْتَسَاتِ الدَّجِيِّ وَ مُعَمَّيَاتِ السُّنَنِ وَ مَشِيهَاتِ الْفِتَنِ.  
فَلَمْ يَزَلْ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَخْتَارُهُمْ لِخَلْقِهِ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ ع  
مَنْ عَقِبَ كُلِّ إِمَامٍ يَصْطَفِيهِمْ لِذَلِكَ وَ يَجْتَبِيهِمْ وَ يَرْضَى بِهِمْ لِخَلْقِهِ وَ  
يَرْضِيهِمْ كُلِّ مَا مَضَى مِنْهُمْ إِمَامٌ نَصَبَ لِخَلْقِهِ مِنْ عَقِبِهِ إِمَامًا عِلْمًا

بَيْنًا وَ هَادِيًا نَبْرًا وَ اِمَامًا قِيَمًا وَ حُجَّةً عَالِمًا اَثْمَةً مِنَ اللّٰهِ يَهْدُوْنَ  
 بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدَلُوْنَ حُجَجَ اللّٰهِ وَ دُعَاتُهُ وَ رُعَاتُهُ عَلٰى خَلْقِهِ يَدِيْنَ  
 يَهْدِيْهِمُ الْعِيَادَ وَ تَسِيْهَلُ بِنُوْرِهِمُ الْبِلَادُ وَ يَنْمُوْ بِرُكْتِهِمُ التَّلَادُ.  
 جَعَلَهُمُ اللّٰهُ حَيَاةً لِلْاِنَامِ وَ مَصَابِيْحَ لِلظُّلَامِ وَ مَفَاتِيْحَ لِلْكَلَامِ وَ دَعَائِمَ  
 لِلْاِسْلَامِ جَرَتْ بِذَلِكَ فِيْهِمْ مَقَادِيْرُ اللّٰهِ عَلٰى مَحْتَمِهَا فَالْاِمَامُ هُوَ  
 الْمُنْتَجَبُ الْمُرْتَضٰى وَ الْهَادِي الْمُنْتَجَبِي وَ الْقَائِمُ الْمُرْتَجَبِي اصْطَفَاهُ اللّٰهُ  
 بِذَلِكَ وَ اصْطَبَعَهُ عَلٰى عَيْنِهِ فِي الذَّرْحِيْنَ ذَرَاهُ وَ فِي الْبَرِيَّةِ حِيْنَ بَرَاهُ  
 ظَلًا قَبْلَ خَلْقِ نَسْمَةٍ عَنِ يَمِيْنِ عَرْشِهِ مَحْبُوًّا بِالْحِكْمَةِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ  
 عِنْدَهُ اخْتَارَهُ بَعْلِمِهِ وَ اَنْتَجَبَهُ لَطَهْرِهِ بَقِيَّةً مِنْ اَدَمَ ع وَ خَيْرَةً مِنْ ذُرِّيَّةِ  
 نُوْحٍ وَ مُصْطَفٰى مِنْ آلِ اِبْرَاهِيْمَ وَ سَلٰلَةَ مِنْ اِسْمَاعِيْلَ وَ صَفْوَةَ مِنْ  
 عَثْرَةِ مُجَمَّدٍ ص.

لَمْ يَزَلْ مَرْعِيًّا بَعِيْنَ اللّٰهِ يَحْفَظُهُ وَ يَكْلُوْهُ بِسْتَرِهِ مَطْرُوْدًا عَنْهُ حَبَائِلُ  
 اِبْلِيسَ وَ جُنُوْدَهُ مَدْفُوْعًا عَنْهُ وَ قُوْبُ الْغَوَاسِقِ وَ نَفُوْثُ كُلِّ فٰسِقٍ  
 مَضْرُوْفًا عَنْهُ قَوَارِفُ الشُّوْرِ مُبْرًا مِنَ الْعَاهِيَاتِ مَحْجُوْبًا عَنِ الْاَفَاتِ  
 مَعْصُوْمًا مِنَ الزَّلٰتِ مَضُوْبًا عَنِ الْفَوَاحِشِ كُلِّهَا مَعْرُوْفًا بِالْحِكْمِ وَ الْبِرِّ  
 فِيْ يَفَاعِهِ مَنَسُوْبًا اِلَى الْعَفَافِ وَ الْعِلْمِ وَ الْفَضْلِ عِنْدَ اَنْتِهَائِهِ مُسْنَدًا  
 اِلَيْهِ اَمْرٌ وَ اَلِدُهُ صَامِتًا عَنِ الْمَنْطِقِ فِي حَيَاتِهِ فَاِذَا اِنْقَضَتْ مُدَّةُ وَالِدِهِ  
 اِلَى اَنْ اَنْتَهَتْ بِهٖ مَقَادِيْرُ اللّٰهِ اِلَى مَشِيَّتِهِ وَ جَاءَتْ الْاِرَادَةُ مِنَ اللّٰهِ فِيْهِ  
 اِلَى مَحِيَّتِهِ وَ بَلَغَ مُنْتَهٰى مُدَّةِ وَالِدِهِ ع. فَمَضٰى وَ صَارَ اَمْرُ اللّٰهِ اِلَيْهِ مِنْ  
 بَعْدِهِ وَ قَلَدَهُ دِيْنَهُ وَ جَعَلَهُ الْحُجَّةَ عَلٰى عِبَادِهِ وَ قِيَمَهُ فِيْ بِلَادِهِ وَ اَيْدَهُ  
 بِرُوْحِهِ وَ اِيَّاهُ عِلْمَهُ وَ اَنْبَاَهُ فَضْلَ بَيَانِهِ وَ اِسْتَوْدَعَهُ سِرَّهُ وَ اَنْتَدَبَهُ لِعَظِيْمِ  
 اَمْرِهِ وَ اَنْبَاَهُ فَضْلَ بَيَانِ عِلْمِهِ وَ نَصَبَهُ عَلِمًا لَخَلْقِهِ وَ جَعَلَهُ حُجَّةً عَلٰى  
 اَهْلِ عَالَمِيْهِ وَ ضِيَاءً لْاَهْلِ دِيْنِهِ وَ الْقِيَمَ عَلٰى عِبَادِهِ.

رَضِيَ اللّٰهُ بِهٖ اِمَامًا لَهُمْ اَسْتَوْدَعَهُ سِرَّهُ وَ اَسْتَحْفَظَهُ عِلْمَهُ وَ اَسْتَخْبَاهُ  
 حِكْمَتَهُ وَ اَسْتَرْعَاهُ لِدِيْنِهِ وَ اَنْتَدَبَهُ لِعَظِيْمِ اَمْرِهِ وَ اَحْيَا بِهٖ مَنَاهِجَ سَبِيْلِهِ  
 وَ فَرَائِضَهُ وَ حُدُوْدَهُ فَقَامَ بِالْعَدْلِ عِنْدَ تَحْيِيْرِ اَهْلِ الْجَهْلِ وَ تَحْيِيْرِ اَهْلِ  
 الْجِدْلِ بِالنُّوْرِ السَّاطِعِ وَ الشِّفَاءِ الْكِنَافِعِ بِالْحَقِّ الْاَبْلَجِ وَ الْبَيَانِ الْاَلَانِحِ مِنْ  
 كُلِّ مَخْرَجٍ عَلٰى طَرِيْقِ الْمَنْهَجِ الَّذِي مَضٰى عَلَيْهِ الصَّيَادِقُوْنَ مِنْ اَبَائِهِ ع  
 فَلَيْسَ يَجْهَلُ حَقَّ هَذَا الْعَالِمِ الْاَشْفِيِّ وَ لَا يَجْحَدُهُ الْاَغْوِيُّ وَ لَا يَصُدُّ

عَنْهُ إِلَّا جَرِيٌّ عَلَى اللَّهِ جَلَّ وَ عَلَا).<sup>۱</sup> یعنی همانا خدای سبحان به وسیله ی ائمه ی هدی از اهل بیت پیغمبر ما دینش را آشکار ساخت و راهش را روشن نمود و برای آنان چشمه های علمش را گشود.

هر کس از امت محمد صلی الله علیه و آله حق واجب امامش را بشناسد طعم شیرین ایمانش را بیابد و فضل خرمی اسلامش را بداند، زیرا خدای تعالی امام را برای خلقش نشانه منصوب کرده و بر روزی خواران اهل جهانش حجت قرار داده و تاج وقارش را بر سر او نهاده و او را از نور جبار پوشانده است، با رشته ای الهی تا آسمان کشیده شده که فیوضات خدا از او قطع نشود و آن چه نزد خداست جز از طریق او به دست نیاید و خدای تعالی اعمال بندگان را جز با معرفت او نپذیرد، آن چه از امور مشتبه، تاریک، سنت های مشکل، فتنه های نا مشخص بر او وارد شود حکمش را می داند.

خدای تعالی همیشه امامان را برای رهبری خلقش از فرزندان حسین علیه السلام و از فرزندان بلا فاصله ی هر امامی برای امامت برگزیند و انتخاب کند و ایشان را برای خلقش بپذیرد و بپسندد، هرگاه یکی از ایشان رحلت کند از فرزندان او امامی بزرگوار آشکار و رهبری نوربخش و پیشوایی سرپرست و حجتی دانشمند برای خلقش نصب کند ایشان از طرف خدا پیشوایند به حق هدایت کنند و به حق داوری کنند، حجت های خدا و داعیان به سوی خدایند از طرف خدا مخلوق را سرپرستی کنند بندگان خدا به رهبری آن ها دینداری کنند و شهرها با نورشان آباد شود و ثروت های کهن از برکتشان فزونی یابد. خدای تعالی ایشان را مایه ی حیات مردم و چراغ های تاریکی و

کلیدهای سخن و پایه های اسلام قرار داده و مقدرات حتمی خدا بر این جاری شده است، بنا بر این امام برگزیده، پسندیده، رهبر، محرم اسرار و امید بخشی است که به فرمان خدای سبحان قیام کرده است خدای تعالی او را برای این برگزیده و در عالم ذر که او را آفریده زیر نظر خود پرورده و در میان مردم او را چنان ساخته است در عالم ذر پیش از آن که جاننداری پدید آید امام را مانند سایه ای در سمت راست عرش آفریده و با علم خود به او حکمت بخشیده و او را برگزیده و برای پاکیش انتخاب کرده است باقی خلافت آدم به او رسیده و از بهترین فرزندان نوح است و برگزیده ی خاندان ابراهیم و سلاله ی اسماعیل انتخاب شده و از عترت محمد صلی الله علیه و آله است.

همیشه زیر نظر خدای تعالی سرپرستی و با فرشتگانش حفظ شده است، از شرهای شب های تاریک نگهداریش کرده و پیش آمدهای شب هنگام و افسون جادوگران را از او دور ساخته، روی آوردن به بدی را از او برگردانده، از بلاها برکنار است و از آفت ها نهان، از لغزش ها حفظ شده و از همه ی زشتکاری ها مصون مانده است، در جوانی به خویشتنداری و نیکوکاری معروف است و در پیری به پاکدامنی و علم و فضیلت منسوب می باشد، امر امامت پدرش به او رسیده و در زمان حیات پدرش از آن گفتار خاموش بوده چون ایام پدرش گذشت و مقدرات و خواست خدای تعالی نسبت به او پایان یافت و اراده ی خدا او را به سوی محبت خود رسانید و به پایان دوره اش رسید. یعنی با درگذشت پدرش امر خدا به وی رسید خدا امر دینش را به عهده ی او گذاشت و او را بر بندگانش حجت کرد و در بلادش سرپرست نمود و با روح خودش به او نیرو بخشید و از علم خود

به او داد و از بیان روشن گفتار حق آگاهش ساخت و راز خود را به او سپرد و برای امر بزرگش یعنی رهبری تمامی مخلوقات دعوت فرمود و فضیلت بیان علمش را به او خبر داد و برای رهبری خلق منصوبش کرد و برای اهل عالم حجتش نمود و مایه ی روشنایی اهل دین و سرپرست بندگانش کرد.

به امامت او بر خلق راضی شد و راز خود را به او سپرد و بر علم خود نگهبانش کرد و حکمتش را در او نهاد و سرپرستی دینش را از او خواست و برای امر بزرگش او را طلبید و راه های روشن و احکام و حدود خویش با او زنده کرد، امام هم با نور درخشان و درمان مفید خود هنگام سرگردانی نادانان و سخن آراستن اهل جدل، به عدالت قیام کرد در حالی که با حق واضح و بیان روشن از هر سو همراه بود و به راه مستقیمی گام نهاد که پدران درستکارش رفته بودند، پس جز بدبخت، حق چنین عالمی را نادیده نگیرد و جز گمراه نومید منکرش نشود و جز دلیر بر خدای جل و علا با او کارشکنی نکند. پایان ترجمه .

در امالی و معانی الاخبار و عیون الاخبار از حضرت امام رضا علیه السلام در حدیثی طولانی نقل شده که در قسمتی از آن حضرت فرمود: **الْإِمَامُ وَاحِدٌ دَهْرُهُ لَا يُدَانِيهِ أَحَدٌ وَ لَا يُعَادِلُهُ عَالِمٌ وَ لَا يُوجَدُ مِنْهُ بَدَلٌ وَ لَا لَهُ مِثْلٌ وَ لَا نَظِيرٌ مَخْصُوصٌ بِالْفَضْلِ، كَلِّهِ مَنْ غَيْرِ طَلَبٍ مِنْهُ لَهُ وَ لَا اِكْتِسَابٍ، بَلِ اخْتِصَاصٌ مِنَ الْمُفْضِلِ الْوَهَّابِ،** یعنی امام یگانه ی زمان خود است کسی به هم طرازی او نمی رسد دانشمندی با او برابر نمی شود جایگزین ندارد به تمامی فضیلت ها مخصوص است بی آن که خود او در طلبش رفته و به دست آورده باشد بلکه همه امتیازی است که خدا

به فضل و بخشش به او عنایت فرموده است.  
**فَمِنْ ذَا الَّذِي يَبْلُغُ مَعْرِفَةَ الْإِمَامِ أَوْ يُمَكِّنُهُ اخْتِيَارُهُ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ ضَلَّتِ الْعُقُولُ وَ تَاهَتِ الْحُلُومُ وَ حَارَتِ الْأَلْبَابُ وَ خَسَاتِ الْعُيُونُ وَ**

تَبَاغَرَتِ الْعُظْمَاءُ وَتَحَيَّرَتِ الْحُكَمَاءُ وَتَقَاصَرَتِ الْحُجَمَاءُ وَحَصَرَتِ  
 الْخُطَبَاءُ وَجَهَلَتِ الْأَلْبَاءُ وَكَلَبَتِ الشُّعْرَاءُ وَعَجَزَتِ الْأَدْبَاءُ وَعَيَّتِ  
 الْبُلْغَاءُ عَنْ وَصْفِ شَانٍ مِنْ شَأْنِهِ أَوْ فُضِيلَةٍ مِنْ فُضَائِلِهِ. یعنی کیست  
 که بتواند امام را بشناسد یا انتخاب امام برایش ممکن باشد  
 هیئات در این جا خردها سر گشته مانده و خویشتنداری ها به  
 بی راهه رفته اند و مغزها حیران و دیده ها بی نور و بزرگان  
 حقیر و حکیمان به حیرت دچار شده اند و فکر خردمندان به  
 جایی نرسیده و سخنوران درمانده و خردمندان نادان و شعرای  
 توانمند از تقریر مقامات امام، وامانده اند و ادباء ناتوان و  
 سخندانان خسته شده اند از این که بتوانند یکی از شئون و

فضایل امام را توصیف کنند.  
 وَ أَقْرَبَتْ بِالْعَجْزِ وَ التَّقْصِيرِ وَ كَيْفَ يُوصَفُ بِكُلِّهِ أَوْ يُنْعَتُ بِكُنْهِهِ أَوْ  
 يُفْهَمُ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِهِ أَوْ يُوجَدُ مَنْ يَقُومُ مَقَامَهُ وَ يُغْنِي غِنَاءَهُ هَمْغِي  
 اقرار دارند که از توصیف یک صفت امام عاجز و ناتوانند (حال)  
 چگونه ممکن است تمام اوصاف و حقیقت امام بیان شود یا  
 مطلبی از امر امام به فهم آید؟ و چگونه کسی پیدا می شود  
 که در جایگاه او قرار بگیرد؟ و غنای او نیاز (دیگران را) برطرف  
 سازد؟

لَا كَيْفَ وَ أُنَى وَ هُوَ بِحَيْثُ النُّجْمِ مِنْ يَدِ الْمُتَنَاوِلِينَ وَ وَصَفَ  
 الْوَاصِفِينَ فَأَيْنَ الْإِخْتِيَارُ مِنْ هَذَا وَ أَيْنَ الْعُقُولُ عَنْ هَذَا وَ أَيْنَ يُوجَدُ  
 مِثْلُ هَذَا).<sup>۱</sup> یعنی ممکن نیست چگونه و از کجا؟ در صورتی که  
 او از وصف کنندگان اوج گرفته و مقام ستاره در آسمان را دارد او  
 کجا و انتخاب بشر کجا؟ او کجا و خرد بشر کجا؟ نظیر او در  
 کجا پیدا می شود؟

و مانند این ها در اخبار و دعاهایشان (و زیارت نامه هایشان)  
 که به مقامشان اشاره کرده فراوان و بی شمار است، در واقع



در بیان مناقبشان مواردی را فرموده اند که عقول بشر آن ها را تحمل می کند (گر چه ناتوانند) از درک حقیقت آن چه آن ها گفته اند، و اگر در معرفت ایشان از امتحان شده ها باشی قول امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در دعای ماه رجب برایت کفایت می کنی و ما بارها آن را ذکر کردیم (و مَقَامَاتِكَ الَّتِي لَا تَعْطِيلُ لَهَا فِي كُلِّ مَكَانٍ يَعْرِفُكَ بِهَا مَنْ عَرَفَكَ لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ خَلْقُكَ فَتَقْتَبُهَا وَ رَتَقْتُهَا بِبَدَنِكَ بَدْوَهَا مِنْكَ وَ عَوْدَهَا إِلَيْكَ أَعْضَادٌ وَ أَشْهَادٌ وَ مَنَاءٌ وَ أَزْوَادٌ وَ حَفِظْتُهُ وَ رُوَادٌ فِيهِمْ مَلَائِ سَمَاءِكَ وَ أَرْضُكَ حَتَّى ظَهَرَ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ).<sup>۱</sup> این دعاء شامل چیزهایی است به نسبت مقام شیعیان که زیادتر از آن نمی شود، وقتی اشاره ی ما را فهمیدی حقیقت قول امام هادی علیه السلام که فرموده است: (کیف اصف حسن ثنائکم) بر شما ظاهر خواهد شد.

و قول آن حضرت علیه السلام: (و احصي جميل بلائکم) یعنی چگونه گرفتاری های زیبای شما را برشمارم؟ چون بالاترین مردم در گرفتاری ها پیامبران علیهم السلام هستند بعد از آن اولیاء و سپس افرادی که در تبعیت به ایشان نزدیک تر و نزدیکترند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: (فَمَنْ صَحَّ إِيمَانُهُ وَ حَسُنَ عَمَلُهُ اشْتَدَّ بَلَاؤُهُ).<sup>۲</sup>

و نیز به ابتلائات اولویت دارند برای این که مقامات و مراتبی در پیشگاه الله تعالی وجود دارد که جز با گرفتاری نمی شود به آن ها رسید، و بلای ایشان شدید بود.

در امالی به سندش از بریده بن خضیب اسلمی روایت کرده که گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: خدای تعالی با من عهدی را کرد، عرض کردم الهی آن را به من بیان کن،

۱ - مصباح المتهدجد ۸۰۳ و مصباح کفعمی ۵۲۹ و بحار ۹۱ ص ۹۶.

۲ - کافی ۲/۲۵۲ و تحف العقول ۳۹.

فرمود: ای محمد بشنو، علی پرچم هدایت و پیشوای دوستان من است و نور کسی است که از من اطاعت کند، و کلمه ای است که آن را بر متقیان لازم کردم، هر کس او را دوست بدارد در واقع مرا دوست داشته است و هر کس با او عداوت ورزد با من عداوت کرده است، این را به او مژده بده، عرض کردم: خدایا ممنون، ربیعة الاسلام را در دلش قرار بده، فرمود: کردم و سپس فرمود: من او را مخصوص می کنم به بلائی که کسی از امتت به چنان بلائی دچار نمی شود، گفتم: خدایا برادرم و مصاحبم! فرمود: این که گفتم از جانب من در گذشته مقرر شده (انه مبتلي و مبتلي به) که او مبتلا خواهد بود و دیگران نیز از ناحیه ی او مبتلا خواهند شد.<sup>۱</sup>

بلاهایی از دشمنان، بر ایشان علیه السلام رسیده که بر هیچ یک از مخلوقات الهی نرسیده است و نوشتن آن ها هفتاد من کاغذ لازم دارد، دومی در نامه ای به چهارمی سفارش کرده و او را بر عداوت ایشان و به جنگ با ایشان و کشتنشان و کشتن شیعیانسان به قدر امکان تشویق کرده است و در آن خبر داده که اذیت های فراوانی به صدیقه ی طاهره صلی الله علی ابیها و بعلمها و بنیها رو داشته است، که شنیدن آن ها غیر قابل تحمل است، و آن چه بر حسین علیه السلام و بر برادرش حسن و بر ائمه علیهم السلام رسیده زندگی را در کام دوستانشان تلخ نموده و زندگی لذت بخش را بر آنان مکدر ساخته است، بلکه همه ی ظلم ها و اهانت ها و تحقیرها بر ایشان رسیده نه به غیر ایشان، مگر به حکم تبعیت، هر کس بصیرتی داشته باشد مشاهده خواهد کرد که گناهان کبیره ی معروف در باره ی آنان نازل شده و بر انجام دهندگان آن ها از غیر دشمنانسان

به لحاظ تبعیت جریان یافته است.

در علل و خصال به سندش از عبد الرحمن بن کثیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: (إِنَّ الْكِبَائِرَ سَبْعٌ فِينَا أَنْزَلَتْ وَ مِنْهَا اسْتَحَلَّتْ فَأَوْلَاهَا الشَّرْكَ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَ قَتْلَ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَكَلَ مَالِ الْيَتِيمِ وَ عَقَوْقُ الْوَالِدَيْنِ وَ قَذْفَ الْمُحْصَنَةِ وَ الْفِرَارَ مِنَ الزَّحْفِ وَ انْكَارَ حَقِّهَا فَأَمَّا الشَّرْكَ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ فَقَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ فِينَا مَا أَنْزَلَ وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص فِينَا مَا قَالَ فَكَذَّبُوا اللَّهَ وَ كَذَّبُوا رَسُولَهُ فَاشْرَكُوا بِاللَّهِ وَ أَمَّا قَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ فَقَدْ قَتَلُوا الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ ع وَ أَصْحَابَهُ وَ أَمَّا أَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ فَقَدْ ذَهَبُوا بِفَيْئِنَا الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَنَا فَأَعْطَوْهُ غَيْرَنَا وَ أَمَّا عَقْوُقُ الْوَالِدَيْنِ فَقَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ذَلِكَ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَرْوَاجُهُ أَمْهَانُهُمْ فَعَقَبُوا رَسُولَ اللَّهِ ص فِي ذُرِّيَّتِهِ وَ عَقَبُوا أُمَّهُمُ خَدِيجَةَ فِي ذُرِّيَّتِهَا وَ أَمَّا قَذْفُ الْمُحْصَنَةِ فَقَدْ قَذَفُوا فَاطِمَةَ ع عَلَىٰ مَنْابِرِهِمْ وَ أَمَّا الْفِرَارُ مِنَ الزَّحْفِ فَقَدْ أَعْطَوْا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع بِبِعْتِهِمْ طَائِعِينَ غَيْرَ مُكْرَهِينَ فَفَرُّوا عَنْهُ وَ خَذَلُوهُ وَ أَمَّا انْكَارُ حَقِّهَا فَهَذَا مِمَّا لَا يَتَنَزَعُونَ فِيهِ <sup>(۱)</sup> گناهان بزرگ هفت تا، در باره ی ما نازل شده و این گناه ها در باره ی ما حلال به حساب آمده است، اولین گناه کبیره شرک به خدای عظیم است و کشتن کسی که خدای تعالی کشتنش را حرام کرده است، و خوردن مال یتیم و عاق والدین شدن و متهم کردن زنان شوهردار و فرار کردن از میدان جهاد و انکار کردن حق ما، شرک به خدا از این جاست که خدای تعالی در باره ی ما نازل کرد آن چه را نازل کرد و رسول الله هم در باره ی ما فرمود هر چه فرمود، خدا را و رسول خدا را تکذیب کردند و به این ترتیب به خدای تعالی مشرک شدند، اما قتل کسی که خدای تعالی کشتنش را حرام کرده، حسین بن علی علیه السلام و اصحابش را به شهادت رساندند، اما خوردن مال یتیم،

خمسی را کہ خدای تعالیٰ برای ما قرار داده بود بردند و آن را به دیگران بخشیدند، اما عاق والدین شدن، خدای تعالیٰ در قرآن فرمود: (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ<sup>۱</sup>) رسول الله نسبت به مومنان از خود ایشان اولیٰ است، به رسول خدا صلی الله علیه و آله و به خدیجه علیها السلام در باره ی فرزندان شان عاق شدند، اما تهمت زدن به زن شوهر دار در منبرهای شان حضرت فاطمه علیها السلام را متهم کردند، اما فرار کردن از جهاد، با امیر مومنان علیه السلام با اختیار و نه با اجبار بیعت کردند اما از او فرار کردند و حضرت را خوار ساختند، و اما انکار حق ما، این موردی است کہ در باره اش نزاعی ندارند.

و در مناقب ابن شهر آشوب روایت شده کہ امیر مومنان علیه السلام فرمود: (من و فاطمه و حسن و حسین نزد رسول الله بودیم در این بین رسول الله گریه کرد، عرض کردم یا رسول الله چرا گریه می کنید؟ فرمود گریه می کنم به این کہ بر سرت شمشیر می خورد و به صورت فاطمه سیلی، و به ران حسن نیزه فرومی کنند و سم به او می نوشانند، و حسین را می کشند.<sup>۲</sup>

و امیر مومنان در خواب دیده کہ کسی این اشعار را می خواند:  
 اذا ذكر القلب رهط النبي و سبي النساء و هتك الستر  
 و ذبح الصبي و قتل الوصي و قتل الشير و سم الشير  
 ترقرق في العين ماء الفؤاد و يجري علي الخد منه الدرر  
 فيا قلب صبرا علي حزنهم فعند البلايا تكون العبر<sup>۳</sup>  
 هر زمان دل، خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله را یاد می

۱ - احزاب ۶.

۲ - المناقب ۵۱/۲ و امالی صدوق ۱۹۷.

۳ - مناقب ۵۲/۲ و بحار ۲۰۹/۲۷ و ۲۱۰ و

کند و به اسارت رفتن زن ها و غارت شدن آن ها و بریده شدن سر علی اصغر و کشته شدن علی امیر مومنان وصی رسول الله، و شهید شدن حسین و مسموم شدن حسن علیهم سلام الله را می بیند، می سوزد و قطرات اشک مروارید وار به رخساره می غلظد، ای دل بر اندوه ایشان صبر کن که عبرت ها وقتی حاصل می شوند که گرفتاری ها روی آورند.

وقتی گرفتاری هایی را ببینی که بی جرم و جنایت بر سر آنان آمده (باید بدانی) که آن چه به ایشان رسیده تقریر قلم الهی بوده و اگر از خدای تعالی می خواستند و خود اراده می کردند که بلاها از ایشان برداشته شود خدای تعالی آن ها را از ایشان برطرف می کرد ولی ایشان علیهم السلام با قضای حتمی به حکم رضا رفتار کردند، و دشمنانشان لعنت الله علیهم به قصد اہانت و تحقیر و خاموش کردن نور ایشان تلاش ها کردند (و یَابِی اللّٰهُ اِلَّا اَنْ یُّتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْکَافِرُونَ)<sup>۱</sup> و حال آن که خدای تعالی نمی خواهد مگر کامل کردن نورش را و اگر چه کفار نپسندند.

دشمنان، لعنت الله علیهم، هر چه با ایشان کردند از بالاترین فضائل ایشان شد و سبب شد شأن ایشان بالا رود، تا جایی که همه ی عوالم با نشر ثنای ایشان در گرفتاری ها و مصیبت هایشان، خدای تعالی را تسبیح می گویند، در قصیده ای در رثای حضرت امام حسین علیه السلام چنین گفته ام:

اما ثناؤك في بلائك فهو لا يحصيه كاتب  
و اري جميع الخلق كلا بالذي اوتي مخاطب

یبدو بنعیک حین یبدو و هو حال غیر کاذب  
 فلذاک قیل لک المحامد و الممادح فی المصائب  
 اما نویسندہ ای نمی تواند ثنای تو در برابر گرفتاری هایت را  
 بشمارد. همه ی خلق را می بینم به ثنایی تو را خطاب می  
 کنند که آورده شده است.  
 خبر شهادت تو را آشکار می کنند زمانی که آشکار می شود،  
 و این حال، دروغ نیست.  
 به همین سبب در حین ذکر مصیبت هایت برایت مدح ها و  
 ثناهایی گفته شده است.  
 چه کسی ابتلائات زیبایشان را برمی شمارد؟ و حال آن که  
 در حقیقت این تسبیح و تمجید و تحمید و ثناخوانی بر خدای  
 تعالی است.

### مکاتبه ی او با ملا حسین واعظ کرمانی

دوست می دارم آن چه را که به نور چشمم و برادر با صفای  
 دنیا و آخرتم آخوند ملا حسین واعظ کرمانی خدایش به  
 آرزوهایش برساند- در جواب سؤالاتش نوشته ام در این جا  
 بنویسم: خدای تعالی تأییدش کند از من سؤال کرده و گفته  
 است: در بعضی از اخبار اشاره شده که منافقان و شیاطین در  
 مصائب امام حسین علیه السلام گریه نکردند و حال آن که  
 کفار به آن حضرت گریه کرده اند و وارد شده که آتش و اهل  
 آتش بر آن حضرت گریه کرده اند، چگونه چنین می شود؟...  
 در جوابش نوشته ام:

آن چه عقل و نقل بر آن دلالت دارند همه ی وجود مقید در  
 هر شکل و صورتی که در آسمانها و زمین و همه ی ساکنان در  
 عناصر و دریاها به حسین علیه السلام گریه کردند الا این که

گریه ی آن ها دو نوع است:  
نوع اول: بستگی دارد به امکانی که شکل و صورت موجود اقتضاء می کند، همه ی هستی حتی منافقان و شیطان ها و اهل علیین و اهل سجین، با این نوع بر امام حسین علیه السلام گریه کرده اند، این نوع گریستن معنوی است و اقسامی دارد:  
هر یک از اعضای هستی در وجود خود نسبت به چیزی از اشیاء احساس ضعف دارد.

هر یک از آن ها در خود نسبت به چیزی احساس رقت دارد.  
هریک از آن ها در وجودش نسبت به چیزی احساس فروتنی دارد.

هر یک از آن ها به چیزی میل دارد.

هریک از آن ها به چیزی نیاز دارد.

هر یک از آن ها در نفس خود از چیزی ترس دارد.

هر یک از آن ها در نفسش از چیزی امید دارد.

هر یک از آن ها نسبت به چیزی اندوهگین است، یا از این نظر که چیزی از اشیاء را درک نمی کند یا از این نظر که چیزی در معرض نابودی است.

هر یک از آن ها در نفسش نسبت به امر خوبی در آینده اندوهی دارد که می ترسد به آن نرسد یا به آن دیر برسد یا از وقوع پیش آمدی ترس دارد. و مانند این ها، و همه ی این ها و مانند آن ها بکاء یا تباکی به شمار می روند چون چشم طبیعتش منجمد است، و این (نوع گریستن) نسبت به همه ی صاحبان شکل و صورت از خلق جاری است، و منظورم از صاحب شکل و صورت، این است خود را درمی یابد، به همین معنی اشاره کرده ام در قصیده ی کوتاهی که در رثای حضرت ابی عبد الله الحسین سروده ام:

ما في الوجود معجم لم يكن  
كل أنكسار و خضوع به  
اما تري النخلة في قبة  
ما سعة فيها انتهت اخبرت  
اما سمعت النحل ذا رنة  
و السيف يفري نحره باكيا  
تبكيه جرد جاريات علي  
و الله ما رأيت شيئا بدا

الا اعترته حيرة في استوا  
وكل صوت فهو نوح الهوا  
ذات انفطار و انفراج فشا  
الا لها حزن امامي شوي  
في طيرانه شديد البكاء  
و الرمح ينعي قائما و انشا  
جثمانه و ان تدق القرا  
في الكون الا ببكاء تلا-

در عالم هستی مردی محکم و استوار نبود مگر این که در  
اعتدالش حیرتی بر او عارض شد.

هر شکستی و فرو تنی به سبب آن حضرت است و هر صدایی  
نوحه و ناله ی هوا می باشد.

آیا درخت خرما را نمی بینی که در قبه ی شکافته ای از برگ  
ها ظاهر شده و شاخه ها از هم فاصله گرفته اند؟

شاخ باروری در آن نیست که به نهایت برسد و خردار شود  
مگر این که اندوه امام من او را میپزد.

زنبور عسل را نمی بینی که آوای به خصوصی دارد و به هنگام  
پرواز به شدت گریه می کند.

خنجر در حال گریه گلوی مبارک آن حضرت را می برید و نیزه  
از شهادت او خبر می داد خواه راست می شد و خواه می خمید  
استرها می گریستند در حالی که بر جسد طاهر او می تاختند  
و پشت آن بزرگوار را می کوبیدند.

به خدا سوگند، من چیزی را ندیدم که در جهان به وجود  
بیاید اما در گریه کردن پیروی نکند.

در این ابیات تأمل کن تا آن چه را به آن اشاره کردیم بشناسی.  
نوع دوم: گریه ی معروف و سرازیر شدن قطرات اشک است،



هم دوستان امام حسین علیه السلام بر او گریه می کنند و هم کسانی که دشمن آن حضرت هستند در حالی که به جهت بغض و عداوت توجه ندارند، اما وقتی با عداوت و بغض نگاه کنند از خشمی که نسبت به آن حضرت و پیروان و دوستانشان بر آنان عارض شده گریه نمی کنند چون دل هایشان از رحمت خدای تعالی دور افتاده و از قبول خیر قساوت گرفته اند و این تأویل قبول خدای تعالی ایست که فرمود: (ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنْ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنْ مِنْهَا لَمَا يَشْقُقُ فَيُخْرِجُ مِنْهُ الْمَاءَ وَإِنْ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ) ۱. دل های شما پس از دیدن آیات الهی قساوت گرفت مانند سنگ یا از آن سخت تر شد، سنگ هایی هستند که از آن ها نهرها می جوشد و بعضی از آن ها می شکافد و آب از آن بیرون می آید، و پاره ای از ترس خدای تعالی فرود می آید. و گریه بر امام حسین علیه السلام از ترس خدای تعالی نشأت می گیرد.

و اما در حال غفلت از عداوتی که (به اهل بیت علیهم السلام دارند و) آن ها را از رحمت الهی دور می کند اگر به یاد آورند مصائبی را که بر سر امام حسین و اهل بیت او و انصارش آمده گریه می کنند چنان که برای خیلی از ایشان پیش آمده مانند خولی بن اصبحی لعنة الله علیه در زمانی که زیور آلات حضرت زینب علیها السلام و اطفال امام را به غارت می گرفت و زیراندازی را می کشید که امام زین العابدین روی آن خوابیده بود گریه می کرد و حضرت وقتی سؤال کرد چرا گریه می کند جواب داد گریه می کنم بر آن چه بر شما اهل بیت رسیده است و حال آن که از منافقان بود.

حاصل این که همه ی اشیاء به امام حسین گریه می کنند، باد با صدایی که می وزد و آتش با لهیبی که دارد و آب با جریانش، امواجش، یخ زدنش و خورشید و ماه و ستارگان با تغییراتی که می پذیرند، از سرخی و زردی و کسوف و خسوف و کوه ها با از جا کنده شدن و تکه تکه شدن، و دیوار ها با شکستن و خراب شدن، و نباتات با زرد شدن، خشکیدن، آفاق با غبار آلود بودن، سرخ و زرد شدن. آه آه نمی دانم چه می گویم، تجارت با متضرر شدن، کساد بودن، چشمه های آب با آلوده شدن، و معادن با فاسد شدن و قیمت ها بالا رفتن و درخت ها با خشک شدن و مردن، و میوه کم آوردن، و با برگ ریختن، و با خشکیدن شاخه ها، و با زرد کردن آیا صدای ظروف چینی و سفالی را با شکستن و با صدا کردن نشنیده ای؟ آیا آوای مرغان را در آشیانه ها و صدای شاخه های درختان و صدای امواج دریا ها و صدای گریستن اطفال صغیر را نشنیده ای؟ گریه ی سفرها را وقتی امنیت نباشد نشنیده ای؟ آیا نشنیده ای شب ظلمانی و روز نورانی می گرید؟ آیا متلاشی شدن سنگ ها و خکشیدن دریاها و نیامدن باران ها و فاسد شدن فکرها و اختلاف نظرها و کم شدن عمرها را ندیده ای؟ آه، آه، به اختصار می گویم: چنان که خدای کریم در قرآنش در این باره به اختصار بیان فرموده برای کسانی که چشم بصیرت دارند: (وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ)<sup>۱</sup>. یعنی هیچ چیزی نیست مگر این که به تسبیح و سپاس او را می گوید ولی شما تسبیح آن ها را نمی فهمید. امام علیه السلام در بیان مراد از این آیه همان را فرموده که ما در فقره ی زیارت جامعہ ی صغیرہ ای که ذکر شد گفتیم،

در آخر مصباح شیخ امام علیه السلام فرمود: (یسبح الله باسمائه جميع خلقه<sup>۱</sup>). همه ی مخلوقات الهی به وسیله ی اسمائش او را تسبیح می گویند یعنی همه ی اشیاء با گریه بر سید الشهداء علیه افضل الصلاة و السلام و الثناء و با نشر فضائل و مدح آن حضرت بر خدای تعالی تسبیح می گویند و پس از ابیاتی که گذشت گفتیم:

این جواب اجمالی است و بیان مسأله این است که همه ی موجودات بر او گریه می کنند مگر موقعی که با عداوت به آن حضرت نگاه کنند چون در آن حال از رحمت خدای تعالی مطرود است رحمتی که همه را فراگرفته است برای این که حین عداوت در اصل وجود ندارد و مورد لعن خدای تعالی است، به همین لحاظ هم گفتیم: او در این حال در یک تاریکی موهوم قرار دارد و رحمت گسترده ی الهی مشمول آن نمی شود. صلي الله عليك يا ابا عبد الله بعدد ما في علم الله تعالي وقتی آن چه را گفتیم فهمیدی خواهی دانست که مصیبت ایشان چه قدر بزرگ است و برایت ظاهر می شود که گریه ی اشیاء به امام حسین علیه السلام تسبیح خدای تعالی است چنان که شنیدی، پس به چند جهت (می گویی): چگونه ابتلای زیبای شما به شمار می آید:

. یکی از جهات این است که خدای تعالی، سپاس بر او ایشان را برای رفع درجاتشان مبتلا کرده، نه از آن باب که تقصیری از ایشان سر زده است در واقع برای ایشان بهترین نظر را داشته است و این زیبایی به شماره نمی آید.

. و یکی از جهات این که ایشان علیهم السلام با این گرفتاری با کمال رضا مقابله کردند چون می دانستند که برایشان بهتر

از عافیت است و این زیبایی به شماره نمی آید.

• و یکی از آن جهات این است که اثر ابتلای ایشان به همه ی موجوداتی پخش می شود که از ایشان مدد می گیرند، و همان هم سبب می شود در کمال انقیاد تسبیح و تقدیس خدای تعالی را به جای آورند چنان که در گریه ی همه ی خلق بر مصائب ایشان ذکر کردیم، و این زیبایی به شماره نمی آید.

• جهت دیگر این است که ایشان علیهم السلام مبتلا شدند به آن چه مبتلا شدند از آن جهت که تقصیرات شیعیان و دوستان خود را بر خود تحمیل کردند تا ایشان را از آتش نجات دهند بنا بر این کار ایشان سلام الله علیهم سبب نجات تابعانشان شد و از آن جهت که خلق را بر تقدیس خدای تعالی برانگیختند و به بلاء راضی شدند تا به درجات عالیه در نزد خدای تعالی نایل شوند درجاتی که خدای تعالی برای صابران و راضیان و برای کسانی وعده کرده که غرامت زبان دیدگان و غصه داران را به عهده می گیرند، این امور و مانند آن ها سبب زیبایی هایی غیر قابل شمارش می باشند، پس چگونه ابتلای زیبای ایشان به شماره می آید؟

**امام علیه السلام فرمود:**  
**و بکم اخرجنا الله من الذل**  
**و فرج عنا غمرات الکروب**  
**و انقذنا من شفا جرف الهلکات و من النار**

یعنی خدای تعالی به وسیله ی شما ما را از ذلت بیرون آورد  
 و غم ها و اندوه های شدید ما را برطرف ساخت  
 و ما را از وادی هلاکت بار دنیا  
 و از آتش رهایی بخشید

مرحوم مجلسی در شرحش گفته است: و حال آن که از جمله  
 ی آن (گرفتاری های زیبای شما، که نمی توان آن ها را به  
 شمار آورد) این است که خدای تعالی با راهنمایی شما ما را  
 به اسلام هدایت کرد و از ذلت کفر و عذاب دنیا و آخرت بیرون  
 آورد، و غم ها و سختی های شدید ناشی از کفر و ستم و نادانی  
 غیره را از ما برطرف کرد و زمانی که نزدیک بود به سبب  
 کفر و گمراهی و فسق به وادی هلاکت و تبعات آن ها سقوط  
 کنیم ما را خلاص کرد پس با شما ما را هدایت فرمود و با  
 اصول و فروع دین، ما را از تبعات کفر و غیره و از آتش نجات  
 داد.

می گویم: این کلام به ما قبل مربوط می شود برای این

که حالی از حالات اوست، ولی من بین آن ها فاصله دادم تا مطلب آسان شود، و شارح رحمت الله علیه آن ها را به هم ربط داد چون اول به آخر مبتنی است و به لحاظ کوتاهی کلام او همین اولی می باشد، ولی من به لحاظ طول کلامم اکراه داشتم این جملات را به گذشته یعنی اول وصل کنم چون از این محل دور بود، و با توجه به این که او بیانش را به گذشته مبتنی کرده من سخنم را از نو آغاز کردم چون این حال از احوال سخن است، و معنی این است که امام علیه السلام فرمود: چگونه می توانم حسن ثنای شما را وصف کنم که برخی از آن، نعمت هایی است که با راهنمایی های شما به ما رسیده است، راهنمایی هایی که خدای تعالی با آن ها ما را از مواردی که یاد شد بیرون آورد، چگونه ابتلائات زیبای شما را برشمارم؟ ابتلائاتی که به شما نرسید مگر در اثر قصورها و تقصیرهایی که از ما سر زده بود، آن محنت ها و بلاها را به جان خریدید تا ما را از موجبات اعمالمان نجات بدهید با این که نسبت به حقوق واجب شما مقصر بودیم.

از حسن ثنایتان بود که با افاضه ی اشعه ی انوارتان به دل های ما، ما را هدایت کردید و با فاضل طیننتان بر ما نعمت بخشیدید و معالم و معارف دینمان را به ما یاد دادید و با دعاهایتان به ما توجه کردید که در اصلاح حالمان مؤید باشیم و بر آن چه خدا دوست می دارد موفق شویم، اسرار تعلم (و تعلیم) و تمرین معارف برحق و علوم یقینی و کارهای شایسته را به ما آشکار کردید از اسراری که از منکران و دشمنانتان نهان کردید چون اطاعت قبول از شما را منع کردند و با دشمنانتان دوستی و با دوستانتان دشمنی نمودند، و اگر تفضل شما بر ما نبود به آن چه آن ها منکر شدند اعتراف نمی کردیم و به آن

چه نایل نشدند نمی رسیدیم، و آن چه را ترک کردند نمی پذیرفتیم.

و از گرفتاری زیبایتان این بود که (خواسته اید) ما را رها سازید از مجازاتی که به لحاظ قصور و تقصیری که در دریافت کامل آموزه هایتان داشته ایم، آموزه هایی که دین ما با آن ها کامل می شود، کوتاهی های ما سبب شده شما به محنت ها و بلاهایی گرفتار شوید تا ما را از حکم لازم و برجقی نجات دهید که طبق گفته ی خدای مهربان: (فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ<sup>۱</sup>) بر ما مقدر و حتمی می شد، پس هر کس به سنگینی ذره های کار نیکو انجام دهد می بیند و هر کس به سنگینی ذره ای کار بد انجام دهد می بیند.

از حسن ثنا و تفضل و زیبایی ابتلا و عفو و احسان شما بود که خدای تعالی ما را از ذلت کفر و شقاوت و هلاکت دشمنی و عداوت با شما حفظ فرمود، و در اثر پیروی از شما ما را از عذاب دنیا بازداشت، (و احکام) حدود و قصاص و جزیه و ارتداد (بر ما جاری نشد و) گمراه کور نشدیم، به موقع مرگ، از ایمان عاری نمی شویم و در سؤال نکیر و منکر در قبر نمی مانیم و در عالم برزخ در عذاب نیستیم و از هول و هراس روز قیامت و آتش جهنم ایمن می باشیم. (خدای تعالی) با همین نعمت های شما و تفضلی که بر ما دارید غم ها و اندوه ها و گرفتاری های دنیا و ناراحتی های هنگام مرگ و سؤال در قبر و عذاب در آخرت را به برکت دعای شما از ما برطرف کرد. و با این تفضل و گذشت شما، ما را از اقتضائات نفسمان و خواسته های طبعمان و خواسته های نادانی هایمان و هواهای نفسانی مان بازداشت در

صورتی کہ به هلاکت دنیا و آخرت مشرف بودیم، و به وسیله ی شما ما را از گرفتاری های دنیا و آخرت نجات داد. و شفا، به معنی مشرف شدن بر چیزی است، و جُرْف به جاهایی از زمین اطلاق می شود که سیل ها قسمت هایی از آن را می شویند و با خود می برند و قسمت های باقی مانده در معرض ریزش قرار می گیرند، و از همین باب است آیه ی: (غلی شفا جُرْف هار)<sup>۱</sup> بنایی که در کنار مسیل و لبه ی پرتگاه ساخته شد، به زودی ویران می شود.

در کتاب اعلام الدین از کتاب حسین بن سعید از حضرت امام صادق از آباء گرامش از رسول الله علیهم السلام روایت شده است که به امیر مومنان ع فرمود: (بَشْرٌ شِيعَتِكَ وَ مُحْيِيكَ بِخِصَالِ عَشْرٍ أَوْلَهَا طَيْبٌ مَوْلِدِهِمْ وَ ثَانِيهَا جُسْنٌ إِيْمَانِهِمْ وَ ثَالِثُهَا حُبُّ اللَّهِ لَهُمْ وَ الرَّابِعَةُ الْفَسِيحَةُ فِي قُبُورِهِمْ وَ الْخَامِسَةُ نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ السَّادِسَةُ نَزْعُ الْفَقْرِ مِنْ بَيْنِ أَعْيُنِهِمْ وَ غَنَى قُلُوبِهِمْ وَ السَّابِعَةُ الْمَقْتُ (اللَعْنَةُ) مِنْ اللَّهِ لِإِعْدَائِهِمْ وَ الثَّامِنَةُ الْأَمْنُ مِنَ الْبَرَصِ وَ الْجَذَامِ وَ التَّاسِعَةُ أَنْحِطَاطُ الذُّنُوبِ وَ السِّيِّئَاتِ عَنْهُمْ وَ الْعَاشِرَةُ هُمْ مَعِيَ فِي الْجَنَّةِ وَ أَنَا مَعَهُمْ فَ) (طُوبَى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَا بٍ)<sup>۲</sup> یعنی شیعیان و دوستان را به ده خصلت مزده بده، اول این که حلال زاده اند، دوم این که ایمان خوبی دارند، سوم این که خدای تعالی ایشان را دوست می دارد، چهارم این که قبرشان گسترده و باز است، پنجم این که نورشان پیش رویشان راه خواهد رفت، ششم این که فقر از پیش چشم آن ها برداشته شده و در دل غنی هستند، هفتم این که خدای تعالی دشمنان ایشان را به شدت دشمن می دارد یا آن ها را لعنت می کند، هشتم این که از برص و جذام در امانند، نهم این که گناهان و بدی هایشان در معرض

۱ - توبه ۱۰۹.

۲ - بحار الانوار ۱۶۲/۲۷ و الخصال ۴۳.



ریزش قرار دارند، دهم این که ایشان در بهشت با من خواهند بود و من با آن ها خواهم بود، پس خوشا بر حال ایشان که به مقام نیکویی باز می گردند.

و این همه عطای ایشان می باشد و گفته ی امام صادق علیه السلام همین می باشد (بنا عرف الله و بنا عبد الله نحن الادلاء علي الله و لولانا ما عبد الله)<sup>۱</sup> خدای تعالی به وسیله ی ما شناخته شد و به وسیله ی ما عبادت شد، ما راهنمایان به سوی خدای تعالی هستیم و اگر ما نبودیم خدای تعالی بندگی نمی شد.

و گفته ی آن حضرت که ای مفضل، خدای تعالی ما را از نور خود خلق کرد و شیعیان ما از نور ما خلق شده اند و دیگران در آتش هستند، خدای تعالی به وسیله ی ما عبادت می شود و به سبب ما معصیت می شود، ای مفضل، خدای تعالی این اراده را کرده که از کسی نپذیرد مگر به وسیله ی ما، و کسی را عذاب نکند مگر به سبب ما، بنا بر این ما باب الله و حجت او و امینان او بر خلق او هستیم، خزانه داران او در آسمان و زمین مائیم، از جانب خدای تعالی یعنی به دستور او حلال کردیم و از جانب او حرام نمودیم، وقتی ما بخواهیم از جانب خدای تعالی بازداشته نمی شویم و قول خدای تعالی چنین است: (وَ مَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ)<sup>۲</sup> شما نمی خواهید مگر این که خدای تعالی بخواهد و این قول رسول الله صلی الله علیه و آله میباشد که فرمود: خدای تعالی قلب ولی خود را آشیانه ی اراده ی خود کرده است وقتی خدای تعالی اراده کند ما اراده می کنیم.<sup>۳</sup> و از امام باقر علیه السلام روایت شده که گفت: (و ما هستیم

۱ - توحید ۱۵۲ و بحار الانوار ۲۶۰/۲۶ و نور البراهین ۳۸۷/۱.

۲ - انسان ۳۰.

۳ - تفسیر فرات کوفی ۵۲۹ و بحار الانوار ۲۵۶/۲۶ و

کہ رحمت به وسیله ی ما نازل می شود و به وسیله ی ما آب داده می شوید، و ما هستیم که به وسیله ی ما عذاب از شما برمی گردد، پس هر کس ما را بشناسد و ما را یاری کند و حق ما را بشناسد و امر ما را قبول کند از ماست و به سوی ماست.<sup>۱</sup>

و در تفسیر علی بن ابراهیم به سندش از امام رضا علیه السلام آمده که ضمن سخنی فرمود: (ما نوریم برای کسی که از ما پیروی کند و نوریم برای کسی که به ما اقتداء کند، هر کس از ما روگرداند از ما نیست، هر کس با ما نباشد از ما نیست، و کسی که با ما نباشد چیزی از مسلمانی ندارد، خدای تعالی بساط دین را با ما گشوده و با ما آن را جمع می کند، خدای تعالی به سبب ما رستنی های زمین را طعام شما قرار داده است و به سبب ما قطرات آسمان را بر شما نازل می کند و به سبب ما شما را از غرق شدن در دریا و فرورفتن به کام زمین ننگه میدارد، خدای تعالی به سبب ما در زندگی تان و در قبرتان و در روز حشرتان و در گذشتن از صراط و در پای میزان و به موقع ورود به بهشت، به شما نفع می رساند.<sup>۲</sup>

خلاصه، آثار ائمه دلالت دارند به این که: درک هر خیر مطلوب و رسیدن به سعادت دل خواه، و به دست آوردن هر چیز دوست داشتنی و نجات یافتن از هر مهلکه ای و سالم ماندن از جهل و غرور و هر امر ناپسند و رستن از هر شری و رهایی از سرانجام زیانبار بی شمار، همگی به وسیله ی ایشان ممکن می باشد. اللَّهُمَّ بِحَقِّهِمْ عَلَيْكَ نَجْنَا بِهِمْ مِنْ كُلِّ مَكْرُوهٍ وَ مُحْذُورٍ وَ مِنْ سُوءِ عَوَاقِبِ الْأُمُورِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ يَا وَلِيَّ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ أَنْكَ عَلِيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

۱ - بصائر الدرجات ۸۳ و امالی طوسی ۶۵۴ و غایة المرام ۴۹/۳.

۲ - ینابیع المعاجز ۱۱۸ و تفسیر نور الثقلین ۶۰۷/۳ و تفسیر قمی ۱/۴/۲.

## امام هادی علیه السلام فرمود: بابی انتم و امی و نفسی بموالاتکم علمنا الله معالم دیننا و اصلح ما کان فسد من دنیانا

پدر و مادرم و جانم را به شما فدا می کنم، خدای تعالی به سبب دوستی شما معارف دینی را به ما تعلیم داد و آن چه را که از دنیایمان فاسد شده بود اصلاح کرد

مجلسی در شرح (علمنا الله معالم دیننا) گفته است: یعنی خدای تعالی کتاب و سنت را به ما آموخت که دین ما از آن دو معلوم می شود، یا دین ما را با عقل و نقل یادمان داد. وقتی غیر اهل علم یا شیعه زیارت می کند قصد می کند که این نوع را خدای تعالی تعلیم داده است، یا علم را عمومیت می دهد تا شامل تقلید باشد یا تعلیم را عمومیت می دهد به آن چه شامل می شود. (و اصلح ما کان فسد من دنیانا) و با یاد دادن راه های صحیح تجارت و مانند آن یا با دعاهای مان به برکت ایشان یا به برکت دعاهای ایشان بر ما کارهای فاسد دنیا را برای ما اصلاح کرد.

می گویم: منظور از موالات، پیروی از ایشان می باشد در گفتار و رفتار و محبت و اطاعت کردن از اوامر و پرهیز کردن از آن چه از آن نهی کرده اند، و تسلیم ایشان بودن و در امور به ایشان

مراجعه کردن (موالات می باشد

معالم جمع معلم بر وزن مخزن می باشد و به معنی چیزی است که با آن راهنمایی می شود، معلم یک چیز یعنی جایی که گمان می رود شیئی در آن جاست و چیزی است که به آن استدلال می شود.

زائر می گوید: (بموالاتکم) یعنی با محبت شما با پیروی شما در دین، و با اطاعت کردن از امر شما، و با پذیرفتن از شما، در اقرارها و گفتارها و در رفتارها و کارها و در مسائل اخلاقی، و به شما تسلیم بودن و به شما رجوع کردن و از دشمنان شما بیزار بودن در هر باره ای که گفته شد.

(علمنا الله معالم دیننا) یعنی خدای تعالی دل های ما را نورانی کرد تا حق را از شما بپذیریم، و به وسیله ی شما خود را و هر چه را که از ما می خواست بشناسیم به سبب راه معرفت شما بر ما شناساند، به وسیله ی شما و با توضیح شما آیاتی را به ما شناسانید که بر بندگان مثل زده بود، تا با آن آیات که در آفاق هستی و در وجود خودشان دارند استدلال کنند (و راهنمایی شوند) و به وسیله ی شما ما را به پیامبرش و به خود شما صلی الله علیکم عارف کرد، و راه های شریعتی را که بر ما پسندیده بود بر ما شناساند، با آن چه از کتاب و حکمت فرستاده بود و با علومی که شما آن ها را نشر داده بودید، و با اصولی که به اجمال بیان فرمودید و با احکامی که آن ها را تفصیل دادی.

پس هر کس احکام شما را به دست آورد به وسیله ی شما به دست آورده است و با نور شما نگاه کرده است و با دلیل شما راهنمایی شده است.

و هر کس (عقاید حقه و احکام و اوامر و نواهی الهی را) از

مجتهدی بگیرد (که از اصول و احکام شما استنباط کرده است) در واقع امر شما را به دست آورده است و با راهنمایی شما لیاقت یافته است، پس خدای تعالی معارف دینی را با پیروی شما به ما یاد داده است با شناختن آیاتش به وسیله ی نورانی کردن خردهای ما به سبب شما، و شناختن احکامش با آن چه در کتابش فرستاده است، او شما را برای ما به نطق آورد در باره ی هر چه از ما خواسته بود تا این که دین ما را به وسیله ی شما کامل کرد و به وسیله ی شما سینه های مومنان را نورانی ساخت و با انوار شما نور یقین را در دل های ما پدید آورد و با شما به راه راست هدایت کرد و با پیروی از شما تباهی های دنیای ما را اصلاح فرمود تا این که طلب کردن دنیا و به دست آوردن اسباب معیشت برای ما مورد رضای خدا و موجب تقرب به او شد، به لحاظ این که مال خودتان را بر ما مباح کردید و راه های به دست آوردن روزی حلال را به ما یاد دادید تا رضای خدای متعال حاصل شود. ما در مجموع راه معامله ی شما را پیمودیم و هر چه را ممنوع فرمودید آن را ترک کردیم و به همین جهت پیروانتان و شیعیان خود را اهل قنوع نامیدید هر چه از تجارت و زراعت و غیره بهره بردیم لطفی از شما بود برای این که شما را دوست میداریم خدای تعالی به خاطر شما در باره ی ما به شما آیه ی (هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ)<sup>۱</sup> را نازل فرمود، و هر ضرری که در تجارت و زراعت و غیره بر ما رسید در اثر قصوری بود که نسبت به حق واجب شما داشتیم و امر واجب شما را امتثال نکردیم، و خدای تعالی را سپاس می گزاریم که با پیروی از شما و با محبت شما امور تباه شده ی دنیای ما را اصلاح فرمود.

ابن شاذان در مناقبش با سندش به ابن عمر روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: (مَنْ أَرَادَ التَّوَكُّلَ عَلَى اللَّهِ فَلْيُحِبِّ أَهْلَ بَيْتِي وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْجُوَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ فَلْيُحِبِّ أَهْلَ بَيْتِي وَ مَنْ أَرَادَ الْحِكْمَةَ فَلْيُحِبِّ أَهْلَ بَيْتِي وَ مَنْ أَرَادَ دُخُولَ الْجَنَّةِ بِغَيْرِ حَسَابٍ فَلْيُحِبِّ أَهْلَ بَيْتِي فَوَ اللَّهُ مَا أَحَبَّهُمْ أَحَدٌ إِلَّا رِيحٌ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ 'یعنی هر کس بخواهد به خدای تعالی توکل کند باید اهل بیت مرا دوست بدارد و هر کس بخواهد از عذاب قبر رهایی یابد باید اهل بیت مرا دوست بدارد و هر کس خواهان حکمت باشد باید اهل بیت مرا دوست بدارد و هر کس بخواهد بدون حساب به بهشت درآید باید اهل بیت مرا دوست بدارد، به خدای تعالی سوگند هیچ کسی ایشان را دوست نداشت مگر این که در دنیا و آخرت سود برد.

سود آخرت معلوم است و اما سود دنیا این است که هر خیری برسد در برابر سپاس نعمت محبت فرد به ایشان است و هر شری برسد کفاره ی گناهان شخص است. اللهم يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَ الْإِنْبِصَارِ صَبِّلْ عَلَيَّ مُحَمَّدَ وَ آلِهِ وَ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَيَّ دِينِكَ وَ دِينِ نَبِيِّكَ وَ لَا تَزِغْ قَلْبِي بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنِي وَ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ.

دین خدای سبحان و دین نبی او صلی الله علیه و آله، همان دوستی رسول اکرم است و اهل بیت او صلی الله علیهم. در تفسیر عیاشی برید بن معاویه ی عجلی روایت کرده که در حضور امام باقر علیه السلام بودم که مردی از خراسان با پای پیاده آمد و پاهای خود را نشان داد آبله بسته بودند. عرض کرد: به خدای تعالی سوگند مرا از خراسان به این جا نیآورده مگر محبت شما اهل بیت، امام علیه السلام به او گفت: به خدای تعالی سوگند اگر سنگی ما را دوست بدارد خدای

سبحان او را با ما محشور می کنید، و آیا دین غیر از محبت است؟ خدای تعالی می فرماید: (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ) <sup>۱</sup> بگو اگر خدای تعالی را دوست می دارید از من که پیامبرش هستم پیروی کنید و فرموده است: (يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ، دوست می دارند کسانی را که به سوی ایشان مهاجرت کنند و در ادامه فرمود: هل الدين الا الحب؟ آیا دین غیر از محبت است. <sup>۲</sup>

در عوالم گفته که شاید استشهاد (امام علیه السلام) به دو آیه ی بالا یا از این جهت است که محبت ایشان محبت خدای تعالی است و یا بیان است به این که محبت تمام نمی شود مگر با پیروی. می گویم: این سخن ظاهرا از مرحوم مجلسی صاحب بحار الانوار است. <sup>۳</sup>

می گویم: در صحت وجه اول می شود گفت: چنان که همه چیز از خداست همین طور محبت ایشان هم، از محبت خدای تعالی است، و این معنی ظاهری می باشد.

و اما معنی حقیقی: محبت ایشان در اصل و بدون تعدد، محبت خداست چنان که نقل به آن دلالت دارد هر کس ایشان را دوست بدارد در واقع خدا را دوست می دارد و هر کس ایشان را دشمن بدارد در واقع با خدای سبحان دشمن است، هر کس از ایشان اطاعت کند از خدای کریم اطاعت کرده است و هر کس به ایشان عاصی شود در حقیقت به خدای تعالی عاصی شده است. این معنی در اتحاد محبت صراحت دارد.

در کافی و توحید در تفسیر (فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ) <sup>۴</sup> از امام

۱ - آل عمران ۳۱.

۲ - مستدرک الوسائل ۳۱۹/۱۲ و تفسیر نور الثقلین ۳۲۷/۱

۳ - بحار الانوار ۲۷/ص ۹

۴ - زخرف ۵۵.

صادق علیہ السلام نقل کرده که فرمود: خدای تعالی مانند تأسف ما تأسف نمی خورد، ولی اولیایی برای خود خلق کرده است که متأسف می شوند و خشنود می شوند و آن ها مخلوق و مربوب هستند، خشنودی آن ها را خشنودی خود و خشم آن ها را خشم خود قرار داده است، زیرا ایشان را دعوت کنندگان به سوی خود و راهنمایی از جانب خود قرار داده است، به این لحاظ چنین شده اند، و چنان نیست که اسف به خدا برسد چنان که به خلقش می رسد، ولی این معنی همان است که فرموده است.<sup>۱</sup>

و معنی (و چنان نیست که به خدا برسد چنان که به خلقش می رسد) این است که اشیاء حادث یعنی همه ی ما سوای الهی و از جمله ی آن ها اسف، پشیمانی، خشم و غضب، دوستی و کینه توزی و غیر این ها مانند طاعت و معصیت و عمل و امثال این ها به خدای قدیم تعالی نمی رسند، زیرا کسی و چیزی به ازل نمی رسد، و چیزی از آن به غیر او فرود نمی آید چون بی نیاز کامل است، و همه ی ما سوا الله، در رتبه ی فعل و مفعول هستند دوستی خدا بر او واقع نمی شود و به وی نمی رسد خواه در نظر بگیری به فاعل اضافه شده یا به مفعول، به اعتبار این که به فاعل اضافه شود دوستی خدا نسبت به بنده، این است که ثواب و رحمت و مدد و تفضلش و مانند این ها را به بنده ی محبوب برساند، و همه ی این ها آثار فعل حادث اوست، پس آن چه از فعلش می رسد برای این است که بنده اش را به خود نزدیک کند و به او پاداش بدهد و شأن او را بالا ببرد، و غیر این ها، همه اثر فعل هستند و این التراب و رب الارباب یعنی خاک را با ذات خدای تعالی



چه مناسبتی است؟ و به اعتبار این که به مفعول اضافه شود محبت به مظاهر و مقامات او نسبت داده می شود مقاماتی که در هیچ مکانی تعطیلی ندارند و آن ها همان هایی هستند که هر کس آن ها را بشناسد خدا را شناخته است و ایشان ارکان این مقاماتند و پیشتر از این بحث های زیادی در این باره گذشته است، پس محبت ایشان عین محبت الهی است چون خدای تعالی ایشان را محل و مرجع هر چیزی قرار داده که به طور مطلق به او نسبت دارد. بفهم .

اما وجه دوم: یعنی (و یا بیان است به این که محبت تمام نمی شود مگر با پیروی) این سخن به ظاهر زیباست و ظاهرا متابعت تام مراد است و با توجه به احادیث زیاد، محبت با کمترین متابعت حاصل می شود البته اگر دل از آلوده بودن به محبت غیر پاک باشد، آری اگر مراد از تمام، کمال باشد در آن صورت به همین نحو است.

در خصال با سندش به ابو سعید خدری، آمده که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت: خدای تعالی محبت اهل بیت مرا به هر کسی روزی کند به خیر دنیا و آخرت رسیده است، بنا بر این هیچ کس شک نکنند که او در بهشت خواهد بود، زیرا در محبت اهل بیت من بیست خاصیت وجود دارد ده خصلت در دنیا و ده خصلت در آخرت، اما در دنیا: زهد، حرص در عمل، ورع در دین، میل به بندگی، توبه پیش از مرگ، و نشاط در بلند شدن به نمازهای شبانه، و نومیدی از آن چه که در دست مردم وجود دارد، حفظ امر و نهی الهی، نهم بغض دنیا و دهم سخاوت. و اما در آخرت: دیوانی برایش باز نمی شود، میزانی گذاشته نمی شود، کتابش به دست راستش داده می شود، برات آزادی از آتش برایش نوشته می شود، صورتش سفید

است، از حله های بهشت می پوشد، به صد نفر از خاندانش شفاعت می کند، خدای تعالی به مهربانی به او نظر می کند، تاجی از تاج های بهشت بر سرش نهاده می شود و دهم این که بی حساب وارد بهشت می شود پس خوشا به حال کسانی که محب اهل بیت من هستند.<sup>۱</sup>

در قول آن حضرت صلی الله علیه و آله (در محبت اهل بیت من تا آخر) اشاره شده که این ده خصلت لازمه ی محبت اهل بیت او هستند اما اخبار فراوانی صراحت دارند که محبت ایشان با گناهان کبیره هم جمع می شود چنان که در داستان شراب خواری اسماعیل حمیری و غیر او آمده است.

و در حدیث امام صادق علیه السلام آمده که از آن حضرت سؤال شد که دوست علی علیه السلام به بهشت خواهد رفت؟ (حضرت فرمود: بلی، سائل پرسید و اگر چه زناکار باشد و اگر چه دزدی کند؟ عبد الملک بن فضل بقباق در جلسه حضور داشت، امام سکوت کرد و وقتی غفلت وی را دید آهسته به سؤال کننده فرمود طوری که عبد الملک نمی شنید و اگر چه زنا کند و اگر چه دزدی کند<sup>۲</sup>. و احادیث بی شمار دیگری در این باره وجود دارد و جمع بین خبر قبلی و این گونه اخبار به این است که خصلت های بیست گانه به محبت کامل حمل شود.

و احتمال دارد منظورش محبتی باشد که به این خصلت ها سوق می دهد یا سبب می شود به داشتن آن ها موفق شود، یا موجب شود به ثواب آن ها برسد، و اگر چه در محب وجود نداشته باشند و بر خدای تعالی سنگین نیست دوست علی علیه

۱ - خصال ۵۱۵ و مشکات الانوار ۵۳ و بحار ۲۷ ص ۷۸

۲ - رجال کشی ۳۳۷ و الاصول الستة عشر ۱۲۵ و رجال الشیخ ۲۷۰.

السلام را به درجه ی این خصلت ها بالا ببرد، و اگر چه در او نباشند، چنان که روایاتشان به این دلالت دارد. یا مراد از خصلت های ده گانه معانی باطنی آن ها باشد نه معانی ظاهری، چنان که احادیثشان دلالت می کند، ظاهر آن ها ذکر می شود تا به طاعات فرا بخواند.

## معانی باطنی آن ها

مراد از زهد در باطن این است که آن چه در نزد و دست بنده وجود دارد مورد اعتمادتر نباشد از آن چه نزد خدای سبحان وجود دارد، چنان که این معنی در تفسیر زهد از امام صادق علیه السلام نقل شده است. یا مراد از زهد ترک دوستی اول است چنان که از آن حضرت در تبیین (بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَ أَبْقَى) روایت شده است که به مفضل بن عمر فرمود: بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا،<sup>۱</sup> دوستی ایشان است، وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَ أَبْقَى<sup>۲</sup> ولایت امیر المؤمنین علیه السلام می باشد.<sup>۳</sup>

و بقیه ی خصلت های ده گانه نزدیک به این معنی هستند و من برایت بیان می کنم که دنیای مذموم به طور مطلق همین سلطه ی آغازین است و آخرت سلطه ی (گسترده ی دولت حق در رجعت یا در) آخرت است، مراد از سیئه دوستی دولت آغازین است و حسنه دوستی دومین (دولت و اداره کنندگان آن) می باشد و همین طورند جهنم و بهشت. موالات در حقیقت و در اصل محبت و متابعت و اطاعت از امر و نهی و تسلیم است و رد شاخه ای است که از آن جدا می شود. دریاب.

۱ - اعلی ۱۶.

۲ - اعلی ۱۷.

۳ - تفسیر نور الثقلین ۵۵۶/۵ و الصراط المستقیم بیاضی ۲۸۹/۱ و شرح اصول کافی ۶۸۷.



## حضرت هادی علیه السلام فرمود: و بموالاتکم تمت الکلمة و عظمت النعمة و ائتلفت الفرقة

مرحوم مجلسی گفته است: (بموالاتکم تمت الکلمة) یعنی با پیروی از شما کلمه ی توحید تمام شد چنان که خدای تعالی فرمود: (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي وَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ عَذَابِي إِلَّا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصَارٌ مِنْ أَسْتِ وَ هَر كَسٌ بِه حِصَارٌ مِنْ دَاخِلٍ شُود از عذابم در امان می باشد، وقتی امام رضا علیه السلام خبر را نقل کرد گفت: (و لکن بشروطها و انا من شروطها) یعنی اما ورود به حصار امان، شرط هایی دارد و من یکی از آن شرط ها هستم. یا با پیروی از شما کلمه ی اسلام تمام شد مرادم دو کلمه است (توحید و نبوت) که با قبول ولایت تمام شد. یا از باب مجاز اسلام و ایمان با اعلام ولایت شما تمام شد (و عَظُمَتِ النِّعْمَةُ) چنان که خدای تعالی فرمود: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا) ۲ (و ائتلفت الفرقة) زیرا مومنان مخصوصا شایستگان امت، یک تن به شمار می روند.

۱ - امالی طوسی ۳۶۱/۵۵ .

۲ - مائده ۳ .

مرحوم سید نعمت الله جزائری در شرح تہذیب تمت الکلمہ را توحید و ایمان معنی کرده، چرا کہ بزرگ ترین رکن آن ولایت است.

و حضرت رضا علیہ السلام در حدیثش بہ علمای نیشابور کہ از اہل خلاف بودند و بہ ہنگام بیرون شدن از شہر از آن حضرت خواہش کردند کہ حدیثی بہ ایشان بگویند، فرمود بنویسید: (حَدَّثَنِي أَبِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ ابْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَ أَخْبَرَنِي جَبْرَائِيلُ عَنِ مِيكَائِيلَ عَنِ اسْرَافِيلَ عَنِ اللُّوحِ عَنِ الْقَلَمِ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي وَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ عَذَابِي. فَقَالُوا حَسْبُنَا يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ) یعنی بہ من روایت کرد پدرم موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین آقای جوانان بہشت از پدرش امیر مومنان از رسول الله صلوات الله علیہم، فرمود: جبرئیل روح الامین بہ من خبر داد از میکائیل از اسرافیل از لوح از قلم از الله عز و جل کہ فرمود: لا اله الا الله حصار من است ہر کس بہ حصار من داخل شود از عذابم در امان خواہد بود، عرض کردند ای پسر رسول خدا برای مان کافی است و وقتی برگشتند بہ ایشان فرمود: ولی با شرایطش و من از آن شرایط ہستم.<sup>۱</sup>

نقل شدہ کہ بعضی از سلاطین دستور داد این سند را با آب طلا بنویسند و با آن افرادی را معالجہ می شد کہ غش می کردند، آن را در ظرفی می نوشتند و با آب حل می کردند بہ کسی کہ غش کردہ بود و بہ شخص مریض می نوشاندند خوب می شدند، و تا بہ حال چنین است.

و ائتلفت الفرقة، عرب قبل از اسلام افکار پراکنده ای داشتند و عادت داشتند غارت کنند و اموال همدیگر را به یغما ببرند و کشتار در بینشان حاکم بود وقتی اسلام آمد آن ها را زیر پرچم دین درآورد و تمامی خون هایی را که قبل از اسلام ریخته شده بود هدر اعلام کرد و به برکت آن همگی باهم برادر شدند در صورتی که با هم دشمن بودند.

می گویم: کلمه در (بموالاتکم تمت الکلمة) خواه کلمه ی توحید باشد که لا اله الا الله است و خواه کلمه ی اسلام باشد که لا اله الا الله و محمد رسول الله و با عدم بصیرت یا بدون عمل علی ولی الله است و خواه کلمه ی ایمانی باشد که لا اله الا الله و محمد رسول الله و علی ولی الله از روی بصیرت یا با عمل است، و خواه مراد از کلمه، مطلق دین باشد با موالات شما اهل بیت علیکم السلام تمام می شود، یعنی با محبت شما و با پیروی از شما در اعتقادات و اعمال و اقوال و با امتثال امر و نهی شما و با اقتداء به شما و اخذ از شما و رجوع به شما و سپردن زمام امر به شما و تسلیم بودن در برابر شما و با متکی بودن به ولایت شما تمام می شود و با اعتقاد داشتن به این که عمل نفعی نمی دهد و قبول نمی شود مگر با محبت و ولایت شما، و جایز است مراد از تمامیت ذکر شده شرایط باشد چنان که امام رضا علیه السلام فرمود بشروطها و انا من شروطها، یعنی ورود به حصار امان شرایطی دارد و یکی از آن شرط ها من هستم، به قصد اشتراط اصطلاحی یا اعم از آن که مقصود جزئیت است چنان که از ایشان وارد شده که ارکان دین و ارکان توحید و ارکان اسلام و غیر آن هستند. و جایز است مراد از تمامیت کمال باشد و بدون آن ها محقق نشود چنان که در ملت های سابق گمان می شود، و بنا بر

اشتراطی کہ اشارہ شد آیا شرط مادی است یا معنوی یا هر دو، و همین طور بنا بر جزئیت و بنا بر اراده ی کمال همین طور، و آن چه آثارشان گواهی می دهد و عقل های مدد گرفته از نورشان قبول می کند این است که احتمالات نه گانه همه درست هستند و همه ی آن ها در این شرح ذکر شده و هر کس بجوید می یابد. و خدای تعالی قولی را که کلمه با آن تحقق یافته، (و تمام شده) در ایشان ظاهر و برای ایشان جاری کرده و اثرش را به کسی که خواسته به وسیله ی ایشان رسانده است، و آن چه از معانی به آن دلالت می کند خدای تعالی از انوار ایشان خلق کرده و با گفتار ایشان قائم فرموده و با فاضل تأدیه ی ایشان به اهل استحقاق رسانده است، و هر عملی را که خدای تعالی با نور خودش از قابل آن ایجاد کرده با دعای ایشان و با یاری آنان و در اثر استغفارشان و تحمل تقصیرات قابلی بوده که (تقصیراتش) مانع قبول بوده است، و به وسیله ی ایشان در دل های قابل هایشان ایمان نوشته است، و ایشان را به وجهی با روحی تأیید کرده که خاص او یعنی از فعل و مشیت اوست، و آن را در نزد ائمه علیهم السلام قرار داده است. و نیز با موالات شما نعمت یعنی نعمت دین بزرگ شده، دینی که سعادت دنیا و آخرت را در بردارد، چون در اثر قبول این نعمت در عالم اظلمه، میلاد شیعیان ایشان در این دنیا از موجبات کفر و نفاق پاک شده (در صورتی که امکان داشت ناپاک شود ولی) پدران و مادرانشان از خوردن خوراکی های حرام و نکاح هایی که خدای تعالی حرام کرده خودداری کرده اند، چون خدای تعالی می دانست شخص، شیعه ی ایشان می باشد به فرشتگان امر فرموده که پدر و مادرش را باز بدارند از به دست آوردن هر چیز (و از ارتکاب هر عملی) که از آن نهی کرده و



سبب خبث طینت می شود تا آن مولود به نحوی به دنیا بیاید که خدای تعالی دوست می دارد و در اثر همین طهارت ولادت، ولایت و محبت ایشان را می پذیرد و طینت پاکش به سمت و سوی اهل بیت علیهم السلام میل می کند که به ایشان اقتداء کند و تسلیم ایشان باشد و به ایشان رجوع کند و از ایشان بگیرد و از راه اطاعت از ایشان و سپردن امورش به دست آنان در هر موردی که از وی خواسته شده در امر دنیا و آخرت، به بندگی خدای تعالی قیام کند، و محبت ایشان نشانه ی طهارت و ولادت می باشد.

در محاسن با سندش از امام صادق علیه السلام از پدران گرامیش از علی علیه السلام روایت شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ابوذر فرمود: ای ابوذر هر کس ما اهل بیت را دوست دارد باید خدای تعالی را به اولین نعمت سپاسگزار باشد، عرض کرد یا رسول الله اولین نعمت کدام است؟ فرمود: حلال زاده بودن، چون ما را دوست ندارد مگر کسی که از راه حلال به دنیا بیاید.<sup>۱</sup>

و ابن ادریس از سکونی روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمود: به خدا سوگند، عرب و عجم و دیگر مردم ما را دوست ندارند مگر از خانواده دارهای شریف و اصیل و دارندگان حسب صحیح و از این ها و آن ها با ما دشمنی نمی کند مگر کسی که نطفه ی او ناپاک و الصاقی باشد.<sup>۲</sup>

ولادت شیعیان به خواست خدای عز و جل از مسیری است که طیب ولادت را اقتضاء می کند، زیرا علم خدای تعالی به حقیقت اولویت دارد تصدیق شود، ایشان ائمه را دوست دارند به اقتضای

۱ - امالی طوسی ۴۵۶ و بحار ۲۷ / ۱۵۰ .

۲ - کافی ۳۱۶/۸ و بحار ۱۵۰ .

جعلی کہ (حضرت ابراهیم علی نبینا و آلہ و علیہ السلام از خدای تعالی خواسته است) گفته است: (فاجْعَلْ افئدةَ مَنْ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ)<sup>۱</sup> یعنی دل هایی از مردم را طوری قرار بده که به سوی ایشان میل کنند. و مردم در این جا شیعیان هستند و این جعل به قبول این مقتضیات جاری شده و طینتی را اقتضاء کرده که اقتضای آن محبت اهل بیت می باشد که ایشان را تصدیق کنند و از ایشان بپذیرند و به ایشان اقتداء کنند و در برابرشان تسلیم شوند و به حق واجب ایشان اعتراف کرده و با دل و جان و اعضای وجودشان از ایشان اطاعت کنند و در دل به ولایت ایشان معتقد و از دشمنانشان و از دوستان دشمنانشان در دنیا و آخرت بیزار باشند، به طوری که در اوج نداری و فراوانی دشمن و تنگنای روزگار و ناملایمات بی حد و حصر، محبت ایشان را تحمل کنند و گرفتاری هایی که به این سبب به ایشان وارد می شود پایداری و اطمینان آنان به ولایت را افزون کند و در دینشان بیشتر استقامت کنند، و همه ی این خیرات را از موالات آنان به دست آورده اند صلوات الله علیهم، به این لحاظ امام فرمود: و عظمت النعمة، یعنی با موالات شما نعمت بر ما بزرگ تر شد و نعمت، اسلامی است که غیر از ایشان و غیر از شیعیان، کسان دیگری به آن پایبند نیستند، زیرا اساس اسلام محبت ایشان میباشد.

در امالی طوسی به سندش از امام باقر علیه السلام از آباء کرامش روایت شده که گفت: وقتی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آلہ مناسک حج را در حجة الوداع انجام داد، بر مرکبش سوار شد و فرمود: به بهشت نمی رود مگر کسی که مسلمان باشد. جناب ابوذر غفاری بلند شد و عرض کرد یا رسول الله،

اسلام چیست؟ فرمود: اسلام لخت است لباسش تقوی و زینتش حیاء و ملاکش پرهیز از محرمات و کمالش دین و میوه اش عمل می باشد و هر چیزی اساسی دارد و اساس اسلام دوستی ما اهل بیت می باشد.<sup>۱</sup>

و در محاسن به سندش از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: (وَلِكُلِّ شَيْءٍ اَسَاسٌ وَ اَسَاسُ الْاِسْلَامِ حُبُّنَا اَهْلَ الْبَيْتِ).<sup>۲</sup> برای هر چیزی پایه ایست پایه ی اسلام هم دوستی ما اهل بیت می باشد.

معنی دیگر نعمت عقبه یعنی گردنه است گردنه ی ای که با محبت و ولایت ایشان و با بیزاری از دشمنانشان از آن می گذرد. در اعلام الدین دیلمی از کتاب فرج الکروب از امام صادق علیه السلام در تفسیر (فَلَا اَقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ)<sup>۳</sup> نقل شده که فرمود: هر کس ولایت ما را قبول کند از گردنه گذشته است ما آن عقبه ای هستیم که هر کس از آن بگذرد نجات یافته است سپس فرمود: آرام بگیر حرفی برایت بگویم که برایت از دنیا و هر چه در آن باشد بهتر است خدای تعالی می فرماید فُكْ رَقَبَةٌ<sup>۴</sup> یعنی خدای تعالی با ولایت ما، رقاب شما را از آتش آزاد کرده است،<sup>۵</sup> و شما برگزیده ی خدای تعالی هستید و اگر کسی از شما در روز قیامت به اندازه ی ریگ های بیابانی گناه بیاورد ما در باره اش در پیشگاه خدای تعالی شفاعت می کنیم؛ پس به شما مژده باد (فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللّهِ ذَلِكَ

۱ - امالی طوسی ۸۴ و تحف العقول ۵۲ .

۲ - محاسن برقی ۱۵۰/۱ و کافی ۴۶/۲ و امالی صدوق ۳۴۱ .

۳ - بلد ۱۱ .

۴ - بلد ۱۳ .

۵ - کافی تا این جا روایت کرده است ۴۳۱/۱ و فضل الشیعه صدوق ۲۵ .

هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ<sup>۱</sup>) در زندگی دنیا و آخرت، کلمات الهی عوض نشوند و آن سعادت بزرگی می باشد.

معنی دیگر نعمت، ائمه هستند که خدای تعالی آن را به دوستانشان بخشیده بلکه به همه ی خلق، ولی همه ی خلق به آن نعمت کافر شدند به غیر از شیعیان و دوستانشان از انس و جن و فرشتگان و حیوانات و نباتات و معادن و جمادات، در تفسیر آیه ی (اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِيْنَ بَدَّلُوْا نِعْمَتَ اللّٰهِ كُفْرًا<sup>۲</sup> آیا ندیدی نعمت الهی را با کفر عوض کردند؟

در تفسیر علی بن ابراهیم از امیر مومنان علیه السلام نقل شده که فرمود: (مَا بَالُ اقْوَامٍ غَيَّرُوا سُنَّةَ رَسُوْلِ اللّٰهِ صِ وَّ عَدَلُوْا عَنِ وِصِيَّهِ لَا يَتَّخُوْفُوْنَ اَنْ يَنْزَلَ بِهِمُ الْعِزَابُ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْاٰيَةَ اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِيْنَ بَدَّلُوْا نِعْمَتَ اللّٰهِ كُفْرًا وَّ اَحَلُّوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ جَهَنَّمَ ثُمَّ قَالَ نَحْنُ النِّعْمَةُ الَّتِيْ اَنْعَمَ اللّٰهُ بِهَا عَلٰى عِبَادِهِ وَ بِنَا يَفُوْزُ مَنْ فَاَزَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ) یعنی چه شده که گروه هایی سنت رسول الله صلی الله علیه و آله را تغییر دادند و از وصی او به دیگری عدول کردند و سپس این آیه را تلاوت کرد: (اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِيْنَ بَدَّلُوْا نِعْمَتَ اللّٰهِ كُفْرًا وَّ اَحَلُّوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ جَهَنَّمَ و آن گاه فرمود: ما هستیم نعمتی که خدای تعالی آن را به بندگان بخشیده است و در روز قیامت با ما به سعادت می رسد هر کس به سعادت برسد.<sup>۳</sup> و در تفسیر قمی در باره ی (فَبِاٰیِ الْاَلَاءِ رَبِّكَمَا تُكْذِبَانِ<sup>۴</sup> نقل شده که وقتی از حضرت امام صادق علیه السلام سؤال کردند گفت: الله تعالی و تقدس فرمود: به کدام یک از دو نعمت کفران می ورزید محمد یا علی صلوات الله علیهما؟

۱ - اعلام الدین فی صفات المؤمنین ۴۵۵ و بحار الانوار ۱۲۵/۲۷ و مستدرک سفینه البحار ۲۹۷/۷.

۲ - ابراهیم ۲۸.

۳ - کافی ۲۱۷/۱ و تفسیر نور الثقلین ۵۴۲/۲.

۴ - الرحمن ۱۳.

و در کافی به صورت مرفوع از امام صادق علیه السلام در همان باره نقل شده که به پیامبر صلی الله علیه و آله یا به وصی علیه السلام کافر می شوید؟ و سپس آیه ی: (فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ) را خواند یعنی نعمت های خدای تعالی را یاد کنید، بعد پرسید آیا می دانی نعمت های خدا چه هستند؟ راوی گفت: عرض کردم نمی دانم، فرمود: آلاء الله بالاترین نعمتهای خدا بر خلق او هستند و آن ولایت ما می باشد.<sup>۲</sup>

می گویم: نعمت هایی که خدای تعالی بر امت های گذشته ظاهر کرده و آثارش را با باران ها و درختان و میوه ها و لباس ها و سلامتی و امنیت و شنیدن و دیدن و دیگر نیروهای ظاهری و باطنی جاری نموده به حالات دنیا و آخرت مربوطند.

و شناختی که از خودش باید می داشتند و آن چه را که با امر و نهیش از ایشان می خواست و به صلاح دنیا و آخرتشان و برای رسیدن به خوشبختی و رتبه های بالا به خصوص در عالم آخرت بود (همه را) پیامبرانشان از جانب خدای تعالی به ایشان تعلیم کردند و (به آنان آموختند که مراتب والا) آثار نعمت های الهی و آثار رحمت او هستند و (یاد دادند که) نعمت عامه و رحمت فراگیر، محمد و آل محمد علیهم السلام هستند که اقامه ی ولایت آنان، اطاعت الهی و تنزیه او و وصف اوست با آن چه خود را توصیف کرده، و از ایمان به خدا و کتاب های او و پیامبران او و ایمان به روز رستاخیز (نشأت می گیرد). ایمان به خدای تعالی (فرامی خواند به این که) امرش را اطاعت کنند و از هر چه نهی کرده برحذر باشند، و (لازمه ی) ایمان به کتاب هایش این است که به آن چه در آن هاست عمل کنند، و ایمان

۱ - تفسیر قمی ۳۴۴/۲ و تاویل الآیات ۶۳۴/۲. س ابراهیم / ۶۹.

۲ - بصائر الدرجات ۱۰۱ و کافی ۲۱۷/۱ و تفسیر نور الثقلین ۴۴/۲.

به پیامبران‌ش (ایجاب می‌کند) حقشان را بشناسند و در اطاعت به اوامرشان و به آن چه دعوت کرده اند بکوشند و ایمان به روز قیامت و آخرت (وقتی تحقق می‌یابد که) با انجام اعمال شایسته بر مبنای امر خدای تعالی برای آن روز آماده شوند. (پیامبران الهی هم چنین به امت‌ها) ایشان اوایل نعمت‌ها و اواخر آن‌ها را یاد آوری کردند، ولی به کسی از رعایای خود اسباب آن‌ها را جز به اجمال بیان نکردند چنان که گفته شده الواحی که در تورات به حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام فرود آمده نه لوح بودند حضرت هفت لوح از آن‌ها را بیرون آورد و از دو لوح به غیر از برادرش هارون دیگری را مطلع ساخت، زیرا بیان حقایق و شرح علت‌ها و اسباب‌هایی در آن‌ها بود که آن‌ها را اغلب خلق تحمل نمی‌کردند، مراد از نعمت‌ها را به نحوی شناساندند که آثارش را می‌توانستند تحمل کنند، مثلاً به امت‌هایشان فرمودند: (فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ). اما چون این امت با صفات‌ترین و متعادل‌ترین امت‌ها بود اهل عصمت فرمودند که مراد از (آلَاءَ اللَّهِ) ما هستیم و ولایت ما.

مراد امام علیه السلام از جمله ی (اعظم نعم الله) این نبوده که ایشان یا ولایتشان بعضی از نعمت‌های الهی اند، و خدای تعالی نعمت‌هایی دارد که ایشان نیستند یا از ایشان نیستند، بلکه مراد این است که ایشان و ولایتشان بالاترین نعمت الهی است نزد اغلب کسانی که ایشان را می‌شناسند، چون اغلب کسانی که ایشان را می‌شناسند می‌دانند که نعمت‌ها غیر ایشان و غیر ولایتشان می‌باشد و اگر چه به اعتباری ایشان و ولایتشان اعظم نعمت‌هاست.

به خصیصین شیعیان‌شان اشاره کرده اند که خدای تعالی بر

خلقش نعمت هایی غیر از ایشان و در غیر ایشان و از غیر ایشان ندارد، و آن چه در آن دو لوح برای موسی و هارون نوشته شده بود بیان این مورد و مانند آن بود. اما آن چه در آیه ی ((فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ) <sup>۱</sup> گفته شد به اعرابیان جن و انس خطاب است که مراد از آلاء رب، ایشان و ولایت ایشان (یعنی ائمه علیهم السلام) می باشد و آن دو دانسته بودند که مراد از آلاء، معرفت تکلیف و تمییزی است که سبب شود برابر تمکنی قیام کنند که از هدایت نجدین (برایشان حاصل شده بود) و آن جهت راست ایشان بود، ولی به مقتضای آن چه بر مبنای آن خلق شده بودند و از جهت خلقت و فطرت به یاد داشتند عمل نکردند، و به اقتضای هواهای خودشان یعنی جهت چپ آن ها عمل کردند، تا این که خلق الله اول تغییر یافت و بعد از آن خدای تعالی ایشان را با توجه به اعمالشان خلق دوم کرد، و خدای سبحان به این دو حال در کتابش اشاره کرده و فرموده است: (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ) یعنی ما انسان را به لحاظ فطرت و تمکین و اختیار از نظر هدایت کردن به راه خیر و شر، در زیباترین صورت آفریدیم (ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ) <sup>۲</sup> یعنی با کارهایی که کردند و خلق الهی را تغییر دادند حتی گوش های چهار پایان را پاره کردند، ایشان را به اسفل سافلین برگرداندیم، این دو با خلق اول خود می دانستند آلاء الله چه کسانی اند و با خلق دوم ایشان را انکار می کردند، و این معرفت، معرفت تفصیلی است و تکذیبشان تکذیب تفصیلی می باشد هیچ کس از تکذیب کنندگان در میان مخلوقات، غیر از آن دو، به این دو حال نرسیده اند، از همین دیدگاه هر منکر،

۱ - الرحمن ۱۳.

۲ - تین آیات ۴ و ۵.

ستمگر، فاسق، ملحد، کافر، مشرک، مجرم، یاغی، قاسط، منکر، متکبر، مسخره کننده، حسود، گمراه، پیمان شکن، عدول کننده، رانده شده و غیر این ها از گذشتگان و آیندگان، همگی شیعیان و تابعان آن دو هستند، از آن دو گرفته و از ایشان تقلید کرده اند و به ایشان بندگی کرده و آن ها را خوانده است. و به همین لحاظ بار وزر خودشان و بار وزر (منحرفان از اهل بیت علیهم السلام) را به دوش گرفته و چندین برابر اهل عذاب، عذاب خواهند دید، زیرا آن دو در فلق در شکم اژدهایی سیاه، در دو صندوق جداگانه هستند، و فلق در طبقه ی سوم پایین جهنم با شدیدترین عذاب هاست.

در معانی الاخبار است که از امام صادق علیه السلام فلق را سؤال کردند جواب داد: شکافی است در جهنم با هفتاد هزار خانه و در هر خانه ای هزار اطاق و در هر اطاقی هفتاد هزار مار سیاه و در شکم هر ماری هفتاد هزار کوزه زهر وجود دارد و اهل آتش ناگزیر به آن وارد می شوند.<sup>۱</sup>

ناگزیر به آن وارد می شوند، خدای تعالی در قرآن گفته است: (وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَاِرِدْهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا ۚ) فلق در عالم تکلیف به مخلوقات عرضه شده و در قیامت نیز عرضه می شود، هر کس در عالم ذر در حال طاعت به آن وارد شده در قیامت عارض او نخواهد شد بلکه خدای تعالی او را به برکت محمد و آل محمد علیهم السلام و به سبب ولایتشان در ذر اول نجات خواهد داد و هر کس در عالم ذر به آن وارد نشده در قیامت به او عرضه خواهد شد و او را خواهد گرفت و این حصه ی آتش است زمانی که امیر مومنان علیه السلام آن را تقسیم کرده است.

۱ - مستدرک سفینه البحار ۳۱۸/۸ و تفسیر نور الثقلین ۷۲۰/۵ و تفسیر اصفی ۱۴۹۲/۲.

۲ - مریم ۷۱.



اما این را به خصیصین شیعه به لحاظ ایمانشان و تصدیق کردنشان و از این نظر که خدای تعالی دل های ایشان را به تقوی امتحان کرده شناسانده اند چون در محبت خود به رسولش صلی الله علیه و آله و ولایتشان به اهل بیت علیهم السلام صادق بوده اند و معرفت آن را متحمل هستند، و مقتضای آن را در اعمال تحمل کرده اند و در حقیقت ایشان هستند که در اثر موالاتی که دارند نعمت در ظاهر و باطن به ایشان بزرگ شده است، و ارزش هر کس به اندازه ی کار نیکوی اوست.

### اجتماع بر محبت اهل بیت علیهم السلام

بعضی از مراد های امام هادی علیه السلام از ( و ائتلفت الفرقة) این است: فرقه ای که از محبان و دوستان ایشان هستند، با این که در فهم ها، نگرش ها، مطالب، علوم، غرض ها، بلکه در مطالب دنیا و در مطالب آخرت، با هم اختلافاتی دارند، مانند این که بعضی به نماز بیشتر از زکات، یا روزه و یا بر عکس به روزه و زکات بیشتر از نماز میل دارند، و به این نظر روایات در تشویق به اعمال و تفضیل عملی بر عمل دیگر و بر عکس برای شخصی دیگر تفاوت می کند ولی سیاست اولیائشان ایجاب کرده که همه را با هم الفت بدهند حتی ملاحظه می شود در نزدشان شیعه ای متقی، شیعه ای متهتک را سرزنش می کند ولی سیاستمدار و مدیر و پیشوایشان می فرماید: اگر از ایشان قبول نشود تا مانند شما باشند از شما هم قبول نخواهد شد تا مانند ما باشید.<sup>۱</sup>

## حب محمد و آل محبت با گناه سازگار نیست

محمد بن علی بن عثمان کراچکی در کنز الکرآجکی، به سندش از زید بن یونس شحام، نقل کرده که گفت: به امام موسی بن جعفر علیهما السلام عرض کردم: مردی گناهکار از دوستان شما شراب می خورد و کاری را مرتکب می شود که موجب آتش است، ما از او بیزار می جوییم، فرمود: از کارش بیزار شوید ولی از خیرش بیزار نشوید، و با عملش دشمن باشید، عرض کردم: می توانیم به او فاسق بگوییم؟ فرمود: نه، فاسق، فاجر، کافر کسی است که منکر ما و منکر دوستان ما باشد، خدای تعالی نخواسته است دوست ما فاسق، فاجر باشد، و اگر چه بد عمل باشد، ولی بگویید: فاسق و فاجر در عمل، مومن در نفس، بد عمل، پاک روح و پاک بدن، نه به خدا سوگند دوست ما از دنیا نمی رود مگر این که خدا و رسولش و ما از او راضی باشیم و خدای تعالی او را با همان گناهان سفید رو، پوشیده عیب، مطمئن و آرام، بدون ترس و اندوه به محشر می آورد، زیرا از دنیا نمی رود مگر این که با مصیبتی مالی، یا جانی، یا وسیله ی فرزند، یا ناخوشی از آلودگی گناهان پاک می شود، کمترین مصیبتی که به دوست ما رخ می دهد این است که خوابی هولناک می بیند و از خوابی که دیده محزون می شود و همین اندوه، کفاره ی گناه او می شود، یا از دولت باطل می ترسد یا سکرآت مرگ برایش سخت می شود، و خدا را با حالی ملاقات می کند که از گناه پاک شده است و با دیدن محمد و امیر مومنان صلوات الله علیهما آرام می شود و در آن حال رحمت فراگیری به وی می رسد که به آن اهل و بر آن

سزاوار است و احسان و فضل آن برای اوست.<sup>۱</sup> و مانند این خبر که دوستانشان در هر حال و وضعی از گناه که باشند مورد قبول ایشان هستند زیاد است و بر جامع اختلافشان در طاعت و معصیت دلالت دارد با این که بعضی از بعضی به لحاظ کارهای خلاف همدیگر را نمی پذیرند و الفتی بین ایشان وجود ندارد اما ائمه علیهم السلام دوستان خود را به جامعی راهنمایی کرده اند که ایشان را باهم جمع می کند فرموده اند: اختلافی که در بین خود می بینید از تقصیرهایی حاصل شده که بعضی از شما دارید، و این اختلاف به جهت کارهایی عارضی است نه ذاتی، ذاتشان یکی است و بین آن ها نفرتی وجود ندارد مگر به جهت رفتارها که عارضی اند، و از دوستان ما کسی که مرتکب چنین کارهایی بشود به ناملایمات دنیا دچار خواهد شد تا کفاره ی گناهانش باشند و خدا و رسول و ائمه را با حالی ملاقات کند که از او راضی هستند، شما از خود ایشان متنفر نشوید و اگر چه کارهای زشت آن ها را دوست نمی دارید، چون ذاتشان پاک و طاهر است، وقتی شخص محب از امام و مقتدایش چنین سخنی را می شنود نسبت به دوستانشان قلبش صاف و پاک می شود و اگر چه گناهکار باشد چون به وی از دید امام نگاه می کند نه به کارهای زشت او، نفرتی که از کار وی دارد از بین می رود و گروه با هم الفت می یابد این بنده ی عاصی این وصف را از صاحب اعراف صلوات الله علیه یافته، برای این که دوست و موالی ایشان و دوست دوستان ایشان و مبغض دشمنانشان و اتباع دشمنانشان می باشد، در واقع هر گناهی برای دوست ایشان آسان گشته چون چنان که گذشت محبت ایشان دین

۱ - بحار الانوار ۱۳۷/۲۷ و تاویل الآیات ۵۹۴/۰۲۰. و الاصول الستة عشر ۲۰۱.

(یا دین محبت ایشان) است این دوست عملی را انجام داده که معصیت با وجود آن ضرری ندارد و این قول رسول الله صلی الله علیه و آله است که فرمود: (حب علي حسنة لا تضر معها سيئة و بغض علي سيئة لا تنفع معها حسنة)<sup>۱</sup>

و مانند آن خبری است که در حدیث قدسی از عبد الله بن مسعود در مناقب ابن شاذان نقل شده او گفته که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت: (وقتی خدای تعالی آدم علی نبینا و آله و علیه السلام را آفرید و روحش را در وی دمید آدم عطسه کرد و گفت: الحمد لله، خدای تعالی به او فرمود: بنده ی من شکر مرا به جای آوردی به عزت و جلالم سوگند اگر دو بنده ام نبودند که می خواهم ایشان را در دنیا بیافرینم تو را خلق نمی کردم، آدم گفت: الهی آن دو از نسل من خواهند بود؟ فرمود: بلی ای آدم، سرت را بالا بگیر و نگاه کن، سرش را بالا گرفت و نگاه کرد دید در عرش نوشته شده است: لا اله الا الله، محمد نبی الرحمة، و علي مقيم الحجة، من عرف حق علي زكي و طاب، و من انكر حقه لعن و خاب، اقسمت بعزتي و جلالي ان ادخل الجنة من اطاعه و ان عصاني و اقسمت بعزتي ان ادخل النار من عصاه و ان اطاعني.<sup>۲</sup>

و مانند آن است آیه ی قرآن: (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَ هُمْ مِنْ فَرْعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكَبَتْ وَ جُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تَجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ)<sup>۳</sup> در تفسیر قمی است که به خدا سوگند حسنه ولایت امیر مومنان علیه السلام و به خدا سوگند سیئه، پیروی از دشمنان او هست.<sup>۴</sup>

۱ - عوالی اللآلی ۸۶/۴ و الانوار العلویه ۲۷.

۲ - غایة المرام بحرانی ۶۱/۳ و مدینة المعاجز ۳۶۹/۲ و بحار ۲۷/ص ۱۰ و الزام الناصب ۱/۱۴۷.

۳ - نمل ۸۹ و ۹۰.

۴ - تفسیر صافی ۷۸/۴ و بحار ۳۶/۸۱.

و در کافی از امام صادق علیه السلام از پدرش در باره ای این آیه آمده که گفت: (أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْجَدَلِيُّ بِهِ حُضُورُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَسِيدٌ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهِ أَوْ كَقَوْلِهِ: أَيْ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَيَا بَرَايْتِ أَمِنْ قَوْلِ خَدَايَ تَعَالَى: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَ هُمْ مِنْ فَرْعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكَبَّتْ وَ جُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجَزُّونَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ، خَبْر نَدَهْم؟ عَرَضَ كَرْدٌ: بَلِيَّيَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فِدَايْتِ شُومِ خَبْرٍ بَدَه. فَرَمُودُ: الْحَسَنَةُ مَعْرِفَةُ الْوَلَايَةِ وَ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ السَّيِّئَةُ انْكَارُ الْوَلَايَةِ وَ بُغْضُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، حَسَنَةُ شَنَاخْتِنِ وَ لَايْتِ وَ دُوسْتِي مَا أَهْلَ بَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ سَيِّئُهُ انْكَارُ وَ لَايْتِ وَ دُشْمَنِي مَا أَهْلَ بَيْتِ اسْتِ. وَ دَرِ رُوضَةِ الْوَاعِظِينَ أَمَامَ بَاقِرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَرِ بَارِهِ يَ اَيْنِ آيِهِ وَ آرَدَ شَدَه كَه: حَسَنَةُ وَ لَايْتِ وَ دُوسْتِي عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ سَيِّئُهُ دُشْمَنِي وَ بُغْضُ أَنْ حَضْرَتِ اسْتِ وَ عَمَلِي بَا دُشْمَنِي وَ بُغْضُ أَوْ بَا لَا نَمِي رُود.<sup>۱</sup>

و در اصل سلام بن عمره از ابی الجارود از ابو عبد الله حذاء آمده که امیر مومنان علیه السلام به من فرمود: ای ابو عبد الله برایت خبر ندهم از حسنه ای که هر کس آن را با خود بیاورد از هول و هراس روز قیامت در امان می ماند و از سیئه ای که هر کس با آن بیاید به رو در جهنم انداخته می شود؟ عرض کردم: بلی ای امیر مومنان، فرمود: حسنه محبت ما اهل بیت است و سیئه بغض ما اهل بیت می باشد.<sup>۲</sup>

این اخبار و امثال آن ها دلالت می کنند به این که محبت ایشان حسنه ای است که با بودن آن سیئه، زیانی نمی رساند. و در حدیث عبد الله بن مسعود تصریح شده که خدای تعالی به عزتش سوگند خورده که به بهشت وارد می کند هر کسی

۱ - روضة الواعظین فتال نیشابوری ۱۰۶ و تفسیر نور الثقلین حویزی ۱۰۵/۴.

۲ - محاسن برقی ۱۵۰/۱ و شرح اخبار نعمانی ۱۵۸/۱.

را کہ از علی اطاعت کند و اگر چه خدای تعالی را گناه کرده باشد و به جهنم می برد هر کسی را که با علی مخالفت کند و اگر چه به خدا مطیع باشد.<sup>۱</sup>

و در روایتی است که (انی ادخل الجنة من احب علیا و ان عصانی و انی ادخل النار من ابغض علیا و ان اطاعنی)<sup>۲</sup> به بهشت می برم هر که علی را دوست بدارد گرچه به من عاصی باشد و به جهنم می برم هر کسی را که علی را دشمن بدارد گرچه از من اطاعت کند.

این مطلب و بیان اشکال آن و جوابش قبلا گذشت، و اشاره به آن چنین است: که محبت علی علیه السلام، اصل و علت بهشت است و بغض او اصل دوزخ و علت آن می باشد، و به این لحاظ علی علیه السلام تقسیم کننده ی بهشت است،<sup>۳</sup>

زیرا از محبت او خلق شده و تقسیم کننده ی دوزخ است چون از بغض او خلق شده است، این دو اصل اگر ثابت شوند همه ی طاعات و معاصی فرع آن دو خواهند بود و به دلیل ذوقی و عقلی و نقلی معلوم شده که وقتی اصل محقق و ثابت شود فساد فرع آن را نفی نمی کند و اگر چه با از بین رفتن فرع ضعف و خللی به آن می رسد، و همین طور برابر روایت عبد الله بن مسعود که اطاعت علی علیه السلام وقتی تحقق می یابد که در ظاهر و باطن اطاعت خدای تعالی تحقق یابد، برای این که خدای تعالی به اطاعت محمد و علی صلوات الله علیهما دعوت فرموده است چون خدای تعالی خواسته است اطاعت شود تا ایشان اطاعت شوند، آن ها علت غائی همه ی چیزهایی اند که به عالم امکان مربوط می شود، به طاعتش فرمان داده

۱ - فضائل ابن شاذان ۱۵۲ و الزام الناصب حائری ۱/۱۴۸.

۲ - غایة المرام بحرانی ۳/۶۱.

۳ - مشارق انوار الیقین برسی ۲۸۷ و بحار الانوار مجلسی ۲۷/۳۱۳.

تا اطاعت ایشان محقق شود، زیرا اطاعت، فی نفسه اطاعت خواهد بود وقتی که برای خدای تعالی باشد، و اگر برای غیر واقع شود و نه برای او، در این صورت معصیت و شرک است، به طاعت خودش دستور داده تا اطاعت برای ایشان محقق شود. و نیز اطاعتی که از بنده های خود خواسته شکر نعمت ایجاد است و شکر نعمت های بیشماری که افاضه می کند، و آن را برای ایشان خواسته است به این معنی که خواسته است به واسطه ی اطاعت از ایشان اطاعت شود، و دستور داده با اطاعت از ایشان اطاعت بشود، و علت این است که خود او مطلقاً از همه چیز بی نیاز است و خواسته است تفضل و کرامت کند و محبت و فضل و کرم، همه اموری حادثند و به فعل او منسوب هستند و هر چیزی به ذاتش نسبت داده شود بی هیچ مغایرتی ذات اوست و با هیچ یک از حالات حادث راهی به ذات او نیست و (با آن ها) به ذات او معرفت، احاطه، طلب، نسبت، علیت، معلولیت و غیره حاصل نمی شود، بنا بر این با هیچ یک از حالات سخنی نتوان گفت در آن چه به ذات خدای تعالی نسبت دارد.

و اما آن چه یافتی، شنیدی، درک کردی، اندیشیدی، به خیال آوردی، تصور نمودی، قصد کردی، وصف کردی و مثال زدی همه، اموری هستند که با فعل او حادث شده اند و همه ی این ها در ایجادشان ناگزیر چهار علت دارند، یکی علت غایی است و ایشان علیهم السلام همان علت غائیاند، و طاعت هم از همین امور می باشد که از خلقش خواسته است این اطاعت را برای ایشان خواسته است. این مربوط می شود به آن چه اصالتاً برای ایشان است و به واسطه ی رعایایشان انجام می شود.

و اما آن چه به رعایای ایشان مربوط می باشد به آن راضی نبوده و قبول نکرده و پاداش نداده است مگر به واسطه ی ایشان، برای این که خدای تعالی ما سوای ایشان را خلق نکرده مگر برای ایشان، و به خاطر ایشان و برای نفع بردن ایشان، چنان که فرموده است: (وَمِنْ أَصْوَابِهَا وَأُوبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَاثًا وَمَتَاعًا إِلَى حِينٍ<sup>۱</sup>)

اگر آن چه را اشاره کردیم فهمیدی می دانی که طاعت ایشان طاعت اصلی و حقیقی است، برای این که خدای تعالی طاعتی از مخلوقات خود نخواسته مگر این که فرع بر طاعت اصلی اوست، خدای تعالی در مرحله ی اول، خلق را فرمان داده از ایشان اطاعت کنند و در مرحله ی دوم دستور داده که او را به واسطه ی ایشان به یگانگی بشناسند و به او و به فرشتگان او و کتاب های او و پیامبران او و به روز آخرت به تعلیم ایشان ایمان بیاورند، امر و نهی خدا را به راهنمایی ایشان امثال کنند، خدا را به وسیله ی ایشان عبادت کنند به وسیله ی ایشان به قرب او نائل شوند، راهی غیر از ایشان علیهم السلام به رضا و محبت خود قرار نداده است، چون خلق الله از ایشان که اطاعت کنند از خدا اطاعت کرده اند زیرا خدای تعالی به طاعت ایشان فرمان داده است و اگر چه به خدا معصیت کنند، زیرا اگر از ایشان اطاعت کنند و به خدای تعالی گناه، از خدای تعالی در بزرگ ترین و شریف ترین و محبوب ترین خواسته هایش اطاعت کرده اند و اگر در غیر این به او معصیت کنند در واقع در چیزی به او نافرمانی کرده اند که فرع است نسبت به آن چه از او اطاعت می کنند، و حکم معصیت او (یعنی ولی الله) با طاعت الهی، کلمه به کلمه به این نحو است (که شنیدی)



درک کن. زمانی که محبت (ولی الله) که اصل است امت را  
گردهم آورد وجود گناهان در این گردهم آیی به لحاظ تنفر از  
گناهان موثر نیست چون علت ضعیفی برای جدایی است و این  
(موهبت) ها به سبب موالات و محبت اهل بیت علیهم السلام  
می باشد.



امام هادی علیه السلام فرمود:

## و بموالاتکم تقبل الطاعة المفترضة و لکم المودة الواجبة

به سبب دوستی شما واجبات پذیرفته می شود و محبت بر شما واجب است

سید نعمت الله جزائری در شرح تهذیب گفته که: و لکم المودة الواجبة به آیه ی (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) <sup>۱</sup> اشاره دارد چون عده ای به رسول الله عرض کردند در برابر تبلیغ احکام از ما اجرتی بگیر، چون در اداره ی قشون و رفع نیاز نیازمندان به اموال نیاز داری، که این آیه فرود آمد. کسی که خانه ی حضرت زهراء سلام الله علیها را به آتش کشید و سبب سقط حضرت محسن شد و علی علیه السلام را برای بیعت کردن به اولی به مسجد برد به مضمون این آیه خوب عمل کرد. <sup>۲</sup>

مجلسی تغمده الله برحمته و رضوانه در شرح (و بموالاتکم تقبل الطاعة المفترضة) یعنی و با موالات شما اطاعت پذیرفته می

۱ - شوری ۲۳.

۲ - به دلایل طبری ۴۵ و رجعت استرآبادی ۱۲۰ و مروج الذهب ۷۷/۳ عنوان ذکر ایام معاویه بن یزید و عبد الله بن زبیر نگاه کنید.

شود، گفته است: چنان که گذشت به طوری که در اخبار فراوان آمده موالات، از اصول دین می باشد و فروع بدون اصول پذیرفته نمی شود (لکم المودة الواجبة) و برای شماست مودتی که از جانب خدای تعالی واجب شده است، مودت، اجر رسالت پیامبر ماست صلی الله علیه و آله، چنان که خدای تعالی فرموده است: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) یعنی بگو من از شما برای رسالت خودم اجرتی غیر از مودت و محبت خویشاوندان خودم نمی خواهم، و فرموده است: (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا<sup>۱</sup>) آنان که به خدا ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند خدای رحمن آن ها را در نظر حق و خلق محبوب می کند. و در روایات زیادی آمده که این آیه در باره ی اهل بیت علیهم السلام نازل شده است و اخبار در واجب بودن محبت ایشان متواتر است و کمترین مرتبه ی محبت این است که نزد ما محبوب تر از خودمان باشند و بالاترین مرتبه عشق به ایشان می باشد.

می گویم: به کلامش انتقاد وارد است و اشکالی نیست به صورت مختصر به آن اشاره شود تا عارفی که در سخن او نظر می کند از روی غفلت و با اعتماد به این که شارح قدس الله سره، از علماء و حکماء و عرفاء می باشد، و بی آن که در سخنش تأمل بیشتری داشته باشد، به اجمال یا به تفصیل، به آن اعتقاد نکند. از موارد انتقاد یکی این است که گفته:

موالات از اصول دین است، اگر مرادش از دین، اسلام بوده، و به صورت اقتباس نباشد، چون مشهور این است که: امامت و ولایت از اصول اسلام نیست چنان که روایات زیادی به همین

۱ - مریم ۹۶.

۲ - کافی ۴۳۲/۱ و خصائص الاثمه ی سید رضی ۷۱ و روضة الواعظین ۱۰۶ و شواهد التنزیل ۳۶۳/۱ فرائد السمطین ۷۹/۱.

دلالت دارند.

در کافی از هشام، صاحب الثريد روايت شده كه گفت من و محمد بن مسلم و ابو الخطاب با هم بوديم، ابو الخطاب به ما گفت: چه نظري داريد در باره ي كسي كه به اين امر عارف نباشد؟ من گفتم: هر كس به اين امر عارف نباشد كافر است، ابو الخطاب گفت: كافر نيست تا حجت برايش اقامه شود، وقتي با دليل برايش ثابت شود و قبول نكند كافر است. محمد بن مسلم گفت: سبحان الله، در صورتی كه نداند و انكار نكند چرا كافر است؟ كافر نيست. وقتي به سفر حج مشرف شدم خدمت امام صادق عليه السلام رفتم و موضوع بحث مان را برايش گزارش دادم، فرمود تو حاضري و ايشان غايبند، وعده ي من و شما، امشب جمره ي ميانه در مني، به هنگام شب من و ابو الخطاب و محمد بن مسلم نزد امام صادق عليه السلام حضور يافتيم، امام متكايي را به سينه اش چسباند و فرمود: در باره ي خدمتگزاران و زنان و خانواده ي خود چه اعتقادي داريد؟ آيا به يگانگي خدا گواهي نمي دهند؟ جواب دادم: بلي گواهي مي دهند. فرمود: آيا به رسالت رسول الله صلي الله عليه و آله شهادت نمي دهند؟ عرض كردم: بلي شهادت مي دهند، فرمود: آيا نماز نمي خوانند؟ روزه نمي گيرند؟ به حج نمي آيند؟ گفتم: بلي، اين تكاليف را انجام مي دهند، فرمود: به اعتقادي كه شما نسبت به امامت و ولايت داريد معرفت دارند؟ گفتم: نه، فرمود: افرادي كه اين گونه اند در نزد شما چه حكمي دارند؟ عرض كردم هر كس اين امر را نداند كافر است. حضرت فرمود: سبحان الله، آيا راهداران و آبداران را نمي بينيد؟ عرض كردم: مي بينيم، فرمود: آيا نماز نمي خوانند؟ روزه نمي گيرند؟ به حج نمي آيند؟ آيا به يگانگي خدای تعالی و رسالت

حضرت محمد صلی اللہ علیہ و آلہ شہادت نمی دهند؟ جواب  
 دادم: بلی، فرمود: آیا به آن چه شما معرفت دارید معرفت  
 دارند؟ گفتم: نه، فرمود: حکم ایشان نزد شما چیست؟ گفتم:  
 هر کس به این امر معترف نباشد کافر است، فرمود: سبحان  
 الله، آیا کعبه و طواف را نظاره نکردی؟ و اهل یمن را ندیدی که  
 دست به پرده های کعبه می زنند؟ گفتم: بلی، فرمود: لا اله الا  
 الله و محمد رسول الله نمی گویند؟ نماز نمی خوانند، روزه نمی  
 گیرند؟ خانه ی خدا را زیارت نمی کنند؟ عرض کردم: بلی،  
 پرسید آیا به امری که شما معرفت دارید معرفت دارند؟ عرض  
 کردم: نه، فرمود: در باره ی ایشان چه می گویند؟ گفتم: هر  
 کس این امر را نشناسد یعنی به امامت و ولایت معترف نباشد  
 کافر است. فرمود: سبحان الله، این عقیده ی خوارج است، پس  
 از آن فرمود: اگر خواستید به شما خبر می دهم، من گفتم:  
 اما من نمی خواهم، فرمود: اما برای شما بد است چیزی را  
 بگویند که از ما نشنیده اید، گمان کردم می خواهد ما را به  
 قول محمد بن مسلم متقاعد کند (او می گفت: چنین اشخاصی  
 کافر نیستند، چون معرفت ندارند، مگر این که معرفت داشته  
 باشند و پس از معرفت منکر شوند).<sup>۱</sup>

و صریح تر از آن روایت روضه ی کافی است که به سندش  
 از زرارہ از امام باقر علیہ السلام نقل کرده که فرمود: زمانی  
 که مردم کردند آن چه را کردند و با ابو بکر بیعت کردند  
 امیر مومنان علیہ السلام را مانع نشد مردم را به بیعت خودش  
 دعوت کند مگر رعایت حال مردم، و ترس از این که از اسلام  
 برگردند و بت پرست شوند، و به لا اله الا الله و محمد رسول الله  
 گواهی ندهند و دوست داشتنی تر برایش این بود که بگذارد

در کاری که کرده اند بمانند ولی نسبت به همه ی اسلام مرتد نشوند، در واقع کسانی به هلاکت رسیدند که مرتکب شدند کاری را که مرتکب شدند، اما کسی که بدون آگاهی و بدون دشمنی با امیر مومنان علیه السلام وارد کاری شد که مردم وارد شدند، این کار او، وی را کافر نمی کند و از مسلمانی بیرون نمی برد، و به همین منظور علی علیه السلام امر (امامت و خلافت) خود را نهان کرد و چون یارانی را نیافت با اکراه بیعت کرد.<sup>۱</sup> گفتم: صریح تر، به لحاظ این که این روایت علت را بیان می کند و به همین نحو است آن چه که علی بن ابراهیم در تفسیر آیه ی (ذَلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ<sup>۲</sup> یعنی این قهر و عذاب شما کافران به این سبب است که در دنیا از پی تفریح و هوسرانی باطل بودید و دائم به نشاط و شهوت پرستی سرگرم شدید.

به سند صحیح از امام باقر علیه السلام آورده که به آن حضرت علیه السلام عرض کردم: خدای تعالی حال شما را به اصلاح آورد حال خدا پرستان مسلمان و گناهکارانی که می میرند و به نبوت پیامبر اکرم اقرار دارند چگونه می باشد؟ امامی ندارند و ولایت شما را نمی شناسند. فرمود: اما این ها در قبرهایشان هستند و از آن ها بیرون نمی آیند، هر کدام که اهل عمل شایسته باشد و عداوتی از وی ظاهر نشود برایش محلی باز می شود به بهشتی که خدای تعالی در مغرب آفریده و تا روز قیامت از همان جا روحی بر او وارد می شود (در قیامت) خدا را ملاقات می کند و خدا به حسنات و سیئات او رسیدگی می کند یا به بهشت و یا به جهنم می رود، بنا بر این امر این

۱ - کافی ۲۹۵/۸ و بحار ۲۵۵.

۲ - غافر ۷۵.

ها با خدای تعالی است و با مستضعفان هم همین رفتار را می کند یعنی با افراد ساده لوح، بچه ها و فرزندان مسلمانان که به حد بلوغ نرسیده مرده اند. اما برای ناصبی های اهل قبله، محلی باز می شود از جهنمی که خدای تعالی در مشرق خلق کرده است، از آن محل تا روز قیامت، دود و حرارت و لهیب آتش به آن ها می رسد و سپس به حمیم می روند و سپس در آتش می سوزند و به ایشان گفته می شود کجاست غیر خدایی که میخواندید؟ یعنی کجاست آن امامی که او را پیشوای خود قرار داده بودید؟ غیر از امامی که خدای تعالی او را برای مردم پیشوا قرار داده بود؟<sup>۱</sup>

و امثال این اخبار زیادند که دلالت دارند ایشان مسلمان هستند مادامی که معرفت نیافته و منکر نشده اند، چنان که خدای تعالی فرموده است: (وَ مَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَ نُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا<sup>۲</sup>) یعنی هر کس پس از روشن شدن راه حق بر او با رسول خدا به مخالفت برخیزد و راهی غیر از راه اهل ایمان پیش گیرد وی را به همان راه باطل و گمراهی که خود برگزیده واگذاریم و او را به جهنم در افکنیم که بسیار منزلگاه بدی است، و فرموده است: (وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ<sup>۳</sup>) و خدای تعالی بعد از این که قومی را به راه راست هدایت کرد گمراه نمی کند تا برایشان روشن کند که باید از چه کارهایی بپرهیزند.

۱ - کافی ۲۴۷/۳ و خاتمه ی مستدرک ۱۷/۵ و تفسیر نور الثقلین ۵۶۲/۳.

۲ - نحل ۸۳.

۳ - توبه ۱۱۵.



## آیا ولایت از اصول اسلام است ؟

گفته شده که آن (یعنی ولایت) از اصول اسلام است و معتقدان به احادیث فراوانی استناد کرده اند که همه قابل توجیه هستند:

مانند این حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله (مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً). این حدیث حمل می شود به کسی که بعد از روشن شدن امام زمان عجل الله فرجه الشریف بر او، وی را انکار کند، و در کفر چنین کسی شکی نیست.

انتقاد اول: نفی معرفت، غالباً به انکار گفته می شود، چنان که خدای تعالی فرموده است: (يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا). نعمت خدای تعالی را می شناسند و سپس آن را انکار می کنند. ضد عام معرفت، انکار است و استعمال اغلب آن در این است و گاه در سخنانشان به معنی علم به کار می رود که ضد آن جهل می باشد. و همین طور است: (أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ<sup>۱</sup>) یا رسولشان را نشناخته اند و به این علت او را انکار می کنند. این آیه روشن کرده که نفی معرفت، همان انکار است، و ما در صدد تحقیق این مسأله نیستیم و این مورد را ذکر کردیم تا صاحب نظر را هشیار کنیم در عبارت شارح تأمل کند.

و اگر مراد آن مرحوم اقتباسی از آیه ی (إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ<sup>۲</sup>) باشد در این صورت مراد از اسلام، ایمان کامل است و شک نیست که موالات، در آن مورد نظر است و اگر مرادش

۱ - مومنون ۶۹.

۲ - آل عمران ۱۹.

مطلق اسلام باشد در آن صورت سخن بر همان محور خواهد بود که تعیین می شود.

انتقاد دوم این است که گفته است: (کمترین مرتبه ی موالات یا مودت این است که اهل بیت علیهم السلام را بیشتر از خودمان دوست بداریم، ایشان محبوب تر از خودمان باشند) اشکال این است که این کمترین مرتبه ی موالات نیست بلکه مرتبه ی اعلای آن است، زیرا محبت صدق می کند حتی نسبت به کسانی که گناه کبیره مرتکب می شوند و امر امام خود را در برابر خواهش های نفسانی خود ترک می کنند، و این امر با محبوب تر قرار دادن ایشان در برابر خودشان محقق نمی شود، گر چه یکی از شیعیان به زبان چنین بگوید، زیرا محبوب تر بودن ایشان علیهم السلام، نسبت به خود شخص، با مخالفت کردن با ایشان در امری یا نهی صدق نمی کند. بلکه اقل مودت و موالات، صدق می کند به این که شخص اعتقاد کند که ایشان از جانب خدای تعالی راهنما و حجت های الهی هستند و در قلبش به ایشان میل کند و از دشمنانشان بیزارى بجوید، به این معنی که ایشان را ائمه ی ضلالت بدانند که در هیچ حالی میل به ایشان جایز نیست، آری اگر اراده اش از کلام فوق این باشد که محب به زبان بگوید که ائمه علیهم السلام فی نفسہ و در واقع امر از او بهترند اشکالی ندارد.

سومین انتقاد این است که گفته است: (اقصی یعنی بالاترین مرتبه ی موالات و مودت عشق است) زیرا این بالاترین اصطلاحی صوفیانه است، چون عشق معنایی جز جنون شیطانی ندارد و چنان که گمان کرده اند جنون الهی نیست، برای این که جنون به خدای تعالی نسبت داده نمی شود بلکه عقل به او نسبت داده می شود، و در این جا محبت است و اطاعت

کامل، (آری باید گفت: ( زَيْنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ )<sup>۱</sup> . (اما متأسفانه) کردارهای زشت ایشان در نظرشان زینت داده شده است. اگر عشق را به شدت تمایل به محبوب در محبت معنی کنند، به آنان خواهیم گفت:

آیا میل دوستانه نسبت به چیزی، در مخلوقی سراغ دارید که از میل دوستانه ی محمد و آل محمد علیه السلام نسبت به خدای تعالی قوی تر و نیرومند تر باشد؟ با این حال عشق به خدای تعالی در اخبار ایشان، نه به حقیقت و نه به مجاز وارد نشده است، مگر از طرق مخالفانی که، این مسلک را بنیاد گذاشته اند، در عین حال نه ایشان و نه غیر ایشان، عشق را در غیر نکاح به کار نبرده اند، به این علت گفته نمی شود: به مال دنیا یا به زر و زیور عاشق شد می گویند: آن ها را دوست داشت، خلاصه که عبارت مزبور عبارتی صوفیانه است و اطلاق آن به خدای تعالی سزاوار نیست و مقام محمد و آل محمد علیهم السلام فراتر از آن است که عشق را برای ایشان به کار ببرند .

## بدعت های صوفیان

و صوفی ها کسانی اند که ائمه علیهم السلام، از آن ها به دشمنان خود تعبیر کرده اند چنان که ملا احمد اردبیلی در حدیقة الشیعه، به سندش از امام رضا علیه السلام نقل کرده که حضرت فرمود: (مِنْ ذَكَرَ عِنْدَهُ الصُّوفِيَّةَ وَلَمْ يُنْكَرْهُمْ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ فَلَيْسَ مِنَّا وَ مَنْ أَنْكَرَهُمْ فَكَأَنَّمَا جَاهَدَ الْكُفَّارَ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ<sup>۲</sup>) در نزد هر کس صوفیه ذکر شود و با

۱ - توبه ۳۷ .

۲ - مستدرک الوسائل ۳۲۳/۱۲ و جامع احادیث شیعه ۴۵۰/۱۴ .

زبان و دل آن ها را انکار نکنند از ما نیست و هر کس با زبان و قلب ایشان را انکار کند مانند آن است که در خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله با کفار جهاد کرده است.

و در همان کتاب به سندش از احمد بن محمد بن ابو نصر بزنطی از حضرت امام رضا علیه السلام نقل کرده که شخصی از یاران ما به امام صادق علیه السلام عرض کرد: (قَدْ ظَهَرَ فِي هَذَا الزَّمَانِ قَوْمٌ يُقَالُ لَهُمُ الصُّوفِيَّةُ فَمَا نَقُولُ فِيهِمْ قَالَ إِنَّهُمْ أَعْدَاؤُنَا فَمَنْ مَالَ فِيهِمْ فَهُوَ مِنْهُمْ وَيُحْشَرُ مَعَهُمْ وَيَسْكُونُ أَقْوَامٌ يُدْعَوْنَ حَبِيًّا وَيَمِيلُونَ إِلَيْهِمْ وَيَتَشَبَّهُونَ بِهِمْ وَيَلْقَبُونَ أَنْفُسَهُمْ وَيَأُولُونَ أَقْوَالَهُمْ إِلَّا فَمَنْ مَالَ إِلَيْهِمْ فَلَيْسَ مِنَّا وَإِنَّا مِنْهُمْ بَرَاءٌ وَمَنْ أَنْكَرَهُمْ وَرَدَّ عَلَيْهِمْ كَانَ كَمَنْ جَاهَدَ الْكُفَّارَ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)

در این زمان گروهی به نام صوفیه ظاهر شده است، در باره ی ایشان چه می فرمایید؟ امام علیه السلام فرمود: آن ها دشمنان ما هستند هر کس به ایشان میل کند از ایشان می باشد و با ایشان محشور می شود و به زودی اقوامی با ادعای دوستی ما خواهند آمد که به ایشان میل می کنند و خود را به ایشان شبیه می کنند و خود را با لقب های آنان ملقب می کنند و اقوال آنان را توجیه می کنند، به هوش باشید هر کس به ایشان میل کند از ما نیست و ما از او بیزار هستیم و هر کس ایشان را انکار کند و آنان را رد کند مانند کسی است که با حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله با کفار جهاد کرده است. و روایات در مذمت صوفی ها و امر به دوری از آن ها و از گفته های آن ها و اعتقادات و اعمال ایشان در آن کتاب و غیر آن فراوان است.

شک نیست که عشق ورزیدن به خدای تعالی از ناحیه ی صوفی ها به کار رفته است.

حتی وقتی مفضل از امام صادق علیه السلام از عشق سؤال کرد فرمود: (قُلُوبٌ خَلَّتْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ حُبَّ غَيْرِهِ).<sup>۱</sup> دل هایی اند که از ذکر خدای تعالی خالی شده و خدای تعالی محبت غیر خود را به آن ها چشانده است.

امام فرمود: (خلت عن ذکر الله) و این دلالت دارد به این که مدعی عشق به خدای تعالی غیر او را یاد می کند و به خدا سوگند چنان است که امام گفته است و فرموده (حب غیره) و نگفته عشق غیره، برای این که آن حضرت علیه السلام، یا مطلقا دوست نداشته حتی کلمه ی عشق را بر زبان بیاورد، زیرا در اعمال و اقوالش مقتدای خلق است یا در صدد چیزی بوده که به خدای تعالی نسبت داده اند و کراهت داشته بگویند: (عشق غیره) تا به این سخن استناد کرده و بگویند: عاشق در واقع به خدای تعالی عشق ورزیده است - خدای تعالی فراتر از این گونه سخنان است که اظهار می دارند و نیز کسی که به ایشان تمایل دارد خیال نکند چون در نزد امام علیه السلام عشق داشتن به خدا تحقق نیافته زیرا به خدای تعالی معرفت نداشته گفته که قلبش از ذکر خدای تعالی خالی شده یعنی به لحاظ عدم معرفتش صادق نبوده است، و به این علت گفته که (اذاقها الله حب غیره) و لفظ عشق را در هر دو مورد به زبان نیاورده است، بلکه گفته (اذاقها الله حب غیره) یعنی اگر محب به لحاظ معرفت داشتن به خدا در محبتش به خدای تعالی صادق بود در آن صورت ذاکر خدای تعالی بود و قلبش را از محبت غیر خدا خالی می کرد.

پس سخن راست این است که گفته شود:

کمترین محبت و مودت این است که قلبش به ایشان و به دوستان ایشان مایل باشد و از دشمنان و دوستان دشمنانشان بیزار باشد.

و بالاترین مرتبه ی موالات این است که با نثار صلوات به ایشان و با تسلیم شدن در برابرشان و با تفویض همه ی امور به ایشان، در باره ی هر چیزی که در ظاهر و باطن به او رو می کند قلبش را با ذکر ایشان مشغول سازد، و در همه ی کارها به ایشان مراجعه کند و در هر چیزی از ایشان دستور بگیرد و از ایشان پیروی و به ایشان اقتداء کند، در اعتقاد، در معرفت، اعمال، احوال، چنان که امام صادق فرمود صلوات الله علیه و علی آبائه و ابنائہ الطاہرین، و بر همه ی دشمنانشان از خلق، صوفی ها و منافقان و مشرکان و خوارج و غالیان و کافران لعنت خدا باد. امام علیه السلام گفت: (و اذا تجلی ضیاء المعرفة فی الفؤاد ہاج ریح المحبة و اذا ہاج ریح المحبة استأنس فی ظلال المحبوب و أثر المحبوب علی ما سواہ و باشر اوامرہ و اجتنب نواہیہ...) <sup>۱</sup> وقتی نور معرفت در دل آدمی جلوه گر شود، عطر محبت به هیجان می آید، و زمانی که عطر محبت به هیجان بیاید به سایه ی محبوب انس می گیرد و محبوب را به هر چه غیر اوست ترجیح می دهد و اوامر او را اجرا می کند و از هر چه نهی کرد می پرهیزد... و این ها را که گفتیم همراه می کند با برائت از دشمنانشان در هر چیز و در هر باره، چنان که ایشان علیہم السلام را دوست می دارد و در هر باره به ایشان اقتداء می کند.

بالاترین مرتبه ی موالات و محبت همین است، حتی اگر به

نامحرمی نظر کند از مودت ایشان و از براءت دشمنانشان کاسته است و چگونه محبتش به ایشان کامل می شود و حال آن که برخلاف آن چه ائمه سلام الله علیهم دوست می داشتند با نگاه به نامحرمی از ایشان روگردانده و به دشمنانشان مایل شده است، بلکه با کمتر از این نگاه از ایشان دور و به دشمنانشان نزدیک می شود، چنان که از حضرت عیسی بن مریم علی نبینا و آله و علیه السلام، روایتی به این معنی وارد شده که آن حضرت از حواریون خواست زنا نکنند، ایشان گفتند: ما زنا نمی کنیم فرمود: مقصودم این است که به فکر زنا هم نباشید زیرا خانه هایی که در کف آن ها آتش روشن می کنند سقف آن ها سیاه می شود با این که آتش به سقف آن ها نمی رسد. شکی نیست که فکر معصیت، در حق موالات و مودتشان نقص است زمانی که بر فرض انجام آن به آن فکر می کند و اگر چه به صورت وسوسه باشد.

آن چه گفته شد منافاتی ندارد با روایتی که می گوید: در این امت فکر گناه، گناه نوشته نمی شود معنی آن این است که کسی که به گناه فکر می کند با آن مواخذه نمی شود، نه این که به طور کلی هیچ تأثیری نمی گذارد، چون در هر حال از روی نقص و در اثر غفلت از او صادر شده است.

هم چنین منافاتی ندارد با آن چه وارد شده در جواب کسی که وسوسه شده بود و می گفت: یا رسول الله منافق شدم، از امام باقر علیه السلام روایت شده که گفت: مردی به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول الله منافق شدم! فِقَالَ وَ اللّٰهُ مَا نَافَقْتَ وَ لَوْ نَافَقْتَ مَا اَتَيْتَنِي تَعْلَمُنِي مَا الَّذِي رَابَكَ اَظُنُّ الْعَدُوَّ الْحَاضِرَ اَتَاكَ فِقَالَ لَكَ مِنْ خَلْقِكَ فِقَلْتُ اِلَيْهِ خَلَقَنِي فِقَالَ لَكَ مَنْ خَلَقَ اللّٰهَ؟ قَالَ اِي وَ الَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ لَكَانَ كَذًا. فِقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلِيَ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آله: ذَاكَ وَاللّٰهُ مُحَضَّرٌ

الایمان. حضرت به وی فرمود: به خدا سوگند تو منافق نشده ای اگر منافق می شدی نمی آمدی به من خبر بدهی که چه چیزی تو را به شک انداخته است، فکر می کنم دشمن حاضر (شیطان) از تو سؤال کرده که چه کسی تو را خلق کرده است؟ تو جواب داده ای خدای تعالی مرا خلق کرده است، او به تو گفته که خدا را چه کسی خلق کرده است؟ آن مرد گفت: ای والله سوگند به خدایی که تو را به پیامبری فرستاده موضوع همین بود، حضرت فرمود: الآن ایمانت را خالص کرده ای شیطان می آید از راه اعمال شما را فریب بدهد زورش نمی رسد از این راه وارد می شود تا عقیده ی شما را متزلزل کند در این حال خدا را به یگانگی یاد کنید (یعنی لا اله الا الله بگویید، و در کافی در حدیث امام صادق علیه السلام آمده که رسول خدا به آن مرد فرمود: ذَاكَ وَاللَّهِ مَحْضُ الْإِيْمَانِ

زیرا مراد از ایمان خالص یا ایمان محض این است که شخص از تردیدی که به دل او وارد شده بترسد و مضطرب شود، اگر انسان ایمانش خالص نباشد گرایش می یابد به همان سرگوشی که شیطان با او داشته است، وسوسه و فکر معصیت به این علت به او زیانی نرسانده که از آن ها اذیت شده است و همین اذیت کفاره ی آن ها شده است و اگر چنین نبود در دلش ریبی حاصل می شد و ریب، شک می آورد و شک، به کفر می برد چنان که رسول خدا فرموده است: (لا ترتابوا فتشکوا و لا تشکوا فتکفروا)<sup>۱</sup>



## دلیل بر بالاترین درجه ی مودت

و دلیل نقلی بر این که گفتیم: بالاترین مرتبه ی محبت قیام کامل است به خدمت و طاعت در همه ی زمینه ها

روایت قرب الاسناد<sup>۱</sup> است از امام صادق علیه السلام، در شأن نزول آیه (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) وارد شده است که گفت: (وقتی این آیه نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله بلند شد و فرمود: ای مردم، خدای تعالی برای شما واجبی را مقرر کرده است، آیا آن واجب را اداء خواهید کرد؟ کسی جوابش را نداد از ایشان منصرف شد، فردای آن روز بلند شد و همان را فرمود، و هیچ کس جوابی نداد، روز سوم همان سخن را گفت و کسی چیزی نگفت، فرمود: ای مردم، آن واجب، طلا و نقره و غذا و نوشیدنی نیست. عرض کردند: پس بفرمایید، فرمود: خدای تعالی برای من آیه ی (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)<sup>۱</sup> را فرستاده است یعنی به مردم مسلمان بگو: من از شما برای زحمات رسالتم مزدی غیر از محبت اهل بیت نمی خواهم، گفتند: اگر این باشد قبول کردیم، امام علیه السلام گفت: به خدا سوگند به این عهد غیر از هفت نفر وفا نکردند و آن ها عبارت بودند از: سلمان و ابوذر و عمار و مقداد بن اسود کنندی و جابر بن عبد الله انصاری و غلام رسول اکرم صلی الله علیه و آله که ثبت نام داشت و زید بن ارقم.<sup>۲</sup>

و در مجمع از ابن عباس روایت شده که وقتی آیه ی مودت نازل شد گفتند: یا رسول الله صلی الله علیه و آله چه کسانی اند افرادی که خدای تعالی به ما دستور داده ایشان را دوست

۱ - شوری ۲۳.

۲ - قرب الاسناد ۷۹/و الاختصاص ۶۳ و بحار ۳۲۱/۲۲.

داشته باشیم؟ فرمود: علی و فاطمه و فرزندانشان.<sup>۱</sup>  
 و از علی علیه السلام وارد شده که گفت: (فِينَا فِي آلِ حَمِ آيَةِ لَا  
 يَحْفَظُ مَوَدَّتَنَا إِلَّا كُلُّ مُؤْمِنٍ) محبت ما را حفظ نمی کند مگر هر  
 کسی که مؤمن باشد و آن گاه آیه ی: ( قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا  
 إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ) را خواند.<sup>۲</sup>

و از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: خدای تعالی  
 پیامبران علیهم السلام را از اشجار گوناگون آفرید و من و علی را از یک  
 شجره خلق کرد، من اصل آن شجره و علی فرع آن و فاطمه باروری  
 آن و حسن و حسین میوه های آن و شیعیان ما برگ های آن هستند  
 هر کس به شاخه ای از آن آویزان شود نجات می یابد و هر کس از آن  
 درخت (به دیگری) میل کند هلاک می شود، اگر بنده ای بین صفا  
 و مروه هزار سال باز هم هزار سال باز هم هزار سال، به خدای تعالی  
 بندگی کند و مانند مشک می شود که کهنه و فرسوده شده، و محبت ما  
 را درک نکرده باشد خدای تعالی وی را با سوراخ های بینی اش به رو  
 در جهنم می افکند، و سپس آیه را (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا  
 الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) خواند.<sup>۳</sup>

و در خصال از علی علیه السلام روایت کرده که رسول الله صلی الله  
 علیه و آله فرمود: (هر کس خاندان مرا دوست نداشته باشد او یکی از  
 این سه گروه است یا منافق است یا زنا زاده است یا مادرش وقتی به او  
 حامله شده که طاهر نبوده است).<sup>۴</sup>  
 و اما این که با موالات ایشان طاعت واجب قبول می شود از  
 مواردی است که هیچ شکی ندارد و عقل صحیح و نقل صریح  
 به آن قطع دارند.

۱ - تفسیر مجمع البیان ۲۸۳/۳ و غایة المرام ۲۴۲/۳.

۲ - بحار الانوار ۲۳۰/۲۳.

۳ - تفسیر مجمع البیان ۴۸/۹ و تفسیر الامثل ۵۱۸/۱۵.

۴ - خصال ۱۱۰ و روضة الواعظین ۱۷۰ و وسائل الشیعه ۳۱۹/۲.

اما قطع عقل، در بسیاری از بحث های این شرح گفته شد که ایشان علل و اسباب وجود اشیائند و فرقی بین آن اشیاء نیست که ذات یا صفت باشند یا قول باشند و یا عمل و یا حال، و زبان همه ی اشیاء با ذکر صفات ولایت ایشان علیهم السلام، و آثار آن، ثنا خوان ایشان هستند و در تأویل و باطن ایشان اسماء حسنائی اند که خدای تعالی دستور داده به وسیله ی آن ها خوانده شود.<sup>۱</sup>

و در ظاهر اسماء حسنی نود و نه اسم معروف اند و معانی آن ها به معانی افعال خدای تعالی دلالت دارند و همگی حامل ثنای الهی و تعزیز و توقیر او هستند، و در آن چه به آن اشاره کردیم، ظاهر می شود برای کسی که مقصود را بفهمد که اعمال، صفات و آثار ولایتند و زمانی که مطابق ولایت و به اقتضای امثال به آن صادر شوند قبول می شوند چون با ولایت مطابق و موافقند زیرا صفت وقتی با موصوف مطابق باشد پذیرفته می شود یعنی به عنوان وصف قبول می شوند بر خلاف موقعی که با هم مطابق نیستند قبول نمی شوند، زیرا صفت خود به خود قبول نمی شود بلکه به وصفیت قبول می شود و زمانی که خلاف موصوف باشد سزاوار وصفیت نبوده و قبول نمی شود، با این توضیح اعمال به غیر ولایتشان قبول نمی شوند زیرا اعمال اگر شایسته باشند و با شرایط لازم یعنی شرایط صحت و شرایط قبول انجام شوند و آن به این است که موافق امر ایشان و محدود به تحدید ایشان و برگرفته از ایشان و همراه موالاتشان و موالات دوستانشان و با دشمنی دشمنانشان و دشمنی تابعانشان و با بیزاری از ایشان باشد صحیح بوده و شرایطش کامل است چنان که بیان کرده اند قبول می شود،

۱ - تفسیر عیاشی ۴۲/۲ و بحار الانوار ۹۱ ص ۵ و مستدرک الوسائل ۲۳۰/۵ و اصول کافی ۱۴۴/۱.

زیرا به این نحو صفت ولایتشان است و اگر چنان که در این جا و پیشتر گفتیم با اقتضای ولایتشان نباشد رد می شود چون صلاحیت و صفیت ولایتشان را ندارد و فی نفسه شایستگی قبول شدن ندارد، زیرا صفت است و وقتی شایسته نباشد که صفت حق شود صفت باطل می شود چون شق سومی وجود ندارد یا حق است و یا باطل، و باطل ولایت دشمنان ایشان است و اعمال باطل با مردود بودن موصوفشان مردود می شوند. و اما دلیل نقلی جدا فراوان است و روایاتی که به این دلالت دارد گذشت.

و از آن هاست خبری که در آمالی طوسی با سندش به امام زین العابدین علیه السلام از رسول اکرم نقل شده است آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: (ثُمَّ قَالَ مَا يَأَلُّ أَقْوَامٌ إِذَا ذُكِرَ عِنْدَهُمْ آلُ إِبْرَاهِيمَ وَ آلُ عِمْرَانَ فَرِحُوا وَ اسْتَبَشَرُوا وَ إِذَا ذُكِرَ عِنْدَهُمْ آلُ مُحَمَّدٍ اشْمَازَتْ قُلُوبُهُمْ وَ الَّذِي نَفْسِي مُحَمَّدٌ بِيَدِهِ لَوْ أَنَّ عَبْدًا جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِعَمَلٍ سَبْعِينَ نَبِيًّا مَا قَبِلَ اللَّهُ ذَلِكَ مِنْهُ حَتَّى يَلْقَى اللَّهَ بِوَلَايَتِي وَ وَلَايَةِ أَهْلِ بَيْتِي) چه شده بر گروه هایی؟ وقتی آل ابراهیم و آل عمران در نزدشان یاد شوند خوشحال می شوند و وقتی در نزد آنان آل محمد یاد شوند دل های ایشان نفرت می کند، سوگند به خدایی که جان محمد در دست قدرت اوست اگر بنده ای در روز قیامت با عمل هفتاد پیغمبر بیاید خدای تعالی از وی نمی پذیرد مگر این که با ولایت من و ولایت اهل بیتم با خدا ملاقات کند.<sup>۱</sup>

و در همان کتاب به سندش به ابو حمزه ی ثمالی گفته که امام زین العابدین علیه السلام به ما فرمود: (کدام یک از بقعه ها از همه برتر است؟ گفتیم: خدا و رسولش و فرزند رسولش

داناترند، فرمود: اما برترین بقعه ها ما بین رکن و مقام است و اگر کسی عمری را که نوح در بین قومش ماند یعنی ۹۵۰ هزار سال، در همین مکان، روزها روزه بگیرد و شب ها نماز بخواند و سپس بدون محبت و ولایت ما به پیشگاه خدای تعالی برود برایش سودی نمی دهد.<sup>۱</sup>

و در همان کتاب به سندش از امام باقر علیه السلام از آباء و اجدادش از رسول الله صلی الله علیه و آله از جبرئیل روایت کرده که خدای تعالی فرمودند: به عزت و جلالم سوگند، حتما عذاب خواهم کرد هر رعیتی در اسلام را که ایمان آورد به ولایت پیشوای جوری که از جانب خدا نیست، و اگر چه رعیت در اعمالش نیکوکار و پرهیزکار باشد، و حتما گذشت خواهم کرد از هر رعیتی که به ولایت امام عادل از جانب خدای تعالی ایمان بیاورد و اگر چه رعیت در اعمالش ظالم و بدکار باشد.<sup>۲</sup>

عبد الله بن یعفور می گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: علت چیست که آن ها دین ندارند و این ها ملامت نمی شوند؟ جواب داد: چون بدی های امام ظالم خوبی های پیروانش را می پوشاند و خوبی های امام عادل بدی های دوستانش را می پوشاند.<sup>۳</sup> و مانند این خبرها جدا به این معنی زیاد هستند و به حد تواتر معنوی رسیده اند.

اما سخن دیگر چنان است که گذشت. و اگر احتمال داده شود که مودت (در عبارت و لکم المودة الواجبة) به معنی محبت از جانب خدای تعالی است، یعنی خدای تعالی محبت به شما را بر تمامی خلق خود واجب کرده است یعنی در درون بندگان خودش محبتی برای شما نهاده است چنان که فرموده است:

۱ - محاسن برقی ۹۱/۱. مستدرک الوسائل ۱/ ۱۵۰ و امالی طوسی ۱۴۰ و بحار الانوار ۱۷۲/۲۷.

۲ - کافی ۳۷۶/۱ و بحار ۱۱۰/۲۵

۳ - امالی شیخ طوسی ۶۳۴ و مستدرک سفینه ۴۰۶/۳.

( إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا <sup>۱</sup> ) به این لحاظ که صفات پسندیده ای در اهل بیت علیهم السلام قرار داده که سبب می شوند خلق، ایشان را دوست داشته باشند چنان که پیشتر نیز گفته ایم. به این معنی که هیچ یک از مخلوقات، هیچ صفتی، حالتی، عملی، سخنی، عقیده ای، مذهبی، روشی، طبیعتی و غیر این ها را در اهل بیت ناپسند نمی دانند و همه (همه ی آن چه را ایشان دارند) دوست می دارند و همگی حتی دشمنانشان به ایشان مایل هستند، و شدت حسادت به ایشان علیهم السلام، آن ها را به عداوت واداشته است.

و این معنی غیر از آن معنی است که گذشت و گفته شد که خدای تعالی مودت ایشان را به عنوان اجر رسالت واجب کرده است، (و این معنی) بعید نیست بلکه (به معنی قبلی) نزدیک و مراد است بلکه سبب اجر رسالت به این (معنی) برمی گردد، زیرا فایده ی اجر رسالت به این است که امت را گردآورد به چیزی که صلاح و هدایتشان منوط به آن می باشد، چون از رسالت نفعی نمی برند مگر وقتی که از نزدیکان آن حضرت صلی الله علیه و آله، پیروی کنند و معنی این می شود که:

در برابر تبلیغ پیغام های خدایم بر شما و نصیحتم به شما و بیرون بردن شما از زیر یوغ ستمگران و از بین بردن گرفتاری های شما و رها ساختن شما از پرتگاه های هلاکت و نجات دادن شما از عذاب جهنم، از شما اجری می خواهم و اجر من این است که آن چه را از نزد خدایتان آورده ام و صلاح و نجات شما در همان هاست از من قبول کنید، و این موضوع عملی نمی شود مگر با این که اهل بیت مرا دوست بدارید تا

ایشان شما را راهنمایی کنند به آن چه صلاح دنیا و آخرت شما در آن است و با نورشان که به دل های شما می تابانند و با آموزش دادن شما و با دعاهایی که در حق شما می کنند و با طلب آمرزش گناهانتان و با متحمل شدن آزار و اذیت هایی که در باره ی شما می بینند و با از بین بردن بدی هایی که دارید، شما را یاری کنند.

و احتمال دارد مراد از مودت واجبه، مودت خدای تعالی نسبت به اهل بیت علیهم السلام باشد یعنی محبت خدای تعالی به ایشان، برای این که اهل بیت علیهم السلام دوستان خدای تعالی هستند و خدای تعالی از باب حکمت بر خود واجب کرده که ایشان را دوست بدارد یا محبتش را ثابت کند لذا ای اهل بیت وقتی محبت خود را از باب حکمت بر شما واجب کرد مودت شما را در بهترین خانه ها و در محکم ترین شهرها قرار داد و آن خانه ها و شهرها دل های شیعیان شماسست، پس خدای تعالی محبت خود به شما اهل بیت را با به وجود آمدن آن ها در آن ها ایجاد می کند زیرا این محبت و مودت با به وجود آمدن آن ها حادث می شود، و حادث در غیر حوادث محقق نمی شود، بنا بر این توضیح محبت شما را در دل های پاکیزه قرار داد، در دل های محبان و شیعیان، و این معنی جعلی است که خدای تعالی قلب هایی را می آفریند که به شما اهل بیت مایل شوند، خدای تعالی این معنی را در دعای حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام (فَجَعَلَ أَفئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ<sup>۱</sup>) بیان کرده است. و سیاق کلام و ربط و عطف آن به ما بعدش با این معنی مطابقت دارد (در زیارتنامه، بعد از فقره ی و لکم المودة الواجبة می خوانیم: والدرجات الرفیعة و المقام

المحمود) چنان کہ درجات فراتر و مقام پسندیده در نزد خدا و از اوست مودت واجبہ ہم از اوست، بنا بر این برای حضرات معصومین علیہم السلام دو گونه مودت وجود دارد یکی مودت بہ عنوان اجر رسالت، و دومی مودتی کہ خدای تعالی از خلق خود در برابر نعمت ایجاد خواسته است، یعنی برای سپاسگزاری از این نعمت، و این مودت، صورت قبول نعمت ابتدائی است کہ از بزرگ ترین نعمت ہا از تفضل باری تعالی و سبب استحقاق می باشد.

اگر گفتی معنی دو مودت چیست؟ یک دفعہ می گفتی: مودتی کہ خدای تعالی از بندگان خود در برابر نعمت ایجاد خواسته و آن را برای ایشان در برابر نعمت رسالت قرار دادہ است.

می گویم: بنا بر گفتہ ی شما بہ اعتبار این کہ سبب دو تاست مودت ہم دو تا می باشد، ولی متلازمند یعنی ہر یکی بر دیگری مبتنی است و ہر یک از آن ہا منفردا علت تامہ در استحقاق است بہ طوری کہ با توجہ بہ تلازم (بہ نظر می رسد) با بودن یکی، بہ دیگری نیاز نیست، متحدند چون کہ متعلق شان و علت غائیشان یکی است.

گفتم: بہ اعتبار دو بودن سبب، مرادم از آن (اول) سبب احتمالی تکلیف است در بہ وجود آمدن تکوینی، و دوم سبب تکلیف در بہ وجود آمدن تشریحی است. ان شاء اللہ کہ مطلب بہ لطف خدای تعالی مفہوم می باشد.



## امام هادی علیه السلام فرمود: والدرجات الرفیعة والمقام المحمود والمقام (والمكان) المعلوم عند الله عز و جل والجاء العظیم و الشأن الكبير و الشفاعة المقبولة

مرحوم مجلسی در شرحش، مقام محمود را به شفاعت یا وسیله و مقام و مکان معلوم را به رتبه های بزرگ یا وسیله تفسیر کرده است.

می گویم: مراد از و الدرجات الرفیعة مراتب قرب الهی است و بالاترین آن ها مرتبه ی مقام او ادنی الاعلی است که غیر از محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیتش علیهم السلام به توسط آن حضرت کسی به آن مرتبه نرسیده است، زیرا مقام او ادنی<sup>۱</sup> الاعلی به تعداد عارفانی مرتبه دارد که خود را شناخته اند، و هر کس به صورتی که امیر مومنان علیه السلام به کمیل فرموده (کشف سبحات الجمال من غیر اشارة)<sup>۲</sup> خود را بشناسد به نسبت رتبه اش به مقام او ادنی رسیده است، چون مقام او ادنی بالاتر از مقام قاب قوسین است، سالک در مقام قاب قوسین با مقام

۱ - نجم ۹.

۲ - شرح الاسماء الحسنی ۱۳۳/۱ و جامع الاسرار و منبع الانوار آملی ۱۲۷ و نور البراهین ۱/۲۲۲ -

عقل خود جمع می شود که مقام اول وجود مقید اوست، و بالاتر از آن مقام او ادنی است و آن مقام وجود مطلق است، و مراد از آن حال ظهور اوست یعنی ظهور وجود او از فعل، مانند حال ظهور **ضَرَبُ** - که مصدر **ضَرَبَ** است که فعل ماضی است یعنی حال مشتق شدنش از آن، زیرا قبل از مشتق شدن وجود نداشت و فاعل آن را با شکل دادن فعل خود به وجود آورده است، و سالکی که به این مقام، مقام او ادنی رسیده در آن حال محل فعلی است که به خود او مختص است و این فعل مختص به این شخص، **سَرَى** از **سَرَّهَائِ** فعل کلی یعنی مشیت است و آن مقام او ادنی نسبت به محمد و نسبت به آل محمد علیهم السلام، و مقام (نحن فیها هو و هو نحن و هو هو و نحن نحن)<sup>۱</sup> می باشد

چنان که حضرت صادق علیه السلام فرموده است و مقامی از مقاماتی است که در هیچ مکانی تعطیلی ندارد و خدای تعالی را با آن مقامات میشناسد هر که او را می شناسد، بین خدای تعالی و بین آن مقامات تفاوتی نیست غیر از این که ایشان بنده های خدای تعالی و مخلوق او هستند.<sup>۲</sup>

در این مقام، ایشان سلام الله علیهم، فاعل هستند و پایین تر از آن مقام معانی است و در این مقام (وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ \* يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ<sup>۳</sup>) ایشان به فرمان او عمل میکنند و از آینده و گذشته ی ایشان خبر دارد، و پایین تر از آن مقام ابواب است در این مقام ایشان، به فرمان حضرت حق (آن چه را حق تعالی اجازه داده) به دیگران می رسانند، و پایین تر

۱ - الخصائص الفاطمیه ۲/۲۳۶ و اللعة البيضاء ۲۸ و مکیال المکارم اصفهانی ۲/۲۹۵. و با لفظ متفاوت الکلمات المکنونه ۱۷۵.

۲ - مصباح الکنعمی ۲/۷۲ و مصباح المتهدجد ۸۰۳ و اقبال الاعمال ابن طاووس ۳/۲۱۴.

۳ - انبیاء ۲۷ و ۲۸.

از آن، مقام امام واجب اطاعه و حجت الله در زمین و آسمان است، و مقامات در درجات تفاوت دارند، و ائمه علیهم السلام در هر رتبه ای در بالاترین آن هستند تا در تقرب به مقام او ادنی برسند و رسول الله صلی الله علیه و آله در هر درجه، امام ایشان می باشد، ولی ایشان از وی متأخر از وی نیستند بنا بر این توضیح آن چه برای رسول الله صلی الله علیه و آله ثابت شود بر ایشان نیز ثابت است به جز نبوت و اسبقیت، چون ایشان به توسط رسول الله صلی الله علیه و آله به رتبه ی او رسیده اند و این گفته ی امیر مومنان در خطبه ی روز جمعه و غدیر است فرمود: (علاهم بتعلیته و سما بهم الی رتبته) <sup>۱</sup>.

در بصائر الدرجات از حضرت امام باقر علیه السلام آمده که فرمود: (فَضْلُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَ مَا جَاءَ بِهِ أَخَذَ بِهِ وَمَا نَهَى عَنْهُ أَنْتَهِيَ عَنْهُ جَرَى لَهُ مِنَ الْإِطَاعَةِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَ مَا لِرَسُولِ اللَّهِ صَ وَالْفَضِيلِ لِمُحَمَّدٍ صَ الْمُتَقَدِّمِ بَيْنَ يَدَيْهِ كَالْمُتَقَدِّمِ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ الْمُتَفَضِّلِ عَلَيْهِ كَالْمُتَفَضِّلِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَ وَ الرَّادِّ عَلَيْهِ فِي صَغِيرَةٍ أَوْ كَبِيرَةٍ عَلَى حَدِّ الشَّرْكَ بِاللَّهِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَ بَابَ اللَّهِ الَّذِي لَا يُوتَى إِلَّا مِنْهُ وَ سَبِيلَهُ الَّذِي مَنْ سَلَكَهُ وَصَلَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ كَذَلِكَ كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَ مَنْ يَعْجِدُهُ وَ جَرَى لِلاِئِمَّةِ عَ وَ أَحَدًا بَعْدَ وَاحِدٍ جَعَلَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَرْكَانَ الْأَرْضِ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا وَ عُمِدَ الْإِسْلَامِ وَ رَابِطَةَ عَلَى سَبِيلِ هُدَاهُ لَا يَهْتَدِي بِهَا إِلَّا بِهُدَاهُمْ وَ لَا يَضِلُّ خَارِجًا مِنَ الْهُدَى إِلَّا بِتَفْصِيرٍ عَنْ حَقِّهِمْ أَمْنَاءُ اللَّهِ عَلَيْهِ مَا أَهْبَطَ مِنْ عِلْمٍ أَوْ عُذْرٍ أَوْ نُذْرٍ وَ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ عَلَى مَنْ فِي الْأَرْضِ يَجْرِي لِأَخْرِهِمْ مِنَ اللَّهِ مِثْلَ الَّذِي جَرَى لِأَوْلِيهِمْ وَ لَا يَصِلُ أَحَدٌ إِلَى ذَلِكَ إِلَّا بِعَوْنِ اللَّهِ <sup>۲</sup>) فضل امیر مومنان علیه السلام همان است که محمد صلی الله علیه و آله آورده است، هر چه آورده قبول دارم و

۱ - مصباح المتعهد ۷۵۳ و تحف العقول حرانی ۲/ و میزان الحکمه ۳/ ۲۵۵۴.

۲ - همان کتاب ها . و همه آن در بصائر الدرجات ۲۱۹ و نایب المعاجز بحرانی ۱۲۰ و بحار الانوار ۳۵۴/۲۵.

هر چه نهی کرده از آن پرهیز می‌کنم، برای امیر مومنان بعد از رسول الله همان طاعت است که برای رسول الله بود، برتری از آن محمد صلی الله علیه و آله است، هر کس بر علی علیه السلام مقدم شود بر خدا و رسول خدا مقدم شده است، هر کس خود را بر تر از علی بداند خود را بر تر از خدا و رسول کرده است، هر کس در امری کوچک یا بزرگ با او مخالفت کند کار او در حد شرک به خدای تعالی است، چون که رسول الله باب الهی است که از غیر آن نمی‌شود وارد شد و راه الهی است که هر کس از آن برود به خدای تعالی می‌رسد، و بعد از رسول الله، امیر مومنان صلوات الله علیهم چنین است و همین مرتبه برای ائمه یکی بعد از دیگری است، خدای عز و جل ایشان را ارکان زمین قرار داده تا بر اهلش کج نشود و ایشان را ستون های اسلام و رابط های خود قرار داده است که خلق را به راه او رهنمایی کنند و هیچ رهروی هدایت نشود مگر با راهنمایی ایشان، و هیچ کس از جاده ی هدایت گمراه نشود مگر با قصوری که در حق ایشان روا می‌دارد، ایشان امینان خدا هستند نسبت به هر چه نازل کرده است از علم و عذر و نذر، ایشان حجت رسای خدای تعالی در روی زمین هستند، بر آخرین ایشان همان جاری است که بر اولین ایشان جاری است، و هیچ کس جز به یاری خدای تعالی به این مرتبه نمی‌رسد.

اما این که به رسول الله ملحق هستند از هر اشکالی خالی است و اخبار در این باره فراوانند و از خبرهایی که به این دلالت دارد خبر بصائر الدرجات است که با سندش از امام صادق علیه السلام در بیان آیه ی (وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ الْحَقْنَا بِهِمْ وَ مَا التَّائِهَاتُ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلِّ امْرِئٍ

بِمَا كَسَبَ رَهِيْنًا<sup>۱</sup> آورده است حضرت فرمود: وَ الَّذِينَ آمَنُوا بِمَابْرِ  
وَعَلَىٰ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ اند و ذُرِّيَّهٖ ی او ائمه و اوصیاء علیهم  
السَّلَام اند و ایشان (یعنی ذریه) را به ایشان ملحق کرده ایم  
و از ذریه ی ایشان نکاسته ایم آن چه را که محمد در باره ی  
علی علیه السلام آورده است، و حجت ایشان یکی است و طاعت  
ایشان یکی است.<sup>۲</sup>

یعنی محمد صلی الله علیه و آله، حجت اقامه کرده که  
طاعتش در رابطه با علی و اهل بیتش علیهم السلام واجب  
است و حجتش با این که خدای تعالی، علی و اهل بیتش  
را در طاعت شریک قرار داده، و حجت اهل بیت علیهم السلام  
شکسته نشده و قصوری نیافته است، اگر چه طاعت ایشان از  
حجت و از رتبه ی رسول الله اقتباس شده است زیرا هر چه به  
ایشان داده شده، از همان هاست که به پیامبر صلی الله علیه  
و آله داده شده است، مانند نورشان علیهم السلام، که از نور  
رسول الله صلی الله علیه و آله است و امیر مومنان علیه السلام  
از این نسبت خبر داده و فرموده است: (انا من احمد كالضوء من  
الضوء)<sup>۳</sup> من از احمدم مانند نور از نور.

بنا بر این، نور مانند چراغ است وقتی از چراغ بر افروخته  
شود اگر چه در هستی از چراغ متأخر است اما از چراغ است و  
از آن برگرفته شده، و بعد از شعله ور شدن با آن مساوی است و  
چنین اند امامانی که از نسل او به وجود آمده اند پس از این  
که از نور حضرت رسول خلق شدند در ذاتشان مانند او هستند و  
او بر ایشان برتری دارد برای این که در هر باره، واسطه ی بین

۱ - طور ۲۱.

۲ - بصائر الدرجات ۵۰۰ و کافی ۲۷۵/۱ و تفسیر نور الثقلین ۱۳۹/۵.

۳ - بحار الانوار ۳۸ ص ۷۹ و معانی الاخبار ۳۵۰ و ۳۵۲ و غایة المرام ۳۴/۱ و امالی صدوق ۴۱۵ و طرائف ابن طاووس ۵۱۹.

آن‌ها و بین خدای تعالی است و هر مددی که به ایشان می‌رسد از امداداتی است که به او می‌رسند، اگر چه آن حضرت صلوات الله علیه و آله، بر ایشان برتری دارد چون در وجود بر ایشان سبقت دارد و در هر باره بین ایشان و بین خدای سبحان واسطه است، و به همین دو سبب از ایشان داناتر است چون ایشان به آن دو سبب نرسیده‌اند، و بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله، امیر مومنان علیه السلام، از همه ی امامان افضل است برای این که بر ایشان سبقت دارد و واسطه ی بین ایشان (و بین رسول الله) می‌باشد، به همین سبب هم امیر مومنان علیه السلام لقب گرفت برای این که به ایشان علم می‌رساند و مؤمنون ایشان علیهم السلام هستند، و در عموم لفظ مومنان، همه ی شیعیان‌شان از پیامبران و اولیاء و مومنان وارد می‌شوند ولی دخول آنان تبعی و به نسبت رتبه ی ایشان می‌باشد. و خدای تعالی به این مورد در آیه ی (وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ) اشاره فرموده است با این تفاوت که اگر چه آن حضرت از جانب خدای تعالی و رسول او به امر قائم است ولی نسبت به فرزندانش بی واسطه و نسبت به انبیاء علیهم السلام به واسطه ی ائمه و نسبت به مومنان به واسطه ی انبیاء قیام می‌کند. در بصائر الدرجات به سندش از حرث نصری آورده که گفت از امام صادق علیه السلام شنیدم می‌گفت: رسول الله و ما در امر و نهی و حلال و حرام یکسان هستیم اما رسول الله و علی صلی الله علیهما و آلهما برتری خود را دارند.<sup>۲</sup> و در همان کتاب بسندش از ایوب بن حر یا دیگری روایت

۱ - نمل ۸۲.

۲ - بصائر الدرجات ۵۰۰ و کافی ۲۷۵/۱ و بحار ۳۶۰/۱۶

کرده که به امام صادق علیه السلام عرض کردیم: ائمه برخی نسبت به برخی داناترند؟ فرمود: آری، اما علمشان به حلال و حرام و تفسیر قرآن یکی است.<sup>۱</sup>

خلاصه، ائمه علیهم السلام در درجات عالیّه هزار دهر می گشتند و در عالم هستی غیر از چهارده معصوم علیهم السلام مخلوق دیگری نبود، تا این که در این مدت در ظهورشان به آخرین درجه (از قرب الهی) رسیدند و خدای تعالی - حمد بر او- از عرق انوارشان ۱۲۴۰۰۰ قطره آفرید و از هر قطره ای روح پیامبری را خلق فرمود، هزار دهر با انبیاء ماندند تا به پایان رسید آن چه امر داشتند آن را اداء کنند، از آن پس - حمد بر خدا - از شعاع انوار پیامبران ارواح مومنان از شیعیانشان را به وجود آورد و ایشان به واسطه ی انبیاء و بی واسطه ی ایشان به مومنان اداء کردند آن چه را که مأمور بودند.<sup>۲</sup>

و از زمانی که خدای تعالی ایشان را آفریده تا زمانی که در این دنیا ظاهر شوند در هر رتبه و مقامی، بالنسبه به اعمالشان در رساندن، یاری کردن، اندازه دادن، منع کردن، بخشیدن، گرفتن، گشودن، شفاعت کردن، تفضل، عفو، لطف، مجازات، گذشتن و قصاص کردن و غیره درجاتی دارند، به نحوی که خدای تعالی در منشورش مقرر فرموده است: (لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ<sup>۳</sup>) تا آخر آیات. در هر مقام و رتبه ای درجات والایی دارند که سزاوار است و دست هیچ کس از مخلوقات الهی به آن درجات نمی رسد، به طوری که خدای تعالی همه چیز را در دست ایشان قرار داده و امر کرده است به طور مطلق از

۱ - الاختصاص ۲۶۶ و بحار ۳۵۸/۲۵ و تفسیر عیاشی ۱۵/۱.

۲ - کافی ۴۴۱/۱ و بحار الانوار ۳۳۹/۲۵ و مجمع النورین مرندی ۲۴ و موسوعه ی احادیث اهل بیت علیهم السلام ۱۹۵/۲.

۳ - انبیاء ۲۷.

ایشان اطاعت کنند و تخصیص و تقییدی در کار نیست الا این که فرموده است: (وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ) و فرموده است: (وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ<sup>۱</sup> حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در دعای ماه رجب آن چه را اشاره کردیم بیان فرموده است: (... لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ خَلْقُكَ فَتَقَهَا وَ رَتَقَهَا بِيَدِكَ بَدْوَهَا مِنْكَ وَ عَوْدُهَا إِلَيْكَ أَعْضَادٌ وَ أَشْهَادٌ وَ مَنَاءٌ وَ أَرْوَادٌ وَ حَفْظَةٌ وَ رُؤَادٌ فِيهِمْ مَلَائِكَةٌ سَمَاءُكَ وَ أَرْضُكَ حَتَّى ظَهَرَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ...) تا پایان دعاء.

منظور حضرت علیه السلام از سماتک و ارضک، غیب عالم و شهادت آن می باشد تا هر چیزی در آن داخل باشد و قول خدای تعالی در این باره (ما وسعني ارضي و لا سمائي و وسعني قلب عبدي المومن)<sup>۲</sup> صلی الله علیه و آله الطاهرین برایت کفایت می کند).

مقام محمود، مختصرش همان است که مرحوم مجلسی در شرحش گفته است یعنی شفاعت یا وسیله، و در قاموس گفته که: وسیله و واسله و وساله، یعنی منزلت و درجه و قرب در نزد فرمانروا.

و در النهایه (در حدیث اذان گفته که اللَّهُمَّ آتِ مُحَمَّدًا الْوَسِيلَةَ<sup>۴</sup> یعنی خدا یا به محمد صلی الله علیه و آله وسیله عطاکن، وسیله در اصل به چیزی اطلاق می شود که با آن می توان به چیزی نزدیک شد و به آن رسید، و جمع آن وسائل است گفته می شود: وسل الیه وسیله و تَوَسَّلَ بِأَشْيَاءٍ سِينِ، و منظور

۱ - انسان ۳۰ .

۲ - مصباح کفعمی ۷۲/۲ و مصباح المتعجد ۸۰۳ و اقبال الاعمال ابن طاوس ۲/۱۱۴ و بحار الانوار ۳۹۳/۹۵ .

۳ - عوالی اللالی ۷/۴ و بحار الانوار ۵۵ ص ۳۹ .

۴ - تهذیب الاحکام ۸۳/۳ و مصباح المتعجد طوسی ۵۵۷ و مصباح شیخ کفعمی ۵۷۰ و اقبال الاعمال ابن طاوس ۲/۱۸۷ .



از وسیله در حدیث نزدیک شدن به خدای تعالی است، و گفته شده که شفاعت کردن در روز قیامت است، و گفته شده به معنی منزله ای از منزل های بهشت است، در حدیث در توصیف آن حضرت صلی الله علیه و آله چنین آمده است. و در مجمع البحرین (خدای تعالی فرمود: و ابتغوا الیه الوسیلة<sup>۱</sup> یعنی برای نزدیک شدن به خدای تعالی وسیله ای بجویید، و در دعاء است که اعط محمد الوسیلة<sup>۲</sup> خدایا به محمد وسیله عطا کن.

روایت شده که وسیله، بالاترین درجه در بهشت است هزار پله دارد از پله تا پله ی دیگر به قدر صد سال دویدن اسب اصیل فاصله است، بین پله تا پله ی دیگر گوهر است تا پله ی یاقوت تا پله ی طلا، تا پله ی نقره، آن را در روز قیامت می آورند و کنار درجه ی پیامبران نصب می کنند به ماه می ماند در بین ستارگان، هیچ پیامبر و صدیق و شهیدی نماند مگر این که بگوید: خوشا به حال کسی که این درجه، درجه ی او باشد،<sup>۳</sup>

و در حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله است که: سلوا الله لی الوسیله، برای من از خدای تعالی وسیله را بخواهید<sup>۴</sup> از امتش از راه تواضع خواسته دعا کنند یا از آن فایده و ثواب ببرند، در عین حال با همین دعای امتش درجاتش بالا می رود چنان که صلوات فرستادنشان این اثر را دارد، و وَسَلْتُ از باب وَعَدَ الی الله بالعمل یعنی با عمل به جانب خدای تعالی راغب شدم و به او نزدیک شدم، و وسیله از آن مشتق شده و آن چیزی است

۱ - مائده ۳۵ .

۲ - مصباح کفعمی ۴۳۰ و اقبال ۹۸/۱ .

۳ - آمالی صدوق ۱۷۸ و علل الشرایع ۱۶۵/۱ و معانی الاخبار ۱۱۶

۴ - اعانة الطالبین ۲۸۰/۱ و میزان الحکمه ۱۴۷۵/۲

کہ با آن به چیزی نزدیک شده و به آن می رسند، واسل الی الله یعنی راغب الی الله تعالی.

می گویم حدیثی که مولف مجمع البحرین به آن اشاره کرده مرحوم صدوق در معانی الاخبار آن را نقل کرده (و تمامش چنین است: عَبْدُ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةَ عَنْ ابْنِ سِنَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَقُولُ إِذَا سَأَلْتُمُ اللَّهَ فَاسْأَلُوا كَيْ الْوَسِيلَةِ، فَسَأَلْنَا النَّبِيَّ ص عَنِ الْوَسِيلَةِ فَقَالَ هِيَ دَرَجَتِي فِي الْجَنَّةِ وَ هِيَ الْفُ مَرْقَاةٌ جَوْهَرٌ إِلَى مَرْقَاةٍ زَبْرَجِدٌ إِلَى مَرْقَاةٍ لَوْلُؤَةٌ إِلَى مَرْقَاةٍ ذَهَبٌ إِلَى مَرْقَاةٍ فَضَّةٌ فَيُوتَى بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى تَنْصَبَ مَعَ دَرَجَةِ النَّبِيِّ فِي مَرْقَاةٍ النَّبِيِّ كَالْقَمَرِ بَيْنَ الْكَوَاكِبِ فَلَا يَبْقَى يَوْمَئِذٍ نَبِيٌّ وَلَا شَهِيدٌ وَلَا صَدِيقٌ إِلَّا قَالَ) طُوبَى لِمَنْ كَانَتْ هَذِهِ دَرَجَتُهُ فَيُنَادِي الْمُنَادِي وَيَسْمَعُ النَّدَاءَ جَمِيعُ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشَّهَدَاءَ وَالْمُؤْمِنِينَ هَذِهِ دَرَجَةُ مُحَمَّدٍ ص فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص فاقبل يومئذ متزرا بريطة من نور علي تاج الملك و اكيل الكرامة و علي بن ابي طالب امامي و بيده لوائي و هو لواء الحمد مكتوب عليه لا اله الا الله محمد رسول الله المفلحون هم الفائزون بالله، فاذا مررنا بالنبيين قالوا هذان ملكان لم نعرفهما و لم نرهما و اذا مررنا بالملائكة قالوا هذان نبيان مرسلان حتى اعلو الدرجة و علي يتبعني فاذا صرت في اعلى الدرجة منها و علي اسفل مني بيده لوائي فلا يبقى يومئذ نبي و لا مؤمن الا رفعوا رؤوسهم الي يقولون طوبى لهذين العندين ما اكرمهما على الله فينادي المنادي يسمع النبيون و جميع الخلائق هذا جيبى محمد و هذا وليي علي بن ابي طالب طوبى لمن احبه و ويل لمن ابغضه و كذب عليه ثم قال رسول الله ص يا علي فلا يبقى يومئذ في مشهد القيامة احد يحبك الا استروح الى هذا الكلام و ابيض وجهه و فرح قلبه و لا يبقى احد ممن عاداك و نصب لك حربا او جحد لك حقا الا اسود وجهه و اضطربت قدماء فينا انا كذلك اذا ملكان قد اقبلا الي اما احدهما فرضوان خازن الجنة و اما الآخر فمالك خازن النار فيدنو رضوان و يسلم علي و يقول السلام عليك يا

رَسُولَ اللَّهِ فَأَرَادُ عَلَيْهِ وَأَقُولُ أَيُّهَا الْمَلِكُ الطَّيِّبُ الرِّيحُ الْحَسَنُ الْوَجْهَ الْكَرِيمُ عَلَى رَبِّي مِنْ أَنْتَ فَيَقُولُ أَنَا رَضِيوَانِي خَازِنُ الْجَنَّةِ أَمْرَنِي رَبِّي آتِيكَ بِمَفَاتِيحِ الْجَنَّةِ فَخُذْهَا يَا مُحَمَّدٌ فَأَقُولُ قَدْ قَبِلْتُ ذَلِكَ مِنْ رَبِّي فَلَهُ الْحَمْدُ عَلَى مَا أَنْعَمَ بِهِ عَلَيَّ إِذْ فَعَّهَا إِلَى أَخِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَيَدْفَعُهَا إِلَيَّ وَعِيَّ وَ يَرْجِعُ رَضِيوَانِي ثُمَّ يَدْنُو مَالِكُ خَازِنُ النَّارِ فَيَسَلِمُ وَيَقُولُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَبِيبَ اللَّهِ فَأَقُولُ لَهُ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ أَيُّهَا الْمَلِكُ مَا أَنْكَرَ رُؤْيُوتِكَ وَأَقْبَحَ وَجْهَكَ مِنْ أَنْتَ فَيَقُولُ أَنَا مَالِكُ خَازِنُ النَّارِ أَمْرَنِي رَبِّي أَنْ آتِيكَ بِمَفَاتِيحِ النَّارِ فَأَقُولُ قَدْ قَبِلْتُ ذَلِكَ مِنْ رَبِّي فَلَهُ الْحَمْدُ عَلَى مَا أَنْعَمَ بِهِ عَلَيَّ وَ فَضَّلَنِي بِهِ إِذْ فَعَّهَا إِلَى أَخِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَيَدْفَعُهَا إِلَيْهِ ثُمَّ يَرْجِعُ مَالِكُ فَيُقْبِلُ عَلَيَّ وَمَعَهُ مَفَاتِيحُ الْجَنَّةِ وَمَقَالِيدُ النَّارِ حَتَّى يَقْعُدَ عَلَيَّ عَجِزَةً جَهَنَّمَ وَيَأْخُذُ زِمَامَهَا بِيَدِهِ وَقَدْ عَلَا زَفِيرُهَا وَإِسْتَدَّ حَرُّهَا وَ كَثُرَ تَطَائُرُ شَرِّهَا فَيُنَادِي جَهَنَّمَ يَا عَلِيُّ جُزْنِي قَدْ أَطْفَأَ نُورُكَ لَهْبِي فَيَقُولُ عَلِيُّ لَهَا ذَرِي هَذَا وَلَيْسِي وَ خُذِي هَذَا عَدُوِّي فَلِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ أَشَدُّ مُطَاوَعَةً لِعَلِّي مِنْ غَلَامٍ أَحَدِكُمْ (لِصَاحِبِهِ فَإِنْ شَاءَ يَذْهَبُ بِهَا يَمْنَةً وَإِنْ شَاءَ يَذْهَبُ بِهَا يَسْرَةً وَ لِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ أَشَدُّ مُطَاوَعَةً لِعَلِّي مِنْ جَمِيعِ الْخَلَائِقِ وَ ذَلِكَ أَنْ عَلِيًّا ع يَوْمَئِذٍ قَسِمَ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ).<sup>۱</sup>

عبد الله بن مغیره از ابن سنان از امام صادق علیه السلام روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به مردم می گفت وقتی از خدای تعالی چیزی می خواهید از او برای من وسیله را بخواهید از رسول الله صلی الله علیه و آله سؤال شد وسیله چیست؟ فرمود: درجه ی من در بهشت است و آن هزار پله گوهر است تا پله ی زبرجد تا پله ی لؤلؤ تا پله ی طلا تا پله ی نقره در روز قیامت آورده می شود تا بین درجه ی پیامبران علیهم السلام نصب شود وسیله ی من در بین درجه ی پیامبران به مانند ماه در بین

۱ - معانی الاخبار صدوق ۱۱۷ و روضة الواعظین فتال نیشابوری ۱۱۳ و بصائر الدرجات صفار ۴۳۶ دو سطر داخل (-) داخل در متن نبود برای مزید فایده آوردیم.

ستارگان می باشد، پیامبر و شهید و صدیقی نمی ماند مگر این که می گوید: خوش به حال کسی که این درجه مال او باشد منادی جار می زند و همه ی پیامبران و صدیقان و شهیدان و مومنان می شنوند این درجه ی محمد صلی الله علیه و آله است. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: در آن روز با ردائی از نور می آیم در حالی که تاج ملک و اکیل کرامت در سر دارم و علی بن ابی طالب در جلو من است و علمم در دست اوست و آن لواء حمد است در آن نوشته شده است: لا اله الا الله المفلحون هم الفائزون بالله، وقتی از کنار پیامبران می گذریم می گویند این دو فرشته ی گرامی و مقربند ما آن ها را نمی شناسیم و آن ها را ندیده ایم. وقتی از کنار فرشتگان می گذریم می گویند این دو پیامبر مرسل هستند تا این که به درجه بالا می روم و علی هم در عقب من است تا این که به بالاترین درجه می رسم و علی یک پله از من پایین تر است. در آن روز پیامبری و صدیقی و شهیدی نمی ماند مگر این که می گوید خوش به حال این دو بنده، چه اندازه در بارگاه الهی گرامی هستند. از جانب خدای تعالی ندائی می رسد که همه ی پیامبران و صدیقان و شهداء و مومنان می شنوند، این حبیب من محمد است و این ولی من علی است، خوش به حال کسی که او را دوست می دارد و وای به حال کسی که به او بغض دارد و او را تکذیب می کند، رسول خدا آن گاه گفت یا علی در آن روز باقی نمی ماند کسی که تو را دوست دارد مگر این که از این سخن احساس راحتی می کند و صورتش سفید می شود و دلش شاد می گردد و نمی ماند کسی که تو را دشمن داشت یا با تو جنگ کرده است یا حقی از تو را انکار کرده است مگر این که رویش سیاه می شود و گام هایش

می لرزد. در این حال دو فرشته می آیند یکی رضوان خازن بهشت است و دیگری مالک خازن دوزخ، رضوان نزدیک می آید و می گوید یا احمد بر تو درود باد می گویم ای فرشته درود بر تو باد، کیستی؟ چه قدر زیبا و خوشبویی، می گوید: من رضوان خازن بهشت هستم و این ها کلیدهای بهشتند رب عزت آن ها را به شما فرستاده است ای احمد این ها را بگیر، می گویم: از خدایم قبول کردم حمد و سپاس از آن اوست در برابر آن چه مرا برتری داد، آن ها را به برادرم علی بن ابی طالب بده. رضوان برمی گردد و مالک نزدیک می شود و می گوید: ای احمد درود بر تو، رسول الله می گوید: بر تو درود، ای فرشته تو کیستی؟ صورتت چه زشت است و دیدنت چه قدر ناپسند، می گوید: من خازن دوزخ هستم، این ها قفل های جهنم است رب العزه آن ها را به شما فرستاده ای احمد آن ها را بگیر، می گویم: از خدایم قبول کردم حمد و سپاس بر او که مرا برتری داد، آن ها را به برادرم علی بن ابی طالب بده، سپس مالک بر میگردد و علی می آید در حالی که کلیدهای بهشت و قفل های جهنم با اوست تا این که در پایانه ی جهنم می ایستد، در حالی که شراره هایش پر می کشند و زفیرش بلند است، و حرارتش شدت دارد و علی علیه السلام زمام آن را به دست می گیرد، جهنم به او می گوید: یا علی از من بگذر نورت لهیب مرا خاموش کرد، علی علیه السلام می گوید: ای دوزخ آرام باش، این را بگیر و این یکی را رها کن این را بگیر دشمن من است و این را رها کن این دوست من است، جهنم در آن روز از علی (ع) اطاعت می کند بیش از اطاعتی که غلام کسی از او می کند، اگر بخواهد او را به راست می برد و اگر بخواهد به چپ ببرد می برد، جهنم در آن روز در اطاعت کردن از علی

شدید تر از همه ی خلق می باشد و این به آن سبب است که علی تقسیم کننده ی بهشت و جهنم است. پایان ترجمه ی حدیث .

می گویم: مقام محمود به معنی مقام محمود و پسندیده است و یا محمود کسی است که در آن مقام باشد، زیرا هر کس او را ببیند وی را می ستاید، و بر او ثناء می گوید و دو اعتبار دارد اعتبار از جهت فضیلت و اعتبار از جهت فاضلیت. اعتبار اول، از آن سبب است که در بالاترین مرتبه ی قرب خدای تعالی قرار دارد و همه او را می ستایند، و هر کس در آن مقام باشد او را می ستاید چون مقامی نزدیک تر از آن وجود ندارد تا مستحق ثناء شود یا با او مساوی باشد.

و اعتبار دوم، از این جهت است که بالاترین مرتبه ی قرب الی الله است و لازم است همه ی خلق به او نیازمند باشند چون والاتر از همه ی مقام ها است، و به جهت علیت و قیومیت بر همه احاطه دارد. بنا بر اعتبار اول مراد از آن قرب مطلق است که مقام او ادنی باشد. و بنا بر اعتبار دوم مراد از آن بابت مطلقه است یعنی مانند واسطه بودن بین خلق و بین الله تعالی، و گرفتن از حضرت باری تعالی و رساندن به ما سوی الله، و شفاعت برای مقصرینی که پیرو صاحب مقام هستند، و به همین علت که گفتیم (مرحوم شارح، مجلسی) مقام محمود را به شفاعت یا وسیله تفسیر کرده است و وسیله به قرب یا شفاعت یا منزلتی مخصوص در بهشت تفسیر شده است چنان که در حدیث معانی گذشت، و آن، بنا بر اقتضاء، مقام حکم یعنی داور بر حق و عدل و تقسیم برابر است به طوری که در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام (از رسول الله صلی الله علیه و آله آمده است ثُمَّ آتِيَ الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ حَتَّى أَقْضِيَ عَلَيْهِ وَ

هُوَ تَلُّ مِنْ مِسْكِ أَذْفَرِ بِحِيَالِ الْعَرْشِ یعنی به مقام محمود می روم تا در آن داورى كنم و آن تلى از مشك اذفر رو به روى عرش (است). پس این كه معنى مقام محمود، قرب الى الله يا شفاعت يا وسيله يا منزلتى از منزل هاى بهشت است مكانى است كه به این امور تفسیر شده است، بالاترین مرتبه همان است كه در مقام محمود واقع می شود.

میرزا محمد قمى در تفسیرش از روضة الواعظین مفید و مجلسى در بحار الانوار از همان كتاب روایت کرده اند كه رسول الله صلى الله عليه و آله فرمود: وقتى در مقام محمود ایستادم برای دارندگان گناهان كبیره از امتم شفاعت می كنم و در باره ی كسانى كه فرزندان مرا اذیت کرده اند شفاعت نخواهم كرد.<sup>۲</sup>

و باز در آن كتاب است كه خدای تعالی فرموده است: (عسى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً یعنی باشد كه خدایت در مقامى محمود مبعوثت كند،<sup>۳</sup> رسول الله صلى الله عليه و آله گفت: مقامى است كه من در آن جا برای امتم شفاعت می كنم.<sup>۴</sup> این مكان مقام محمود نامیده شده به همان علت كه در اول گفتیم كه پسندیده است و كسى كه در آن جا مى ایستد پسندیده است و كسى كه آن جا مى ایستد همه ی كسانى را كه اهل طاعت اند تعریف می كند چنان كه در توحید آمده است:

در توحید در حدیثى از امیر مومنان علیه السلام روایت شده كه از اهل محشر مى گفت فرمود كه: سپس در محلى كه مقام

۱ - بحار الانوار ۸/ص ۴۵ و عیاشى ۳۱۲.

۲ - روضة الواعظین ۲۷۳ و بحار الانوار ۸/۳۷.

۳ - اسراء ۷۹.

۴ - روضة الواعظین ۳۱۹ و تفسیر نور الثقلین ۳/۲۰۸.

محمد صلی الله علیه و آله آن جاست و آن مقام محمود است اهل محشر آن جا جمع می شوند، رسول الله، خدا ی تعالی را ثناء می گوید ثنائی که هیچ کس قبل از او چنان ثناء نگفته است، سپس فرشتگان را ثناء می کند و هیچ فرشته ای نمی ماند الا این که محمد صلی الله علیه و آله آن را ثناء می گوید، پس از آن پیامبران را تمجید و تعریف می کند با مواردی که قبل از او کسی پیامبران را چنان تعریف نکرده است و پس از آن مردان مؤمن و زنان مومنه را تمجید می کند و اول از صدیقین شروع می کند و بعد از آن شهیدان را و بعد از آن شایستگان را ذکر می کند، و قول خدای تعالی این است: (عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا) امید است خدای تعالی تو را در مقام محمود مبعوث کند، خوشا به حال کسی که در آن مقام حظی دارد و وای به حال کسی که در آن مقام بهره و نصیبی ندارد.<sup>۱</sup>

اما گفته ی صاحب مجمع البحرین (از راه تواضع از امتش خواسته او را دعا کنند یا از آن فایده و ثواب ببرند، در عین حال با همین دعای امتش درجاتش بالا می رود چنان که صلوات فرستادنشان این اثر را دارد.

تعلیل اول قابل توجیه نیست، زیرا مقام، مقام خود کوچک کردن نیست، اما این خواسته ی او صلی الله علیه و آله به فرمان الهی است برای این که آن حضرت (مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ)<sup>۲</sup> از روی هوای نفس سخن نمی گوید.

و تعلیل دوم موجه و درست است و این سخن او هم (در عین حال با همین دعای امتش درجاتش بالا می رود چنان که صلوات فرستادنشان این اثر را دارد) درست است ولی نه به

۱ - تمامی حدیث در کتاب توحید صدوق باب ۳۶ ح ۵ آمده و تفسیر نور الثقلین ۲۰۶/۳.

۲ - نجم ۳.



این معنی که این بالا رفتن درجات به ذات او ملحق شود بلکه به آن چه به او ملحق است ملحق می شود، مانند نماز که فضیلتش در مسجد افزایش می یابد و در حمام کاسته می شود و جلوتر در این باره سخن گفتیم، و هر کس نفع بردن ایشان با دعای شیعیانشان را انکار کند به مسأله جاهل است، چگونه چنین نباشد در صورتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: تناكحوا تناسلوا فانی اباهي بكم الامم الماضية و القرون السالفة يوم القيمة و لو بالسقط<sup>۱</sup> ازدواج کنید فرزند دار شوید که من به وسیله ی شما به امت های زمان های گذشته در روز قیامت مباحات خواهم کرد حتی به بچه ای که سقط شده باشد.

اگر بگویی اخباری که ذکر کردی دلالت می کنند که مقام محمود مختص حضرت رسول صلی الله علیه و آله است در صورتی که تو در صدد هستی آن را برای ائمه اثبات کنی! می گویم: با هر صفت پسندیده ای که وصف شوند رسول الله صلی الله علیه و آله در آن صفت امام بلکه اصل ایشان و مقتدا می باشد بنا بر این آن صفت مال آن حضرت است و از جانب خدای تعالی مأموریت دارد آن را به ایشان برساند برای این که بینشان و بین خدای تعالی واسطه است، و مقام محمود از آن جمله است، مقام اوست و بالاترین مرتبه ی آن به آن حضرت اختصاص دارد نه به ایشان، مرتبه ی بعدی از آن امیر مومنان است و ائمه در مراتب خود بعد از امیر مومنان علیه السلام هستند الا این که مقام به نام رسول الله صلی الله علیه و آله خوانده می شود و مقام محمود به او نسبت دارد و ایشان علیهم السلام جاری مجرای او هستند، مقام محمود در هر باره، مکان

۱ - مستدرک الوسائل ۱۴/۱۵۳ و و الخرائج و الجرائح ۲/۹۲۰ و تفسیر المیزان ۱/۱۷۹.

قرب و شفاعت و وسیله و منزلتی از منزل های بهشتی اوست الا این که رسول الله داعی و فرمانده ایشان است، در شفاعت کردن با اذن خدای تعالی برایشان شفاعت می کند و ایشان به فرمان خدا و فرمان رسول او شفاعت می کنند برای هر کسی که بخواهند و شفیع می سازند هر کسی را بخواهند در باره ی هر کسی که بخواهند با این توضیح ایشان علیهم السلام به مقام شفاعت کردن و شفیع قرار دادن به توسط آن حضرت رسیده اند و در وسیله و قرب و منزلت نیز چنین اند با این نظر نسبت دادن مقام محمود به ایشان صحیح می باشد.

اما قول امام علیه السلام (و المقام المعلوم) و در بعضی نسخه های صحیح (و المقام و المکان المعلوم) آمده است، و مکان و مقام با فتح میم یک معنی دارند، زیرا مقام با فتح میم محل ایستادن است وقتی منظور از آن مکان شفاعت بوده باشد، مانند مقام محمود، یا اعم از آن مانند عهده دار شدن امر حساب و تقسیم بهشت و دوزخ و نشانیدن اهل استحقاق در هر دو سرای در منزل هایشان، و اگر با ضم میم هم باشد با مکان منافاتی ندارد، ولی با منزلت در بهشت سازگارتر است برای این که محل اقامت است، بنا بر وجه اول، وجه اول این جا با وجه اول یکی می شوند، و بنا بر وجه دوم این جا و آن جا یعنی منزلت در بهشت باز هم یکی اند الا این که مقتضای عطف مغایرت است. بنا بر این به معنی اعم حمل می شود یا متقدم مخصوص می شود به آن چه به روز حساب مربوط است یا به شفاعت، و این به منزلت در بهشت یا بالعکس، یا مراد از مغایرت عطف ابهام باشد به این صورت که گفته شود مقام و مکان در جهت ابهام با هم متغایرنند، اگر مراد از اولی شفاعت باشد مراد از دومی متعلقات روز قیامت است یا منزلت

در بهشت، و اگر مراد از اولی منزلت یا متعلقات روز قیامت باشد مراد از دومی شفاعت است یا مراد از دومی قرب الهی است و مراد از اول ما سوای آن یا بالعکس.

و قول آن حضرت، المعلوم به عهد ذهنی یا ذکری اشاره می کند بنا بر این که عهد ذهنی باشد مراد از محمود به خصوص شفاعت می شود و مراد از معلوم به طور مطلق غیر شفاعت، یا ما سوای آن روز قیامت یا بالعکس، و بنا بر عهد ذکری مراد از محمود به خصوص یا به طور مطلق شفاعت می شود و مراد از بالمعلوم نفس مقام یعنی مکان معلوم.

خلاصه چنان که گفته می شود ظاهر در عطف مغایرت و تفسیر محتمل است اگر چه بعید باشد، و احتمال می رود مراد در اول ولایت مطلقه باشد که سلطنت کبری است و مراد در دوم مراد بعضی موجبات آن باشد.

در معانی الاخبار و توحید به سندش از محمد بن مسلم روایت شده که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم می گفت: (إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ خَلْقًا خَلَقَهُمْ مِنْ نُورِهِ وَ رَحْمَتِهِ لِرَحْمَتِهِ فَبِهِمْ عَيْنُ اللَّهِ النَّاطِرَةَ وَ أذْنَهُ السَّامِعَةَ وَ لِسَانَهُ النَّاطِقَ فِي خَلْقِهِ بِأَذْنِهِ وَ أَمَانُوهُ عَلَيَّ مَا أَنْزَلَ مِنْ عَذْرٍ أَوْ نَذْرٍ أَوْ حُجَّةٍ فَبِهِمْ يَمْحُو اللَّهُ السَّيِّئَاتِ وَ بِهِمْ يَدْفَعُ الضُّيْمَ وَ بِهِمْ يُنْزِلُ الرَّحْمَةَ وَ بِهِمْ يُحْيِي مَيِّتًا وَ يُمِيتُ حَيًّا وَ بِهِمْ يَبْتَلِي خَلْقَهُ وَ بِهِمْ يَقْضِي فِي خَلْقِهِ قَضِيَّةً قُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ مَنْ هَؤُلَاءِ قَالَ الْأَوْصِيَاءُ<sup>۱</sup>) یعنی خدای تعالی مخلوقاتى دارد که ایشان را از نورش و از رحمتی برای رحمتش آفریده است ایشان به فرمان او، چشم های بینا و گوش هاس شنوا و زبان های گویای او در بین خلق او هستند و امینان او هستند نسبت به آن چه نازل فرموده است از عذر و نذر و حجت، خدای سبحان به وسیله ی ایشان گناهان را محو می کند و به سبب ایشان ظلم و ستم را

دفع می کند، و به واسطه ی ایشان رحمتش را نازل می کند و با ایشان مرده ای را زنده کرده و زنده ای را می میراند و خلق خود را با ایشان امتحان می کند و با ایشان در میان خلقش قضیه ای را روشن می کند، عرض کردم فدایت شوم این ها چه کسانی هستند؟ فرمود: اوصیاء (یعنی جانشینان رسول الله صلی الله علیه و آله) هستند.

و مراد از قول امام هادی علیه السلام (عند الله عز و جل) با توجه به احتمالات سه گانه، این است که خدای تعالی این مقام معلوم را در روز قیامت یا در بهشت یا در مکانی و قرب به او برای ایشان آماده کرده است. و عنده یعنی در ملک او، و آن را به خود نسبت داده تا معلوم کند که اختصاصی و تشریفی است به طوری که آن را برای ایشان سلام الله علیهم ذخیره کرده است و از اخبارشان چنین معلوم می شود که مقام مورد نظر بالاترین مقامات و اشرف و احب آن هاست و به این مورد حمل می شود: (و وسعني قلب عبدي المؤمن)<sup>۱</sup> قلب بنده ی مومنم مرا در خود جای داد، و این جای دادن با (الرَّحْمَنُ عَلَي الْعَرْشِ اسْتَوَى)<sup>۲</sup> و با قول ایشان (نحن محال مشية الله و السنة ارادته و معانيه) تعبیر می شود، چنان که در حدیث جابر جعفی از امام باقر علیه السلام گذشت.

فرمود: ای جابر علیک بالبیان و المعانی، گفتم: بیان و معانی چیست؟ فرمود اما بیان این است که بدانی خدای تعالی ماندی ندارد و باید او را بیرستی و چیزی را به او شریک قرار ندهی و اما معانی ما معانی او هستیم ما جنب او و دست او و زبان او و امر او و حکم او و علم او و حق او هستیم، (وَ نَحْنُ إِذَا

۱ - عوالی اللالی ۴ و بحار الانوار ۵۵ ص ۳۹.

۲ - طه ۵.

شِنَّا شَاءَ اللَّهُ وَإِذَا أَرَدْنَا أَرَادَ اللَّهُ) وقتی ما خواستیم خدای تعالی خواسته است و زمانی اراده کردیم خدای سبحان اراده کرده است. (نَحْنُ الْمَثَانِي الَّتِي أَعْطَاهَا اللَّهُ نَبِيَّنَا وَ نَحْنُ وَجْهَ اللَّهِ نَتَقَلَّبُ فِي الْأَرْضِ بَيْنَ أَظْهَرِكُمْ عَرَفْنَا مَنْ عَرَفْنَا وَ جَهَلْنَا مَنْ جَهَلْنَا مَنْ عَرَفْنَا فَأَمَامَهُ الْيَقِينُ وَ مَنْ جَهَلْنَا فَأَمَامَهُ السَّعِيرُ<sup>۱</sup> ما مثانی هستیم که خدای تعالی ما را به پیامبرش عطا کرده است ما وجه الهی هستیم که در روی زمین بین شما در حرکت است هر کس ما را بشناسد یقین در پیش اوست و هر کس به ما نادان باشد سجين پیش روی اوست. (و لو شئنا خرقتنا الارض و صعدنا السماء) و اگر بخواهیم زمین را می شکافیم و به آسمان می رویم (إِلَيْنَا إِيَابُ هَذَا الْخَلْقِ وَ عَلَيْنَا حِسَابُهُمْ ) این خلق به سوی ما می آیند و حساب کشیدن از این ها با ماست.

گفته ی امام باقر علیه السلام (و لو شئنا خرقتنا الارض و صعدنا السماء) را تأیید می کند آن چه از مقداد بن اسود کندی روایت شده است او گفت: روزی مولایم به من فرمود: شمشیر مرا بیاور، آوردم روی زانوانش گذاشت و سپس به آسمان بالا رفت و من به او نگاه می کردم تا از نظرم غایب شد وقت ظهر فرود آمد و از شمشیرش خون می چکید، عرض کردم ای مولای من کجا بودی؟ فرمود: عده ای در عالم بالا خصومت داشتند بالا رفتم و آن جا را تطهیر کردم، عرض کردم مولای من، امر عالم بالا با شماست؟ فرمود: ای پسر اسود، من حجت خدای سبحان بر خلق خدا در آسمان ها و زمینش هستم در آسمان ملکی نیست قدمی بردارد مگر با اذن من، و اهل باطل در من شک می کنند.<sup>۲</sup>

۱ - التوحید ۱۵۰ و مشارق انوار الیقین ۲۸۴ تا ۲۸۶ و بحار الانوار ۲۰۲/۷ و ۲۴ ص ۱۱۴ .

۲ - مجمع النورین مرندی ۱۹۱ و مشارق انوار الیقین برسی ۳۴۳.

مقصود از این عهد ذهنی یا ذکری، اشاره به مقامی است که در آن می ایستد یا برپا می دارد کسی که قلبش عرش الرحمن است رحمانی که با رحمانیتش بر آن استیلا یافته است، او چشم و زبان و دست و قلب و امر و حکم و تمامی معانی افعال اوست، هم چنین او بیت الله، باب الله می باشد. در احتجاج طبرسی از اصبع بن نباته روایت شده که گفت: نزد امیر مومنان علیه السلام نشسته بودم ابن کواء به خدمتش رسید و گفت: ای امیر مومنان، بیوت، در قول خدای تعالی (وَ لَيْسَ الْبِرُّ بِانَّ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اتَّقَى وَ اتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا<sup>۱</sup>) چه کسانی هستند؟ علی علیه السلام فرمود: ما هستیم خانه هایی که خدای تعالی فرمان داده است از درهایشان داخل شوند، ما باب الله و بیوت او هستیم که از آن ها وارد می شوند، هر کس از ما پیروی کند و به ولایت ما اقرار نماید از درها به خانه ها وارد شده و هر کس با ما مخالف باشد و دیگری را بر ما برتری دهد به خانه ها از پشت آن ها وارد شده است، خدای تعالی اگر می خواست خود را به مردم می شناساند تا وی را به یگانگی بشناسند و از در او وارد شوند ولی ما را ابواب و صراط و باب خود قرار داده که از آن وارد می شوند، پس هر کس از ولایت ما عدول کند و دیگری را بر ما ترجیح بدهد ایشان (عَنِ الصِّرَاطِ لَنَا كِبُونُ<sup>۲</sup>) از راه راست برمی گردند.

و غیر این خبر که دلالت دارد: ائمه علیهم السلام مقامات و معانی و ابواب و حجج او هستند، و در مقام معلوم و محمود نمی ایستد و آن را بر پا نمی دارد مگر کسی که دارای چنین رتبه ای

۱ - بقره ۱۸۹.

۲ - مومنون ۷۴.

بالا باشد، و به همین علت و برای تعظیم نیز فرمود: عند الله، عز و جل هم فرمود تا اشاره باشد به این که خدای تعالی از هر نسبتی که به وی اضافه شود چه بزرگ و چه اندک فراتر می باشد، زیرا مقام مورد اشاره گر چه در رتبه ی نسبت و اضافات از سایر مراتب، در نهایت کمال امکان قرار دارد الا این که وقتی امام علیه السلام، شرف و علو منزلتش و نسبتش در نزد خدای بزرگ را اعلام کرد شرفی که در امکان نهایت ندارد اعلام فرمود که هیچ خلقی از نقص و فقر جان سالم به در نمی برد، و در تحقق ذاتی به نیستی و لا شیئی می رسد و حال آن که خدای تعالی فراتر از هر شیئی است هر بزرگی در جنب وی حقیر است چنان که امام زین العابدین علیه السلام عرض می کند: (فَلَيْكَ الْعُلُوُّ الْأَعْلَى فَوْقَ كُلِّ عَالٍ، وَ الْجَلَالُ الْأَمَجْدُ فَوْقَ كُلِّ جَلَالٍ، كُلِّ جَلِيلٍ عِنْدَكَ صَغِيرٌ، وَ كُلِّ شَرِيفٍ فِي جَنْبِ شَرَفِكَ حَقِيرٌ) ۱

و خدای سبحان، در شرف و عزت از این مبالغه ها و از هر چیزی خواه بزرگ و خواه کوچک باشد فراتر است (آری) از هر چیزی فراتر و مقدس می باشد، و هر چه خدای سبحان به خودش نسبت می دهد تشریف و فضل و کرم اوست و در هر حال حمد از آن او می باشد، و امکان دارد که (عند) به سبب (المعلوم) از باب این که معمول آن بوده منصوب باشد و معنی این می شود که: آن مکان یا مقام معلوم در علم خدای تعالی، برای محمد و آل محمد صلی الله علیهم، معین شده است یا این که قدر این مکان و مقام را نمی داند مگر خدای سبحان، یا کسی از دوستان و اولیاء او می داند که خدای تعالی او را مطلع ساخته است، الا این که ظاهراً مراد از معلوم، معلومی

است کہ صاحبان علم به اجمال یا به تفصیل می دانند یا معلوم به معنی مشار الیه است و مشار الیه همان مقام محمود است یا آن چه سابقاً ذکر کردیم.

### بیان جاه عظیم آل محمد علیهم السلام

قول امام هادی علیه السلام : و الجاه العظیم) به معنی وجه است یعنی قدر و منزلت، و وجه جهت و قسمت رویه ی هر چیزی است، می فرماید قدر و منزلت شما نزد خدای تعالی بزرگ است، یعنی خدای تعالی سائلی را که به جاه یعنی قدر و منزلت ایشان متوسل شود رد نمی کند. برای این که قدر ایشان در پیشگاه خدای تعالی از هر چیزی بزرگ تر است، به هر صورت باشد (خدای تعالی) مهربان تر از ایشان بوده و در هر چیزی به ایشان سخی تر است زیرا ایشان علیهم السلام، او را در هر باره ای قبول کرده اند، و او از هر چیز (و هر کسی) به انجام هر خیری سزاوارتر می باشد، چون (خدای تعالی) ایشان را خلق فرمود و ایشان را دعوت کرد به آن چه می خواست به نحوی اجابت کردند که خواسته ی او بود، و او به این اجابت زیبا از خلق خود سزاوارتر بود، اجابت ایشان را اجابت کرد و به سبب ایشان در هر باره ای اجابت فرمود.

در مجالس مفید به سندش از جابر از امام باقر علیه السلام، از پدرش از جدش روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: (إِنَّهُ إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ سَكَنَ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ وَ أَهْلُ النَّارِ النَّارَ مَكِّثَ عَبْدٌ فِي النَّارِ سَبْعِينَ خَرِيفًا وَ الْخَرِيفُ سَبْعُونَ سَنَةً ثُمَّ إِنَّهُ يَسْأَلُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ يُنَادِيهِ فَيَقُولُ يَا رَبِّ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ لَمَّا رَحِمْتَنِي قَالَ فَيُوحِي اللَّهُ حُلَّ جَلَالِهِ إِلَى جِبْرِئِيلَ عَ أَنْ أَهْبِطَ إِلَى عَبْدِي فَأَخْرَجَهُ فَيَقُولُ جِبْرِئِيلُ يَا رَبِّ وَ كَيْفَ لِي بِالْهَيُوطِ فِي النَّارِ فَيَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِنِّي قَدْ أَمَرْتُهَا أَنْ تَكُونَ عَلَيْكَ بَرْدًا وَ



سَلَامًا قَالَ فَيَقُولُ يَا رَبِّ فَمَا عَلِمِي بِمَوْضِعِهِ فَيَقُولُ إِنَّهُ فِي جُبِّ مَنْ  
سَجَّينَ فَيَهْبِطُ جِبْرَائِيلُ إِلَى النَّارِ فَيَجِدُهُ مِعْقُولًا عَلَى وَجْهِهِ فَيُخْرِجُهُ  
فَيَقِفُ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَا عَبْدِي كَيْفَ  
لَبِثْتَ تَنَاشَدْنِي فِي النَّارِ فَيَقُولُ يَا رَبِّ مَا أَحْصِيهِ فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ  
أَمَا وَعِزَّتِي وَجَلَالِي لَوْلَا مَنْ سَأَلَنِي بِحَقِّهِمْ عِنْدِي لَأَطَلْتُ هَوَانِكَ  
فِي النَّارِ وَلَكِنَّهُ حَتَمَ عَلَيَّ نَفْسِي أَنْ لَا يَسْأَلَنِي عَبْدٌ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ  
بَيْتِهِ إِلَّا غَفَرْتُ لَهُ مَا كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ وَقَدْ غَفَرْتُ لَكَ الْيَوْمَ ثُمَّ يُؤَمَّرُ  
إِلَى الْجَنَّةِ<sup>(۱)</sup> روز قیامت که بشود بهشتی ها در بهشت و جهنمی  
ها در جهنم ساکن شوند، بنده ای هفتاد خریف که هر خریف  
هفتاد سال است در جهنم می ماند، سپس به حق محمد و  
اهل بیت او از خدا می خواهد که به او رحم کند، خدای تعالی  
به جبرئیل وحی می فرماید به نزد بنده ی من فرود آی و او را  
از جهنم بیرون بیاور، جبرئیل عرض می کند: خدایا چگونه به  
جهنم فرود آیم؟ خدای تعالی میفرماید: به جهنم دستور داده  
ام برایت سرد و سالم باشد، عرض می کند خدایا من از محلی  
که در آن است آگاهی ندارم، می فرماید: در سجین در چاهی  
است جبرئیل هبوط می کند و او را می بیند که به رو افتاده  
و به زنجیر بسته است او را بیرون می آورد در برابر خدای تعالی  
میایستد خدای تعالی به او می فرماید: ای بنده ی من چه قدر  
در آتش مرا سوگند می دادی؟ جواب می دهد خدایا، نمی  
توانم به شمار آورم، خدای تعالی می فرماید: به عزت و جلالم  
سوگند، اگر به حق ایشان از من نمی خواستی به خواریت در  
آتش طول می دادم، ولی به خودم حتم کرده ام که بنده ای  
به حق محمد و اهل بیتش از من نخواهد مگر این که بر وی  
بیخشم گناہانی را که بین من و اوست، امروز تو را آمرزیدم و  
پس از آن دستور داده می شود که به بهشت برود.

و در مناقب ابن شاذان به صورت مرفوع به سماعه روایت شده که گفت: امام ابو الحسن علیه السلام به من فرمود: ای سماعه، هرگاه به خدای تعالی حاجتی داشتی بگو:

(اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِيِّ فَإِنَّ لَهُمَا عِنْدَكَ شَأْنًا مِنَ الشَّيْءِ وَقَدْرًا مِنَ الْقَدْرِ فَبِحَقِّ ذَلِكَ الشَّيْءِ وَبِحَقِّ ذَلِكَ الْقَدْرِ أَنْ تَصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا وَكَذَا فَإِنَّهُ إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَمْ يُنْقِ مَلِكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا مُؤْمِنٌ مُمْتَحَنٌ إِلَّا وَهُوَ يَحْتَاجُ إِلَيْهِمَا فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ<sup>۱</sup>) خدایا به حق محمد و علی از تو درخواست می کنم، که آن دو در پیشگاه تو شأن و قدری دارند، به حق آن شأن و به حق آن قدر از تو می خواهیم به محمد و آل محمد درود بفرستی و حاجت مرا برآورده کنی. روز قیامت که بشود هیچ فرشته ی مقرب و هیچ پیامبر مرسل و هیچ مومن ممتحنی نمی ماند مگر این که در آن روز به آن دو حضرت نیاز دارند.

دعاء به حق و جاه ایشان در پیشگاه خدای تعالی به اجابت می رسد، چنان که بارها در گذشته یاد کردیم (علت عمده ای دارد و آن این است که) خدای تعالی ایشان را برای خود خلق کرد و برایش بالذات در غیر ایشان شأنی نیست، و نیز همه ی موجودات غیر از ایشان را چه حیوان و نبات و معدن و جماد، جوهر و عرض باشند از اسباب و مسببات، عین باشند یا معنی، صفت باشند یا موصوف همه را برای ایشان خلق کرده است و این قول امیر مومنان علیه السلام است که فرمود: (نَحْنُ صَنَائِعُ رَبِّنَا وَالْخَلْقُ بَعْدَ صَنَائِعِنَا<sup>۲</sup>) یعنی ما کسانی هستیم که خدای تعالی برای خودش برگزیده، و همه ی خلق را برای ما آفریده

۱ - اصول کافی ۵۶۲/۲ و بحار الانوار ۵۹/۸ و جامع احادیث الشیعه ۲۴۶/۱۵.

۲ - مکمال المکارم اصفهانی ۳۸/۱ و اللمعة البيضاء ۱۵۲ و شرح اصول کافی ۹۴/۳ و نهج البلاغه خ ۱۲۸ و بحار الانوار ۵۸/۳۳.

است. بنا بر این، جاه ایشان در پیشگاه خدای تعالی نزدیک تر و بالاتر از سؤال سائل از سایر خلق اوست.

### مطلب سائل به حق ایشان از چند وجه بیرون نیست:

یا با جاه و حق ایشان منافات دارد، یا با آن مخالف است و یا با حق و جاه ایشان موافق است مانند این که از لواحق یا توابع آن می باشد.

اگر خواسته اش با حق ایشان منافات داشته باشد، مثل این که از خدا بخواهد او را مانند ایشان یا بهتر از آنان کند، این توسل سائل به حق ایشان صحیح نیست زیرا معنی توسل به جاه و حق ایشان این است که در نزد خدای تعالی برای برآورده شدن خواسته اش ایشان را شفیع قرار بدهد، و سائل از غیر ایشان به هیچ وجه به مقام آنان نمی رسد، چگونه این مقام را می خواهد در صورتی که آن را بخواهد چیزی نخواهد ماند که آن را در پیشگاه خدای تعالی شفیع قرار بدهد، مضافاً به این که در اصل وجودش به مطلبش نرسیده است، و بین اصل وجود او و بین خواسته اش مراتب بی شماری وجود دارد و او بدون سببی می خواهد به آن مرتبه برسد، (حال این شخص چنان است که خدای تعالی فرموده است): (خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَفَهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ<sup>۱</sup> از آسمان بیفتد و مرغان در هوا بدنش را با منقار تکه تکه کنند، یا بادی تند او را به مکانی بیفکند که نجاتش ممکن نباشد. و مقام پایین تر گر چه در ظاهر علت بودن با آن مقام شراکت دارد مانند این که از خدای تعالی به مقام پیامبران بخواهد و از ایشان نباشد. در مثال اول: برای هیچ کس از خلق الله خواه نبی مرسل و

خواه ملك مقرب باشد و خواه مومنى باشد كه خداى تعالى دل او را با ايمان امتحان كرده باشد جايز نيست از خدا مقام ايشان را بخواهد. خداى تعالى بعضى از پيامبران را به اين علت گرفتار كرد كه در ولايت ايشان واماند، يعنى در اطاعت كامل از ايشان در خودش دچار وقفه شد حتى براى فكر كردن يا براى تأمل، مانند حضرت ايوب على نبينا و آله و عليه السلام، آن موقع كه قرار شد به زبان آيد شيك كرد و گريست و گفت: هَذَا خُطْبُ جَلِيلٍ وَأَمْرٌ جَسِيمٌ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَا أَيُّوبُ أَتَشْكُ فِي صُورَةٍ أَقَمْتَهُ أَنَا أَنِّي ابْتَلَيْتُكَ بِالسَّيِّئِ فَوَهَّبْتُهُ لَكَ وَصَفَحْتُ عَنْهُ بِالتَّسْلِيمِ عَلَيْهِ بِأَمْرِ الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْتَ تَقُولُ خُطْبُ جَلِيلٍ وَأَمْرٌ جَسِيمٌ فَوَعْزْتِي لَا ذِقْنَكَ مِنْ عَذَابِي أَوْ تَتُوبَ إِلَيَّ بِالطَّاعَةِ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ أَدْرَكَتَهُ السَّعَادَةُ بِي يَعْنِي أَنَّهُ تَابَ وَادْعَنَ بِالطَّاعَةِ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَ وَ عَلَى ذُرِّيَّتِهِ الطَّيِّبِينَ ع<sup>۱</sup>) اين شأنى بزرگ و امرى سترگ است. خداى تعالى فرمود: اى ايوب آيا شك ميكنى در صورتى كه من آن را برپا داشتم؟ آدم را مبتلا كردم و به خاطر على از او درگذشتم و گناهش را بخشيدم چون به امير المؤمنين بودن او تسليم شد و تو مى گويى شانى بزرگ و امرى سترگ است به عزتم سوگند، حتما عذابم را بر تو مى چشانم يا با اطاعت كردن از امير مومنان به من توبه كنى، امير مومنان عليه السلام به سلمان فرمود: از آن پس سعادت به سبب من وى را دريافت، يعنى در برابر امير مومنان و ذريه ي او از در اطاعت درآمد. چنان كه در كنز الفوائد كراچكى آمده و همه ي حديث قبل گذشت. و مانند يونس على نبينا و آله و عليه السلام، موقعى كه به ايمان و اقرار به امير مومنان عليه السلام خوانده شد و او گفت: چگونه به ايمان بياورم يا گفت چگونه اقرار كنم در صورتى كه وى را ندیده ام؟ و شنيدى آن چه را بر سرش آمد. و ذكر اين

۱ - تاويل الايات ۵۰۴/۲ و و مدينة المعاجز ۳۲/۲ و بحار الانوار ۳۲/۲.

نیز گذشت.

و دفع اشکال وقوع چنین مسائلی از اهل عصمت علیهم السلام، و جواب آن و مانند آن از مومنین نسبت به انبیاء علیهم السلام. و اگر خواسته ی سائل مخالف حق ایشان باشد مثل این که از خدای تعالی با توسل به ایشان چیزی را بخواهد که حرام می باشد، این سؤال او در راه ایشان نیست بلکه در راه دشمنان ایشان است، و سائل در دعایش خواسته که خدای تعالی از حق آن ها که در نزدش دارند بکاهد، و سؤال مورد رضای خدا در این است که سائل از خدا بخواهد قدر و منزلت آن ها را در پیشگاه خود افزون کند، پس سائل در سؤال حرامی که کرده از حق ایشان نخواسته بلکه در راه دشمنان ایشان قدم گذاشته و راه را اشتباه رفته است، و از اجابت بی بهره شده چون در حقیقت شیطان را خوانده است (وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ<sup>۱</sup>) و دعای کفار نیست مگر در گمراهی.

اگر خواسته ی سائل با حق ایشان موافق باشد مانند این که از خدای تعالی تعجیل در فرج ایشان و هلاکت دشمنانشان را بخواهد، این سؤال از لواحق حق ایشان است یا از خدا چیزی را بخواهد که واجب یا مستحب یا مباح است، این هم تابع حق ایشان می باشد، فرق بین خواسته ی اول با دوم این است که سؤال اول حق ایشان را در پیشگاه خدای تعالی تکمیل میکند، و دومی حق شیعیان و محبانشان را تمام یا تکمیل می کند، پس هر کس از خدای تعالی به حق ایشان و به جاه ایشان، در نزد خدای تعالی سؤال کند سؤالش موافق جاه ایشان میباشد و خدای تعالی آن را رد نمی کند به لحاظ رابطه ای که وجود دارد و آن وصل به چیزی است که خدای تعالی خواسته است وصل

شود، اگر سائل خدا را شناخته باشد، بعد از دعاء اثر اجابت ظاهر می شود و گرنه کفاره ی بعضی از گناهانش می شود یا اجابت در زمانی در دنیا یا در برزخ یا در قیامت اتفاق می افتد که مصلحت ایجاب می کند و خدای تعالی دعای کسی را که صدق نیت دارد و به حق و جاه ایشان او را قسم می دهد رد نمی کند. و تفصیل این مقام سخنی طولانی لازم دارد.

حاصل که جاه بزرگی در نزد خدای تعالی دارند و در باطن خدای تعالی ایشان را وجه خود قرار داده که اولیاء به آن رو می آورند چون برای این که دلیل او هستند و نه دلیل غیر او (و نه گیری می تواند مانند ایشان بر وی دلیل باشد) و این همان معنایی است که ما گفتیم که جاه همان وجه است و گفتیم: وجه، جهت و روی هر چیزی است و نشانه ای که خدای تعالی آن را در آفاق برای ما نشان داده است خدا می فرماید: (سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ. ۱) و مثل مناسب آن، با قبول این که ( وَ لِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ ۲) مثل چراغ است آن چه از آن دیده می شود شعله ای است که در ظاهر وجود دارد و اصلش دودی است که آتش از روغن به وجود آورده است و همان دود با رسیدن آتش یا با فعل آن یعنی حرارت و یبوست منفعل (و شعله) کشیده است.

اما آتش حقیقی که حرارت و یبوست ذاتی است پنهان است و به ذات خود ظاهر نمی شود و با اثر فعلش یعنی همان شعله ظاهر می شود، آتش حقیقی با حرارت و یبوست عارضی اش که فعل او هستند روغن را خشک کرده و سوزانده، دود کرده و با فعل آتش نورانی شده است، این معنی را ابو علی

۱ - فصلت ۵۳.

۲ - نحل ۶۰.

سینا در اشارات آورده و گفته است: (اعلم ان استضاءة النار السائرة لما ورائها انما تكون اذا علق شئ ارضيا ینفعل بالضوء عنها الي ان قال فاذا طفیت انفصلت النار هواء و الكثافة دخانا.

پس شعله ای که می بینیم همان دودی است که از روغن برخاسته و روغن با رسیدن آتش به (دود و سپس به) نور مبدل شده است، این نور وجه و جهت آتش است و برایش وجهی غیر از آن نیست، و چیزی از روشنایی های پراکنده در اتاق پیدا نمی شود مگر با شعله و به سبب آن، و فاعل در حقیقت آتش است که پشت شعله از تمامی نورها در پرده ی خفاء است، (و تمامی انوار) در باب باب یعنی شعله ایستاده اند و با توجه به نیازی که به آتش دارند که همان شعله می باشد درخواست می کنند، همه ی اشعه در تمامی وجودات مطالب خود رو به آن شعله بلکه به آتش دارند که با فعلش شعله را و شعاع های آن را به وجود آورده است.

پس شعله نشانه و آیت و مثل ایشان است و روشنایی هایی که بر در و دیوار و سقف اتاق تابیده، و تمامی پیروان و دوستانشان از حیوانات و نباتات و جمادات، شیعیان و محبانشان هستند. و همه ی سایه روشن های اشعه، دشمنانشان و پیروانشان از جمادات و نباتات و حیوانات هستند و همه ی روشنایی ها و همین طور سایه روشن ها متوقف و متقوم و منتهی به شعله بوده و در وجود و بقای خود از آن و به وساطت آن مدد می گیرند، شعله وجه آتش است که از درک احساس غایب می باشد، و شعله آیت و مثال ایشان است و آتشی که غایب است آیت و نشانه ی حق می باشد آیه ی که با آن استدلال می شود نه آیه ای که بتواند از آن پرده بردارد، در این مثال بیندیش مثالی است که خدای تعالی برای حق در آفاق زده است.

آیا امکان دارد آتش به وسیله ی غیر شعله به چیزی مدد

برسانند؟ یا امکان دارد روشنائیِ ها در عمل یا در مدد رساندن بدون شعله به آتش برسند؟ و همین طور سایه روشن ها امکان ندارد بدون وساطت روشنائیِ ها از شعله مدد بگیرند. همین طورند همه ی خلق، هیچ یک از آن ها نمی تواند بدون وساطت ائمه صلوات الله علیهم در هستی یا در عمل یا در مدد گرفتن به خدای تعالی برسد، و فیضی و مددی از الله تعالی به احدی از خلق بدون وساطت ایشان علیهم السلام نمی رسد پس ایشان وجه اللہی اند کہ اولیاء به آن رو می کنند کہ (فَإِنَّمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ) <sup>۱</sup> و (كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ) <sup>۲</sup> همه ی اشیاء محکوم به نابودی اند غیر از وجه باقی حضرت حق عز و جل، (كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ) <sup>۳</sup> هر کسی که در روی زمین است نابود می شود و وجه پروردگار ذو الجلال و الاکرامت باقی می ماند.

بنا بر این توضیح، هر کس از خدای تعالی چیزی را بخواهد که مورد رضای خداست مانند روشنائی است که از شعله مدد می طلبد و این مقبول و ثابت است، و هر کس از خدای تعالی چیزی را بخواهد که مورد رضایش نیست مانند سایه روشن هاست که بدون وساطت روشنائیِ ها چیزی را طلب می کند که مردود و منتفی است، اگر مقبول و ثابت بود سایه روشن ها، روشنائی بودند و نه سایه روشن، در فهم مسأله دقت کن. خلاصه هر چیزی از خدای تعالی به واسطه ی ایشان (فیض و رحمت حق را) دریافت می کند و خدای تعالی عطا میفرماید به لحاظ بزرگی جاهی که در پیشگاهش دارند و در این باره بین شریف و حقیر و بین عالی و دانی فرقی وجود ندارد، و به

۱ - بقره ۱۱۵.

۲ - قصص ۸۸.

۳ - الرحمن ۲۶ و ۲۷.



همین نظر انبیاء و مرسلین که پس از پیامبر اکرم و اهل بیت آن حضرت علیهم السلام جمیعا، مقرب ترین و محبوب ترین و موجه ترین خلق به خدای تعالی هستند به مطالب خود از خدای تعالی نمی رسیدند مگر (زمانی که خدا را) به حق و جاه ایشان (سوگند می دادند).

در جامع الاخبار و امالی صدوق بسندشان از معمر بن راشد نقل شده که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم می گفت: مردی یهودی به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، در برابرش ایستاد و به آن حضرت به دقت نگاه کرد، حضرت رسول به او فرمود: چه حاجتی داری؟ جواب داد: آیا تو افضلی یا موسی بن عمران نبی؟ خدا با او سخن گفت، تورات را بر او فرستاد، عصا در اختیارش قرار داد، دریا را برایش شکافت، با ابر برایش (و قومش) سایه انداخت.

حضرت فرمود: خوب نیست انسان از خودش تعریف کند ولی می گویم: آدم وقتی مرتکب خطا شد توبه اش به این بود که گفت: اللهم انی اسألك بحق محمد و آل محمد لما غفرت لی (خدایا به حق محمد و آل محمد از تو می خواهم که مرا بیامرزی، و خدا او را آمرزید. و نوح سوار کشتی که شد از غرق شدن ترسید و گفت: (اللهم انی اسألك بحق محمد و آل محمد لما انجیتني من الغرق) خدایا از تو می خواهم به حق محمد و آل محمد که مرا از غرق شدن نجات بدهی، خدای عز و جل او را نجات داد. و چون ابراهیم را به آتش انداختند گفت: (اللهم انی اسألك بحق محمد و آل محمد لما آمننتي) خدایا به حق محمد و آل محمد از تو می خواهم در امانم نگهداری و خدای تعالی به آتش دستور داد تا برایش سرد و سالم باشد. و موسی وقتی عصایش را انداخت و در دلش هراسی احساس کرد گفت:

اللهم اني اسألك بحق محمد و آل محمد لما آمنتني) خدایا به حق محمد و آل محمد از تو می خواهم مرا در امان نگهداری، خدای تعالی به او فرمود: لا تخف انک انت الاعلی،<sup>۱</sup> نترس که مقام والایی داری، ای یهودی اگر موسی مرا درک می کرد و به من و به نبوتم ایمان نمی آورد ایمان او به او نفعی و نبوت او نفعی نمی داد. مهدی از ذریه ی من است وقتی بیرون آید عیسی بن مریم برای یاری او فرود می آید و او را بر خود مقدم داشته و در پشت سرش نماز میخواند.<sup>۲</sup>

و در اختصاص به سندش به مفضل بن عمر نقل کرده که گفت: امام صادق علیه السلام به من گفت: خدای تعالی در فرمانرواییش یگانه است خود را به بندگانیش شناسانید، سپس امر را به ایشان تفویض کرد و بهشت را برایشان مباح فرمود، قلب هر کس از جن و انس را بخواهد پاک کند ولایت ما را به وی می شناساند و قلب هر کس را بخواهد بی نور کند ما را به او نمیشناساند. آن گاه فرمود: ای مفضل به خدای تعالی سوگند آدم اهلیت نیافت با دست خدا خلق شده و روحش در او دمیده شود مگر به سبب ولایت علی علیه السلام، و خدای تعالی با موسی سخن نگفت مگر به سبب ولایت علی علیه السلام، و عیسی بن مریم را نشانه ی برای جهانیان قرار نداد مگر به سبب خضوع او برای علی علیه السلام، پس از آن فرمود: برایت خلاصه میکنم خلقی اهلیت نیافت خدای تعالی به او نظر کند مگر به سبب عبودیت بر ما.<sup>۳</sup>

می گویم: اگر از آن چه گفتم مطلع شدی که چه بهتر، و گر نه به دو دلیل صحیح توجه کن دلیل عقلی، آن چه بیان کردیم

۱ - طه ۶۸.

۲ - امالی صدوق ۲۸۷ و روضة الواعظین ۲۷۲ و الاحتجاج ۵۵.

۳ - الاختصاص ۲۵۰ و بحار الانوار ۲۶/۲۹۴.

و مثال حقی که خدای تعالی زد. و دلیل نقلی، اخباری که ذکر کردیم و غیر آن چه من ذکر کردم، به خصوص حدیث اخیر، (خصوصاً این جمله ی امام صادق علیه السلام): برایت خلاصه می کنم... و آن گاه عمومیت آن را برای همه ی خلق بیان فرمود، و آن حضرت در قول خود به خدای تعالی صادق می باشد.



## حضرت امام هادی علیه السلام فرمود:

### والشأن الكبير

راجع به شأن و کبیر قبلا صحبت شد و با ذکر کردن آن ها در این جا حضرت در صدد است چیزی را بیان کند که برایشان تحقق یافته است با نظر به نزد خدا بودن به صورت ذخیره جهت پاداش ایشان در ازای صدقی که در برابر خدای تعالی در همه ی موارد در عمل به عهد هایشان با خدا و خواسته های خدا از ایشان داشته اند و خدای تعالی این مراتب و منازل و مقامات را برای ایشان آماده کرده است چون هر چه خواسته قبول و فرمانش را اجرا کرده اند، و در واقع و حقیقت اهل این ها هستند خدای تعالی در این باره می فرماید: (اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ)<sup>۱</sup> یعنی خدا داناتر است که رسالت خود را در کجا قرار دهد.

مدرک ما به این اشیاء و تعریف ما از آن ها به یاری شرحی است که بر حسب حقایق ذات ما و تا جایی که ممکن بوده برای ما بیان کرده اند، نه بر حسب آن اشیاء بر آن منوال که هستند در واقع (حقایق) تا جایی ظاهر شده اند که برای ما ممکن است، در حدی که بوصیری در مدح صفات رسول الله

صلی الله علیه و آله در قصیده ی همزیه گفته است:  
 انما مثلوا صفاتك للناس كما مثل النجوم الماء-<sup>۱</sup>  
 یا رسول الله صفات تو را برای مردم به گونه ای مثال زده اند  
 که آب ستارگان آسمان را نشان می دهد و بس. او این سخن  
 را در این رابطه خوب گفته است  
 و جمله ی (و الشفاعة المقبولة). شفاعت مصدر شَفَعَ از باب مَنَعَ  
 است و گاه بر حسب نقل به کار می رود، در این صورت (شفاعت)  
 اسم است برای درخواست گذشت و عفو از گناه و جریمه، و  
 گفته شده صاحب شفاعت، هم چنان که برای گناهکاران  
 شفاعت می کند تا گناه ایشان بخشیده شود برای افراد مطیع  
 هم شفاعت می کند تا درجاتشان در بهشت بالا رود، و آن چه  
 از دلایل عقلی و نقلی برمی آید این قول صحیح است.  
 و این قول، قول معتزله است و با سخن رسول الله صلی  
 الله علیه و آله منافاتی ندارد آن حضرت فرموده است: (إِنَّمَا  
 شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي<sup>۲</sup> زیرا این قول او بیان می کند  
 که شفاعتش در پیشگاه خدای تعالی حتی برای گناهان کبیره  
 پذیرفته است، زیرا خدای تعالی به او فرموده است: (وَ أَشْفَعُ  
 تَشْفَعُ وَ سَلْ تُعْطُ<sup>۳</sup>) وقتی شفاعت آن حضرت در باره ی گناهان  
 بزرگ پذیرفته شود به طریق اولی در باره ی ترفیع درجات هم  
 پذیرفته می شود، در موارد زیادی رسول خدا صلی الله علیه و  
 آله به علی علیه السلام به این معنی می فرمود: شیعیان تو  
 در بهشت با ما هستند، و شکی نیست که شیعیان در بهشت  
 به سبب اعمال به مجاورت ایشان نایل نمی شوند چون اعمال  
 همه ی بندگان خدای تعالی به آن اندازه نیست که مجاور

۱ - به سبیل الهدی و الرشاد مراجعه فرمایی.

۲ - توحید صدوق ۴۰۷ و بحار الانوار ۳۰/۸

۳ - تفسیر عیاشی ۳۱۴/۲ و تفسیر المیزان ۱۷۶/۱ و بحار الانوار ۴۶/۸.

و مزاحم ایشان شوند (چه به رسد اعمال یکی یا عده ای) و مجاورت از باب مجازات هم نیست بلکه از باب فضل است، و آن از راه شفاعت است زیرا شفاعت نقص قابلیت را تمام می کند، ولی تمام قابلیت نیست و گرنه برای دشمنانشان هم صالح بود با این که خدای تعالی آن را از ایشان نفی کرده مگر با قابلیت، و به این مورد با قول خود (وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ) <sup>۱</sup> اشاره کرده است.

وقتی شفاعت شونده برای شفاعت کردن صالح باشد به این معنی است که خدای تعالی از دین او راضی است و آن مومن می باشد و خدا راضی است که در سرای مورد رضایتش یعنی بهشت سکونت کند، الا این که گاه از وی تقصیرهایی سر می زند که از ورود وی به بهشت مانع می شوند، چون اعمالش نقص دارند و این نقص حدود قابلیت او برای رسیدن به رضای الهی است و شفاعت شفاعت کننده آن را تمام می کند، و گاه نقصان اعمالش از رسیدن به کمال مانع می شود و به درجات عالییه نمی رسد، شفاعت شفاعت کننده دست او را می گیرد تا با تکمیل کردن اعمالش او را به درجات عالییه برساند.

در کافی از امام باقر علیه السلام روایت شده که گفت: (وَإِنَّ الشَّفَاعَةَ لَمَقْبُولَةٌ وَمَا تُقْبَلُ فِي نَاصِبٍ وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَشْفَعُ لِحَارِهِ وَمَا لَهُ حَسَنَةٌ فَيَقُولُ يَا رَبِّ جَارِي كَأَنَّ يَكْفٍ عَنِّي الْأَذَى فَيُشْفَعُ فِيهِ فَيَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ أَنَا رَبُّكَ وَ إِنَّا أَحَقُّ مِنْ كَافِي عَنكَ فَيُدْخِلُهُ الْجَنَّةَ وَمَا لَهُ مِنْ حَسَنَةٍ وَإِنَّ أَدْنَى الْمُؤْمِنِينَ شَفَاعَةَ لِيُشْفَعَ لثَلَاثِينَ إِنْسَانًا فَعِنْدَ ذَلِكَ يَقُولُ أَهْلُ النَّارِ فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ) یعنی شفاعت مورد قبول است و در حق ناصبی قبول نمیشود و مومن برای همسایه اش شفاعت می کند در صورتی

۱ - انبیاء ۲۸.

۲ - شعراء ۱۰۰ و ۱۰۱.

کہ هیچ حسنه ای ندارد، می گوید: خدایا همسایه ام، نمی گذاشت من اذیت بشوم، شفاعتش پذیرفته می شود خدای تعالی میفرماید من سزاوارترم از جانب تو پاداش بدهم او را به بهشت وارد می کند در حالی که حسنه ای ندارد، در آن موقع است که اهل دوزخ می گویند: (فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَ لَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ) اما ما شفاعت کننده ای نداریم و نه دوستی داریم که از ما حمایت کند.<sup>۲</sup>

در این حدیث امام علیه السلام مراد خدای تعالی از (وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى وَ هُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ) را با این گفته اش: (وَ مَا تُقْبَلُ فِي نَاصِبٍ) توضیح داده است. زیرا به دلیل حکمت، شفاعت کردن در باره ی ناصبی زشت است برای این که اقتضای طینتش از عمل او و عمل او از طینتش برخلاف اقتضای شفاعت می باشد، چنان که پیشتر از این در قول امام هادی علیه السلام (وَ الْجَاهُ الْعَظِيمُ) در این باره سخن گفتیم. و اگر شفاعت ناصبی روا باشد فائده ی تکلیف اعمال ساقط می شود، زیرا قبول شفاعت در باره ی کسی که عملی ندارد مضیقه های ایجاد نمی کند و همه ی خلق در این باره یکسانند، و اگر جایز باشد فعل الهی به غیر مقتضی جاری می شود و اگر چنین باشد همه ی خلق یکی می شوند، زیرا تعدد، از تعدد قابلیت ها ناشی است و اگر فایده ی تعدد قابلیت ها و مشخصات منتفی شود رابطه ی فعل متحد می شود و رابطه ی فعل متحد و یکی شود فایده ی ایجاد کونی منتفی می شود گر چه ایجاد امکانی ممکن است، در این صورت نظام هستی به هم می خورد و خدای تعالی فراتر از این است که

۱ - شعراء ۱۰۰ و ۱۰۱.

۲ - کافی ۱۰۱/۸ و بحار الانوار ۵۶/۸ و مکالم المکارم اصفهانی ۱۶۰/۲.



به شفاعت شدن ناصبی راضی بشود. و آن چه امام علیه السلام در باره ی شفاعت کردن مومن بیان فرموده منافاتی ندارد با آن چه ما در صدد بیانش هستیم و می گوییم: شفاعت مقبول است، زیرا شفاعت کردن مختص محمد و آل محمد علیهم السلام می باشد و ایشان از شیعیان خود شفاعت می کنند و شیعیان شان برای دوستان شان و همسایگان شان شفاعت می کنند و امام باقر علیه السلام شفاعت کردن مومنان را ذکر می کند وقتی به ایشان اجازه ی شفاعت داده شود (در خصوص کسانی که شفاعت کردن از آن ها صحیح باشد) تقاضای بخشش می کنند.

و در تفسیر علی بن ابراهیم در تفسیر قول خدای تعالی : (فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَلَا صِدِّيقٍ حَمِيمٍ<sup>۱</sup> از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده که فرمودند: به خدا سوگند ما در باره ی گناهکاران شیعیانمان حتما شفاعت خواهیم کرد تا جایی که دشمنانمان خواهند گفت: اما ما شفاعت کننده ای نداریم و نه دوستی داریم که از ما حمایت کند.<sup>۲</sup>

و در محاسن از امام صادق علیه السلام روایت شده که (شفاعت کنندگان ائمه هستند و صدیق از مومنان.<sup>۳</sup>

زیرا ائمه علیهم السلام از شیعیان خود شفاعت می کنند که از کسانی که دوست می دارید شفاعت کنید وقتی در باره ی ایشان شفاعت کنند و آن ها را شفاعت کننده قرار دهند مومن به فضل شفاعت ایشان علیهم السلام لباس شفاعت می پوشد حتی زمانی که او دوست بدارد خدای تعالی طوری که او می خواهد شفاعتش را می پذیرد.

۱ - شعراء ۱۰۰ و ۱۰۱ .

۲ - تفسیر قمی ۱۲۳/۲ و میزان الحکمه ۱۴۷۴/۲ .

۳ - محاسن برقی ۱۸۴/۱ و تفسیر ۶۱/۴

در مجمع البیان از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، روایت شده که فرمود: (مردی در بهشت می گوید: فلان دوست من چه شد؟ در حالی که دوستش در جهنم است، خدای تعالی میفرماید: دوستش را به خاطر او بیرون بیاورید، کسانی که در جهنم مانده اند می گویند: (فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ) ما شفاعت کننده ای نداریم و دوستی نداریم که از ما حمایت کند.<sup>۱</sup>

مراد از شفاعت مقبوله، تصرف مطلق است در امر حساب و بهشت و جهنم، ائمه علیهم السلام این کارها را به ولایت الهی و ولایت عامی که به ایشان داده است بی آن که در جزء جزء مراجعه کنند انجام می دهند، زیرا خدای تعالی ایشان را به گونه ای کامل آفریده که در عالم (کون و) امکان، کامل تر از آن مقدور نیست، حکمتش اقتضاء کرده که خلق همگان را شاهد باشند و علم همه را به ایشان بخشیده، و با ولایت مطلقه ی عمومی بی قید و شرط ایشان را بر هر چیزی سرپرستی داده است. از آن جمله بازگشت خلق و حساب ایشان را به عهده ی ایشان گذاشته است، با توجه به اخبار متواتر معنوی بارها گفته ایم که خدای تعالی همه چیز را برای ایشان خلق کرده است و این معنی گوش های دوست و دشمن را پر کرده است، تا جایی که هیچ کسی بی خبر و جاهل نمانده است گر چه عده ای از روی عداوت و حسادت و عده ای از روی نادانی آن را رد می کنند، نادان چنین امری را تحمل نمی کند، چون با آداب اهل بیت تربیت نیافته و با اخلاق ایشان خو نگرفته است و نتوانسته سخن صعب و مستصعب ایشان را تحمل کند، نه که نشنیده باشد.

بلکه هر کس در آثار عامه و خاصه دقت کند در می یابد که این معنی در احادیث هر دو طایفه شرق و غرب را پر کرده است، خدای تعالی همه را به خاطر ایشان آفرید و ایشان را اولیاء امور همگان قرار داد و ایشان را بر آنان از خودشان اولی کرد.

### معنی تفویض صحیح

تفویض این نیست که خدای تعالی از ایشان رفع ید فرموده، و در آفرینش به ایشان استقلال و آزادی عمل داده است چون این معنی شرک به خدای تعالی است و خدای تعالی فراتر از این هاست و چنان که در جاهای متعدد گفته ایم: معنایش این است که خدای تعالی ایشان را برای خود آفریده و برایشان مشیتی غیر از مشیت خود قرار نداده است نه برایشان اراده ای غیر از اراده ی خود قرار داده است، زیرا ایشان را محل های مشیت و زبانه های اراده ی خود قرار داده است چنان که فرموده است: (وَ مَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ) یعنی ای محمد و آل محمد نمی خواهید مگر این که خدای تعالی بخواهد، و در حق پیامبرش صلی الله علیه و آله فرموده است: (وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى) <sup>۲</sup> و فرموده است: (لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ) <sup>۳</sup> یعنی تو نینداختی وقتی انداختی و لی خدای تعالی انداخت، اهل بیت علیهم السلام در حرف زدن بر خدای تعالی پیشی نمی گیرند و ایشان تنها به فرمان او عمل می کنند، ایشان را برای خودش خلق کرده و همیشه با او برپا هستند به

۱ - انسان ۳۰.

۲ - انفال ۱۷.

۳ - انبیاء ۲۷.

قیام صدور، ہرگز لحظہ ای از او بی نیاز نیستند، بر زبان نمی آورند مگر آن چه را کہ به مشیتش در بارہ ی ایشان می گوید هیچ توجہی به چیزی بہ میل خود ندارند بہ غیر از آن چه او ارادہ کند، با این توضیح قول و فعل و ارادہ ی ایشان قول و فعل و ارادہ ی خداست و ہر کس بہ اخبار و دعاہای ایشان نگاہ کند و اغلب آن ہا بین دو طایفہ اجماعی است همان را می بیند کہ ما ذکر کردیم و بالاتر از آن چه اشارہ کردیم.

از آن ہا خبری بود کہ در حدیث وسیلہ و غیر آن گذشت. از آن ہاست خبری کہ مفضل بن عمر روایت کردہ و گفتہ است بہ امام صادق علیہ السلام عرض کردم: زمانی کہ علی علیہ السلام دوست خود را بہ بہشت و دشمنش را بہ جہنم داخل می کند، مالک و رضوان کجا ہستند؟ فرمود: ای مفضل، آیا ہمہ ی خلق در روز قیامت بہ فرمان محمد صلی اللہ علیہ و آلہ نیستند؟ عرض کردم: بلی، فرمود: پس علی علیہ السلام در روز قیامت بہ فرمان محمد صلی اللہ علیہ و آلہ، تقسیم کنندہ ی بہشت و دوزخ می باشد، و امر رضوان و مالک ہم با اوست، ای مفضل این روایت را بگیر کہ از علم مکنون و مخزون می باشد.<sup>۱</sup>

و در رجال کشی بہ سندش از حسن بن علی بن فضال آمدہ کہ می گفت: (عَجَلَانُ أَبُو صَالِحٍ ثِقَّةٌ قَالَ قَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع يَا عَجَلَانُ كَأَنِّي أَنْظِرُ إِلَيْكَ إِلَى جَنَّبِي وَ النَّاسُ يُعْرَضُونَ عَلَيَّ) ابو صالح مورد وثوق است می گفت کہ امام صادق علیہ السلام بہ من فرمود: ای عجلان مانند این است کہ می بینم کنار من ہستی و مردم بہ من عرضه می شوند.<sup>۲</sup>

۱ - مشارق انوار الیقین ۲۸۷ و بحار الانوار ۳۱۳/۲۷.

۲ - رجال کشی ۴۱۱ و اختیار معرفۃ الرجال ۷۱۰/۲.

و در مناقب ابن شاذان مرفوعاً از جابر از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: (يَا جَابِرُ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ جَمَعَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لِفَضْلِ الْخِطَابِ دُعِيَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَدُعِيَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع فَيُكْسَى رَسُولُ اللَّهِ ص حُلَّةَ خَضِرَاءَ تُضِيءُ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَيُكْسَى عَلِيُّ ع مِثْلَهَا وَيُكْسَى رَسُولُ اللَّهِ ص حُلَّةَ وَرْدِيَّةٍ تُضِيءُ لَهَا مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَيُكْسَى عَلِيُّ ع مِثْلَهَا ثُمَّ يَضَعُ إِنْ عِنْدَهَا ثُمَّ يُدْعَى بِنَا فَيُدْفَعُ إِلَيْنَا حَسَابُ النَّاسِ فَنَحْنُ وَاللَّهِ نَدْخُلُ أَهْلَ الْجَنَّةِ الْجَنَّةِ وَأَهْلَ النَّارِ النَّارِ ثُمَّ يُدْعَى بِالنَّبِيِّينَ ع فَيَقَامُونَ صَفِينِ عِنْدَ عَرْشِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَتَّى نَفْرُغَ مِنْ حَسَابِ النَّاسِ فَإِذَا دَخَلَ أَهْلَ الْجَنَّةِ الْجَنَّةِ وَأَهْلَ النَّارِ النَّارِ بَعَثَ رَبُّ الْعَرْزَةِ عَلِيًّا ع فَانزَلَهُمْ مَنَازِلَهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَرَزَوَجَهُمْ فَعَلِيَ وَاللَّهُ الَّذِي يُزَوِّجُ أَهْلَ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ وَمَا ذَاكَ إِلَّا أَحَدٌ غَيْرُهُ كِرَامَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ وَفَضْلًا فَضَّلَهُ اللَّهُ بِهِ وَمِنْ بِهِ عَلَيْهِ وَهُوَ الَّذِي يَدْخُلُ أَهْلَ النَّارِ النَّارِ وَهُوَ الَّذِي يُغَلِّقُ عَلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ إِذَا دَخَلُوا فِيهَا أَبْوَابَهَا لِأَنَّ أَبْوَابَ الْجَنَّةِ إِلَيْهِ وَ أَبْوَابَ النَّارِ إِلَيْهِ) ۱ ای جابر، خدای تعالی در روز قیامت اولین و آخرین را برای فصل خطاب جمع می کند رسول الله و علی علیهما السلام فراخوانده می شوند رسول الله صلی الله علیه و آله، لباسی سبز پوشانده می شود که بین مشرق و مغرب می درخشد و علی علیه السلام لباسی مانند آن را در بر می کند و رسول الله لباسی به رنگ گل سرخ می پوشد که در بین مشرق و مغرب میدرخشد، و علی هم مانند آن را می پوشد، سپس از آن صعود می کنند آن گاه ما دعوت میشویم و حساب مردم به ما واگذار می شود به خدا سوگند ما اهل بهشت را به بهشت و اهل دوزخ را به دوزخ داخل می کنیم، آن گاه پیامبران علیهم السلام دعوت می شوند و در نزد عرش در دو صف می ایستند تا ما از حساب فارغ شویم، وقتی بهشتی ها وارد بهشت شدند

و اهل دوزخ به جهنم رفتند، خدای تعالی علی علیه السلام را مأمور می کند و او آن ها را در منزل هایشان جا می دهد و به ایشان همسر می دهد، به خدا سوگند علی علیه السلام است که در بهشت به بهشتی ها همسر می دهد و این امر به عهده ی هیچ کس دیگر غیر او نیست و این کرامت و تفضل و منتهی از جانب خدای عزیز برای آن حضرت است، به خدا سوگند او اهل جهنم را به جهنم وارد می کند و اوست که پس از ورود اهل بهشت به آن درهای آن را میبندد زیرا درهای جهنم و درهای جهنم در اختیار او هستند.

و از ابن عباس است که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: (یا علی تو صاحب بهشتی و تقسیم کننده ی جهنمی، مالک و رضوان فردا به فرمان خدای مهربان خواهند آمد و به من می گویند: یا محمد، این ها کلیدهای بهشت و جهنم هستند که خدای تعالی آن ها را به شما بخشیده است، آن ها را به علی بن ابی طالب بده، من آن ها را به تو میدهم بنا بر این، کلیدهای بهشت و جهنم در آن روز در دست شما خواهند بود تا با آن ها هر چه را خواستی انجام دهی.<sup>۱</sup>

و در مناقب ابن شهر آشوب روایت<sup>۲</sup> شده که امیر مومنان علیه السلام گفت: این آیه در شأن من نازل شده است (إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ<sup>۳</sup>).

و در کنز الکرجکی به سندش از محمد فرزند امام صادق از امام باقر از پدرش از جدش علی علیه السلام در باره ی (إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ) روایت شده که گفت: خدای تعالی روز قیامت، حساب شیعیان ما را به ما موکول می کند

۱ - بحار الانوار ۳۱۳/۲۷ و مشارق انوار الیقین ۲۸۷.

۲ - بحار الانوار ۲۴ / ۲۷۱ . ب- مناقب آل ابی طالب ۵ / ۲ و

۳ - غاشیه ۲۵ و ۲۶.

حقوقی را که به خدای تعالی مربوط میشود ما از خدا می خواهیم آن ها را بر ما ببخشد، آن ها مال ایشان است، و آن چه به مخالفانشان مربوط می شود مال آن هاست و آن چه به ما مربوط می شود مال آن هاست، سپس فرمود: ایشان با ما هستند هر کجا باشیم.<sup>۱</sup>

و در همان کتاب، عبد الله بن سنان از امام صادق علیه السلام به همان معنی خبر ما قبل روایت کرده است. و در همان کتاب است که (و ما کان للآدمیین سألنا الله ان یعوضهم بدله فهو لهم) یعنی حقوقی که به انسان ها مربوط می شود ما از خدای تعالی می خواهیم به ایشان عوض آن حقوق را عطا فرماید آن هم مال آن هاست.<sup>۲</sup>

خلاصه اخبار در این معنی که شفاعت عمومیت دارد فراوان است و در این اشکالی وجود ندارد، زیرا خدای تعالی، مالک همه ی خلق خود می باشد و امر خلق خود را در امر دنیا و آخرت از باب تکریم و با در نظر گرفتن مصلحت خلق خود به ایشان واگذار کرده است علاوه بر این که خدای تعالی منزله است از این که در امور خلق مباشرت داشته باشد. و خدای تعالی به لحاظ عظمت و جلال و قهاریت در حالی است که خلق ظهور آن ها را نمی توانند تاب بیاورند، اگر یکی از حجاب های نور را که بین ظهور و فعلش و بین خلقتش قرار داده بردارد و این حجاب ها هفتاد هزار عدد هستند جلوه های وجهش خلق را می سوزاند تا آن جا که چشم کار می کند<sup>۳</sup> از همین جهت وقتی موسی علی نبینا و آله و علیه السلام

۱ - مناقب آل ابی طالب ۵/۲ و بحار الانوار ۲۶۴/۷.

۲ - تاویل الایات ۷۸۸/۲ و بحار الانوار ۵۰/۸.

۳ - عوالی اللآلی ۱۰۶/۴ و بحار الانوار ۴۵/۵۵ و شرح اصول کافی ۱۲۹/۴ و الحکمة المتعالیه ۸/۷ و شرح الاسماء الحسنی ۱۳۱/۱.

درخواست رؤیت کرد خدای تعالیٰ به او فرمود: (انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنَّ اسْتَقْرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي) <sup>۱</sup> به کوه نگاه کن اگر در جای خود باقی ماند پس در آن صورت به زودی مرا می بینی، و به مردی از کرویین از شیعیان امیر مومنان از خلق اول دستور داد، اگر نور یکی از ایشان به تمامی اهل زمین تقسیم شود همه را کفایت می کند، به آن مرد که نورش از نور حجاب بود دستور داد به اندازه ی درهم یا به اندازه ی سوراخ سوزن بر کوه بتابد، کوه تکه تکه شد و هر تکه به اندازه ی غباری شد غباری که در حال حاضر در کره ی گازی بین زمین و آسمان قرار دارد و ضخامت آن هفده فرسخ و یک سوم فرسخ می باشد چنان که بعضی از علمای هیئت گفته اند قسمت غلیظ آن به زمین نزدیک تر و قسمت فوقانی آن لطیف است و حیات حیوانات خشکی به آن منوط است چون با قوه ی ماسکه سازگاری دارد و قطعه ای از آن به دریا رفت و در دریاست چنان که اولی در هواء قرار دارد و بقای حیوانات دریایی به آن بستگی دارد و قطعه ای به زمین فرورفت و تا قیامت فرو می رود و حیات جن ها و شیطان های متمرّد با آن باقی است، یا قطعه ی سوم در روی زمین به صورت تپه ای باقی است.

و نور این مرد که از شیعیان علی علیه السلام است در مقایسه با نور خورشید مانند نسبت یک به صد و چهل و سه هزار است و نسبت نور این مرد به نور امام و ولیش مانند نوری است که از سوراخ سوزن بیرون می آید در برابر خورشید، و انوار دیگر امامان و حضرت فاطمه علیهم السلام نیز مانند نور علی علیه السلام است چون نور ایشان از نور اوست مانند



روشنی چراغی از چراغ دیگر، نور یکی از شیعیان چنین باشد و نور علی علیه السلام که محل مشیت خدای تعالی است در این صورت چگونه یکی از مخلوقات تاب می آورد ظهور فعل او را بدون حجاب مشاهده کند؟

چون خدای تعالی می داند که در برابر ظهور فعلش بدون حجاب، هیچ یک از موجودات نمی توانستند بمانند، به ایشان لطف و محبت فرمود و از باب رحمت برایشان حجاب هایی را ظاهر کرد، و آن ها را اعضاء خلق خود قرار داد و آن ها را توانایی داد تا از فعلش اخذ کنند، چون محل های فعل او هستند و توانایی دارند با مناسبتی که با خلق دارند فیوضات الهی را به خلق برسانند و خلق الله نیز به لحاظ مشارکت در بشریت و احکام آن با ایشان، می توانند از ایشان اخذ کنند، و خلق در این کارها بالنسبه برابرنند، به همین جهات ما گفتیم که: کارهای خلق در ابتدای خلقت و در دنیا و آخرت در هر باره، به ایشان مربوط می شود.

و از دلایل نقلی که خلق الله نمی توانند مستقیماً از خدای تعالی دریافت کنند و خدای تعالی محمد و آل محمد علیهم السلام را واسطه قرار داده، چون دیگران ظهورات الهی را بر نمی تابند خطبه ی روز جمعه و غدیر امیر مومنان علیه السلام می باشد در ضمن آن خطبه حضرت فرموده است:

(... وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ اسْتَخْلَصَهُ فِي الْقَدِيمِ عَلَى سَائِرِ الْأُمَّمِ عَلَى عِلْمٍ مِنْهُ بِهِ انْفِرَدَ عَنِ التَّشَاكُلِ وَ التَّمَثُّلِ مِنْ أَبْنَاءِ الْجِنْسِ وَ (انتجیه) ائْتَمَّنَهُ أَمِيرًا وَ نَاهِيًا عَنْهُ أَقَامَهُ فِي سَائِرِ عَالَمِيهِ فِي الْأَدَاءِ [وَ] مَقَامَهُ إِذْ كَانَ لَا تَدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ لَا تَحْوِيهِ خَوَاطِرُ الْأَفْكَارِ وَ لَا تَمَثُّلُهُ عَوَامِضُ الظَّنِّ فِي الْأَسْرَارِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْجَبَّارُ قَرْنَ الْإِعْتِرَافِ

بُنْبُوتِهِ بِالْاِعْتِرَافِ بِالْاَهْوِيَّتِهِ<sup>۱</sup> ... ) یعنی گواهی می دهم به این که محمد بنده و رسول اوست، وی را از بین همه ی امت ها برای خود برگزید، با علم به این که از تشابه و همانندی با ابناء جنس منفرد و ممتاز است و او را برای امر و نهی از جانب خود برگزید (یا امین قرار داد) و وی را در دیگر عالمش در ادای فیوضات در مقام خود نشانند چون هیچ چشمی او را درک نمی کند و او همه را درک می کند، و خاطره های افکار او را در بر نمی گیرند و فکر آنان که در درک رازها به مقام یقین رسیده اند هیچ تصویری نمی تواند از وی داشته باشد، خدایی جز آن پادشاه توانا وجود ندارد، اقرار به پیامبری محمد صلی الله علیه و آله را با اعتراف به خداوندی خودش قرین ساخت.

### دلیل اعتدال مزاج ائمه علیهم السلام

و از دلیل های این که خدای تعالی ایشان را در بهترین حالت تعادل خلق کرده به لحاظ امتیازی که اختصاصی ایشان کرده و سبب شده که ایشان را در عوالم دیگر در مقام خود بنشانند. امیر مومنان علیه السلام بعد از سخنی که از وی آوردیم فرموده است:

(وَ اَخْتَصَّهُ مِنْ تَكْرِمَتِهِ بِمَا لَمْ يَلْحَقْهُ فِيهِ أَحَدٌ مِنْ بَرِيَّتِهِ فَهُوَ أَهْلٌ ذَلِكَ بِخَاصَّتِهِ وَ خَلْتَهُ إِذْ لَا يَخْتَصُّ مِنْ يَشْوِبُهُ الْبَتْغِيرُ وَ لَا يَخَالِلُ مَنْ يَلْحَقُهُ التَّظْنِينُ وَ أَمَرَ بِالصَّلَاةِ عَلَيْهِ مَزِيدًا فِي تَكْرِمَتِهِ وَ تَطْرِيقًا لِلدَّاعِي إِلَى اجَابَتِهِ فَصَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ كَرَّمَ وَ شَرَّفَ وَ عَظَّمَ مَزِيدًا لِأَنَّ يَلْحَقُهُ التَّنْفِيدُ وَ لَا يَنْقَطِعُ عَلَيَّ التَّابِيدُ وَ إِنْ اللَّهُ تَعَالَى اخْتَصَّ لِنَفْسِهِ بَعْدَ نَبِيِّهِ ص مِنْ بَرِيَّتِهِ خَاصَّةً عِلاَهُمْ بِتَعْلِيَّتِهِ وَ سَمَّا بِهِمْ إِلَى رُتْبَتِهِ وَ جَعَلَهُمُ الدُّعَاةَ بِالْحَقِّ إِلَيْهِ وَ الْأَدِلَاءَ بِالْإِرْشَادِ عَلَيْهِ لِقَرْنِ قَرْنٍ وَ زَمَنِ زَمَنِ أَنْشَاهُمْ فِي

۱ - المصباح الكفعمی ۶۹۶ و اقبال الاعمال ۲/۲۵۵ و مصباح المتجهد ۷۵۳ و تحف العقول حرانی ۲ و میزان الحکمه ۳/۲۵۵۴.

الْقَدَمَ قَبْلَ كُلِّ مَذْرُوءٍ وَ مَبْرُوءٍ أَنْوَارًا أَنْطَقَهَا بِتَحْمِيدِهِ وَ الَّهِمَهَا بِشُكْرِهِ وَ تَمَجِيدِهِ وَ جَعَلَهَا الْحُجَجَ لَهُ عَلَى كُلِّ مُعْتَرِفٍ لَهُ بِمَلَكَةِ الرُّبُوبِيَّةِ وَ سُلْطَانَ الْعُبُودِيَّةِ وَ اسْتَنْطَقَ بِهَا الْخُرْسَانَ بِأَنْوَاعِ اللَّغَاتِ بُخُوعًا لَهُ بِأَنَّهُ فَاطِرُ الْأَرْضِينَ وَ السَّمَاوَاتِ وَ أَشْهَدَهُمْ خَلْقَهُ<sup>۱</sup> أَوْ وَلَاهُمْ مَا شَاءَ مِنْ أَمْرِهِ جَعَلَهُمْ تَرَاجِمَةً مَشِيَّتَهُ وَ السِّنَّ إِزَادَتَهُ عَيْدًا لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أَرْتَضَى وَ هُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ يَحْكُمُونَ بِأَحْكَامِهِ وَ يَسْنُونَ سُنَّتَهُ وَ يَعْتَمِدُونَ حُدُودَهُ وَ يُؤَدُّونَ فُرُوضَهُ<sup>۲</sup> . خدای تعالی، حضرت

رسول صلی الله علیه و آله را ممتاز کرد به چیزی که هیچ یک از مخلوقاتش به آن مرتبه نمی رسد، برای این که با داشتن خصوصیات و خواهایش اهل آن مقامات بود، خدای تعالی مقام خاصان نبخشد به کسی که تغییر وی را آلوده می کند و دوستی نکند با کسی که مورد تهمت قرار می گیرد و برای گرامی داشتن او و برای این که راهی برای مستجاب شدن دعای دعا کننده باشد دستور داد بر او صلوات بفرستند، صلی الله علیه و آله و کرم و شرف و عظم، درود بر وی به پایان نرسد و هر گز قطع نگردد.

و خدای تعالی بعد از پیامبرش از مخلوقاتش افرادی خاص را به خودش مختص کرد و ایشان را تا حد پیامبرش بالا برد و ایشان را به مرتبه ی او رساند و ایشان را دعوت کنندگان و راهنمایان و مرشدان برحق به سوی خودش قرار داد، در تمامی قرن ها و زمان ها، ایشان را در گذشته قبل از همه ی مخلوقات به صورت انواری پدید آورد و به ایشان الهام کرد حمد و شکر و تمجیدش را به جای آوردند، و ایشان را حجت خود قرار داد به همه ی افرادی که به ملکه ی ربوبیت و سلطان عبودیت او

۱ - کشف المهم فی طریق خبر غدیر خم بحرانی ۶۰ و اقبال الاعمال ۲/۲۵۶ و مصباح المتعجد ۷۵۳.

۲ - از همان منابع که ذکر آن ها گذشت .

اعتراف دارند، و به وسیله ی آن ها، گنگ ها را با زبان های گوناگون گویا ساخت، تا متقاعد باشند به این که او آفریننده ی زمین ها و آسمان هاست و ایشان را گواه بر خلق خود قرار داد (و در نسخه ای اَشْهَدَهُمْ خَلَقَ خَلْقَهُ است، یعنی ایشان را به آفریدن مخلوقاتش گواه قرار داد. و به این معنی در روایات و آیات کتاب الله دلالت وجود دارد) و به آن چه از امرش اراده داشت به ایشان ولایت داد، و ایشان را مترجمان وحی و زبان های اراده ی خود قرار داد بندگانی هستند: (لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى وَ هُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ)<sup>۱</sup> که در حرف زدن هم بر او سبقت نمی گیرند و ایشان فقط به امر او عمل می کنند و شفاعت نمی کنند مگر برای فردی که خدای تعالی به شفاعت شدن او راضی باشد، خدای تعالی گذشته و آینده ی ایشان را می داند و ایشان در عین حال که از وی اطاعت می کنند همیشه در هراس اند، به احکام او حکم کرده، و سنت های او را زنده می کنند و به حدود او اعتماد دارند و واجباتش را انجام می دهند...

### شرحی مختصر به خطبه ی جمعه و غدیر

در این خطبه امیر مومنان علیه السلام بیان کرده که خدای سبحان، در سایر عالمش برای ادای همه ی چیزهایی که می خواهد به خلقش برساند از خلق و رزق و حیات و ممات، و رساندن چیزهایی که در دنیا و آخرت به علت یکی بودن علت موجب در هر دو سرا، به عقل ها و جان ها و ابدان آنها مربوط می شود حضرت محمد صلی الله علیه و آله را در جای خود قرار داده است، و فرموده که (چشم ها او یعنی خدا را درنیابند....

هم چنین بیان فرموده که برای ایشان همان حکم جاری است که برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جاری است. و بیان فرموده که خدای تعالی بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله از بین مخلوقاتش برای خودش افرادی خاص را برگزیده است. و ان الله اختص لنفسه من بعد نبیه صلی الله علیه و آله... تا آخر آن چه گذشت.

و بیان کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله سید و سالار ایشان می باشد و به وسیله ی او شرف یافته اند و به همین خاطر خدای تعالی ایشان را به او ملحق کرده است، و آن ها را به مقام والای او بالا برده و ایشان را به مرتبه ی او رسانده است. من بریته خاصة علاهم بتعلیته و سما بهم الی رتبه تا آخر.

و با (انوارا انطقها تا آخر) بیان فرموده که ایشان همان را می گویند که خدای تعالی به ایشان الهام کرده است. و بیان کرده که ایشان حجت های او بر همه ی خلق خدا هستند (و جعلها الحجج علی کل معترف له).

و بیان فرموده که خدای تعالی همه ی ما سوای ایشان امثال جن و انس و فرشته و حیوان و نبات و معدن و جماد را طوری خلق کرده که همه، به ربوبیت الله، اعتراف و به بندگی او اقرار دارند خدای تعالی فرموده است: (وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ) و هیچ چیزی نیست مگر این که خدای عز و جل را تسبیح و سپاس می گوید. و حمد خدای تعالی همان است که برای خلقش آشکار کرده است و در میان آن هاست: انوار محمد و آل محمد صلوات الله علیهم، و فیوضات سخاوتمندانه ی ایشان، و این که تسبیح و تحمید و تمجید خدا را و چگونه بندگی کردن به او و دینی را که بدان راضی است به هر چیزی برحسب خودش

یاد داده اند و همه ی این ها فروع ایشان و اسماء ایشان و اسماء خدای تعالی بر سائر خلق او هستند و با آن ها او را می خوانند بدان سان که دستور داده است. (و استنطق بها الخرسات بانواع اللغات بخوعا له بانه فاطر الارضین و السموات) پس خدا همه ی اشیاء را به وسیله ی ایشان با زبان های گوناگون گویا ساخت، و همه ی اشیاء خدای تعالی را به وسیله ی ایشان می خوانند و آن ها اسماء و علوم و فروع و تعلیمات و عبادات ایشان به وسیله ی خلق و عبادات خلق به وسیله ی ایشان هستند. و بیان فرمود که: خدای تعالی ایشان را شاهد خلق خودشان و شاهد خلق آسمان ها و زمین و شاهد خلق همه ی مخلوقات خود قرار داد و ایشان را بر علم همه ی آن ها مطلع کرد، چون از ایشان خواسته بود در ادای فیوضات رحمانی ایشان را در سایر عالمش در جای خود بنشانند، و چون حکمت خدای تعالی چنان که اشاره کردیم اقتضاء کرده در آن چه از خلق خود خواسته ایشان را برای خلقش اعضا بگیرد زیرا می داند بدون وساطت ایشان توانایی انجام کاری را ندارند، و هر کسی که به ایشان اقتداء کند و ایشان را پیشوایان خود به سوی خدای تعالی قرار دهد به وساطت ایشان می تواند کارهایی را که خدای تعالی خواسته انجام بدهد، و امام علیه السلام به این توضیح اشاره فرموده که مراد خدای تعالی همین است و این مقام را از دشمنان خود نفی فرموده برای این که خودگمراهند و پیروان خود را هم گمراه می کنند، برابر مفهوم آن مقام (یعنی اعضا بودن) را برای ایشان علیهم السلام اثبات کرده، برای این که راهنمای خودند و راهنمای کسی اند که به ایشان اقتدا کند و تسلیم آنان باشد (و باید این پیشوا) در نزد کسی که خدای تعالی می خواهد او را هدایت کند معلوم باشد و سالم باشد

تا دشمنان و مخاصمان اشکال تراشی نکنند و این قول خدای تعالی است: (مَا أَشْهَدُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ وَمَا كُنْتُمْ تُتَّخَذُونَ الْمُضِلِّينَ عَصَدًا<sup>۱</sup>). ایشان را در آفرینش آسمان ها و زمین و نه در آفریدن خودشان گواه قرار ندادم و از کسی یاری نخواستم و هر گز گمراه کنندگان را به مدد کاری نگرفتم. مفهوم آیه این است که خدای تعالی ائمه علیهم السلام را بر خلق آسمان ها و زمین یعنی بر هر چه که در آن ها و بین آن ها و بالای آن ها و پایین آن ها وجود دارد و بر خلق خودشان گواه قرار داده است، ایشان خدای تعالی را شناختند و خود را با تعریف خدای تعالی به تعریف حضور و عیان شناختند، و ایشان را برای خلق خود اعضا قرار داد، چنان که در گذشته در علل چهارگانه بودنشان بیان کردیم که خلقت با ایشان تمام شده و با ایشان برپاست و از آن نور آنها و از عنایت آن هاست، مراجعه کن.

زیرا خود هدایت شده اند و اقتداء کنندگان و تسلیم شوندگان و مراجعه کنندگان و دوستان و دوستان دوستانشان و اطاعت کنندگان از ایشان و دوری کنندگان و بیزاران از دشمنانشان و بیزاران از دوستان دشمنانشان را هدایت می کنند، و امام علیه السلام در این خطبه، همه ی این ها را بیان کرده که گفته (و اشهدهم خلقه) ایشان را شاهد بر خلق قرار داد به این معنی که در ایجاد همه ی حوادث یا در ایجاد خلق یعنی مخلوق ایشان را شاهد و گواه گرفته است و مراد مانند معنی اول است، و با توجه به نسخه ی (و اشهدهم خلق خلقه) معنی ظاهر می باشد.

و امام در خطبه اش با جمله ی (و ولاهم ما شاء من امره) اشاره

فرمود که خدای تعالی علم بر مخلوقات خود را در ایشان نهاد. و با (و جعلهم تراجم وحیه و السن ارادته) اشاره فرمود که ایشان از روی هوای نفس حریف نمی زنند بلکه بدان سان هستند که فرمود: (وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ<sup>۱</sup>)

حضرت در این خطبه بیان فرموده که ایشان علیهم السلام عمل نمی کنند و در باره ی عملی، حالی، حرفی، سخن نمی گویند مگر با امر و فرمان و الهام او، و در این باره در همه ی حالاتشان چیزی در اختیار خود ایشان نیست، زیرا اگر کاری اندک یا زیاد بدون فرمان خدای تعالی انجام دهند در این صورت در قول به خدای تعالی سبقت گرفته اند و حال آن که خدای تعالی خبر داده که: (لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ) پس امام علیه السلام مطابق آن چه خدای تعالی در باره ی پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم السلام بیان فرموده توضیح داده و گفته که عییدا لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ<sup>۲</sup> تا آخر. حضرت بیان کرده که این امور از همان هایی اند که خدای تعالی به بندگانش بیان فرموده است، این امور را خدای مهربان پس از آن بیان فرموده که نعمت های ظاهری خود یعنی حجج الهی را و نعمت های باطنی خود یعنی عقل ها را در اختیار ایشان قرار داده است (لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ<sup>۳</sup>) تا هر کس هلاک می شود بعد از شنیدن دلیل هلاک شود و هر کس زنده می شود با دلیل زنده باشد، و به این لحاظ فرمود: (و لَمْ يَدْعِ الْخَلْقَ فِي بَهْمَاءِ صَمَاءٍ وَلَا فِي عَمِيَاءِ بَكْمَاءٍ بَلْ جَعَلَ لَهُمْ عَقُولًا مَازَجَتْ شَوَاهِدَهُمْ وَ تَفَرَّقَتْ فِي هِيَآكَلِهِمْ وَ حَقَّقَهَا فِي نَفْسِهِمْ وَ اسْتَعْبَدَ لَهَا حَوَاسِهِمْ فَقَرَّرَ بِهَا

۱ - انسان ۳۰.

۲ - انبیاء ۲۷.

۳ - انفال ۴۲.



علي اسماع و نواظر و افکار و خواطر الزمهم بها حجتہ و اراهم بها محجتہ و انطقهم عما تشهد به بالسنة ذرية بما قام فيها من قدرته و حکمتہ و بين عندهم بها ليهلك من هلك عن بينة و يحيى من حي عن بينة و ان الله لسميع عليم، بصير و شاهد خبير<sup>۱</sup>. یعنی خدای تعالی مخلوقات خود را نفهم و کر و کور و لال رها نکرد بلکه برای آن ها عقل هایی قرار داد که با ظاهر آن ها در آمیخت و در هیکلشان پراکنده گشت و آن ها را در جانشان تحقق بخشید و حواسشان را تابع عقل هایشان کرد به ایشان گوش و چشم و فکر و حافظه داد و حجت خود را به ایشان با آن ها الزام آور کرد و راهش را با آن ها برایشان نشان داد و با زبان های تند و تیز ایشان را به آن چه به آن گواهی بدهند گویا کرد، بِمَا قَامَ فِيهَا مِنْ قَدْرَتِهِ وَ حَكْمَتِهِ وَ بَيَّنَّ بِهَا عَنْدَهُمْ بِهَا (لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يُحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ إِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ) بصير و شاهد خبير<sup>۲</sup>، تا پایان خطبه، سلام خدای تعالی بر امیر مومنان و بر فرزندان معصومش باد.

دلیل این سخن مان که گفتیم (اگر حجابی از حجاب ها برداشته شود... تا آخر) روایت ابن ابی جمهور احسائی در کتاب المجلی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و دیگران نیز آن را با اختلاف در لفظ و معنی روایت کرده اند فرمود: (ان لله سبعین الف حجاب) و در روایتی فرمود: (سبعمأة) و در دیگری است (سبعین من نور و ظلمة لو كشف حجاب منها لاحرقت سبحات وجهه ما انتهى اليه بصره من خلقه<sup>۳</sup> در روایتی خدا را هفتاد هزار و در روایتی ، هفتصد و در روایتی هفتاد حجاب است رسول خدا فرمود: از نور و ظلمت ، اگر از این ها حجابی کنار

۱ - المصباح الكفعمي ۶۹۶ و مصباح المتعجد ۷۵۳ و اقبال الاعمال ۲/۲۵۵.

۲ - عوالی اللآلی ۱۰۶/۴ و شرح اصول کافی ۱۲۹/۴ و الحکمة المتعالیة ۷/۲۸۷.

۳ - عوال اللآلی ۱۰۶/۴ و بحار الانوار ۴۵/۵۵ و ۳۱/۷۳.

رود عظمت و جهش همه ی آن چه از خلق را ببیند می سوزاند.<sup>۱</sup> صحت معنی این روایات را عقل های سالم گواهی می کنند عقل هایی که خدای تعالی آیات خود در انفس و آفاق را به آن ها نشان داده است، و شرحی طولانی دارند و قبلا اشاره کردیم. و دلیل ما در داستان موسی علی نبینا و آله و علیه السلام روایت ابن ادریس در کتاب مستطرفات السرائر از بصائر الدرجات است، از امام صادق علیه السلام از کروبیین سؤال شد حضرت فرمود: قومی از شیعیان ما در خلق اول هستند خدای تعالی آن ها را در پشت عرش قرار داده و اگر نور یکی از آنان بین اهل زمین تقسیم شود برای ایشان کفایت می کند، در ادامه فرمود: وقتی موسی علی نبینا و آله و علیه السلام سؤال خود را از خدای تعالی سؤال کرد خدای تعالی به مردی از کروبیین دستور داد و او به کوه جلوه کرد و آن را تکه تکه کرد.<sup>۲</sup> و روایت شده نور عظمتی که به حضرت موسی جلوه کرد به اندازه ی درهم بود و در روایتی است که به مقدار سوراخ سوزن بود.

و مأخذ بیان نسبت مقدار نورش به نور خورشید صحیحه ی علی بن عاصم است که در رد کسانی روایت شده که ادعاء می کنند در روز قیامت خدای تعالی را خواهند دید.

و دلیل بر حجاب ها روایت شیخ رحمت الله علیه در آخر مصباح زیارتنامه ی اهل بیت علیهم السلام است که در ماه رَجَبِ الْمَرْجَبِ خواننده می شود و در آن می خوانیم: (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَشْهَدَنَا مَشْهَدَ أَوْلِيَائِهِ فِي رَجَبٍ وَ أَوْجَبَ عَلَيْنَا مِنْ حَقِّهِمْ مَا

۱ - عوالی اللالی ۴/ ۱۰۶ و بحار الانوار ۴۵/ ۵۵ و ۳۱/ ۷۳ و شرح اصول کافی ۱۲۹/ ۴ و الحکمة المتعالیة ۷۸/ ۷.

۲ - بصائر الدرجات ۸۹ و بحار الانوار ۲۲۴/ ۱۳

قَدْ وَجَبَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ الْمُتَّجِبِ وَ عَلَى أَوْصِيَائِهِ الْحُجْبِ<sup>۱</sup>  
تا آخر.

و دلیل بر اعضاد بودن ایشان علیهم السلام بر خلق، عبارت  
حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف در دعای رجب  
است: (بَدُوْهَا مِنْكَ وَ عَوْدُهَا إِلَيْكَ أَعْضَادٌ وَ أَشْهَادٌ وَ مَنَاءٌ وَ أَرْوَادٌ وَ  
حَفَظَةٌ وَ رُؤَادٌ).<sup>۲</sup> که در جاهای زیاد گذشت.

و دلیل بر این که ایشان توانایی دارند فیوضات الهی را از فعل  
او اخذ کنند (و بر خلق خدا برسانند) در خطبه ای است که  
از علی علیه السلام اندکی قبل نقل شد، و این حدیث قدسی  
که (وَ وَسَّعِنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ<sup>۳</sup> هم چنین قول خدای تعالی  
(وَ سِرَاجًا مُنِيرًا<sup>۴</sup>) و قول خدای تعالی (وَ إِنَّكَ لَعَلِي خُلِقَ عَظِيمٌ<sup>۵</sup>)  
و قول خدای تعالی (اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ)<sup>۶</sup> و احادیث در  
این باره بی شمارند.

وقتی آن چه را در گذشته به اشاره و به تلویح و تصریح بیان  
کردیم فهمیده باشی می دانی که امور همه ی مخلوقات الهی  
از هر نوعش، در ابتداء، در پایان، در ظاهر، در باطن، در عالم اول،  
در دنیا، در برزخ و در آخرت، به فرمان الهی به ایشان بر می  
گردد، و به خدای تعالی، امور با مدد خدای تعالی و به تقدیر  
و به خواست او بر وجه حکمت و با وضع اشیاء در کاملترین  
جایگاه آن ها جاری می شود، امور به ایشان بر می گردد  
برای این که خدای تعالی با لطف و رحمت بزرگی که به

۱ - مصباح المتهدد ۸۲۱ و المزار ۲۰۳ و اقبال الاعمال ۱۸۳.

۲ - مصباح کفعمی ۷۲/۲ و مصباح المتهدد ۸۰۳ و اقبال الاعمال ابن طاوس ۲۱۴/۳.

۳ - عوالی الآلی ۷/۴ و بحار الانوار ۳۹/۵۵ و

۴ - احزاب ۴۶.

۵ - قلم ۴.

۶ - انعام ۱۲۴.

بندگان خود دارد این گونه جاری کرد و او حکیم خبیر است و همه ی امور به سوی او بر می گردد و او بر هر چیزی توانایی دارد.

امام علیه السلام فرمود:  
رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ  
وَ اتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ  
رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا  
وَ هَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً  
إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ

مرحوم مجلسی در شرحش گفته است: (ربنا لاتزغ قلوبنا ...) یعنی خدایا دل های ما را پس از شناختن حق، به سوی باطل متمایل نکن. (وَ هَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً <sup>۱</sup>) خدایا رحمتی کامل یعنی هدایتی ممتاز و کمالاتی را به ما عطا کن. و سید نعمت الله در شرح تهذیب گفته: که آیه ی (رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ) <sup>۲</sup> تا آخر، سخن نجاشی و یاران اوست که در حبشه با او ایمان آوردند و گفتند: خدایا ما به آن چه در قرآن فرستادی ایمان آوردیم که کلام تو حق است و شکی در آن نیست، و اکتبنا یعنی ما را در منزلت آن چه نوشته شده و تدوین گشته قرار بده، و ابن عباس گفته است: ما را در ام الكتاب یعنی در لوح

۱ - آل عمران ۸.

۲ - آل عمران ۵۳.

محفوظ با شاهدان قرار بده یعنی با محمد و امت او که به حق گواهی می دهند، و گفته شده: ما را با کسانی قرار بده که به ایمان گواهی می دهند و گفته شده: ما را با کسانی قرار بده که به صادق بودن پیامبر تو شهادت می دهند (ربنا لا تزغ... تا آخر حکایت گفته ی راسخون در آیه ی قبل است و آیه این است: (وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ) ۱ و صاحبان تفسیر در تأویلش وجوهی را گفته اند:

وجه اول: معنای (ربنا لا تزغ قلوبنا) این است که خدایا، لطف هایت را از ما دریغ ندار، تا دل‌های ما بعد از هدایت یافتن از ایمان برنگردد، و این دعایی برای ثابت قدم ماندن در جاده ی هدایت است با مدد رساندن با الطاف (خدای تعالی می باشد) مانند این است که بگویند: خدایا، با دریغ داشتن توفیق و لطف نکردن هایت، ما را در برابر نفس های اماره مان بی یار و یاور مگذار که دل‌مان بلغزد و به گمراهی بیفتد، و (خدای تعالی) زمانی از توفیق خود مانع می شود که بنده در گناه زیاده روی کند و توبه ننماید، چنان که خدای تعالی فرموده است: (فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ) ۲. زمانی که از حق روگرداندند خدای تعالی هم دل های بی نور ایشان را از روی آوردن به سعادت روگردان ساخت.

وجه دوم: این معنی را دارد که خدایا ما را با سختی هایی رو به رو نکن که انجام آن ها و ترک آن ها برای ما دشوار باشد و دل های ما بعد از هدایت بلغزد مانند تکلیف به جهاد (فَلَمَّا كَتَبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالَ تَوَلَّوْا) ۳ که عده ای پس از وجوب جهاد از آن سر باز زدند.

۱ - آل عمران ۷.

۲ - صف ۵.

۳ - بقره ۲۴۶.

وجه سوم: خدایا، دل های ما را از ثواب و لطفت که برایمان ارزانی داشته ای، و این همان شرح صدری است که در قرآن آمده است: (يَسْرَحُ صَدْرُهُ لِلْإِسْلَامِ)¹. یعنی خدای تعالی هدایت هر کسی را بخواهد سینه ی او را برای قبول اسلام باز می کند، و ضد آن سنگینی و گرفتگی است که کفار دچار آن عقوبت می شوند و مانند آن پاک کردن قلب است که خدای تعالی نسبت به مومنان دارد و آن را از کافران باز می دارد فرموده است: (أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ)². خدای تعالی نخواسته است دل های این افراد را پاک بسازد، و نظیر آن نوشته شدن ایمان در دل های مومنان است، چنان که فرموده است: (أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ)³. و ضد آن مهر کفری است که بر دل های کفار مینهد، مانند این است که از خدای تعالی خواسته باشند دل هایشان را از آن پاداش به این عقاب وارد نکند.

وجه چهارم: به دعاء توجیه شده به این معنی که دل هایشان را از یقین و ایمان خارج نکند و این خواسته، اقتضاء نمی کند که از خدا چیزی خواسته شده باشد که اگر خواسته نمی شد روا بود آن را انجام بدهد زیرا محال نیست بنده از روی اخلاص و با نیازی که به الطاف خدای تعالی دارد از او چیزی را بخواهد که می داند انجام می دهد و انجام ندهد چیزی را که می داند انجام نخواهد داد وقتی نوعی مصلحت در خواسته وجود داشته باشد مانند این قول بنده (رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ)⁴، یعنی خدا یا به حق حکم کن، و این گفته ی یکی از فرزندان یعقوب علی نبینا و آله و علیه السلام است: (أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ خَيْرٌ

۱ - انعم ۱۲۵.

۲ - مائده ۴۱.

۳ - مجادله ۲۲.

۴ - انبیاء ۱۱۲.

الْحَاكِمِينَ<sup>۱</sup>) یا این که خدای تعالی در باره ام حکم کند و او بهترین حکم کننده هاست. و این ذکر اولوا الالباب: (رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ<sup>۲</sup>) خدایا، به ما عطا کن آن چه را که به وسیله ی پیامبرانت به ما وعده کرده ای. و گفته ی حضرت ابراهیم علی نبینا و آلہ و علیہ السلام: (وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ<sup>۳</sup>) خدایا، روزی که برانگیخته می شوند مرا خوار نکن. و جمله ی (مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً) یعنی از نزد خودت به ما لطفی کن که به وسیله ی آن به ثبات در ایمان برسیم چون تنها تویی که نعمت عطا می کنی.

می گویم: رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ<sup>۴</sup>) یعنی خدایا، ایمان آوردیم به آن چه بر ما نازل فرمودی، و منظور کتاب هایی است که خدای تعالی به پیامبرانش و خصوصا به حضرت محمد صلی الله علیه و آله نازل کرده است و دلیل آن قول خدای تعالی است: (قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نَفَرِقَ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ<sup>۵</sup>) یعنی بگویید ایمان آوردیم به خدای تعالی و به آن چه بر ما نازل شده است و به آن چه به ابراهیم و به اسماعیل و به اسحاق و به پیامبرانی نازل شده که از نواده های حضرت یعقوب بودند و به کتابهایی که به موسی و عیسی و پیامبران علیهم السلام از جانب خدایشان داده شده است، فرقی بین هیچ کدام آن ها نمی گذاریم، و ما از خدای تعالی فرمان می بریم. چون

۱ - یوسف ۸۰.

۲ - آل عمران ۱۹۴.

۳ - شعراء ۸۷.

۴ - آل عمران ۵۳.

۵ - بقره ۱۳۶.



چنان که خدای تعالی حکایت فرموده: (وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ<sup>۱</sup>)  
یهودی ها می گفتند یهودی شوید تا هدایت یابید و نصاری می گفتند مسیحی شوید تا هدایت یابید، و خدای تعالی به پیامبرش فرمود: به آنان بگو بلکه ما به آیین ابراهیم هستیم که یکتاپرستی است و در ضمن ابراهیم از مشرکان نبوده است و سپس فرمود: (قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلَ إِلَيْنَا... تا آخر) یعنی بگویید: به خدایی ایمان آوردیم که یگانه است و بی شریک، و فرزندی ندارد چنان که یهودی ها اعتقاد دارند عزیز پسر خداست و مسیحی ها اعتقاد دارند که حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام پسر خداست، و به آن چه بر ما نازل شده یعنی قرآن ایمان آوردیم و به کتابهایی ایمان آوردیم که به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و به پیامبران از نوه های یعقوب علیه السلام نازل شده است و به آن چه به موسی یعنی تورات و به عیسی یعنی انجیل داده شده ایمان آوردیم و به کتابهایی که به پیامبران از جانب خدایشان فرود آمده ایمان آوردیم، (هم چنین به خود ایشان) و به وحی و الهام هایی که به ایشان در خواب یا بیداری شده است، بین پیامبران علی نبینا و آله و علیه السلام فرقی نمی گذاریم که به بعضی ها ایمان بیاوریم و به بعضی ها کافر شویم بلکه به همه ی آنان و آورده هایشان ایمان آوردیم (وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ) و ما در هر چه امر کرده و در هر چه که نهی کرده مطیع و فرمانبردار او هستیم.<sup>۲</sup>

کلینی به سندش به سلام بن عمره از امام باقر علیه السلام روایت کرده که آن حضرت گفت: مقصود از (قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ

۱ - بقره ۱۳۵.

۲ - نساء ۱۵۰.



اگر (ما) را مقصوره بگیریم نه ممدوده، به این معنی نازل از محمد علی علیه السلام است و او برای مومنان شفاء و رحمت می باشد برای این که او همان (بَابُ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ) بابتی است که در باطنش رحمت است و به همین جهت فرموده که او (شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ) یعنی بذاته شفاء و رحمت است یا به ذات ولایتش شفاء و رحمت (لِلْمُؤْمِنِينَ) برای مومنان است و اگر ما را به معنی ممدوده بگیریم منظور از آن چه نازل شده آب خواهد بود آبی که حیات همه چیز با آنست، و آن ولایت و علم او می باشد (وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا)<sup>۱</sup> یعنی ما مقصوره باشد یا به معنی ممدوده باشد ولایت آن حضرت علیه السلام برای ستمگران در حق آل محمد علیهم السلام، غیر از زیان نخواهد داشت. و مراد از این حق، حق عام است و آن همه ی خواسته های خدای تعالی به صورت عموم است.

و منظور ما از مد ما معنی ما ممدوده است در آن صورت ماء یعنی آب وجود و آب رحمت و آب علم، و مراد ما این نیست که (ما) ممدود خوانده شود چون جایز نیست (بلکه کفر به خداست) و در هر دو صورت (ما) در لفظ مقصوره است (نه ممدوده) و این تفسیر ظاهر ظاهر است، در واقع معنی از ماده ی کلمه گرفته می شود خواه صورت تغییر یابد و خواه نه، و خواه کلمه به غیر خود مربوط شود و خواه نشود، یعنی علی علیه السلام نسبت به دشمنانش، به لحاظ این که با او عداوت دارند (لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا) غیر از زیان نخواهد داشت یا با قصد معنی مد ولایت او به حال دشمنانش به لحاظ این که آن را انکار کرده اند غیر از ضرر نخواهد بود، و مراد از (وَ ظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ)<sup>۲</sup> هم، آن حضرت و ولایت اوست برای این

۱ - اسراء ۸۲.

۲ - حدید ۱۳.

کہ عذاب به ایشان لازم شده به لحاظ این که وی را و ولایت او را انکار کرده اند، و همین است که ظاهرش از این جهت عذاب شده است یعنی از جهتی که به سمت آتش است، جهتی که از آن حضرت بهشت است محبت و طاعت اوست و جهتی که جهنم است عداوت کردن و مخالفت با است.

و در باطن نور در (فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا<sup>۱</sup> وَ هَمِينَ طُورِ سَخْنِ أَنْ حَضَرَتْ أَنَا مِنْ مُحَمَّدٍ كَالضُّوءِ مِنَ الضُّوءِ<sup>۲</sup> به منزل بودن علی علیه السلام اشاره می کند.

و در تفسیر قمی است که (النُّورُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ) نور امیر مومنان است.<sup>۳</sup>

و در کافی است که امام موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود: (الْإِمَامَةُ هِيَ النُّورُ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا قَالَ النُّورُ هُوَ الْإِمَامُ<sup>۴</sup> امامت همان نور است خدای تعالی در قرآن فرموده است: به خدای تعالی و به پیامبرش و به نوری که نازل کردیم ایمان بیاورید، امام<sup>۵</sup> فرمود: نور همان امام می باشد.

و از امام باقر علیه السلام که در باره ی این آیه سؤال شد فرمود: (يَا أَبَا خَالِدٍ النُّورُ وَاللَّهُ الْأَيْمَةُ يَا أَبَا خَالِدٍ لِنُورِ الْإِمَامِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ نُورٌ مِنَ الشُّمُوسِ الْمُضِيئَةِ بِالنَّهَارِ وَ هُمُ الَّذِينَ يَنُورُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ وَ يَحْجُبُ اللَّهُ نُورَهُمْ عَمَّنْ يَشَاءُ فَتَظْلَمُ قُلُوبُهُمْ وَ يَعْشَاهُمْ<sup>۶</sup> به ای ابو خالد به خدا سوگند نور، ائمه هستند،

۱ - تغابن ۸.

۲ - بحار الانوار ۷۹/۳۸ و معانی الاخبار ۳۵۰ و غایة المرام ۳۴/۱ و امالی صدوق ۴۱۵.

۳ - تفسیر قمی ۲۸۰/۲ تفصیل موضوع را در آن تفسیر ملاحظه فرمایید.

۴ - کافی ۱/۱۶۹ و بحار ۶۴/۵۵.

۵ - کافی ۱/۱۹۴ و تفسیر قمی ۳۷۱/۲.

۶ - کافی ۱/۱۹۴ و تفسیر قمی ۳۷۱/۲.

ای ابو خالد، هر آینه نور امام در دل های مومنان روشن تر از خورشید رخشان در روز است و ایشانند که قلب های مومنان را نورانی می کنند و خدای تعالی نورشان را از کسی که بخواهد مستور می کند و دل هایشان تیره و تاریک می شود.

پنجا بر توضیحی که برایت گفتم: از معنای (رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ)<sup>۱</sup> این می شود که خدایا، ما ایمان آوردیم: به همه ی کتاب هایی که به وسیله ی همه ی پیامبران فرستاده ای، یا به فرشتگانی که به آنان فرستادی با آن چه از اوامر و نواهیت خواسته ای، یا به آن چه از الهام ها و وحی ها فرستاده ای، یا به آن حجت ها و آیاتی که نازل کرده ای، یا به آیات توحیدت، یا به انوار ظهورهایت در مواقع نجوم علامات و مقاماتی که جای جای آسمان ها و زمینت را با آن ها پر کرده ای، یا ایمان آورده ایم به خصوص به کتاب وحی و الهامی که به پیامبرت فرستاده ای یا به اوصیای او که با ایشان پشت او را محکم کرده ای و ایشان را در امر وی شریک نموده ای یا به امری که به خصوص به روز غدیر مربوط می شود، و آن چه در این مقام به ذهن می آید این است که (رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ) با داعی خصوصی به عموم دلالت می کند، یعنی همان را می گوئیم که: حواریون به حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام گفتند ولی با داعی خصوصی همه ی چیزهایی را می خواهیم که بر پیامبرش نازل کرده است به خصوص هر چه که به روز غدیر مربوط می شود، آن چه از امر ولایت و تعیین کسی که خدا برای ولایت و امامت علی و ذریه ی او علیهم السلام معین کرده است، و نص بر نصبشان به خلافت و بیعت گرفتن از جانب خدا و از جانب رسول الله، از همه ی خلق، چه آن ها که به دنیا آمده و حاضر بودند و چه آن ها که حاضر نبودند، و چه آن ها که متولد نشده اند تا روز قیامت.

و معنی (وَ اتَّبَعْنَا الرَّسُولَ) این است که ما از رسول الله صلی الله علیه و آله پیروی کردیم در باره ی هر چه که به سوی آن دعوت کرد و به آن امر نمود مانند یگانگی خدای تعالی و معرفت او و معرفت آن چه خود را با آن برای ما وصف فرمود، و مانند ایمان به او و فرشتگان او به کتاب ها و به پیامبران او و به اوصیاء آنان، بر محمد و آل محمد و علیهم السلام، و به روز قیامت و به تصدیق او در باره ی هر چیزی که در احوالات این دنیا و حالات قیامت آورده است و دین اسلام و ایمان و غیره که خواسته های خدای تعالی از بندگانش بوده اند، خواسته های او از آثار و صفات و فروع ولایت، و امر به قبول کردن آن ها و بیان این حقیقت که ولایت عبارت از دین است و بدون آن دینی وجود ندارد و بیان اهل آن و کسانی که دولاب ولایت را به دوش می کشند و بیان این که اطاعت کردن از ایشان واجب می باشد و بیان این که همانا ایشان معین شده اند که بار سنگین ولایت را بردارند و احکام آن را به خلق الله از جانب خدای تعالی برسانند، و بیان این که پیروی از ایشان واجب است و باید دین را از آنان گرفت، و در برابر فرامین ایشان باید تسلیم بود و بیان این که ایشان بر خلق الله از خودشان اولی هستند و بیان این که جایز نیست بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله، کسی بر آنان مقدم شود و نباید کسی از ایشان تخلف کند، و بیان این که هر کس با آنان باشد به مقصد می رسد و هر کس از ایشان جلو بیفتد از دین خارج می شود و متخلف نابود می شود، و این پیمانی است که خدای تعالی از ما گرفته است و ما با او همین پیمان را بسته ایم، ما ایمان آوردیم به آن چه نازل فرمود و از رسول الله در هر باره پیروی کردیم و از جمله ی آن ها این است که ما را به تبعیت از اهل بیت علیهم السلام در همه ی اوامر و نواهی شان فرمان داده است، پس معنی

(رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ<sup>۱</sup> ااین می شود که خدایا ما ایمان آوردیم به هر چه که نازل کردی و از رسول و آل رسول علیهم السلام در همه ی اوامر و نواهی و خواسته هایشان پیروی کردیم، و مراد از آیه و آن چه در زیارت نامه آمده همین است.

اما چرا در قرآن تصریح نشده؟ تا دشمنان دستکاری نکنند، و چرا آیه در زیارت نامه ذکر شده؟ تا بیان شود که مراد از آن همان می باشد که در آیه مراد است از اراده ی عموم و به خصوص احکام این امت و به خصوص احکام ولایت و به خصوص احکام اشخاص مخصوصی که ولایت ایشان مورد نظر بوده است.

### و معنی فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ااین می شود که:

خدایا از کرمت و نعمتت درخواست می کنیم کرم و نعمتی که در آغاز بدون استحقاق آن ها را از روی لطف و رحمت، به ما ارزانی داشتی تا این که ما را از دوستان اولیائت و دوستان دوستانشان و از دشمنان دشمنانت و دشمن دوستان و پیروان دشمنانت قرار دادی، اگر تو به این حقیقت ما را هدایت نمی کردی ما خود هدایت نمی یافتیم، خدایا، ایمان را در دل های ما محبوب ساختی، به خودت، به کتاب هایت، فرشتگانت، پیامبرانت، اوصیای پیامبرانت و آن چه را از جانب تو آورده و خبر داده بودند، به خصوص پیامبرمان و اوصیاء برحق او علیهم السلام، پذیرفتن از ایشان، تسلیم فرامین آن ها بودن، به ایشان اقتداء نمودن، به امامت و پیشوایی شان در دنیا و آخرت راضی شدن. خدایا، این ها را در دل های ما زینت دادی و دشمنانشان را منفور کردی، به ایشان میل نکردیم و از ایشان و پیروانشان و اعتقاداتشان و کردارهایشان و گفته هایشان و دین و آیینشان و همه ی فروعاتشان بیزار شدیم، همه ی این ها تفضل و احسان

تو بر ما هستند. خدایا، با تفضلی که بر ما کردی و توفیق دادی از ته دل از اولیاء تبعیت کنیم و با تمامی توانمان با زبان و در عمل از دشمنانمان دوری گزینیم به تو ایمان آوردیم و بر صدق هر چه نازل کردی گواه شدیم و به هر چه فرمان دادی سر تسلیم فرود آوردیم، و از اولیاء پیروی کردیم و با ایشان و دوستانشان دوستی و با دشمنان و تابعانمان دشمنی کردیم، تو را به خودت سوگند می دهیم و هیچ چیزی با تو برابر نیست و نمی شود که بر محمد و آل پاک محمد درود بفرستی و دشمنان و ظالمانشان و راضی از ایشان را چند برابر لعن کنی، و ما را از شاهدانت قرار بدهی، که از تفضلت به ایشان علیهم السلام آغاز کردی و نعمت های فراوانی را بر ایشان دادی، و با توفیقت ایشان را یاری رساندی و بر انجام طاعتت ایشان را نیرو بخشیدی، و با توجه به اهلیتی که با عنایتت و تفضلت داشتند سنگینی عمل را از ایشان برداشتی، تا جایی که پرده های طبع شان را از جلو چشمان بصیرتشان گشودی، و از این که دشمنانمان و دشمنانت در طبع ایشان اثر سوئی بگذارند مانع هایی گذاشتی، (و سوگند می دهیم) به تفضلی که بر ایشان داشتی و به توفیقی که برای به دست آوردن خوشنودیت به ایشان دادی و توانستند حقیقت هایی را مشاهده کنند که از ایشان خواسته بودی، و قصد داشتی به سوی آن ها بروند و بر آن ها آگاهشان کرده و آن ها را به ایشان نشان داده بودی، هدایتی که در ایشان سبقت گرفته بود و از ارکان ایمان و شاخه ها و فروعات آن برایت دیده بودند آن چه را که از جانب تو بصیرتش را داشتند، و سوگند می دهیم به توفیقی که بر آنان دادی تا به موجب آن قیام کنند ما را نیز با ایشان بنویس، به ما توفیقی بده تا وظایفی را انجام دهیم که ایشان انجام دادند و ما را یاری کن بر کارهایی که ایشان را یاری دادی، و نقصی را برای ما تکمیل کن که ما را به همان برساند که ایشان به آن رسیده اند خدایا این خواسته ی ما برایت آسان آسان است



و تو بر هر چیزی توانا هستی.

## حقیقت کتابت چیست؟

اما معنی این نوشتن در ظاهر عبارت که برای هر کسی فهم آن ساده باشد همان است که سید بزرگوار، سید نعمت الله جزایری یاد کرده بود در کلامی که در بیان این فقرات قبلا گذشت.

اما حقیقت این کتابت، از رازهای علوم پنهانی است که نه در کتابی تحریر و نه در جوابی ذکر و نه در خطابی شنیده شده مگر این که بیان از معصوم علیه السلام باشد.

آن چه برایت در این شرح نوشتیم بر گرفته از کلام ایشان علیهم السلام است ولی هر کس آن را در نمی یابد مگر این که ایشان به او یاد بدهند و وی را در این وادی ها بگردانند زیرا مانند این امور از ناحیه ی ایشان علیهم السلام برای صاحبان مورد نظر، جز به اشاره و رمز نوشته نمی شوند.

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده است: (مَا كَلُّ مَا يُعْلَمُ يُقَالُ وَلَا كَلُّ مَا يُقَالُ حَانَ وَقْتُهُ وَلَا كَلُّ مَا حَانَ وَقْتُهُ حَضَرَ أَهْلُهُ) همه ی چیزهایی که معلوم باشند گفته نشوند و زمان گفتن همه ی چیزهای گفتنی نیامده است و هر چیز گفتنی که زمانش رسیده اهلش حضور ندارند.

اما کسی که از من خواسته این زیارت شریف را شرح کنم سید حسین بن سید محمد قاسم حسینی اشکوری که اصلا گیلانی است و در رشت سکونت دارد - تغمده الله برحمته و اسکنه بحبوحه جنته از من التماس کرده که در این شرح حقایق و

اسرار و باطن های پوشیده را بنویسم، بعد از التماس پشت التماس خواسته اش پذیرفتم و در آن از ابتداء تا آخر شرح چنان نوشتم که می خواست و رها نکردم مگر چیزهایی را که می دانستم بیانش و نوشتنش و جواب دادنش جایز نیست، و چه بسیار چیزها که در گوشه و کنار مخفی شده اند.

و بیان این نوشتن یاد شده در حقیقت از همین اسرار مکتوم می باشد حتی اهل عصمت علیهم السلام، آن را برای شیعیان خاص الخاص با رمز و اشاره یاد داده اند و لباسی بر روی آن پوشانده اند که مغزش از دسترس افراد نادان دور بماند، شیعیان خاص الخاص با زبان ایشان آشنا هستند و آن را می فهمند، اما شیعیان خاص مراد ایشان را متوجه نمی شوند مگر آن چه را که از پوست مراد است، و این و مانند آن زیاد هستند مردم آن ها را نمی بینند و معصوم از آن ها خبر می دهد و قرآن از آن ها سخن می گوید، قلم و لوح و بهشت کجا هستند؟ و چنمی که خدا در باره اش فرموده است: (كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ) <sup>۱</sup> نه چنین است اگر علم یقین داشتید حتماً جهنم را می دیدید، این جهنم کجاست؟ ارواح کجایند؟ حوض و صراط و میزان و سدرۃ المنتهی و شجره ی طوبی و بیت المعمور کجا هستند؟ در صورتی که حضرت امام صادق علیه السلام خبر داده که وقتی رسول خدا از این جا به آن جا- و اشاره به سوی آسمان کرد- به معراج برده شد یعنی که از مسجد الحرام به آسمان رفت و گفت که بین آن دو حرمی وجود دارد و خدای تعالی خبر داده است که معراج آن حضرت علیه و آله السلام از مسجد الحرام به مسجد الاقصی بوده است و رسول خدا صلوات الله علیه و آله فرمود: جبرئیل به من گفت: (اتدری این صلیت فقلت لا قال صلیت فی بیت لحم و بیت لحم بناحیه بیت المقدس حیث ولد عیسی ابن مریم ع ثم رکت

فَمَضَيْنَا حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ فَرَبَطْتُ الْبُرَاقَ بِالْحَلْقَةِ الَّتِي كَانَتْ الْأَنْبِيَاءُ تَرْبِطُ بِهَا<sup>۱</sup> امی دانی کجا نماز خواندید؟ گفتم: نه، گفتم: در بیت لحم نماز خواندی، باز سوار شدم و رفتم تا به بیت المقدس رسیدیم، براق را در حلقه ای بستم که پیامبران به آن می بستند.

و حضرت صادق علیه السلام وقتی به این حضرت گفتی شد و مسجد اقصی، فقال ذاك في السماء إليه أسري رسول الله ص<sup>۲</sup> فرمود: آن در آسمان است رسول الله صلی الله علیه و آله به آن جا به معراج رفت.

و آن حضرت بهتر می داند که معنی گفته ی جدش رسول الله صلی الله علیه و آله: (فَرَبَطْتُ الْبُرَاقَ بِالْحَلْقَةِ الَّتِي كَانَتْ الْأَنْبِيَاءُ تَرْبِطُ بِهَا<sup>۳</sup> چیست؟ و حال آن که پیامبران مرکب خود را در آسمان نبسته اند! و حضرت امام صادق علیه السلام خبر داده که حضرت وقتی به معراج رفته از مسجد الحرام به مسجد الاقصی رفته و آن در آسمان می باشد<sup>۴</sup>

و آن حضرت به آن چه جدش صلی الله علیه و آله گفته داناتر است آن حضرت فرموده که براق را به حلقه ای بستم که پیامبران به آن می بستند<sup>۵</sup> و پیامبران سلام الله علیهم حیوانات خود را در آسمان نبسته اند و امام صادق علیه السلام خبر داده که آن حضرت وقتی به معراج رفته از مسجد الحرام به مسجد الاقصی رفته و آن در آسمان است<sup>۶</sup> این مسجدی که در آسمان می باشد کجاست؟ و به بیت المقدس تشریف نبرده زیرا وقتی

۱ - تفسیر قمی ۴/۲ و تفسیر صافی ۱۶۸/۳ و تفسیر المیزان ۸/۱۳

۲ - بحار الانوار ۳۸۵/۱۸ و جامع احادیث الشیعه ۵۳۹/۴

۳ - تفسیر قمی ۴/۲ و تفسیر صافی ۱۶۸/۳ و تفسیر المیزان ۸/۱۳.

۴ - بحار الانوار ۳۸۵/۱۸ و جامع احادیث الشیعه ۵۳۹/۴ -

۵ - بحار الانوار ۳۱۹/۸۱.

۶ - تفسیر عیاشی ۱۵۹/۱ و و المحتضر حلی ۴۳

به آن حضرت گفته شده است که مردم می گویند: مسجد الاقصی بیت المقدس است حضرت قبول نکرده و فرموده است مسجد کوفه از بیت المقدس افضل است<sup>۱</sup> و حال آن که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده است: که به بیت المقدس رفتم<sup>۲</sup> خدا به تو رحمت کند نگاه کن به اختلاف و منافات کاملی که در کمال توافق و اتحاد وجود دارد.

خلاصه اگر روایاتی را بررسی کنی که از آن حضرات علیهم السلام رسیده و دقت کنی در آن چه بر تو معلوم می شود برایت روشن می شود که عامه ی مردم چیزی از حقیقت کلامشان را نفهمیده اند، و نمی فهمد مگر کسی که مانند گوگرد سرخ و غراب اعصم نیاب و اندک باشد، و من بر حسب قراری که با مرحوم سید دارم، ناگزیرم به اینکه کتابت چیست به صورت مختصر اشاره کنم زیرا بیانش خیلی طولانی است و اگر عبارت را از زواید بپیرایم و از تکرار خودداری کنم در این صورت هیچ کس مرادم را نمی فهمد، برای این که مطلب غرابت دارد و کسی با آن مأنوس نیست، و اگر بر حسب عادت و برای تفهیم مطلب عبارت را تکرار کنم سخن طولانی و خستگی آور خواهد شد، بنا بر این، با عبارتی عادی اما مکرر موضوع را بیان می کنم تا یادگیری آن آسان باشد.

### کتابت در زبان اهل عصمت علیهم السلام چه معنی دارد؟

می گویم: کتابت در زبان اهل بیت علیهم السلام عبارت از این است که نوشته، در صفحه ی لایق و مناسب به آن نوشته شده، و در آن ظاهر شود، مثلاً شبیح تو، در آئینه ای می افتد که مقابل آن ایستاده ای، و نوشتن خیال تو عبارت از این است که

۱ - مستدرک الوسائل ۳/ ۴۰۹

۲ - من لایحضره الفقیه ۴/ ۳۷۴ .

صورت خیالیت در خیال کسی بیفتد که در نبودنت تو را تصور می کند، شبیح، روی آئینه و آب و چیزهای براقی امثال این ها کتابت است وقتی در برابر آن ها باشی، و صفحه ی صورت خیالی تو آئینه ی خیال کسی است که در نبودنت تو را تصور می کند و با آئینه ی خیالش به تصویری می نگرد که در روح مکان و زمانی نقش بسته که تو را دیده است (مثلا) آن مرد تو را روز شنبه در مسجد در حال خواندن نماز دیده، و تصویرت را در آن مکان روز شنبه تا روز قیامت برپا داشته است، کسی که تو را دیده هر زمانی با خیالش به آن محل در آن وقت معین نگاه کند ملاحظه می کند در همان مسجد روز شنبه نماز می خوانی، این تصویر را نمی بیند مگر کسی که تو را دیده است، و همه ی کسانی که تو را دیده اند تصویر تو را نمی بینند مگر در آن مکان و در آن زمان، و نمی بینند مگر در آن عمل.

علت این است که خدای سبحان به قلم دستور داد و قلم با مرکب صفتت و عملت و با مرکبی از همان محل و زمان تصویر تو را رسم کرد و این رسم تا قیامت باقی است. روز قیامت با همان نوشته کاری ساخته می کند که انجام داده ای و ثمره اش خیر باشد یا شر به تو می رسد، روز قیامت تصویرت در مکان و زمانش برای تو حاضر می شود و فرشتگان آن تصویر را بر تو می پوشانند چنان که لباسی را می پوشیدی، این زمانی است که خیر باشد، یا شر باشد ولی بنده توبه ای نکند که پذیرفته شده باشد، و اگر شر بود و توبه کردی و توبه ات پذیرفته شد آن تصویر از مکان و زمان محو می شود و فرشتگان چیزی را نمی یابند تا آن را برایت بیاورند، و در خیال کسی هم وجود نخواهد داشت که در دنیا تو را در حین انجام آن عمل دیده بود برای این که خیال آئینه است و در آئینه تصویر نمی افتد مگر (در زمان) رویا رویی، که تصویر در آن منعکس شود و وقتی در مقابلش نباشی تصویر چیزی از تو در آن نمی افتد.

نکتہ ای ماند که واجب است به آن اشاره شود، و آن، جواب اشکالی است که وارد است. و آن این است که دلیل های نقلی و وجدانی و دلیل های عقلی نشان می دهند که توبه کننده تصویر خود را و اگر چه توبه کرده باشد می بیند که گناه می کند، مثلاً کسی که دزدی کرده و اگر چه از آن توبه کرده است، و هر کس دیگری که دزدی او را دیده باشد وقتی به تصویرش نگاه کند می بیند که دزدی می کند و اگر چه توبه کرده باشد.

جواب این است که تصویر فی نفسه از هستی بیرون نمی رود، زیرا در لوح محفوظ نوشته شده است، و هر چه در لوح محفوظ نوشته شد نابود نمی شود زیرا معنی محفوظ بودنش این است که آن چه نوشته شد از محو شدن محفوظ باشد، و منظور ما که گفتیم وقتی توبه کند آن تصویر محو می شود، صورتی (است) که مشخصات مربوط به سرقت، سارق، مکان، زمان و غیر آن ها در مقابل با سارق در آن منعکس و ملازم اوست، و هر کس که آن (صحنه ی مربوط به سرقت و سارق) را دیده بود وقتی توجه کند موارد مربوط به سارق را می بیند که با او حاضر است و در همان جا سرقت می کند، و (گفتیم) وقتی توبه کند، فرشتگان با امر خدای تعالی عیب او را زیر پرده ای از رحمت او می پوشانند و این پرده بین آن تصویر و بین صورت سرقت او مانع می شود، در واقع فرشتگان با امر خدای تعالی روی تصویر را از جهتی که با توبه نوشده می گردانند و صورت (مسأله) در لوح خاک باقی می ماند و روی آن در اصل به مبدئی است که از آن متفرع شده و به آن مربوط می شود، زیرا از سنخ آن می باشد و از راه لطف به این شخص عارض شده و او با توبه ی ناشی از حقیقتش، آن را از خود برکنار کرده است، وقتی آن را از خود برکنار کرد که تصویری بیش نیست، و تصویر صفت است با غیر موصوفش نمی پاید (و لذا) به اصل

و مبدئش می پیوندد که فرع اوست و از راه لطف با او - لعنت خدا بر او باد- (به عاصی عارض شده بود، و با توبه) ارتباطش از این شخص قطع شد.

و مومن با طهارت دل به گناهکار نگاه کند، وی را انکار می کند، و از لباسی که (از گناه به تن دارد و) از آن نهی شده به وحشت می افتد، برای این که عیب او پوشیده نیست چنان که شاعر گفته است:

ثوب الريا يشف عما تحته فاذا التحفت به فانك عاري

لباس ریا بسیار نازک است و بدن را نمی پوشاند و اگر خود را با آن بپوشانی در واقع لخت و عور هستی.

و اگر پس از توبه ی نصوح به او نگاه شود با علم به این که توبه کرده است با او انس می گیرد برای این که می بیند عیبش با لباس تقوی پوشانده شده است، و آن تصویر زشت را نمی بیند، بلکه می بیند بین آن دو (یعنی تصویر و صاحب تصویر) پرده ای از توفیق خدای تعالی و رضای او مانع شده است، و آن تصویر در حال حاضر به او نسبتی ندارد زیرا او الآن با نیکوکاران در علین است و حال آن که زمان ارتکاب گناه از راه لطف به سجين فرود شده و با فاجران بود و وقتی توبه کرد و از آن تصویر دوری جست صورت در سجين می ماند و به موصوفش یعنی فاجری متوجه می شود که به واسطه ی لطف قبل از توبه، سبب گناه در آن شخص شده بود، با توبه، آن صورت را از خود دور ساخت و صورت به اصلش پیوست (یعنی فاجری که سبب گناه شده بود) زیرا به او مربوط بود که اصل آن می باشد.

در روز قیامت تصویر از آن مکان و زمان که به گناهکار نسبت داشت محو می شود و آن را با مکان و زمان می بینی که به

صاحب لطخی نسبت یافته که از او بود. معنی این که گفتیم محو می شود... و معنی این که گناهکار وقتی توبه کند خدای تعالی او را می پوشاند همین است.

در کافی به سندش به ابن وهب روایت شده که گفت: شنیدم امام علیه السلام می گفت: وقتی توبه ی نصح کند خدای تعالی او را دوست می دارد و در دنیا و آخرت گنااهش را می پوشاند. عرض کردم: چگونه بر وی می پوشاند؟ حضرت گفت: فراموش می کند از خاطر دو فرشته ای که گناهان او را نوشته اند، و به اعضایش می سپارد که گناهان او را بپوشانید، و به قسمت هایی از زمین که در روی آن ها گناه مرتکب شده امر می کند که گنااهش را بپوشانند، و زمانی که به لقاء الهی می رسد چیزی وجود ندارد که به گناهان او گواهی بدهند.<sup>۱</sup>

و در همان کتاب با سندش به ابن وهب روایت کرده که گفت: از حضرت امام صادق علیه السلام شنیدم می فرمود: اذا تاب العبد توبه نصحاً احبه الله تعالی فستر علیه، یعنی وقتی بنده توبه ی خالصانه کرد خدای تعالی او را دوست می دارد و گنااهش را می پوشاند.

عرض کردم: چگونه می پوشاند؟ فرمود: دو ملک او آن چه را برایش می نوشتند فراموش می کنند و به اعضای او و به جاهایی که در آن ها گناه کرده دستور می دهد گناهان او را پنهان کنند به لقاء الهی می رود و چیزی وجود ندارد که به گناهان او شهادت بدهد.<sup>۲</sup>

از آن چه یاد کردیم و از آن چه در گذشته گفتیم برایت آشکار شد که تصویرها در خیال منعکس می شوند چون (مانند)

۱ - کافی ۲/ ۴۳۰ و ثواب الاعمال ۱۷۱ .

۲ - کافی ۲/ ۴۳۶ و تفسیر المیزان ۴/ ۲۵۲ .



آئینه است، و وقتی شاخص در برابرش باشد تصویر شاخص به آن می افتد و صورت کسی را که در مسجد دیدی نماز می خواند صورتش در خیالت منعکس نمی شود مگر این که به مکان رؤیت و زمان آن توجه کنی، و وقتی به او در همان مکان و همان زمان توجه کنی او را در آن مکان و در همان زمان می بینی، و تصویرش در همان وقت و محل به خیالت می افتد که موصوف را دیده بودی در آن جا عمل می کند، چنان که در مثال ذکر شد. هر وقت به او توجه کنی خواهی دید در مسجد روز شنبه نماز می خواند حتی بعد از پنجاه سال، او را در همان مکان و زمان اول می بینی، زیرا وقت رؤیت تصویر وقتی خیالت به آن توجه کند در دهر است و نه در زمان، برای این که زمان جاری است و دو جزء آن در هیچ حالی با هم جمع نمی شوند، بلکه جزئی که بیاید جزء پیشتر می رود و با آن در یک لحظه جمع نمی شود، مرادم از این که (گفتم) جزء اول (زمان) می رود این است که از رتبه ی ظرف بودن اجسام به دهر خارج می شود، نه که نابود می شود بلکه در لوح محفوظ می ماند، و قلم به اذن و فرمان الهی آن تصویر را در آن کتاب نقش کرده است، و این رویی از لوح محفوظ است، تصویر این همه در ادراک تو وجود دارد وقتی از تو غایب باشد.

اما اگر (شاخص) در حضورت باشد قلم به فرمان الهی، نقش او را با مرکب جسمش در آن محل و در هیأت او در همان وقت، در رویی از لوح محفوظ خواهد نگاشت.

### معاد انسان با ماده ی اصلیه ی او

و خدای تعالی در جواب منکران معاد به آن اشاره کرده است چون منکران معاد می گویند (اِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ

بَعِيدٌ) <sup>۱</sup> آیا ما پس از آن که مردیم و به کلی خاک شدیم ممکن است از نو زنده شویم، این بازگشت بسیار دور از عقل و خرد است و در عمل غیر ممکن است؛ خدای تعالی در پاسخ آنان فرموده است: (قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ) یعنی ما کاملاً می دانیم که زمین از ایشان چه چیزی را می کاهد، و کتاب حفیظ در نزد ماست. و این همان است که حضرت صادق علیه السلام اشاره کرده و گفته است: (تبقی طینته التي خلق منها في قبره مستدیره) <sup>۲</sup> طینتی که انسان از آن خلق شده به صورت مستدیر باقی می ماند، برای این که صورت جسد دنیوی او در قبرش از بین می رود و به عالم اشباح می پیوندد و ماده ی اصلیه ای که از آن خلق شده است در قبرش به حالت مستدیره می ماند، یعنی که کتاب حفیظ از جسد او (در قبرش) بیرون نمی رود بلکه ماده ی اصلیه را حفظ می کند تا با همان ماده برگردد چنان که بار اول از آن خلق شده بود. و معنی مستدیر این است که طینت آدمی (یعنی ماده ی اصلیه ی او) در اصل نقش کتاب حفیظ، مرتب است به ترتیبی که در وجود کونی داشت، بلکه صحیح تر از آن ترتیب، زیرا احتمال دارد: ترتیب (اصلی) تکوین، به علت غلبه ی بعضی از نیروها مختلف شود و بعضی از آن ها نسبت به بعضی به اکراه و اجبار غالب شود، و از کمال ترتیب منع کند، چون نیروها با هم یا با عوارض بعضی و لوازم آن یا با عوارض و لوازم آن تلازم دارند. (و زمانی که جسد انسان در قبر قرار گرفت و به تدریج عوارض و لوازم آن ها از بین رفت) طبیعت، با اقتضاءات و خواسته ها و نزدیکی (بعضی اجزاء) به هم و شباهت ها و رابطه ها (یی که نسبت به هم دارند آن ها را با هم) جمع می کند و (در ضمن) غلط بر طبیعت عارض نمی شود و مستدیر می ماند برای این که کامل ترین شکل ها استداره است ابعاد

۱ - ق ۳ و ۴ .

۲ - کافی ۲۵۱/۳ و بحار الانوار ۴۳/۷ و من لا یحضره الفقیه ۱۹۱/۱ .

اجزاء و محیط و سطح آن ها نسبت به مرکزشان با هم برابرند. وقتی این موضوع را دریافتی خواهی دانست که دو روی مکتوب، روی ذوات و روی صفات به فرمان خدای تعالی، نگاشته می شود و هر چیزی با مرکبی از خود او یعنی ماده (و صورت) او نوشته می شود، مثلاً: نجار میز را با مرکب چوب و مرکب صورت خاص آن می سازد، در تعبیراتی بیندیش که به لحاظ تفهیم تکرار شده اند.

زائر با گفتن (فاکتبنا مع الشاهدین) از خدا می خواهد او را با این مرکب بنویسد در این روی که شاهدان بر حق راهش را در آن با مرکب ذواتشان و اعمال و اعتقاداتشان نوشته است.

وقتی با بیانی که برایت گفتم معنی نوشتن را بدانی معنی این سخن را می فهمی که قلم، در لوح نوشته است همه ی آن چه را که تا روز قیامت شده یا خواهد شد و می فهمی معنی این حدیث را که وقتی خدای تعالی عقل را آفرید به او فرمود: برگرد برگشت سپس فرمود: بیا آمد، فرمود: به عزت و جلالم سوگند چیزی را نیافریدم که برایم از تو محبوب تر باشد.<sup>۱</sup> در فهم آن چه گذشت خدایت توفیق دهد، شاعر گفته است:

و من حضر السماع بغير قلب و لم يطرب فلا يلم المغني

هر کس در مجلس سماع بدون دل حاضر شود و شادمان نشود نباید خواننده را ملامت کند.

اما معنی: (رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا) چنین است که بار خدایا (وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ) بار خدایا، دل های ما را به باطل مایل نکن پس از آن که ما را به حق هدایت فرمودی، یعنی دینی که خود به آن راضی شدی.

در تہذیب در دعای بعد از نماز غدیر مروی از امام صادق علیہ السلام آمده کہ رَّبَّنَا إِنَّكَ أَمَرْتَنَا بِطَاعَةِ وَلاَةِ أَمْرِكَ وَ أَمَرْتَنَا أَنْ نَكُونَ مَعَ الصَّادِقِينَ فَقُلْتَ اطِيعُوا اللَّهَ وَ اطِيعُوا الرَّسُولَ وَ اطِيعُوا أَوْلِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ وَ قُلْتَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ فَسَمِعْنَا وَ اطِيعْنَا رَبَّنَا فَثَبَّتْ أَقْدَامَنَا وَ تَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ مُصَدِّقِينَ لِأَوْلِيَانِكَ وَ لَا تَزُغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَ هَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ. این دعاء می رساند کہ خواستن از خدای تعالی (با گفتن رَبَّنَا لَا تَزُغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا، خدایا دل های ما را برنگردان از هدایتی کہ ما را در دیانتت بر آن راضی شده و راهنمایی کرده ای .

برای این است کہ دل ها از ولایت اهل بیت علیہم السلام به ولایت غیر مایل نشود، و مطلب چنین است اگر منظور از ولایت امر ایشان باشد، امری کہ خدای تعالی ایشان را برای خودش برپا داشته و همه ی خلق را به واسطه ی ایشان برپا داشته است. اما اگر منظور از ولایت به خصوص محبت باشد، اگر محبت کلیه مراد باشد باز همین طور خواهد بود زیرا در حقیقت محبت کلیه همه ی اموری خواهد بود کہ خدای تعالی به آن ها امر یا از آن ها نهی کرده و آن ها را دوست داشته یا از آن ها کراهت داشته و یا چیزهایی کہ بین این دو قرار دارند. و اگر مراد از ولایت معنی خاص باشد کہ دل به ایشان میل کند و ایشان را دوست بدارد و از دشمنانشان دوری کند معنی دعاء به مایل نشدن دل ها صورت عمومی خواهد داشت، برای این کہ اعمال و پیروی از آنان و صادق بودن با خدای تعالی در همه ی موارد، داخل در آن نخواهد شد مگر این کہ معنی اول منظور باشد. و دعاء در واقع به جهت ثابت ماندن خواهد بود در هر حقی که به خدای تعالی و به ایشان مربوط می شود، و بارها گفته ایم کہ ولایت همان ولایت الهی است

۱ - آیات وارده در دعاء به ترتیب نساء ۵۹ و توبه ۱۱۹ و اء عمران ۸ اند.

۲ - تہذیب الاحکام ۱۴۷/۳ و اقبال الاعمال ابن طاوس ۲/۲۸۷.

و منظور از آن امر کلی عمومی شامل است به همه ی چیزهایی که خدای تعالی به آن ها امر کرده است چون خدای تعالی ولی و سرپرست همه ی مخلوقات خود می باشد.

دقت کن در این که این ولایت چیست؟ تا بدانی که همه ی آن چه امر کرده و دوست داشته از ولایت است، و چهار نهر از آن بر خلق جریان دارد، نهر خلق و نهر رزق و نهر ممت و نهر حیات، و آن هایی که به هریک از این ها منوط می باشد، یکی از آن ها هدایت نجدین است و یکی تعلیم دادن آن هاست که چگونه بپذیرند زمانی که یکی از این چهار مورد را از ایشان می خواهد و آن چه به هریک از این ها منوط می شود (و یکی از آن ها) دادن توانایی به آن ها در انجام کاریست که از ایشان می خواهد (از صحیح الخلقه بودن، باز گذاشتن راه، مهلت در وقت، توشه، مرکب، سببی که به فاعل در انجام عمل انگیزه بدهد) چنان که امام صادق علیه السلام گفته است.

و یاد آوری کرده که (خدای تعالی) از روی مهربانی و تفضل در حقیقت او (یعنی انسان گوهری) گذاشته و او را ملزم کرده تا به اقتضای نفس خود عمل کند، و انیت او وی را به سوی گناه می خواند تا امتحان شود و (در باره اش به) عدل (حکم شود) چون خدای تعالی دوست ندارد از روی اجبار اطاعت شود، از این رو از حقیقت او برایش عقلی روشنگر آفریده، عقلش او را به اطاعت می خواند (خدای تعالی) با روحی از خودش با فرشته ی معصومی او را یاری می کند تا او را از آن چه خدای تعالی دوست ندارد باز بدارد، و از حقیقتش از خود او، نفس اماره بالسوئی قرار داده که وی را به گناه فرا می خواند، و به آن این توانایی را داده که در انجام معصیت وسایلی را به خدمت بگیرد که خدای تعالی آن ها را برای عقل قرار داده تا برای طاعت در آن چه خدا دوست می دارد (از آن ها استفاده کند) و شیطانی را بر او گمارده که همراه او باشد و او را در برابر عقل به مقاومت

وادر کند.

وقتی انسان دعوت عقل را می پذیرد آن فرشته و لشگرش با شیطان نفس و لشگرش به جهاد می پردازد تا شیطان نفس را شکست داده و لشگرش را هلاک کند، و نفس که خوار گشت در اطاعت خدای تعالی از عقل اطاعت می کند و (پیروزی عقل سر انجام سبب می شود، نفس اماره بالسوء به مقام نفس) ملهمه برسد.

و زمانی که انسان دعوت نفس را قبول کرد داعی نفس برای انجام گناه قوی تر می شود و شیطان نیز او را یاری می کند و فرشته ی خاص، از این جهت کنار می کشد.

و اگر مرتبا به خواسته ی داعی عقل عمل کند نفس ملهمه، نفس لوامه می شود و سر انجام نفس مطمئنه شده و خواهر عقل می شود و همان طاعتی را می خواهد که عقل می خواهد و این همان سگ تربیت شده ای است که عقل آن را مطابق تعلیم خدای تعالی تربیت کرده است عقل به وسیله ی آن غذای مرکب خود را شکار می کند زیرا عقل جهت تغذیه ی مرکبش حلال را می طلبد، خوراک حلال را، نکاح حلال را، تا آن را برای سوار شدن و کشیدن بارهای سنگین به کار بگیرد، عقل برای این که بدن را اصلاح کند و آن را در رفتن به سوی خدای تعالی وسیله قرار بدهد (از اصلاح نفس اماره) بی نیاز نیست و (اصلاح بدن برایش) امکان ندارد تا نفس مطمئنه شود: (وَ تَحْمِلُ اَثْقَالَكُمْ اِلَى بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بِالْغِيَةِ اِلَّا بِشِقِّ الْاَنْفُسِ) چهار پایان بارهایتان را از جایی به شهری می برند و شما بدون بار نمی توانستید به آن برسید جز با مشقت، چه رسد با بار.

خلاصه این ها اشاره بودند، و توضیح آن ها از راه عقل و نقل

طولانی است و مراد، بیان معنی سؤال از عدم تمایل دل بود، و آن این است که وقتی (در فردی) عقل شرعی و عقل مکتسب از طاعات و اعمال شایسته، طبق امر سروران جمیع خلق صلوات الله علیهم به دست آمد در امر ولایت و فروع آن در امر الهی و اعتقادات صحیح و خلوص در انجام اعمال خیر پایداری می کند و همین استقامت و پایداری در طریقه سبب می شود خدای تعالی خود را و پیامبرش را و اوصیاء او را به وی بشناساند و او را به اطاعت خود توفیق داده و از گناه مصونش بدارد، و او را به بابی از باب های غیب های خود آشنا کند به حقیقت آن چه اهلش می باشد، در آن موقع به رأی العین می بیند که همه ی ما سوی الله با فعل خدای تعالی برپاست، به قیام صدور، فعلش را و کونش را و عینش را با مدد روان و نوین خود برپا داشته است، آشکارا می بیند که او با همان مدد حادث نو، هستی خود را حفظ کرده است، و این مدد حادث، به فعل خدا چیزی است نه (که) از چیزی باشد، پس مدد از جهت فعل، دائم جریان دارد، و از جهت قابل تا زمانی تحقق دارد که قبول، دوام یابد و از جانب قابل مانند جریان مدد از جهت فعل الهی جریان داشته باشد، و این چیزی است که همه ی خلق در آن مشترک هستند، راسخان در علم که از جانب خدای تعالی به تأویل قرآن عالم اند، زمانی که گفتند: به محکمش و متشابهِش ایمان آوردیم و اعتراف کردند به این که همه اش، محکمش و متشابهِش از نزد خدای ماست<sup>۱</sup> و با آن خدای سبحان را یاد کردند و حکمتی را تذکر دادند که خدای تعالی به ایشان عطا کرده بود، و دانستند ایمانی که به آن اعتراف کردند و آن دین خدای سبحان است صفت می باشد و موصوف بی مدد خدای تعالی برپا نخواهد ماند و با آن مدد بهره مند نمی شوند مگر با قبول کردن آن، و برای او قبولی بالاتر از این

نیست که ایشان هر چیزی را مشاهده کنند بدانند از خدای منان است و به دست اوست، و زمانی که مدد را برایشان جاری کرد آن را از اختیار خود خارج نکرد، چون اگر آن را از اختیار خود خارج کند چیزی نخواهد بود زیرا هیچ چیزی بی یاری خدای تعالی وجود نخواهد داشت.

و به ایشان آموخت که حفظ مدد بر آنان در ازای اعتراف ایشان است به این که هستی آن ها از خداست و ماندگاری ایشان به یاری خدا و با سؤال از خدای تعالی با دل ها و اقوال و اعمال است، و صفت در عین حال که با موصوف در نیازمند بودن به خدای تعالی شریک است با توجه به جعل خدای تعالی به موصوف نیز نیاز دارد و به ظاهر صفت بیشتر از موصوف نیاز دارد و چون قلب ها باب ایمان از خدای سبحان به بندگانش در مدد و باب بندگان به خدای تعالی در قبول است و از طرفی سبب طلب ایمان و هدایت و ثابت ماندن در آن هاست و سبب میل از ایمان و هدایت به کفر و گمراهی نیز دل ها هستند از خدای تعالی می خواهند دل های شان را در ایمان و هدایت ثبات بخشیده و مانع شود که بعد از هدایت و ایمان، به باطل و کفر میل نکنند چون علم دارند به این که قلب ها از ایمان به غیر آن میل می کنند.

### معنی تغییر الهی با تغییر آن چه در دل هاست

اگر گفتی: وقتی خدای تعالی دل های آنان را به ایمان هدایت کرد چگونه آن ها را به غیر ایمان مایل می کند قبل از آن که خود میل کنند، چون خدای تعالی گفته است: (إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ) خدای تعالی حال هیچ قومی



را تغییر نمی دهد تا زمانی که خود آن قوم حالشان را تغییر بدهند.

می گویم: دل تغییر نمی کند تا مادامی که خدای سبحان آن را از تغییر حفظ کند، و حفظ نمی کند مگر حفظ شدنش را بپذیرد و حفظ کردنش را نمی پذیرد مگر موقعی که: اعتراف کند که این فضل آغازین اوست بی آن که بندگان استحقاقش را داشته باشند. و از کرم و تفضلش بخواهد که آن را ثبات بخشد، چنان که راسخون در علم چنین کردند، ایشان استحقاق ثبات قدم را به حقیقتی دارند که اهلش هستند ولی با علمی که به خدای تعالی دارند از او تقاضا می کنند چون می دانند که آن در نزد اوست و به آن چه در نزد اوست نمی شود به آن نایل شد مگر با اطاعت از او و خواستن از او و تضرع به او سبحانه.

اگر گویی: وقتی ظهور فیض، همیشه باشد و مومن، همواره اطاعت کند و اطاعت، نشانه ی قبول مدد، و ثبات در ایمان باشد، در واقع علت از جانب فاعل و از سوی قابل تمام شده و وقتی علت تامه شد معلول تخلف نمی کند. (و نیازی به درخواست عدم میل به باطل نیست.

می گویم: وقتی علت قبول از جانب بنده، تمام باشد لازم نمی آورد علت مدد، از جانب خدای سبحان تمام بشود زیرا وجود مدد، علت تامه نیست و نه قبول (علت تامه است) برای این که علت ها چهارند، علت فاعلی و علت مادی، و مددی که به آن اشاره شد علت مادی است، و علت صوریه همان قبول می باشد، و علت غائیه نفع بندگان خدا و نفع رساندن آن ها به هم است، اما علت فاعلی، فعل خدای تعالی است و فعل او مشیت و اراده ی اوست وقتی نخواهد و اراده نکند قبول چگونه نفع می دهد؟ زیرا قبول در این موقع، قبول نیست.

در ضمن منظور ما از این که گفتیم: علت فاعلی فعل خدای تعالی است منظور مان فعل او در مراتب هفت گانه است، فعل کون با مشیت، و فعل عین با اراده و فعل حدود و هندسه با قدر و فعل تمام با قضاء و فعل اذن با رخصت، در همه ی مراتب ظهور، زیرا شیء وقتی اسبابش فراهم شود موقوف به رخصت است هرگاه خدای تعالی اذن ظهور داد ظاهر می شود، و فعل اجل، یعنی که شیء ظاهر نمی شود مگر در وقتی که برای ظهورش تقدیر شده است و فناى آن نیز در وقتی است که مقدر شده است، و فعل کتاب به این معنی که با تمامی اسبابش در الواح نوشته شود.

و این قول امام صادق علیه السلام می باشد: (لَا يَكُونُ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ إِلَّا بِهَذِهِ الْخِصَالِ السَّنْعِ بِمَشِيئَةٍ وَ ارَادَةِ وَ قَدْرٍ وَ قَضَاءٍ وَ اذْنٍ وَ كِتَابٍ وَ اَجَلٍ فَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَقْدِرُ عَلَيَّ نَقَضُ وَاحِدَةً فَقَدْ كَفَرَ<sup>۱</sup>) چیزی در آسمان و زمین به وجود نمی آید مگر با هفت خصلت، مشیت، اراده، قدر، قضاء، اذن، کتاب، اجل، هر کس گمان کند می تواند یکی از این ها را بشکند یا ناقص کند کافر شده است.

و در روایتی به جای نقض، نقص ذکر شده، و در روایتی به جای کفر، اشکر آمده است یعنی مشرک شده است. و گفتیم: علت فاعلی تمام نیست، به این علت که حادث اگر مستوجب چیزی باشد آن چیز در نزد خدای تعالی است و مال و ملک اوست و مختار است اگر خواست عطا می کند و اگر خواست منع می کند، چون چیزی بر وی واجب نیست و نمی شود بر او حکم راند، و اگر چه خدای تعالی عادت دارد از خیر مانع نشود و به کسی که می خواهد و هم چنین به کسی که نمی خواهد از روی تفضل و کرم عطا کند، و اگر علماء می گویند

به خداوند واجب است به بندگانش لطف کند منظورشان این است که در حکمت برایش واجب است نه این که وجوب بر او تسلط دارد زیرا خدای تعالی حکم می کند ولی پر او حکم نمی شود در قرآن فرموده است: (وَلِئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ<sup>۱</sup>) و اگر بخواهیم آن چه را به تو وحی کردیم از قرآن و علم و آیین، همه را باز می بریم. با این که خدای تعالی هرگز چنین کاری را بر پیامبرش نمی کند ولی همیشه بر هر کاری توانایی دارد اما عادتش بر احسان و به زیبایی جاری شده و نمی کند مگر همان را که به صلاح بندگانش باشد و این غیر از لطف چیز دیگری نیست.

و در توحید است که امام رضا علیه السلام در رد سلیمان مروزی که می گفت: اراده ی خدای تعالی همان علم اوست فرمود: دلیل این که اراده ی خدا علم اوست چیست؟ و حال آن که خدای تعالی می داند چیزی را که هر گز آن را اراده نمی کند، و این گفته ی خدای سبحان است: (وَلِئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ) او می داند چگونه آن را ببرد اما نمی برد. گفته ی حضرت رضا علیه السلام (فهو يعلم كيف يذهب) اشاره می کند به این که خدای تعالی بر بردن آن قادر است زیرا ممکن است و اگر بردن آن واجب بود روا نبود گفته شود (وَلِئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ) زیرا معنی سخن این است که آن چه را بر تو وحی کردیم از باب تفضلی که بر تو داریم آن را باقی نگه خواهیم داشت و حال آن که بر ما لازم نیست و اگر می خواستیم آن را می بردیم، و این صراحت دارد به این که بر او واجب نیست اما آن را بر خود واجب کرده تا به عهدش وفا کند و وعده ای را که داده به پایان برساند، خدای تعالی فرموده است: (وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ<sup>۲</sup> كَفَارًا زُورِيًّا)

۱ - اسراء ۸۶.

۲ - حج ۴۷.

نا باوری از تو تقاضا می کنند در عذاب آن ها عجله شود، و هرگز خدای تعالی در عذاب آن ها خلف وعده نمی کند.

. اما سخن مرحوم سید نعمت الله جزائری از بعضی از مفسرین: ( و لا یقتضی ذلك انه تعالی سئل عما لو لا المسألة لجاز ان یفعله لانه غیر ممتنع ان یدعوه علی سبیل الانقطاع الیه و الاقتدار الی ما عنده بان یفعل ما یعلم انه یفعله و بان لا یفعل ما یعلم انه واجب ان لا یفعله اذا تعلق ذلك ضرب من المصلحة كما قال سبحانه رَبُّ احْكُم بِالْحَقِّ<sup>۱</sup> و قَالَ رَبِّنا وَ اَتَّنا ما وَعَدْتنا عَلَی رُسُلِكَ<sup>۲</sup> و قَالَ حاکِیاً عن ابراهیم و لا تُخزنی یومَ یبعثون<sup>۳</sup>. دلالت دارد به این که راسخان در علم از خدای تعالی نخواستند دل های آنان را از تمایل به باطل باز دارد به لحاظ این که می ترسند و ممکن است دل های آنان به باطل میل کند برای این که ایشان معصوم هستند و از میل قلب هایشان در امانند و می دانند که دل هایشان به حق میل دارد اما از باب انقطاع الی الله دعا کردند به این معنی که ثبات هر چیزی با خدای تعالی است و در ضمن از حول و قوه ی خود دوری کرده و به حول و قوه ی الهی متکی شدند.

### نظر شیخ از بعضی دعاها که در آیات فوق آمده است

اما معروف از قرآن و احادیث اهل عصمت و از دلیل عقلی که توحید بر حق باشد، این است که راسخان در علم این دعا را کردند چون از میل قلب ترس دارند (و علم دارند به این که) دل ها میل می کنند مگر این که خدای تعالی آن ها را ثبات بخشد و ثبات نمی بخشد مگر با دعاء و انقطاع به حضرت حق، و تضرع و زاری به درگاه او، چنان که در دعای وتر آمده

۱ - انبیاء ۱۱۲.

۲ - آل عمران ۱۹۴.

۳ - شعراء ۸۷.

است: (وَ لَا يُنْجِي مِنْكَ إِلَّا التَّضَرُّعُ إِلَيْكَ)<sup>۱</sup> و راه نجاتی از جانب تو جز تضرع و زاری به درگاه تو نیست. و آن چه ادعاء می کنند اگر بود به طریق اولی در حق سید المرسلین (مراعات می شد) و حال آن که حضرت صلی الله علیه و آله در خطبه بی غدیر در باره بی خود فرموده است: (خَوْفًا مِنْ عِقَابِهِ لِأَنَّ اللَّهَ الَّذِي لَا يُؤْمِنُ مَكْرَهُ وَلَا يُخَافُ جُورَهُ... حَذْرًا مِنْ أَنْ لَا أَفْعَلَ فَتَحِلَّ بِي مِنْهُ قَارِعَةٌ لَا يَدْفَعُهَا عَنِّي أَحَدٌ وَإِنْ عَظُمَتْ حِيلَتُهُ لِأَنَّ اللَّهَ الَّذِي لَا يُؤْمِنُ مَكْرَهُ وَلَا يَخَافُ جُورَهُ)<sup>۲</sup> از عقوبت خدایی می ترسم که نمی شود از مجازاتش ایمن بود و نباید از ظلمش ترسید... خود را بر حذر می دارم از این که دستورش را انجام ندهم و عذاب کوبنده ای بر من فرود آید که هیچ کس آن را از من دفع نکند و اگر چه مکرش بالا باشد، و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (وَلَوْ عَصَيْتُ لَهَوَيْتُ<sup>۳</sup>) و اگر گناه می کردم هلاک می شدم.

و در قرآن کریم است که: (بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يَشْعُرُونَ إِلَّا لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنْزِلَ وَ هُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ وَ مَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكُمْ نَجْزِيهِمْ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ)<sup>۴</sup>

و در کافی از امام صادق علیه السلام روایتی است به این معنی که الیاس علی نبینا و آله و علیه السلام سجده کرد و به خدای تعالی زاری و تضرع نمود، خدای تعالی به او وحی کرد سرت را از سجده بردار، که من تو را عذاب نخواهم کرد، عرض کرد خدایا اگر گفתי عذابت نمی کنم و بعد عذابم کردی چه طور؟ آیا من بنده ی تو نیستم. خدای تعالی فرمود: وقتی من

۱ - من لایحضره الفقیه ۴۹۰/۱ و مکارم الاخلاق ۲۹۴۰ .

۲ - الاحتجاج ۷۳/۱ و روضة الواعظین ۹۲ .

۳ - ارشاد مفید ۱۸۲/۱ و بحار الانوار ۴۶۷/۲۲ .

۴ - انبیاء ۲۷ و ۲۸ .

وعدہ دادم خلف وعدہ نمی کنم. <sup>۱</sup>

## خوف محمد و آل او صلی الله علیهم بیش از همگان است

نتیجہ این شد کہ ترس حضرت محمد صلی الله علیہ و آلہ شدیدتر از ہمہ ی خلق است و بعد از او اهل بیت او هستند، و بعد از ایشان پیامبران اند و ہمین طور فرشتگان و مومنان، اگر ترسشان برای انقطاع بود ترس نبود بلکه انس بہ خدای تعالی بود، و اگر چنین بود اشک چشم ہایشان در گریستن از خوف خدای تعالی سرد بود در صورتی کہ برعکس چنان است کہ خدای سبحان می فرماید: (يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ <sup>۲</sup>) و از قہر خدای سبحان می ترسند کہ ما فوق ہمہ ی آن ہاست و ہر چہ را مامورند اطاعت می کنند. و بہ ترسیدن از مقام خدای سبحان از ہمہ ی خلق سزاوارترند (گریہ و زاری ایشان) نبود مگر بہ لحاظ ترس از مجازات حضرت حق، چنان کہ حضرت رسول اکرم صلی الله علیہ و آلہ فرمود، زیرا او خدایی است کہ نمی شود از مجازاتش ایمن بود، <sup>۳</sup> اگر اخبارشان را و دعاہایشان را بررسی کنی برایت آشکار می شود کہ ترس ایشان علیہم السلام، ترس حقیقی است و ایشان علیہم السلام مستجاب الدعوہ هستند و خدای تعالی بہ ایشان وعدہ ی نجات دادہ است و ہموارہ بہ خدای تعالی زاری می کنند و می دانند کہ از مجازات او چیزی نجانشان نمی دہد مگر فضل و رحمت آغازین او، و اگر خدای تعالی ایشان را قصاص کند چیزی ندارند کہ کمترین استحقاق رحمت و تفضل خدا را داشتہ باشند، در دعای شکر امام زین العابدین علیہ السلام در سجده ی شکر بعد از رکعت ہشتم نماز شب تدبر کن، پیشتر نیز آن را ذکر

۱ - کافی ۲۲۸/۱ باب عندہم کتب جمیع انبیاء ح ۲.

۲ - نحل ۵۰.

۳ - روضۃ الواعظین ۹۲ و الاحتجاج ۷۲/۱.

بِکَرْدِیْمِهِ وَ أَنْ اِیْنِ اسْت: (اَلْهٰی وَ عَزَّتْکَ وَ جَلَالَکَ وَ عَظَمَتْکَ لَوْ اَنْی مُنْدَ بَدَعْتَ فِطْرَتِی مِنْ اَوَّلِ الدَّهْرِ عَبْدتْکَ دَوَامَ خُلُودِ رُبُوبِیَّتْکَ بِکُلِّ شَعْرَةٍ فِی کُلِّ طَرْفَةٍ عَیْنِ سَرْمَدِ الْاَبَدِ بِحَمْدِ الْخَلَائِقِ وَ شُکْرِهِمْ اَجْمَعِیْنَ لَکَنْتَ مُقْصِرًا فِی بُلُوْغِ اِذَاءِ شُکْرِ اَخْفِی نِعْمَةً مِنْ نِعْمَتِکَ [نِعْمَتِکَ] عَلَیَّ وَ لَوْ اَنْی کَرَبْتُ مَعَادِنَ حَدِیْدِ الدُّنْیَا بِاَنْبَآئِی وَ حَرَنْتُ الْاَرْضِیْهَا بِاشْفَارِ عَیْنِی وَ بِکِیْتِ مِنْ خَشِیْتِکَ مِثْلَ بُحُوْرِ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِیْنَ دَمِیًا وَ صَدِیْدًا لَیْکَانَ ذَلِکَ قَلِیْلًا فِی کَثِیْرٍ مَّا یَجِبُ مِنْ حَقِّکَ عَلَیَّ وَ لَوْ اَنْکَ اَلْهٰی عَذَبْتَنِی بَعْدَ ذَلِکَ بِعَذَابِ الْخَلَائِقِ اَجْمَعِیْنَ وَ عَظَمْتَ لِلنَّارِ خَلْقِیَّ وَ جِسْمِیَّ وَ مَلَآئِجَ جَهَنَّمَ وَ اَطْبَاقَهَا مَنِّی حَتّٰی لَا تَکُوْنَ فِی النَّارِ مَعْدَبٌ غَیْرِی وَ لَا یَکُوْنَ لِجَهَنَّمَ حَطْبٌ سِوَاِی لَکَانَ ذَلِکَ بَعْدَ ذَلِکَ عَلَیَّ قَلِیْلًا فِی کَثِیْرٍ مَّا اسْتَوْجَبْتُهُ مِنْ عُقُوْبَتِکَ،<sup>۱</sup> تا آخر دعاء) خدایا، به عزت و جلال و عظمتت سوگند می خورم اگر از ابتدای روزگاری که مرا خلق فرمودی تا دوام ربوبیتت به هر مویی در هر لحظه ای تا ابد با حمد و شکر همه ی خلق بندگیت را می کردم در رسیدن به ادای شکر مخفی ترین نعمت از نعمت هایت بر من مقصر بودم، اگر معادن آهن دنیا را با دندان هایم زیر و رو کنم و زمین های دنیا را با مژه های چشمم بکاوم و از خوف و خشیه ات به مقدار دریا های آسمان و زمین خون و چرک بگیریم، این همه، در برابر حق زیادی که از تو بر من واجب شده بسیار ناچیز خواهد بود و اگر خدایا بعد از این مرا با عذاب همه ی خلق عذاب کنی و خلق و جسمم را برای جهنم بزرگ کنی و جهنم و طبقات آن را با من انباشته سازی که عذاب شونده ای در آتش، غیر از من نباشد و برای دوزخ هیزمی جز من نباشد هر آینه عدلی که با من روا می داری اندک خواهد بود در برابر عقوبت زیادی که من مستحق آن شده ام....

از این دعاء برایت روشن می شود که ایشان علیهم السلام ترسان و لرزانند برای این که عملی ندارند ایشان را از روی

استحقاق به خدای تعالی نزدیک کند و به فضل و کرم و رحمتش او را می خوانند، وقتی حال ایشان چنین باشد و خدای تعالی ایشان را مجازات کند با همه ی خوبی هایی که دارند نسبت به عدالت خدای تعالی اندک خواهد بود در مقایسه با عقوبتی که سزاوارش هستند چنان که در دعاء ملاحظه می کنیم.

کاری که می کنند صرفاً برای انقطاع یا محض تعلیم مردم نیست زیرا اگر چنین نباشد یا نعوذ بالله ارباب هستند و به خدای تعالی نیاز ندارند. تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا.

یا این که خدای تعالی به ایشان، جزاء اعمالشان را می دهد بدون فضلش، در این صورت اگر یکی از ایشان بگوید: فضل و رحمتت را نمی خواهم و تنها حق خودم در ازای عملم را به من بده، شکی نیست که این گوینده مانند کسی است که می گوید: من خود، خدا هستم، زیرا ادعای او به این معنی است که اعمال نیکویش از نعمت های خدای تعالی نیست، بلکه همه ی آن ها از خود او هستند، و شکی در شرک به خدا بودن این مورد نیست، اگر بداند که (خودش) و هر چه انجام داده از خدای تعالی است در این صورت استحقاق چیزی را ندارد، پس تنها راه نجات، خواستن از درگاه اوست و تضرع و زاری در برابرش، و همه، نعمت های او هستند، و از بنده اش به این راضی شده است که به تقصیر خود اعتراف کند، و در برابر اعمالی که توفیق یافته آن ها را به جای آورد شکر کردن بر او واجب می باشد، برای این که همه ی آن ها نعمت های تازه ای هستند که از کرم خدای تعالی نصیب او شده اند، بنا بر این، استحقاق ثابت ماندن در ایمان و مصون ماندن از میل دل از هدایت به ضلالت از کجاست؟ و همه ی این ها نعمت های او هستند، علی علیه السلام در خطبه ی خودش در عید قربان به طوری که شیخ در مصباحش روایت کرده چنین فرموده



است: (فَوَاللَّهِ لَوْ حَنَنْتُمْ حَيْنَ الْوَالِهِ الْمِعْجَالِ وَ دَعَوْتُمْ دُعَاءَ الْإِحْمَامِ وَ جَارْتُمْ جِوَارَ مُتَبَتِلِي الرُّهْيَانِ وَ خَرَجْتُمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ التَّمَّاسِ الْقُرْبِيَةِ إِلَيْهِ فِي ارْتِفَاعِ دَرَجَةٍ عِنْدَهُ أَوْ غَفْرَانِ سَيِّئَةٍ أَحْصَتْهَا كَتَبْتَهُ وَ حَفَظْتَهَا رُسُلُهُ لِكَانَ قَلْبِيلاً فِيمَا تَرْجُونَ مِنْ تَوَابِهِ وَ تَخْشُونَ مِنْ عِقَابِهِ وَ تَاللَّهِ لَوْ أَنْمَأْتِ قُلُوبَكُمْ أَنْمِيَاثًا وَ سَأَلْتِ مِنْ رَبِّهِ اللَّهُ عَيْونَكُمْ دِيمًا تَمَّ عِمْرَتُمْ عُمَرَ الدُّنْيَا عَلَيَّ أَفْضَلَ اجْتِهَادًا وَ عَمَلًا مَا جَزَتْ أَعْمَالَكُمْ حَقَّ نِعْمَةِ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ لَا اسْتَحَقَّقْتُمُ الْجَنَّةَ بِسِوَى رَحْمَةِ اللَّهِ وَ مَنِّهِ عَلَيْكُمْ) <sup>۱</sup> یعنی سوگند به خدای سبحان، اگر مانند مادری شیون کنید که بچه اش قبل از کمال سقط شده و مثل کبوتر بنالید و به سان راهب های مخلص تضرع و زاری کنید و با بذل اموال و اولاد، به سوی خدای تعالی بیرون شوید و از او التماس کنید که شما را به درجه ای در نزد خودش بالا ببرد و یا گناهی را ببخشد که نویسندگان اعمال به شمار آورده و فرستادگان آن را حفظ کرده اند هر آینه اندک خواهد بود در برابر ثوابی که امیدش را دارید و از مجازاتش می ترسید، و سوگند به خدای سبحان، اگر دل هایتان ذوب شود و چشمانتان از خوف خدا خون بریزد، و آن گاه عمر دنیا به شما داده شود و برترین مجاهده ها و عمل ها را انجام بدهید اعمالتان حق نعمتی را اداء نخواهند کرد که داده شده اید، و استحقاق بهشت را نخواهید داشت مگر با رحمت و احسان خدای تعالی بر شما.

در این حدیث دقت کن به خصوص در این قسمت که اگر چنین اعمالی را به درازی عمر دنیا انجام دهی و بهترین مجاهدت ها و اعمال را به جای آورید با حق یکی از نعمت هایی که خدا به شما داده است برابر نخواهد شد... با این که آن چه امام علیه السلام به آن ها اشاره کرده امکان ندارد مکلفی آن ها را انجام دهد، به خصوص اعمالی که امام زین العابدین در دعای خود به آن ها اشاره کرده است: (إِلَهِي وَ عِزَّتِكَ وَ جَلَالِكَ وَ عَظَمَتِكَ لَوْ أَنِّي مُنْذُ بَدَعْتَ فِطْرَتِي مِنْ أَوَّلِ الدَّهْرِ

عَبَدْتُكَ دَوَامَ خُلُودِ رَبُّوبَيْتِكَ بِكُلِّ شَعْرَةٍ فِي كُلِّ طَرْفَةِ عَيْنٍ سَمِّدَ الْأَيْدِ  
يَحْمَدُ الْخَلَائِقُ وَشَكَرَهُمْ أَجْمَعِينَ لَكُنْتُ مُقْصِرًا فِي بُلُوغِ آدَاءِ شُكْرِ  
أَخْفَى نِعْمَةً مِنْ نِعْمَتِكَ [نِعْمِكَ] عَلَيَّ وَ لَوْ أَنِّي كَرَيْتُ مَعَادِنَ حَدِيدِ  
الدُّنْيَا بَأْيَابِي وَ حَرَنْتُ أَرْضِيهَا بِأَشْفَارِ عَيْنِي وَ بَكَيْتُ مِنْ خَشْيَتِكَ مِثْلَ  
بُحُورِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ دَمًا وَ صَدِيدًا لَكَانَ ذَلِكَ قَلِيلًا فِي كَثِيرِ  
مَا يَجِبُ مِنْ حَقِّكَ عَلَيَّ. اگر چه این کار را امکان ندارد مکلف  
انجام دهد با این حال حضرت بیان فرموده است.

وَ لَوْ أَنَّكَ الْهَيَّ عَذَّبْتَنِي بَعْدَ ذَلِكَ بِعَذَابِ الْإِخْلَاقِ أَجْمَعِينَ وَ  
عَظَّمْتَ لِلنَّارِ خُلُقِي وَ جِسْمِي وَ مَلَائِجَتِ جَهَنَّمَ وَ أَطْبَاقَهَا مِنِّي حَتَّى لَا  
تَكُونَ فِي النَّارِ مُعَذَّبٌ غَيْرِي وَ لَا يَكُونُ لَجَهَنَّمَ حَطْبٌ سِوَايَ لَكَانَ  
ذَلِكَ بِعَدْلِكَ عَلَيَّ قَلِيلًا فِي كَثِيرِ مَا اسْتَوْجَبْتَهُ مِنْ عُقُوبَتِكَ،<sup>۱</sup> تا آخر  
دعاء) خدایا، به عزت و جلال و عظمتت سوگند می خورم  
اگر از ابتدای روزگاری که مرا خلق فرمودی تا دوام ربوبیتت  
به هر مویی در هر لحظه ای تا ابد با حمد و شکر همه ی  
خلق بندگیت را می کردم در رسیدن به ادای شکر مخفی ترین  
نعمت از نعمت هایت بر من مقصر بودم، اگر معادن آهن دنیا  
را با دندان هایم زیر و رو کنم و زمین های دنیا را با مژه های  
چشمم بکاوم و از خوف و خشیه ات به مقدار دریا های آسمان و  
زمین خون و چرک بگیریم، این همه، در برابر حق زیادی که از  
تو بر من واجب شده بسیار نا چیز خواهد بود، خدایا اگر بعد  
از این مرا با عذاب همه ی خلق عذاب کنی و خلق و جسمم  
را برای جهنم بزرگ کنی و جهنم و طبقات آن را با من انباشته  
سازی که عذاب شونده ای در آتش، غیر از من نباشد و برای  
دوزخ هیزمی جز من نباشد هر آینه عدلی که با من روا می  
داری اندک خواهد بود در برابر عقوبت زیادی که من مستحق  
آن شده ام....

زیرا این کارها امکان ندارد از دست مکلفی برآید با این حال

حضرت بیان کرده که اگر من این کارها را بکنم باز در ادای حق واجب بر من مقصر خواهم بود و اگر مرا با انواع عذاب های خلق معذب کنی عذاب کردنت به من از روی عدل خواهد بود اگر از من در نگذاری، و تازه آن همه عذاب با این همه بندگی اندکی خواهد بود در برابر تقصیرهایی که در حقت داشته ام.

هرگاه در آن چه ذکر کردیم و به اشاره گفتیم تدبیر کنی برایت آشکار می شود که راسخان در علم، بیشتر از همه ی خلق می ترسند که دل هایشان بعد از هدایت میل کند، و اگر چه خدای تعالی در این باره امید و حسن ظن را به ایشان عطا کرده، به همان اندازه که به ایشان لباس خوف پوشانده است، چون ایمان مومن راست نمی شود تا این که ترس و امید او برابر باشند برای این که امید و ترس مانند دو بال هستند که مکلف با آن ها به سوی خدای تعالی پرواز می کند و مرغ تا بال هایش هم اندازه و برابر نباشند پرواز نمی کند. دریاب.

اما آن چه سید نعمت الله رحمة الله علیه گفته که سؤالشان از باب انقطاع الی الله می باشد آن نیز حق است، و ما به آن اعتقاد داریم و نیز می گوئیم که انقطاع از ترس است و از گفته ی ما لازم نمی آید که اعمالشان خالص نیست، زیرا اعمال غیر خالص به خاطر حظ نفس است و مشهور در بین گذشتگان این است که چنین عملی باطل می باشد.

برای این که می گوئیم: آن چه ما به آن اشاره کردیم، حقیقت اخلاص می باشد زیرا اخلاص عبارت است از این که عمل صرفاً برای تقرب انجام شود، و شک نیست که ایشان از خدای تعالی می خواهند دل هایشان ثابت بماند در آن چه ایشان را به خدای سبحان مقرب می کند و دل هایشان میل نکند به سمتی که ایشان را از او دور می کند، و ترس از این جا نشأت می گیرد حتی گفته اند: امیر مومنان به وقت خواندن

دو رکعت افتتاحیہ ی نماز شب این دعا را می خوانند: (إِلَهِي كَمْ مِنْ مُوبِقَةٍ حَلَمْتَ عَنْ مُقَابَلَتِهَا بِنِقْمَتِكَ وَ كَمْ مِنْ جَرِيرَةٍ تَكَرَّمْتَ عَنْ كَشْفِهَا بِكَرَمِكَ. ۱) بار خدایا، چه گناهان هلاکت باری که انجام گرفت و تو از مقابله با آن ها از مجازات در گذشتی، و بسیار جرمی که به کرمت از کشف آن ها بزرگواری کردی، تا این که از حال رفت و ابو درداء اطلاع داد که امام در گذشته است، به صورتش آب زدند تا به حال آمد و به ابو درداء گفتند: این حال، عادت اوست. با این که آن حضرت خبر داده: که از خوف آتش و به طمع بهشت به خدای تعالی عبادت نکرده ولی او را سزاوار عبادت دیده و به او بندگی کرده است، این ترس شدید او نیست مگر برای این که عملش به جهت تقرب یافتن و ترس از دور شدن می باشد، چگونه چنین نباشد در صورتی که خدای تعالی در قرآن به پیامبرش صلی الله علیه و آله فرموده است: (اِقَامِنَا مَكْرَ اللّٰهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللّٰهِ اِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ ۳) آیا از مکر و مجازات خدا ایمن شده اند؟ از مکر و انتقام خدای تعالی غیر از زیانکاران ایمن نمی شوند. خدای سبحان برایت توفیق بدهد حقیقت امر و اعتقاد صحیح را دریاب.

و این قول خدای منبانی از قول راسخان در علم (وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ۴ اشاره دارد به این که ثابت قدم ماندن در هدایت الهی منوط به رحمت خدای تعالی است و به کسی عطا می کند که بخواهد، (و هب لنا) می رساند که عطا از روی تفضل ابتدائی است و نه برای استحقاق، به استحقاق باشد که عطا نیست، طلب حق است، و (من لدنك) از نزد خودت نشان می دهد که به تازگی به وجود آمده و قبل

۱ - مفتاح الفلاح ۲۳۸.

۲ - عوالی الالکی ۱۱/۲ و تفسیر المیزان ۱۵۹/۱۱.

۳ - اعراف ۹۹.

۴ - آل عمران ۸.

از سؤال نبود و با سؤال هم مستحق آن نشده اند، و به همین جهت گفته اند: (انك انت الوهاب) یعنی خدایا، تو خودت در دادن نعمت ها به بندگان آغاز گر هستی پیش از آن که استحقاقش را داشته باشند، زیرا سؤال اگر چه از بهترین قابلیت هاست اما بذاته اقتضای آن اجابت نیست، اگر دعاء اجابت را اقتضاء می کرد اجابت رحمت نبود و زمانی که اجابت رحمت باشد دلالت دارد به این که آن چه اجابت را اقتضاء می کند جود و کرم خدایی است که در (انك انت الوهاب) به آن اشاره رفته است.

آری سؤال در عطیه، شرط است وقتی صاحب تفضل مبنای آن را به اقتضای اسباب موکول کند، در این صورت سؤال، مقتضی اجابت است نه بذاته بلکه از باب مطلق کرم، در ضمن اگر دعاء اقتضای اجابت کند اقتضاء برای ظهور است نه برای به وجود آوردن، برای این که اگر سبب ظهور این عطیه، موکول به سؤال باشد و اگر سبب نبود بر آن موکول نمی شد و خدای عطا کننده سبب کسی است که سببی ندارد و سبب هر صاحب سبب و به غیر سبب مسبب الاسباب است، هر کاری را بخواهد انجام می دهد و من در بیان این سخن، باید شنائی طولانی کرده و بر کرانه ی قطبیت توقف کنم و مقام، بیان همه ی آن ها را اقتضاء نمی کند.

اگر بگویی: این یک ادعاء می باشد و تصدیق آن به مشاهده موکول است.

می گویم: اگر دروغ گفته باشم گناهش به پای من، و من از گناه شما بیزارم<sup>۱</sup> و نیز اگر قبول (کنید) آن چه را که در این شرح مکررا به آن اشاره کردیم تصدیق این ادعاء برایت ظاهر می شود و کارها به سوی خدا بر می گردند.

و رحمت خدا حقیقت است نه مجاز، برای این که خدای تعالی همه ی خلق را با رحمت آفرید و قبل از آفرینش خود را رحمن نامید و فرمود: (الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى<sup>۱</sup> همه ی خلق را با فضل آن رحمت آفرید و نامش را رحمت گذاشت.

و کلام علمای اصول در این مسأله به حد تحقیق نرسیده است و این که گفته اند: مجاز حقیقت را لازم ندارد به این جهت است که عقیده دارند حقیقت: به کار بردن لفظ است در آن چه در آغاز برایش وضع شده است، و مجاز به کار بردن آن در امر دوم است، آن ها می بینند اسم رحمن از قبل وضع نشده است و گفته اند: مجاز حقیقت را لازم ندارد.

ما می گوئیم: وقتی لازم نیاورد مجاز نخواهد بود چون معنی مجاز راهی است که به حقیقت می رسد پس وقتی لفظی به چیزی وضع شد در چیزی به کار نمی رود که قبل از آن بوده است و اگر روا شود که مجاز باشد حقیقتی پیدا نمی شود.

اگر گفتی: بلی پیدا می شود به این دلیل که رحمت در حقیقت رقت قلب می باشد.

می گوئیم: این مصادره به مطلوب است از کجا معلوم که حقیقت آن رقت قلب است شاید حقیقتش معنی دیگری باشد به این دلیل که خدای تعالی نام خود را رحمن گذاشته است، و رحمت را به همان جهت رحمت نامیده است، و خلق خود را با آن خلق کرده است، و قلبی در کار نیست و رقتی برایش خلق نشده است، و شاید این رقت به مجاز رحمت نام گرفته است زیرا خدای تعالی وقتی رحمت را آفرید و آن را با این نام نامید و خلق را نشانه هایی آفرید بر آن چه آن جاست و فرمود:

(سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ<sup>۱</sup> به زودی آیات خود را در خودشان و در آفاق به ایشان نشان می دهیم، آن چه در نفوس خلق است نشانه و دلیلی از غیب می باشد، و نشانه و دلیل ذاتی نیستند بلکه صفت هستند و صفت، مجاز موصوف و موصوف، حقیقت آنست، وقتی نشانه و دلیل مثل و صفت باشد به مستدل علیه و به موصوف، در حکمت واجب است چیزی در آن باشد مشابه حقیقتی که در موصوف و مستدل علیه وجود دارد، به همین لحاظ خدای تعالی چیزی را قرار داد که مشابه اصل باشد تا استدلال به وسیله ی آن ممکن باشد، مثلا اگر اسب این حیوانی را که شیهه می زند ندیده باشی و از من بخواهی آن را برای توصیف و تمثیل کنم و من برای در روی کاغذ عکس اسبی را بکشم و آن مثال باشد برای آن حیوان، و مانند حیوان دو دست و دو پا داشته باشد، دست ها و پاها در این عکس حقیقت اند اما نسبت به خود حیوان مجاز هستند به همین نحو است رحمت آفریدن خدای تعالی، و نامیدنش به آن نام، و وصف خودش به رحمت، قبل از آن که خلق را و دل ها را و رقت را بیافریند، برای این که مخلوق فرعی از صفات فعل خالق می باشد و اگر چه در اصل صفت است و فاعل بخواهد که در فرع مانند صفت اصل را قرار بدهد آن را تا حد ممکن مناسب اصل می سازد و به اسم صفت اصل می نامد اگر دریافته باشی حق نداشتی (چیزی را که) صفت فرع (است و) بعد از صفت اصل است و تو آن را با همان نام نامیدی، و نظیرش قرار دادی، (آری حق نداشتی) صفت فرع را حقیقت بنامی و صفت اصل را مجاز بخوانی، با این که حقیقت ذکور است و مجاز انثی، شما پسر را به خودتان و دختر را به خدای سبحان نسبت می دهید (ا لکم الذکر و له الانثی تلک اذا قسمة ضیزی<sup>۲</sup>) آیا فرزندان پسر از آن شماسست و فرزندان دختر از آن

۱ - فصلت ۵۳.

۲ - نجم ۲۱ و ۲۲.

خدای تعالیٰ است اگر چنین باشد تقسیم نادرستی است.

و در نزد همه ی خردمندان چنین معلوم شده که خدای تعالیٰ برای اجسام آلاتی آفریده تا آن ها را در خواسته های خود به کار ببرد برای این که بدون به کارگیری آلات انجام کارها برایش ممکن نیست برخلاف خدای تعالیٰ که بدون آلت انجام می دهد، به همین لحاظ وقتی اجسام و ارواحی را آفرید که در عملشان به وسیله ها نیاز دارند و از آن ها خواست عملی را که از وی خواسته است انجام بدهند برای آن ها وسایلی خلق کرد تا به وسیله ی آن ها خواسته ی او را انجام دهند و اسم آن وسایل را از اسم های خود مشتق کرد، تا با آن اسامی استدلال کند که او را با آن ها بدون تشبیه بشناسند، چنان که برای خلق علم آفرید تا بدانند خدای تعالیٰ علم دارد یعنی که عالم است چون علم را خلق کرده است و جاهل علم نمی آفریند، علم خلق حقیقت و علم او مجاز نیست، زیرا علم در حقیقت صورت علم است در نزد ما، و ما علمی را نمی شناسیم مگر این که صورتی است مقترن به معلوم، و علم خدای تعالیٰ اگر (فرض شود) صفت معلوم و صورت آن است در این صورت حادث خواهد بود و اگر مقترن به آن باشد حادث خواهد بود چون همه ی خردمندان و حکیمان و متکلمان اعم از الهیون و غیر ایشان، قبول دارند که اقتران، صفت حدوث است و بین دو حادث واقع می شود و اگر علم صفت معلوم و به آن مقترن نباشد علم نخواهد بود برای این که علم نیست مگر صفت و مقترن، و وقتی ثابت شد که خدای تعالیٰ علم را خلق کرد و صنع محکم و متقن را آفرید و این گونه نمی شود مگر عالم، و وقتی ثابت شود که علم در حقیقت صورت معلوم و به آن مقترن است و با این دو صفت نمی شود خدای تعالیٰ را توصیف کرد واجب می آید که حکم کنید علم خدای سبحان مجاز است نه حقیقت، چون شما از علم نمی دانید مگر آن را که



نسبت دادن آن به خدای سبحان روا نیست چنان که گفتید ما از رحمت غیر از رقت قلب چیز دیگری نمی شناسیم و این برای خدای تعالی روا نیست این را در قدرت و سمع و بصر و حیات و ادراک و غیره هم بگویید، در صورتی که آن ها را عین ذات او می دانید، (با فرضی که با استفاده از سخن شما گفتیم) ذات او مجاز و ذات شما حقیقت خواهد بود چون شما از ذات نمی شناسید مگر آن را که مانند شما باشد، و از این باب است که امام صادق علیه السلام فرموده است: (کَلِمَا مِيزْتُمُوهُ بِأَوْهَامِكُمْ فِي أَذَقِ مَعَانِيهِ مَخْلُوقِ مَصْنُوعِ مِثْلَكُم مَرْدُودِ إِلَيْكُمْ) 'چیزهایی را که در ظریف ترین معناهايش با خیالات خود تمییز و تشخیص می دهید مانند خود شما مخلوق و مصنوع بوده و به خود شما بر می گردد.

و اگر می گوئید: که از حقیقت و کیفیت علم خدای سبحان آگاه نیستیم در باره ی رحمت او هم بگویید حقیقت و کیفیتش را نمی شناسیم، چنان که حکم نمی کنید علم خدا مجاز است چون حقیقتش را نمی شناسید.

و اصل در استعمال حقیقت است. هم چنین حکم نکنید به این که رحمتش مجاز است چون به حقیقتش شناخت ندارید و اصل در استعمال حقیقت است چگونه چنین نباشد در صورتی که رحمن تعالی قبل از مجاز و قبل از خلق اهلش به کار رفته است.

اگر گفتید: هرگاه رحمت ما مجاز باشد و مجاز مسبوق به حقیقت، و این معقول نیست. پس حالا که معقول نمی دانید بگویید: رحمت ما حقیقت است و رحمت خدای تعالی نیز حقیقت است و حقیقت ما به نسبت حالمان چنان است که در

۱- مشرق الشمسیه بهانی ۳۹۸ و الرواشح السماویة ی میر داماد ۲۰۶ و بحار الانوار ۲۹۳/۶۶ و شرح احقاق الحق ۱۲/۱۸۶.

اسب مثال زدیم، این کہ دو دست دارد حقیقت است و صورتش در روی کاغذ و پاهایش حقیقت است و اگر چه نسبت به خود حیوان مجاز هستند، نیکو بیندیش.

اگر فهمیدی کہ خوب، و گر نه من بیان کردم برای هر کسی کہ (لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ<sup>۱</sup>) دلی دارد یا گوش فرا بدهد و توجه کامل کند و گواہ باشد.

### بیانم را سه نفر نمی فهمند:

اول: کسی کہ معاند باشد و با عقل خود در افتد.

دوم: کسی کہ علم را نمی فهمد و مانند مرغی است کہ یادش داده اند کلامی را می گوید اما معنی آن را نمی داند.

سوم: کسی کہ طبیعتی جامد و خشک دارد همان را کہ پذیرفته است اگر چیزی غیر از آن را بشنود به آن توجه نمی کند، برای این کہ علم را نمی خواهد صورت را می خواهد صورت را کہ به خاطر سپرد به همان حال می ماند اگر از جانب عوام ردی بر او وارد نشود یا چیزی سبب رد نشود.

اگر گفتی: اجماع شده به این کہ رحمت ما حقیقت است و اطلاق آن به خدای تعالی جایز نیست.

می گویم: اگر دلیل اقامه شده کہ رحمت خلق حقیقت است دلیلی اقامه نشده کہ رحمت الله مجاز می باشد. و اگر بگویند رحمت ایشان حقیقت است اما غیر رحمت الهی است و مغایرت لازم نمی آورد در حق خدای سبحان مجاز باشد چنان کہ از حقیقت بودن علم و قدرت و سمع و بصر ما با علم به

این که این‌ها غیر چیزهایی اند که در خدا هستند لازم نمی‌آید علم و قدرت و سمع و بصر او مجاز باشند چون هم این حقیقت است و هم آن، چنان که ذات ما حقیقت است و ذات او هم حقیقت است، من چیزی هستم و او چیزی است و همه حقیقت اند و همه غیر از دیگری است، نیکو بیندیش.





## امام هادی علیه السلام فرمود:

### سبحان ربنا ان كان وعد ربنا لمفعولا

مرحوم مجلسی در شرحش گفته است: (سبحان ربنا) یعنی که خدای تعالی را منزّه می دانیم از هر چیزی که به ذات و صفات و افعال او سزاوار نباشد ان در (ان كان) ان بوده و مخفف شده است، (وعد ربنا لمفعولا<sup>۱</sup>) یعنی خدای ما اجابت کردن دعاها را وعده داده است چگونه می شود وعده ی او تخلف داشته باشد...

مرحوم سید نعمت الله جزایری هم گفته که ان مخفف ان است و در قول (وعد ربنا) اجابت دعاها نهفته است زیرا فرموده است (ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ<sup>۲</sup>) مرا بخوانید تا دعای شما را اجابت کنم...

می گویم: داعی به یاد می آورد از ایمان آن را که اعتراف کرده است و به یاد می آورد که ثابت ماندن در دست ما نیست بلکه در دست خدای مهربان است و به یاد می آورد که (لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم) ما را آن توانایی نیست که خود را از رفتن به سوی گمراهی باز بداریم و آن نیرو را هم نداریم که در جاده ی هدایت پایدار باشیم مگر با یاری خدایی که

۱ - اسراء ۱۰۸.

۲ - غافر ۶۰.

از جور و ظلم و بخل منزہ است، زیرا او در آغاز نعمت های فراوانی را عطا کرده است و (منزہ است) از این که عادت خود به احسان و فضل و امتنان را تغییر بدهد، و از این که امید میدوارانش را به یأس تبدیل نماید، و از این که حسن ظن بنده اش به او را نادیده بگیرد، و یا عمل ما را ضایع کند که زیارت و محبت اهل بیت علیهم السلام و تسلیم فرامین ایشان بودن و به ایشان مراجعه کردن و به خدای تعالی توجه کردن به وسیله ی ایشان است هم چنین تقرب کردن ما با محبت ایشان و متکی بودن به ولایت ایشان، و خود او ما را به این امر بزرگ فرمان داده امر عظیمی که به وصف نیاید و به تعریف نگنجد و چگونگی اش معلوم نباشد.

و به یاد می آورد اوصافی را که امام علیه السلام با آن ها ایشان را تعریف کرد و احکام اقرار بر آن فضائل ثابت نمی شود مگر با وفاداری، یعنی که دل و زبان و اعضای آدمی به آن ها ادعان کنند و هر کدام به وظیفه ای قیام کند که از او خواسته شده است.

وقتی داعی آن چه را یاد شد بگوید اما وفاداری به دست نیاید در این صورت زبان و دل و اعضاء بر خلاف هم هستند، و عقیده با ادعای موالات و محبت بدون عمل به دست نمی آید و اقل عمل بعضی از آن می باشد خدای سبحان فرموده است: (فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ<sup>۱</sup>) هر کس مومن باشد و از کارهای شایسته انجام دهد سعی او بی سپاس نخواهد ماند و ما آن را برایش می نویسیم. و کامل ترین عمل نزد خدای تعالی این است که از اعراض (بپرهیزد) چون اعراض تکذیب است و تکذیب استهزاء می باشد، این سه لازمه ی هم هستند (وَ مَا تَاتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا



عَنْهَا مُعْرِضِينَ فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبَاءٌ مَا  
كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ<sup>۱</sup> (یعنی هیچ آیه ای از آیات خدایشان به اینان  
نیامد مگر این که از روی عناد از آن روگرداندند، زمانی که حق  
بر ایشان آمد آن را تکذیب کردند به زودی خبر آن چه که آن را  
مسخره کردند به ایشان خواهد رسید، و آیه ای که به او آمده  
چیزی است که خدای سبحان به او می آموزد وقتی کسی  
ادعای دوستی ایشان را بکند ولی با ایشان مخالف باشد از آن  
چه می داند اعراض کرده است. چنان که در حدیث قدسی  
آمده و معنی آن چنین است: (خدای تعالی به موسی فرمود:

ای موسی دروغ می گوید آن که گمان می کند مرا دوست  
می دارد ولی شب که آمد می خوابد آیا دوستی را دیده ای  
از حبیبش بخوابد.<sup>۲</sup> وقتی روگردان باشد در واقع تکذیب کرده  
است و لذا فرمود: (دروغ می گوید تا آخر...) وقتی تکذیب کند  
استهزاء و مسخره کرده است چنان که در دو آیه ی قبل  
گذشت. و زمانی که این را فهمید:

\* خدای تعالی را منزه می داند از اطاعتی که ادعاء دارد.

\* و ای بسا که با ترک وفاداری عاصی باشد و بگوید: سبحان  
ربنا ان كان وعده ربنا لمفعولا.<sup>۳</sup>

و ای بسا با همین عمل اندک، امید قبول از خدای تعالی  
داشته باشد، زیرا ولایت اهل بیت علیهم السلام، تمام می کند  
نقصی را که اعمال دارند چنان که اخبارشان به همین دلالت  
دارد (داعی) گفت: (انه كان وعده ربنا لمفعولا) خدای تعالی در  
وعده ی خود خلاف نمی کند. برای این که وعده در قول به  
کار ثواب به کار می رود و وعید در قول به کار عقاب استعمال

۱ - انعام ۵ و ۴

۲ - روضة الواعظین فتال نیشابوری ۳۹۲ و وسائل الشیعه ۷/۷۸ و بحار ۸۴/۱۷۲.

۳ - اسراء ۱۰۸.

می شود و گاه قول به فعل عقاب در وعد به کار می رود وقتی در اتمام آن مصلحتی دیگر نهفته باشد چنان که خدای سبحان فرمود: (وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ)!. در این آیه وعد الهی جای وعید او قرار گرفته است، اما چون یاری پیامبرش منظور است وعد را به کار گرفت که نسبت به آن حضرت صلی الله علیه و آله سزاوار است، ترجیحا، این کار را به خاطر او کرد (وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ) یعنی ای رسول من، برای این که کافران تو را و پیامبریت را تکذیب کنند، از روی استهزاء از تو می خواهند در رسیدن عذاب به آن ها شتاب شود، و ما به زودی صدق تو را آشکار می کنیم و عذابی را به ایشان نازل می کنیم که به آن عجله دارند مقام از یک سو مقام وعید و از سویی مقام وعد است و خدای تعالی جانب پیامبرش را منظور و فرموده است: (وَ لَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ) یعنی که خدای تعالی بدون هیچ خلافتی به وعده ی خود عمل خواهد کرد، از این وعد یعنی (ان کان وعد ربنا لمفعولا) وعد به معنی قول به پاداش اراده شده است چون خدای تعالی وعده داده که کمترین عمل صالح با ولایتشان را قبول فرماید برای این که ولایت نقص موجود در عمل را تمام می کند.

و ولایت قرار می گیرد در مقام آن چه نیست، زیرا محبتشان را در بر دارد و اگر چه در دل و نه در عمل ارکان، با این ملاحظه که وعد، به معنی وعید یعنی قول به عقاب بوده باشد، زیرا کسی که به زبان می گوید ولی به ارکان عمل نمی کند حق ایشان را ناقص می کند چنان که امام علیه السلام گفته است: (أَنَّ وَلايَتَنَا لَا تَنَالُ إِلَّا بِالْوَرَعِ وَ الْاجْتِهَادِ)<sup>۲</sup> یعنی که ولایت ما بدون پرهیز از گناه و بدون اجتهاد به دست نمی آید.

۱ - حج ۴۷.

۲ - کافی ۲۱۲/۸ و مستدرک الوسائل ۲۷۱/۱۱.



داعی گناهان و کوتاهی های خود را یاد می کند، یا به جهت ادعای ولایی بودن در صورتی که با وفاداری همراه نیست یا به طور مطلق با در نظر گرفتن این که (زائر که در حال دعا کردن است) می گوید: یا ولی الله ان بینی و بین الله ذنوبا... ای ولی خدا بین من و بین خدای بزرگوارم گناهان فراوانی وجود دارد... تا آخر.

و این قرینه لحاظ دوم را ترجیح می دهد، و لحاظ اول ترجیح می یابد و آن این که از این وعد، همان وعدی اراده شده که آن مخففه از نون ثقیله در آغازش نشسته است و آن (و در این جا ان) برای تأکید است و آمدن لام تأکید در خبرش گر چه برای فرق نهادن است اما باز تأکید را می فهماند، زیرا نون تأکید ثقیله اگر مخفف شود لام آورده می شود تا فرق باشد بین نون تأکید و بین آن شرطیه (و ان نافیه) آورده به لحاظ لامی آورده می شود که وارد شده، و لفظ وعد آورده شده و به کار بردن آن در وعید بعید است.

و به فرض وجه دوم مصلحت دیگری لحاظ شده است، و مراد از دیگری در این جا ائمه علیهم السلام هستند چون ایشان گناه را و کوتاهی در وظیفه و تکلیف از جانب شیعیان و دوستانشان را دوست ندارند، و زمانی که از دوستان گناهی سرزد پی آمدهای آن را تحمل می کنند و برایش استغفار می کنند و برایش شفاعت می کنند، به طوری که دشمنانشان به ایشان شماتت نکنند.

در تفسیر عیاشی از کرام روایت شده که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم می گفت: روز قیامت هفت قبه از نور یاقوت های سرخ و سفید می آیند که زیر هر قبه ای پیشوای زمان قرار دارد، و دور او مردم نیکوکار و بدکار جمع شده اند، می آیند تا به در بهشت می رسند، صاحب قبه ی اول

سرک می کشد و اهل ولایتش و دشمنانش را جدا می کند آن  
 گاه به دشمنش رو می کند و می فرماید: شِمْا هِستید (الَّذِينَ  
 اَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللّٰهُ بِرَحْمَةٍ اَدْخَلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيكُمْ وَ لَا اَنْتُمْ  
 تَحْزَنُونَ) کسانی که سوگند می خوردید که رحمت الهی به  
 اینان نمی رسد؟ و به دوستانش می گوید به بهشت در آیید  
 که از امروز ترسی بر شما نیست، روی ظالم سیاه می شود  
 یارانش به بهشت می روند در حالی که (قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ  
 الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ، می گویند: خدایا ما را با ستمگران قرار نده،  
 اهل قبهِ ی دوم وقتی اندک بودن بهشتیان و کثرت دوزخیان  
 را می نگرند می ترسند که وارد آن نشوند و قول خدای تعالی  
 این است: (لَمْ يَدْخُلُوهَا وَ هُمْ يَطْمَعُونَ) <sup>۱</sup> وارد بهشت نشده اند در  
 حالی که در آن طمع دارند (وَ اِذَا صُرِفَتْ اَبْصَارُهُمْ تَلَقَّاءُ اَصْحَابِ  
 النَّارِ) وقتی چشم ایشان به اهل جهنم بیفتد به خدای تعالی  
 پناه برده (قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) <sup>۲</sup> می گویند  
 خدایا ما را با گروه ستمگران قرار نده. <sup>۳</sup>

و در جوامع از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود:  
 اعراف تپه ای در میان بهشت و جهنم است (روز قیامت) هر  
 پیامبر و جانشین او با گناهکاران زمانشان در آن می ایستند چنان  
 که فرمانده لشکر با ضعفای لشکرش می ایستد، در حالی که  
 نیکوکاران به بهشت رفته اند، جانشین به گناهکارانی که با او  
 ایستاده اند می گوید: به برادران نیکوکاران نگاه کنید که به  
 بهشت رفته اند گناهکاران (نگاه می کنند و ایشان را در بهشت  
 می بینند) و به ایشان سلام می کنید خدای تعالی فرموده  
 است: (وَ نَادَوْا اَصْحَابَ الْجَنَّةِ اِنْ سَلَامٌ عَلَيكُمْ) و بهشتیان را صدا

۱ - اعراف ۴۹.

۲ - اعراف ۴۶.

۳ - اعراف ۴۷.

۴ - تفسیر عیاشی ۱۸/۲ و بحار الانوار ۳۷۷/۸ و تفسیر نور الثقلین ۳۶/۲ و غایة المرام بحرانی ۴۵/۴.

زدند که سلام پر شما باد، و خدای تعالی آن گاه خبر داد (لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ) که ایشان یعنی گناهکاران به بهشت داخل نشده اند و حال آن که طمع دارند خدای تعالی ایشان را با شفاعت پیامبر و امام صلوات الله علیهم در آن داخل کند، و این گناهکاران بیه اهل جهنم نگاه می کنند و می گویند: (رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) خدایا ما را با گروه ستمگران قرار نده، (وَ نَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رَجُلًا يَعْرفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا اغْنَى عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ) در این موقع اصحاب اعراف که پیامبران و جانشینان هستند برای سرکوبی دوزخیان اهل جهنم را صدا می زنند و می گویند: جمع میال و چاه و آن فخر و کبر به حال شما سودمند نشد (أِهْوَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَ لَا أَنتُمْ تَحْزَنُونَ) آیا این ها نیستند مومنانی که سوگند یاد می کردید که خدا آنان را مشمول عنایت و رحمت خود نمی کند اکنون مقامشان را می بینید، و بعد به آنان گفته شود به بهشت درآیید از امروز نه ترسی خواهید داشت و نه محزون خواهید بود. مثل این روایت را با اختلافی در برخی کلمات در تفسیر علی بن ابراهیم می بینیم و مانند این روایات زیاد است.

و رضی الدین بن طاوس روایت کرده که در سامراء از پشت دیوار می شنیدم ولی نمی دیدم که حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف در دعایش می گفت: (اللهم إن شيعتنا منا خلقوا من فاضل طينتنا و عجنوا بماء ولايتنا اللهم اغفر لهم من الذنوب ما فعلوه اتكالا على حبا و ولائنا يوم القيامة و لا تؤاخذهم بما اقترفوه من السيئات إكراما لنا و لا تقاصهم يوم القيامة مقابل أعدائنا فإن خفت موازينهم فثقلها بفاضل حسانتنا) خدایا، شیعیان ما از ما هستند و از فاضل طینت ما خلق شده اند و با آب

۱ - اعراف ۴۹. آیات قبل از این آیه هم آیات ۴۷ و ۴۸ اعراف است.

۲ - مشارق انوار الیقین ۳۱۵ و بحار الانوار ۳۰۳/۵۳.

ولایت ما سرشته اند، خدایا در روز قیامت ببخش گناہانشان را کہ با اتکال بہ محبت و ولایت ما، مرتکب شدہ اند، و با گرامی داشت ما ایشان را بہ مجازات بدی ہایی دچار نکن کہ انجام دادہ اند، و در روز قیامت در برابر دشمنانمان از ایشان قصاص نکن و اگر ترازوی اعمالشان سبک شد با فاضل حسنات ما آن ہا را سنگین کن.

ہمہ ی این ہا و مانند آن وجہ اول، را تایید می کنند، بنا بر وجہ دوم فقرات بعدی (یا ولی اللہ...) برای درخواست شفاعت در رابطہ با کوتاہی های خاص است، و این متضمن قول او در سایر فقرات این زیارت است مانند: (مطیع لکم آخذ بقولکم) زیرا طاعت صدق نمی کند تنہا بہ اخذ بہ قول با وجود مخالفت، و بنا بر اول بہ طور عمومی درخواست شفاعت است و ثابت ماندن در جادہ ی ہدایت مانند محبت و ولایت و متابعت، و اگر چہ در اغلب یا بہ دل و تسلیم بہ ایشان و موالات آنان و موالات دوستان ایشان و دوری از دشمنانشان و بیزاری از پیروان دشمنانشان و اگر چہ بہ قلب باشد.

امام هادی علیه السلام گفت:

**یا ولی الله، ان بینی و بین الله عز و جل ذنوبا  
لا یأتی علیها الا رضاکم**

ای ولی الله، بین خدا و من گناهایی است که فقط رضای شما  
آن ها را محو می کند

مجلسی مرحوم در شرحش نوشته است: مخاطب (یا ولی الله)  
امام حاضری است که زائر او را زیارت می کند یا قصد می  
کند او را زیارت کند، یا مخاطب همه ی امامان هستند چون  
ولی الله همه را شامل می شود و جمع آوردن جمله ی بعدی  
این معنی را تایید می کند. (لا یأتی علیها الا رضاکم) یعنی  
گناهان مرا نابود نمی کند یا محو نمی سازد مگر رضای  
شما از من یا شفاعت کردن شما از من....

می گویم: اگر زائر، با قصد یا با اشاره یا با حضور در کنار  
قبر شریف امامی معین (یا ولی الله) بگوید (صرف) حضور  
مشخص می کند، خواه به صورت مفرد و خواه به صورت  
جمع او را مخاطب قرار بدهد. ولی وقتی جمع را مخاطب قرار  
داد امامی در ذهنش سبقت دارد که در کنار قبرش حضور دارد  
به خاطر همان حضور و دیگر امامان علیهم السلام را اگر در  
قصدش داشت بعد از حضور ذهنی او قرار خواهند گرفت، و

اگر امام دیگری را قصد نکند همان امام معین مقصود است و خطاب جمع به لحاظ تعظیم می باشد و قصد و اشاره هم در حکم خطور ذهنی مانند حضور می باشد، ولی اقبال و توجه، به تأکید نیاز دارند برای این که حضور در کنار قبر شریف به لحاظ بصری و مشاهده، همان امام را مشخص می کند، و اطلاق شارح که (یا مخاطب همه ی امامان هستند) نوعی تسامح است، یا اراده ی آن مرحوم این بوده که صحیح است زائر به هنگام زیارت یکی، همه ی ایشان را در نظر بگیرد، و در این صورت چنان خواهد شد که گفتیم، چون زائر وقتی به همه ی ایشان توجه کند و در کنار قبر یکی از آن ها باشد امامی که در کنارش حاضر است در ذهن زائر سبقت دارد و اگر زائر قصد داشته باشد که همه ی امامان علیهم السلام را مخاطب قرار دهد ایشان به واسطه ی خطاب امام حاضر مخاطب هستند امام حاضر مخاطب است و دیگر امامان تبعاً مورد خطاب هستند، یا در خطاب زائر، او جلوتر از ایشان می باشد و این معنی ظاهر است.

### معانی ولی الله

گاه (ولي الله) به کار برده می شود به معنی کسی که خدای تعالی سرپرستی و کفالت او را نسبت به همه ی مصالح در هر دو عالم به عهده ی خود بگیرد چنان که در قرآن کریم فرموده است: (اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ). یعنی خدای تعالی سرپرست و کفیل کسانی است که ایمان آورده اند، ایشان را از همه ی تاریکی ها به سوی نور بیرون می برد.

و گاه ولی الله در باره ی کسی به کار می رود که خدای تعالی او را متوجه کند به جهتی که او را به لحاظ موقعیتش با خدا

و مرتبه اش در بهشت به آن جهت آفریده است، یا او را متوجه می کند به جهاتی که از وی اراده کرده است حجاب های دلش را برمی دارد تا ملکوت خدای تعالی در خلقتش را که در الواح قدر نوشته شده، ببیند.

و گاه ولی الله به معنی کسی است که خدای تعالی به او سرپرستی داده و از او خواسته از جانب خدا متحمل رساندن چیزهایی به بندگان او باشد، مانند پیامبران و اولیاء و خلفای دیگر ایشان علیهم السلام.

و گاه ولی الله به کار می رود نسبت به حامل لواء حمد یعنی لواء ولایت مطلقه ی عامه، چنان که گذشت. یعنی خدای تعالی این ولی را به خصوص برای خودش آفریده است و همه ی خلقتش را برای او خلق کرده است، وقتی او را آفرید او را شاهد خلقت خودش قرار داد و علم آن را در اختیار او قرار داد، و وقتی جن و انس و ملک و حیوان و شیطان و نبات و معدن و جماد و آسمان ها و زمین ها و افلاک را در جاهای گوناگون و در اوقاتی که هی نو می شوند در هزار هزار دهر، از هر نوع و جنس و صنف و شخص، در حدود مکان و زمان وجودش آفرید، ایشان را در تمامی زمینه ها شاهد قرار داد و علمش را به ایشان عطا فرمود، تا به امر آن ها و تربیت آن ها قیام کنند، و هر چه را که خدای تعالی برای تک تک آن ها نوشته از خلق و رزق و حیات و ممات و ملحقات آن ها و به تربیت آن ها در هر دو عالم مربوط می شود به آن ها برسانند، و ایشان بر حسب تعلیم خدای تعالی، آن ها را خودشان یا با وسایط مناسب هر نوع به رعیت خود می رسانند، و این اشخاص ولی مطلقند، و بعد از خدای تعالی، ولایت مطلقه ی عامه در باره ی عموم خلق به ایشان اختصاص دارد با این توضیح ولایتشان اختصاصی است و در قول خدای تعالی (تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَ لَا

أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ<sup>۱</sup> به آن اشاره شده است، و در این جا مراد از (یا ولی الله) صاحب همین ولایت مطلقه است.

و مراد از قول زائر: ان بینی و بین الله ذنوباً این است که من در حال اطاعت کردنم مقصر و عاصی هستم، چگونه در حال معصیت کردن مقصر و عاصی نباشم؟ چنان که در ضمیمه ی مناجات امام حسین علیه السلام طبق نقل بعضی وجود دارد، در غیر این صورت گفته شده که این مناجات به آن الحاق شده و از سخن ابن عطاء الله است، و گفته شده از کلام امام حسین است، ابن عطاء الله اضافه کرده که در اول مناجات آمده که: (إِلَهِي مَنْ كَانَتْ مَحَاسِنُهُ مَسَاوِي فَكَيْفَ لَا تَكُونُ مَسَاوِيَهُ مَسَاوِي وَ مَنْ كَانَتْ حَقَائِقُهُ دَعَاوِي فَكَيْفَ لَا تَكُونُ دَعَاوِيهِ دَعَاوِي)<sup>۲</sup>. خدایا، خوبی های کسی که زشتی هستند چگونه بدی هایش بدی نباشند، کسی که حقایقش ادعاء باشند چگونه ادعاهایش ادعاء نباشند؟

دعاء و خطبه ی امیر مومنان علی بن ابی طالب و دعاء امام زین العابدین علیهما السلام بعد از هشتمین رکعت از نماز شب، این مطلب را می رسانند که بنده، در تمامی حالاتش مقصر است و راهی ندارد که مستحق رحمت الهی شود و اهلیت عفو و تفضل الهی را کسب کند مگر این که خدای تعالی لطف و عفو و تفضل و کرم کند، و خدای تعالی با هر کسی از بندگانش بخواهد با رحمت خود رفتار می کند، این که گفتیم در باره ی کسی است که به ظاهر در تمامی حالات خود اوامر و نواهی الهی را رعایت می کند.

بعضی از علمای اخیار از اهالی بحرین نقل کرد که شیخ حسین بن محمد بن جعفر ماحوزی ساکن قطیف، به خط

۱ - مائده ۱۱۶.

۲ - بحار الانوار ۲۲۵/۹۵. و صحیفة الحسین ۲۱۲.



خود نوشته بود:

لو اقسام المرء بالرحمن خالقه      بان بعض الوري لا شيء ما حنثا  
لو كان شيئاً فغير الله خالقه      الله اكرم من ان يخلق العبثا

معنی این دو بیت این است که هرگاه مردی به خدایش رحمن که خالق اوست سوگند یاد کند که برخی از موجودات و منظور همه ی موجوداتند، شیء نیستند یعنی حقیقت و شیئیتی از خود ندارند، چون شیئیت آن ها در حقیقت از شیئیت غیر آن هاست، گناهی مرتکب نشده و سوگندش کفاره ندارد زیرا سوگندش راست است، چون اگر مخلوق شیئی باشد غیر خدا او را خلق کرده برای این که اگر شیء بوده باشد خدای تعالی نسبت به آن غیر از تصویر کار دیگری نکرده است، مثل این است که بناء دیواری را بنا کند چون خاک و آبی که از آن ها گل درست شده کار بناء نبوده است و همین طور سنگ (و آجر و دیگر مصالح به کار رفته در دیوار را بناء درست نکرده) بناء فقط شکل دیوار را ساخته است و همین طور کارگران و سازندگان مصالح، غیر خدای تعالی هر کاری را انجام دهند در مصنوع غیر خودشان انجام می دهند، و اگر خدای تعالی در صنع غیر خود کاری کند کاری بیهوده می کند چون همان گیری که اصل را و ماده را احداث کرده صورت را خلق می کند و کار صانع بعد از آن عبث و بیهوده خواهد بود، و شاهد آوردن این دو بیت به این معنی است که هیچ یک از ما سوی الله از ذات خود انیت و حقیقت ندارد و در هر کس انیتی یافته شود عاصی بلکه منکر است و شاعر شان در این باره چه خوب گفته است:

اقول و ما اذنبت قالت مجيبة      وجودك ذنب لا يقاس به ذنب

می گویم: و من گناه نکردم در جوابم گفت: بودن تو خود گناه

است و گناهی نیست که با آن مقایسه شود. وقتی احساسش به بودن خودش گناه باشد هیچ گناهی از گناهان معادل آن نمی شود، زیرا اثبات گناه و ثبوت و تحقق آن، مبتنی بر آن است که خود را احساس کند، اگر امر چنین باشد یعنی برایش وجودی باشد به نسبت احساسش گناه می کند برای این که ادعای استقلال دارد و گمان می برد بی نیاز است و همین برای گناهکار بودن کافی می باشد و اگر بداند آن را انکار می کند و از آن بیزار می جوید (لَوْ اَطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَ لَلْمَلِئْتُ مِنْهُمْ رُغْبًا) <sup>۱</sup> اگر بر حال آنان مطلع می شدی از آن ها می گریختی، و از هیبت و عظمت ایشان هراسان می شدی.

### سخنی شنیدنی درباره ی حق الله و حق الناس

و اگر کسی در آن چه از او از تکالیف ظاهری خواسته شده کوتاهی کند از حال وی سؤال نکن.

و قول وی علیه السلام (ان بینی و بین الله ذنوبا) یعنی بین من و بین خدا گناهی وجود دارد با این که بین او و بین انسان ها نیز گناهی وجود دارد اما حقوق خلق، حقوق نیست مگر با حقوق الله تعالی، هر حق مربوط به خلق، در واقع حق خدای تعالی است ولی هر حقی که برای خداست حق مردم نیست، و به همین جهت گفته (ان بینی و بین الله ذنوبا) زیرا هر کس حال خود را با خدای تعالی اصلاح کند شفاعت ایشان تبعات خلق را از بین می برد و حقوق مردم را از فضل الهی عوض می دهد، بنا بر این توضیح، تبعات مربوط به مردم به حقوق الهی تبدیل می شوند، چون بندگان ملک او هستند و حق مملوک حق مالک اوست، هرگاه بخواهد حق بنده اش را از بنده (ی دیگر) ش ساقط می کند و به جای حقی که از بنده

اش ساقط کرده به او عوض می دهد.

و مراد از این سخن (لا یأتي علیها الا رضاکم) این است: این گناهانی که بین من و خدای تعالی وجود دارد (رضا و شفاعت شما) اعتبار آن ها و نسبتی را که با من دارند از بین می برد به این معنی نیست که آن ها را از بین می برد و از وجود علمی امکانی خارج می کند، برای این که علم امکانی همان وجود راجحی است که به تقویم ظهور و تقویم تحقق با مشیت الهی قائم است، که همان خزانه ی ملک خدای تعالی است و هر چه به ملک او وارد شود از آن بیرون نمی رود.

آری آن ها را از (علم) کونی محو می کند، و (علم کونی) همان نقشی است که بین دو روی کتاب حفیظ قرار دارد و به اصلش در وجود امکانی می پیوندد، معنی محو می کند یعنی که ربط آن ها را با کسی که انجام داده از بین می برد، چنان که سابق بر این در تصویر کسی گفتیم که سرقت کرده و تو او را (در آن حال و مکان و زمان) دیده ای ولی بعدا توبه کرده است، هر گاه با حضور دزد یا با یاد آوری کسی با زبان یا با ذهن، آن حال را به یاد آوری تصویر دزدیش را می بینی ولی بین او و تصویرش حجابی می بینی و آن به این جهت است که توبه بین او و بین تصویر حائل شده و ربط و اتصال آن دو قطع شده است، می بینی که تصویر پشت به او کرده و لاحق و لازم او نیست و به وی نسبت ندارد، زیرا وقتی نهر زمان مومن را به وقتی می برد که بعد از توبه می بینی تصویر در همان وقت وجودش می ماند و رویش مقابل مومن است نه به ذات او بلکه به حالی که تصویر در آن حالت به وجود آمده است، و آن حال وقتی توبه کرده بین او و بین آن صورت حائل شده و به رو در محل و زمانی افتاده که سرقت در آن جا رخ داده است، و تصویر برایش مشتبّه شده است، و زمانی که نهر زمان کشتی مومن را به حرکت در آورد و از تصویر و مکان و

زمان رد شد و تصویر مانند بدنی شد که روح ندارد (از یک سو هم) همین تصویر دزدی را نہر زمان با کشتی مومن به هر جا برود می برد برای این که به او مربوط است و لازم اوست، و حائلی بین آن ها مانع نیست، به او متصل است در هر جا باشد با او کشیده می شود، این تصویرها اگر بد باشند انسان را سنگین می کنند و آدمی نمی تواند به علیین بالا برود بلکه به درک اعمال خود فرود می آید، زیرا جذب در حقیقت به تصویرها مربوط می شود و اگر چه لازمه ی ذوات هم باشند، برای این گفتیم: تصویر زشت با صاحبش کشیده می شود برای این که صفت است و صفت تابع موصوف است، و برای این که با میل او به آن انجام یافته است پس به او نسبت دارد و گفته می شود که تبعه ی او می باشد یعنی کہ ملازم اوست چنان کہ خدای تعالی فرموده است: (و لَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ<sup>۱</sup> و وای بر شما از آن چه توصیف می کنید و فرموده است: (سَيَجْزِيهِمْ وَصْفَهُمْ اِنَّهٗ حَكِيمٌ عَلِيمٌ<sup>۲</sup>) خدای تعالی به زودی به خاطر همین توصیفشان ایشان را مجازات خواهد کرد. و گر نه در حقیقت او تابع تصویرهای خود است یعنی به محل تصاویرش بر می گردد، آیا نگاه نمی کنی کہ ببینی زید از آن جا کہ در قول تو (قام زید) فاعل قام است در حقیقت از جهت رتبه و مصیر، در ترتب احکام مربوط به او، به قیام تابع است؟ و اگر چه قیام از کار زید نشأت گرفته است، از مثالی کہ برایت زدیم ظاهر شد کہ تصویر (اعمال) نیکو در رویه ی بالایی کتاب حفیظ است و آن کتاب ابرار در علیین است، و تصویر (اعمال) زشت در رویه ی پایین کتاب حفیظ است و آن کتاب فاجران در سچین می باشد و (هم چنین برایت) معلوم شد کہ تصویر چه خوب باشد و چه زشت، اگر صاحبش آن را ترک کند و برخلاف آن عمل کند، در مکان و رتبه از او عقب

۱ - انبیاء ۱۸ .

۲ - انعام ۱۳۹ .

می افتد و حکم دومی به او ملحق می شود که با عمل دوم به وجود آمده است و اگر آن را ترک نکرده باشد در رتبه تابع او یعنی همان تصویر (عمل نیک یا بد) خواهد بود تصویر گرچه لازم است ولی صاحبش را به مقام خود می کشد چنان که لازم صاحبش هم هست مگر وقتی که عمل دیگری از او سر بزند که بین آن دو مانع شود و رابطه قطع شود، و امام باقر علیه السلام، به معنی همین کشیده شدن و تبعیت اشاره کرده و فرموده است:

در کافی است که گروهی از دزدان را به محضر امیر مومنان علیه السلام آوردند آن ها دزدی کرده بودند امیر مومنان علیه السلام چهار انگشت آن ها را برید و انگشت ابهام را نبرید و دستور داد به مهمان خانه وارد شوند و دستور داد دست های ایشان را معالجه کنند روغن و عسل و گوشت به ایشان خوراند تا خوب شدند، و آن گاه ایشان را به حضور خواند و فرمود: ای گروه، انگشتانتان جلوتر از شما به آتش رفتند اگر توبه کنید و خدای تعالی صدق نیت شما را بداند توبه ی شما را قبول می کند و انگشتانتان را به بهشت می کشانید و اگر دست از دزدی برداشتید و از وضعی که دارید توبه نکردید دستهای شما، شما را به جهنم می کشانند.<sup>۱</sup>

این که پیشتر گفتیم: روی تصویر مقابل مومن است نه مقابل ذات او، بلکه مقابل حالتی است که تصویر در آن به وجود آمده است، مرادم این است که وقتی مومن توبه کند تصویر از وجود کونی کسی محو می شود که آن را می داند و گاه باقی می ماند بقای آن با همان حال است و آن حال، پس از ترک عمل از محل و زمان عمل برداشته شده و در عالم اشباح خالی از روح می ماند، اگر حالت زشت باشد بعد از توبه به ریح

عقیم می افتد. و اگر توبه نکند حالتش همراه او می شود و هر کس او را ببیند در لباس همان حالت می بیند تا با یکی از دو حالت به پیشگاه خدای تعالی وارد شود.

پس معنی (لا یأتی علیها الا رضاکم) یعنی غیر از رضای شما آن ها را چیز دیگری از بین نمی برد به یکی از دو صورت است که گفتیم. یا کون آن ها را نابود می کند مانند بعضی از گناهان، که خدای تعالی آن ها را از حافظه ی فرشتگان و زمین و زمان فراموش می کند، و فراموش کردن، محو تصویر از حافظه است و در این جا منظور نفوس فرشتگان و مردم و الواح مکان و زمان است که از آن ها به کتاب حفیظ تعبیر می شود در واقع این ها از الواح لوح محفوظ هستند. یا به این صورت که رابطه ی بین آن ها را قطع می کند، دقت کن.

منظور از (الا رضاکم) این است که توبه اگر برخی از گناهان را بپوشاند بعضی ها را نمی پوشاند برای این که توبه همه ی گناهان را شامل نمی شود چون بعضی از گناهان را شخص خودش متوجه نمی شود و توبه نسبت به گناهی واقع می شود که شخص، به اختصار یا به تفصیل آن ها را می داند.

اما رضای اهل بیت علیهم السلام همه چیز را در بر می گیرد چون گناهی نیست که انسان آن را مرتکب شود ولی اهل بیت علیهم السلام آن را ندانند برای این که اعمال به ایشان نشان داده می شود و خدای تعالی ایشان را مطلع می سازد به هر چه که در لوح محفوظ و همین طور در قرآن است که تفصیل همه چیز را دارد و خدای تعالی ستونی نوری به ایشان عطا کرده که اعمال همه ی خلق را در آن می بینند، و هیچ گناهی صورت نمی گیرد مگر این که در ظاهر یا باطن مخالف امر و اراده ی الهی باشد و خدای تعالی هر اراده و امری دارد به

وسیله ی ایشان علیهم السلام صورت می گیرد چون ایشان محل های مشیت الهی و زبان های اراده ی او و خزانه داران امر و نهی او هستند بنا بر این همه ی گناهان را نابود نمی کند مگر رضای ایشان.

اگر گفتی: چرا به جای (رضا کم، رضا الله) نگفت؟ در صورتی که عموماً اولی بود رضا الله گفته شود، برای این که شفاعت ایشان نفعی ندارد مگر آن جا که خدا از دین کسی راضی باشد چنان که فرموده است: (وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى) یعنی شفاعت نمی کنند مگر برای کسی که خدا از دین او راضی باشد، و بدون رضایت او شفاعت در نزدش پذیرفته نیست و به همین لحاظ به پیامبرش فرموده است: (اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ) <sup>۲</sup> ای پیامبرم برای آن منافقان خواهی مغفرت بخواه یا نخواه، اگر هفتاد بار هم برایشان مغفرت بخواهی خدای تعالی هرگز ایشان را نخواهد آمرزید، و اگر خدای تعالی به پیامبرش اجازه می داد برایشان آمرزش بخواهد و او برایشان آمرزش می خواست خدای تعالی آنان را با استغفار او می آمرزید، بنا بر این سزاوار بود گفته شود (الا رضا الله) یا گفته شود (الا رضا الله و رضا کم).

می گویم: مبنای این (رضا) چند وجه است بلکه همه ی آن ها مراد می باشند:

وجه اول: مراد از رضای ایشان رضای خداست، یا با این اعتبار که (رضای خدا و رضای ایشان) به طور مطلق، در همه ی مراتب احکام یا در خصوص آمرزش گناهان با هم برابرند، و یا با این نظر که رضای خدا و رضای ایشان در جعل متحد

۱ - انبیاء ۲۸.

۲ - توبه ۸۰.

هستند، یعنی خدای تعالی رضای ایشان را رضای خود و غضب ایشان را غضب خود و اطاعت ایشان را اطاعت خود و مخالفت با ایشان را مخالفت با خود قرار داده است.

وجه دوم: مراد این است که خدای تعالی رضای خود را در رضای آن‌ها و غضب خود را در غضب ایشان قرار داده است، مانند آن که امر و نهی خود را در دل‌های ایشان قرار داده است بنا بر این رضای خدای تعالی بذاته رضای ایشان نیست اما در متعلق (، رضای او) رضای ایشان است، به این معنی که برای رضای خدای تعالی محلی نیست که به آن مربوط باشد از آن جهت که مورد رضای خدای تعالی است مگر به واسطه ی رضای ایشان، یعنی که آن محل مورد رضای ایشان باشد، در این صورت به جهت ظرفیت، رضای خدای تعالی در رضای ایشان است از این نظر که به مورد رضا مربوط می‌شود مانند روح در جسد، به این معنی که روح گرچه اثر گذار است ولی اثر گذاریش به غیر جسم تحقق نمی‌یابد می‌گویی: با دستم کردم در صورتی که عامل روح است (نه دست) ولی عمل روح در اجسام به واسطه ی جسم تحقق می‌یابد، حال که چنین است عمل به جسم نسبت دارد نه به روح، برای این که روح (تنها) مباشر اعمال جسمانی نیست مگر با جسم.

وجه سوم: مراد این است که خدای تعالی رضای ایشان را شرط رضای خود قرار داده است، یعنی که رضای ایشان، متمم رضای خدای تعالی است، یا رضای ایشان شرط ظهور رضای خدای تعالی است به این معنی که رضای ایشان رضای خدا را جلب می‌کند و رضای او مقبول است.

بنا بر اول، رضای ایشان رکن رضای اوست به نحوی که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در دعای ماه رجب اشاره کرده است: (فجعلتهم معادن لكلماتك و اركاننا لتوحيدك و آياتك



و مقاماتك التي لا تعطيل لها في كل مكان<sup>۱</sup> به این معنی که حقایقشان معانی او یعنی معانی افعال او هستند، پس رضای ایشان جزء متمم می شود و به این لحاظ رضایشان دون رضای خدای تعالی است و برای این که رضای ایشان سبب نزدیک و واسطه ی ما می باشد.

و بنا بر دوم، رضای خدای تعالی مقبول و رضای ایشان قابل رضای اوست بنا بر این وجه رضای ایشان صورت و رضای خدای تعالی ماده است و حکم از صورت تبعیت می کند و آن چه از حکم تبعیت می کند به واسطه ی صورت از آن تبعیت می کند به این علت رضای ایشان منظور شده است.

وجه چهارم: ذاتا کارهای خدای تعالی به ایشان منحصر است برای این که خدای تعالی ایشان را برای خود برگزیده است و ماسوای ایشان را برای ایشان برگزیده است بنا بر این معانی او یعنی معانی افعال او در ایشان محصور است، با این توضیح، رضایی که در آغاز و انجام، منشأ و مستند کارها می شود حادث است، و همه ی صفات حسنی یعنی صفات افعالش مانند کرم و رضا و فضل و رحمت و غیره در مقام اسماء معانی او هستند و ایشان در مقام امثال علیا اسماء و ارکان آن معانی اند یعنی که در ظاهرشان، اسماء آن امثال و مقاماتی اند که در هیچ حالی تعطیلی ندارند، و در باطنشان ارکان و ابدال آن ها می باشند، پس برای خدای تعالی ذات مقدس الهی رضایی غیر از ایشان نیست یا رضای او با ایشان قائم است یا از ایشان نشأت می گیرد، یعنی رضای ذاتی قدیم غیر از ذات او نیست و برایش کیفیتی نیست و آن را غیر از خدای سبحان نمی داند و رضا بر سه نوع است:

رضایی کہ با ایشان قائم است، قیام ظهور.

رضایی کہ حقیقت ایشان می باشد.

رضایی کہ قیامش از ایشان می باشد، قیام صدور و تحقق.

پس ذات خدای تعالی به چیزی منسوب نمی شود، و چیزی هم به آن منسوب نمی شود و ماسوای ذاتش فعل و مشیت و اراده ی اوست و ایشان محل های آن هستند و به قیام ظهور با ایشان قائم است، و هر چه ذاتی ایشان باشد ذاتشان است، و ظاهر است که: خدای تعالی ایشان را با خودشان قائم کرده ولی از خودشان نیست، پس هر چه می کنند به فرمان او می کنند و در گفتار از وی سبقت نمی گیرند، یعنی برای ایشان وجودی و شیئیتی نیست مگر با آن چه خدای تعالی از ذاتشان به ایشان عطا فرموده است، بنا بر این (آوردن الا رضاکم) و نسبت دادن رضا به ایشان به این نظر بوده که رضای ایشان رضای خدای تعالی است و ایشان با رضای خدای تعالی قائم هستند و با رضای خدای تعالی کار کرده و راضی می شوند.

چنان که حضرت سید الشهداء درود خدای تعالی بر او و لعن و نفرین خدای تعالی به کشدگان و ظالمانش باد در موقع رفتن به سوی عراق به عبد الله بن عمرو در سخنی طولانی فرمود: (حَطَّ الْمَوْتُ عَلَيَّ وَوُلِدَ آدَمَ مَخَطَ الْقِلَادَةِ عَلَيَّ جِيدَ الْفَتَاةِ وَ مَا أَوْلَهْنِي إِلَيَّ إِلَّا فِي اسْتِثْقَابِي يَعْقُوبَ إِلَيَّ يَوْسُفَ وَ خَيْرَ لِي مَصْرَعٌ أَنَا لِأَقِيهِ كَانِي بِأَوْصَالِي يَتَّقِعُهَا عَمِلَانَ الْقَلْبَوَاتِ بَيْنَ النَّوْأَيْسِ وَ كَرِيْلَاءَ فَيْمَلَانَ مِنِّي إِكْرَاشًا جَوْفًا وَ إِجْرَبَةَ سُبْغًا لَا مَحِيصَ عَن يَوْمٍ حَطَّ بِالْقَلَمِ رَضِيَ اللَّهُ رِضَانًا أَهْلَ الْبَيْتِ نَضِيرٌ عَلَيَّ بَلَاءُهُ وَ يُوفِينَا أَجُورَ الصَّابِرِينَ لَنْ تَشُدَّ عَن رَسُولِ اللَّهِ لِحْمَتِهِ وَ هِيَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ فِي حَظِيرَةِ الْقَدِيسِ تَقْرَأُ بِهِمْ عَيْنُهُ وَ تَنْجِزُ لَهُمْ وَعْدَهُ مِنْ كَانِ فِينَا بَادِلًا مَهْجَتَهُ مُوْطِنًا عَلَيَّ لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا فَإِنِّي رَاحِلٌ

مُصْبِحاً إِنْ شَاءَ اللَّهُ<sup>۱</sup>) مرگ فرزندان آدم را احاطه کرده چنان که گردن‌بند گردن دختران را احاطه می‌کند، و چه قدر به دیدار گذشتگانم مشتاق هستم مانند شوق یعقوب به دیدن یوسف، محل شهادتی برایم برگزیده شده که ناگزیر آن را خواهم دید، مثل این است که می‌بینم گرگ‌های گرسنه‌ی بیابان‌های نوایس و کربلاء بند بند بدنم را از هم می‌درند و شکم‌های خالی و انبان‌های خود را با آن انباشته می‌کنند. نمی‌توان فرار کرد از روزی که قلم تقدیر رقم زده است، رضای خدای تعالی رضای ما خاندان است بر بلای او صبر می‌کنیم و او هم پاداش کامل صابران را به ما بخشد ذریه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و علیه‌هم از او جدا نخواهند بود بلکه همه در حریم قدس الهی باهم هستند چشم پیامبر با آنان روشن خواهد شد و خداوند به وعده‌ای که داده وفا خواهد کرد، هر کس خون خود را در راه ما بذل خواهد کرد و خود را آماده کرده به لقاء الهی نائل شود با ما بکوجد که من به خواست خدای تعالی صبحگاه خواهم کوچید.

اکراشا جوفاً و اجرية<sup>۲</sup> سغياً) شکم‌ها و انبان‌های خالی، بیان‌کننده‌ی شدت عداوت آنان با خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است مانند گرسنه‌ای هستند که وقتی خوردنی پیدا کنند از شدت حرص گمان می‌کنند سیر نخواهند شد، لحمه‌ی رسول الله نزدیکان او هستند و مراد معصومان سیزده‌گانه‌اند، و منظور از حظيرة القدس (جنتان مدهامتان) هستند که در رجعت رسول خدا و ائمه صلی الله علیه و علیه‌هم در نزد مسجد کوفه ظاهر خواهند شد، در آخرین رجعتی که ابلیس - لعنت خدا بر او باد - کشته می‌شود، و مورد استشهاد ما از سخن امام حسین علیه السلام (رَضِيَ اللهُ رِضَانًا أَهْلَ الْبَيْتِ) می‌باشد

۱ - بحار الانوار ۳۶۶/۴۴ و کشف الغمه ۲/۲۳۹ -

۲ - در بعضی نسخه‌ها اجوفه است، جمع جوف.

یعنی رضای خدای تعالیٰ، رضای ما اهل بیت است، امام علیه السلام با این جمله خبر داده که رضای خدا و رضای ایشان یکی بوده و مانند سائر چیزهایی است که از خلقش خواسته است (من اطاعهم فقد اطاع الله و من عصاهم فقد عصی الله) هر کس از ایشان اطاعت کند در واقع از خدای تعالی اطاعت کرده و هر کس با ایشان مخالفت کند با خدای تعالی مخالفت کرده است. و مانند این سخنشان علیهم السلام: (طاعتنا طاعة الله و معصیتنا معصية الله)<sup>۱</sup> اطاعت کردن از ما اطاعت کردن از خدای تعالی است و مخالفت با ما مخالفت با خدای تعالی است، و مانند این ها.

وجه پنجم: اما این که اختصاصا لفظ رضای آنان علیهم السلام آمده (و رضی الله نیامده به این جهت است که) خواسته بگوید (رضای آنان) رضای خدای تعالی است یا همراه رضای اوست یا محل رضای خدای تعالی هستند و غیر این ها. تا بیان شود که باید (از دیگر مخلوقات) به سوی ایشان برید، و خبر می دهد از اخلاص دل و از این که وجودش در برابر وجود و طاعت و امر و نهی ایشان مضمحل و نابود شده است، نظیر آن چه در این زیارت گذشت در آن جا زائر گفت: (و مفوض فی ذلك كله اليكم) یعنی من همه ی امورم را به شما واگذار می کنم (در اختیار شما هستم آن چنان که به فرمان خدای تعالی شما از من بخواهید) و در زیارت جامعه ی صغیره ی ماه رجب چنان که شیخ رحمت الله علیه در مصباح آورده است: (إنا سألکم و آملکم فیما الیکم فیہ التفویض و علیکم التّعیوض فیکم یجبر المهیض و یشفی المریض و عندکم ما تزداد الأرحام و ما تعیض)<sup>۲</sup> زائر عرض می کند من از شما می خواهم و به شما امیدوارم در اموری که به شما واگذار

۱ - امالی صدوق ۶۵۲ و بحار الانوار ۲۲۸/۳۶ و غایة المرام ۲/۲۰۷.

۲ - مصباح المتجهد ۸۲۱ و مزار ۲۰۴ و اقبال الاعمال ۳/۱۸۴.

شده است و تعویض به عهده ی شماسست شکستگی های بار دوم استخوان ها به وسیله ی شما جبران می شود، و مریض شفا می یابد، و در نزد شماسست آن چه رحم مادران زیاد می کنند و می کاهند.

## مراد از تفویض برحق

همه ی این ها و مثل آن ها برای این است که محتوای دل در باره ی بریدن از همه ی خلق به سوی اهل بیت بیان شود، و تفویض را پیشتر بیان کردیم، و مراد تفویض برحق است یعنی تعلیم آن چه از علوم و احکام و اوامر و نواهی و کارها به ایشان واگذار شده، و این ها همگی مقتضای ولایت مطلقه می باشد و هر چه به ایشان از خدای تعالی رسیده به قیام صدور به فعل او برپاست مانند افتادن تصویر تو در آئینه، این تصویر با تو برپاست، وقتی رو به روی آئینه باشی، و همه ی آن ها که به ایشان نسبت دارد از جانب خدای تعالی است نه تفویضی که از استقلال حکایت دارد که آن تفویض، شرک به خدای بزرگ می باشد.

مراد از (و علیکم التعویض) همان است که بارها ذکر کردیم، که ایشان باب های خدای تعالی هستند هیچ چیزی از خدای تعالی به خلق نمی رسد مگر به وساطت ایشان.

و مهیض در (یجبر المهیض) به معنی شکستن استخوان برای بار دوم است که خوب شده بود، التیام چنین استخوانی به صورت شایسته، سخت است و اغلب درست نمی شود.

و معنی (و عندکم ما تزداد الارحام و ما تغیض) چنین است که خدای تعالی چون کارهایش را با اسباب و وسائل انجام می دهد.

وقتی زن در ایام حاملگی حیض شود همان مدتی که حیض می بیند به مدت حمل افزوده می شود چنان که مشهور است. و به همین لحاظ اغلب گفته اند بالاترین مدت حمل یک سال است (با توجه به این که) مدت حمل معمولاً نه ماه می باشد احتمال دارد در هر ماه ده روز حیض ببیند و جمع این ایام نود روز می شود که (مدت حمل یک سال می شود) و نقص مدت حمل از نه ماه، به لحاظ بهتر بودن غذای جنین، و قوت قابلیت آن، و هاضمه اش و زیاده غذایی از جانب مادر ممکن است در این صورت جنین در شش یا هفت ماه یا بیشتر آماده می شود چنان که غیر او در نه ماهگی آماده تولد می شود و اگر یک روز بیشتر در رحم مادر بماند (احتمال دارد) مادر را بکشد، و اسباب و وسائل دیگری هم وجود دارد که ذکر آن ها طولانی است و بالاتر از همه، این موضوع است که: هر چیزی در ماندن، ظاهر شدن، بیرون آمدن و از بین رفتن اجلی دارد نه زیاد می شود و نه کم، و هر اجلی نوشته ای دارد.

امام علیه السلام فرمود:

**فبحق من ائتمنکم علی سره و استرعاکم امر خلقه  
و قرن طاعتکم بطاعته لما استوهبتم ذنوبی و کنتم  
شفعا ئی**

سوگند می دهم به حق آن خدایی که شما را امین راز خود فرموده و از شما خواسته امر خلق را رعایت کنید و اطاعت شما را به اطاعت خود همراه کرده، موجب عفو گناهانم باشید و شفیع من شوید.

شارح مجلسی گفته است: به حق خدایی که شما را به علوم لدنی و رازهای غیبی و حقایق الهی امین دانسته و شما را پیشوایانی قرار داده که امپور خلق را در رابطه با عقاید و اعمال مراعات کنید و با فرمان (اطیعوا اللهَ وَ اطیعوا الرَّسُولَ وَ اولی الامر منکم)<sup>۱</sup> اطاعت شما را با اطاعت خود همراه کرده است و از مقارنه معلوم می شود که اطاعت از یکی بدون اطاعت از بقیه پذیرفته نمی شود بلکه اطاعت همه ی آن ها یکی است چنان که فرموده است: (مَنْ یطیع الرَّسُولَ فَقَدْ اطَاعَ اللهَ<sup>۲</sup>) تا آخر.

می گویم: معنی جمله این است که از شما می خواهیم و به

۱ - نساء ۵۹.

۲ - نساء ۸۰.

شما رو می آورم به حق خدایی که شما را بر سرّ خود امین کرده است، خدای تعالی به هر یک از خلق خود حق ایجاد و رساندن نعمت های بی شماری را دارد، و هیچ کس نمی تواند از عهده ی شکر اندکی از نعمت های او را به جای آورد، غیر از این که به ناتوانی و کوتاهی خود اقرار و اعتراف نماید، از این نظر است که من به شما رو می کنم به وسیله ی آن حق اعظمی که خدای تعالی شما را امین سرّ خود قرار داده است، و این سرّ، سرّ مخلوقات است یعنی مجموع احکام اقتضائات افراد هستی و مجموع مقتضیات احکام آن ها، از اجناس و انواع و اصناف و افراد از حیوان و غیره، و آن سرّ (عبارت است از:) حکم و محکوم علیه در عوالم غیب و در عوالم شهادت.

و (ما به) اختصار به بیان آن اشاره می کنیم چون تفصیل آن را کسی نمی داند مگر آن کس که خدای تعالی او را نسبت به آن امین قرار داده است. (مختصر موضوع) این است که خدای تعالی فرموده است: (کنت کنزا مخفیا فاحبیت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف<sup>۱</sup>)

### شرح مختصر کنت کنزا مخفیا

خدای تعالی در این حدیث قدسی به سه مقام اشاره کرده است:

مقام اول: مقام کنز مخفی یا مقام گنج پنهان: و آن مقام ذات بحت الهی است که از آن به لا تَعَيَّنُ تعبیر می شود و با مصنوعی شناخته می شود که خود را با آن وصف کرده است این (که گفتیم با آن وصف کرده، می تواند) صفت استدلال



بر او باشد ولی وصفی نیست که ذات او را برملاء کند، و هیچ یک از مخلوقات به آن راه ندارد جز با همین، و اگر چه مراتب وصف نفسش به خلق، با تفاوت های بی پایان در کم و کیف و عدد گوناگون می باشد، و این بالاترین مراتب سری است که خدای تعالی او (یعنی پیامبر و ائمه علیهم السلام) را به آن ها امین قرار داده است، و خدای تعالی از این حال متحول نمی شود و در واقع ظاهر می شود به هر که بخواهد بر او ظاهر شود با خود او و با هر چه از آیاتش بخواهد.

مقام دوم: مقام فاحببت ان اعرف یعنی مقام دوست داشتنم که شناخته شوم است: و آن مقام مشیت و اراده و ابداع و فعل اوست، و آن وجود راجح است وجودی که برایش در عالم امکان اولی وجود ندارد، خدای تعالی آن را با خودش خلق کرده و با خودش قائم ساخته است در دعاء می خوانیم: (و باسمک الذی استقر فی ظلك فلا یخرج منک الی غیرک)<sup>۲</sup> خدایا تو را می خوانم و به آن نامت سوگند می دهم که در سایه ات آرمیده و از تو به غیر تو بیرون نمی رود. و آن اسم اوست که در سایه اش برپا داشته یعنی که آن را با خودش قائم کرده است.

و بدان آن عرشی که رحمن با رحمانیتش به آن مستولی شده و حق هر صاحب حقی را عطا کرده، در نزد اهل بیت علیهم السلام معانی و اطلاقات گوناگونی دارد بالا ترین اطلاقش همین مقام است و نسبت آن به حقیقت محمدیه و به ولایت مطلقه، نسبت کسر به انکسار می باشد و ایشان سلام الله علیهم محل آن هستند چنان که انکسار محل کسر است و خدای تعالی ایشان را به همین سر امین قرار داده است، و آن امر الهی است که با آن و به وسیله ی آن عمل می کنند، وقتی صنع

۱ - جامع الاسرار ۲۳۴ و شرح الاسماء الحسنی ۱۶/۱ و تفسیر المیزان ۱۰۲/۶

۲ - مصباح المتجهد ۸۱۵.

و عمل و ہر چیز دیگری عین باشد یا معنی، حرکت باشد یا سکون، بی فرمان خدای تعالیٰ کہ فعل و مشیت و ارادہ ی اوست بہ وجود نیاید و در رتبہ ی اکوان ایشان محل این مشیت و ارادہ باشند چنان کہ خدا فرمودہ است: (و وسعني قلب عبدي المؤمن)<sup>۱</sup>۔ خدای تعالیٰ ایشان را بر این امر و بر حفظ آن و عمل بہ وسیلہ ی آن و ادای احکام و آثارش بہ صاحبان استحقاق و قبول کنندگان آن ہا امین کرد و ایشان را بہ تحمل آن نیرو داد، بنا بر توضیح، ایشان عملی بہ غیر او ندارند و نہ عملی از خود و یا از دیگر مخلوقات دارند، و خدای تعالیٰ ایشان را بہ غیر آن مکلف نکرده و فرمودہ است: (ما وسعني ارضي و لا سمائي و وسعني قلب عبدي المؤمن)<sup>۲</sup> پس قلب مؤمن آن را یعنی فعل او را در خود جای دادہ است خدای تعالیٰ فرمود: (لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا)<sup>۳</sup>۔ بنا بر این، تکلیف ایشان علیہم السلام در فعل الہی و امر او منحصر است، و سر این کہ در آیہ ی ( وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ)<sup>۴</sup> جار ( یعنی بامرہ) جلوتر از عامل (یعنی ضمیر يَعْمَلُونَ) آمدہ ہمین است، ترجمہ ی آیہ چنین است: و ایشان بہ فرمان او عمل می کنند۔ و این کمال امانتداری بہ این سر را می رساند و خود منشأ ہمہ ی فضائل می باشد۔

و مقام سوم، مقام فخلقت الخلق لکی اعرف می باشد: مقام خلق را آفریدم تا شناختہ شوم، خدای تعالیٰ ایشان صلوات اللہ علیہم را آفرید و آنان را بر آفرینش خودشان شاهد قرار داد، با آن او را بہ یگانگی شناختند و لا اله الا اللہ و سبحان اللہ و الحمد للہ و اللہ اکبر گفتند پس از آن بہ ترتیب قابلیت ہا دیگر مخلوقات را آفرید و ہر چہ را خلق می کرد ایشان را

۱ - بحار ۳۹/۵۵۔

۲ - عوالی الآلئی ۷/۴ و بحار الانوار ۳۹/۵۵۔

۳ - بقرہ ۲۸۶۔

۴ - انبیاء ۲۷۔

شاهد و گواه قرار داد و علمی را که به آن ها دارد به ایشان عطا کرد، مراد از این علم، علم کونی و ارادی و قدری و قضائی و اذنی و اجلی و کتابی است هر چه شیئی از مقامی به مقامی پایین بیاید خدای تعالی علم آن را به ایشان عطا می کند و همین طور ، و این همیان علمی است که در آیه ی (وَ لَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ<sup>۱</sup>) استثنا شده است چون بنا بر ظاهر مستثنی منه علم ذاتی نیست زیرا علم ذاتی، ذات خدای تعالی است و صحیح نیست بگویند و لا یحیطون بشیئی من ذاته الا بما شاء، و اصل در استثناء، استثناء متصل است برای این که اگر برای اخراج چیزی است که اگر نباشد در مستثنی منه داخل می شود و بنا به ظاهر، استثناء منقطع چنین نیست، علت این که گفتم بنا بر ظاهر، مراد علم ذاتی نیست برای این که احتمال دارد استثنای منقطع باشد و اگر چه مرجوح، گفتم: زیرا مستثنی و اگر چه در اصل، در مستثنی منه داخل نباشد احتمال دارد به تبعیت داخل آن باشد، چون بعضی از مخاطب ها غیر متعارف را احتمال می دهد، بنا بر این متکلم نسبت به مخاطبش روا می دارد و منقطع را استثناء می کند و گاه متکلم می خواهد با استثناء منقطع، مخاطب را به معنی شمول در مستثنی منه متنبه کند، پس وقتی گفت: همه ی گروه قیام کردند به استثنای الاغ، می خواهد به مخاطب تفهیم کند که همه ی آن ها برخاسته اند و اگر مرادش مجاز بود یعنی که بعضی برخاسته و بعضی بر نخاسته اند الاغ را که از نوع ایشان نیست استثناء نمی کرد، وقتی الاغ را که از آنان نیست استثناء می کند تصریح می کند که همه برخاسته اند و اگر چه از این گفته غرضی داشته باشد و گاه جانب لفظ ملاحظه می شود. بنا بر این جایز است علم مستثنی منه علم ذاتی باشد و علم مستثنی علم حادث باشد،

گاه مخاطب گمان می کند که وقتی خدای تعالی خود را علم بنامد و علم حادثی به کائنات داشته باشد شاید و لو به لفظ منظورش مطلق علم باشد و علم حادث غیر محاط است و خدای تعالی ظاهر ساخته احاطه می یابند به علم حادثی که در حیطه ی مشیت او قرار دارد.

و گاه نوع سومی احتمال داده می شود، و آن این که گفته شود به فرض که مستثنی منقطع باشد مستثنی منه قدیم است و مستثنی حادث، و بر فرض که متصل باشد هر دو حادث هستند، و بر فرض نوع سوم متصل نخواهد بود زیرا استثناء چیزی است که اگر آن نبود در مستثنی منه داخل می شد برای این که با مستثنی منه مغایر است برای این که علم مستثنی منه علم امکانی راجح الوجود است و اگر چه حادث است اما خدای تعالی آن را با خود او احداث کرده و نه با چیز دیگری، و مستثنی علم تکوینی جائز الوجود است و خدای تعالی آن را با فعل خود به وجود آورده و نه مانند اولی با خود او، و در واقع خدای تعالی او را به وسیله ی اولی آفریده و به اعتباری، این غیر او خواهد بود به حیثی که بر آن صدق نمی کند مگر بر حسب ظاهر لفظ، زیرا از اولی مانند نور است از خورشید، پس اولی این خواهد بود که استثناء منقطع باشد، و به اعتباری، هر دوی آن ها در حقیقت به مسمای علم داخل هستند و در آن و در حدوث مشترکند پس منقطع می باشد.

پس اگر به نوع سوم معتقد شویم مرادمان این است که بین دو اعتبار متضاد است با یک اعتبار صدق می کند که آن دو یکی اند و با اعتبار دیگر صدق می کند که آن دو، دو جنس هستند بنا بر این دو وجه دارد.

اگر بگویی متصل است راست گفته ای، و اگر بگویی منفصل است راست گفته ای و اگر بگویی نه متصل است و نه منفصل،

راست گفته ای. و نمی توانی بگویی اصل در آن، اتصال است، برای این که اصل در مجهول الحال به کار می رود، و نمی شود بگویی قوم به اتصال و انفصال اجماع کرده اند برای این که به نفی غیر آن ها اجماع نکرده اند بلکه تقسیم را در آن دو منحصر کرده اند با این نظر که مستثنی یا از جنس مستثنی منه است و یا از جنس آن نیست و حصرشان را بر این نظر مبتنی کرده اند وقتی قسم دیگر پیدا شد از جنس آن نبود و حال آن که از جنس آن است گفته نمی شود که اثبات ایشان نسبت به دو چیز غیر آن ها را نفی می کند چون به نفی، اجماع نشده است بلکه به اثبات اقامه شده و اثبات شیء غیر آن را نفی نمی کند.

نتیجه این شد که معتقدیم مراد از مستثنی منه علم قدیم یعنی ذات خدای تعالی نیست چون مفاسدی دارد که با توحید منافی هستند، با این توضیح مراد از آن علم حادث است.

پس می گوییم: مراد از استثناء در آیه متصل است، یا در مقابله با این گفته که منقطع است بر آن مبنا که مراد از مستثنی منه قدیم است، یا بنا بر اصل و به معونت استعمال لفظی مراد اتصال است زیرا استعمال لفظی در اتصال کفایت می کند، یا از جهت ترجیح دادن این که در حدوث یکی اند ولی در علیت و معلولیت از هم جدا می شوند یا بر این مبنا که آن چه بالفعل علت و بالقوه معلول است پس مشترک هستند. یا این که ما در صدد تحقیق لغت نیستیم بلکه در صدد معنی هستیم و آن به کدام یک از دو احتمال بکشاند استعمال در اتصال کامل تر و شریف تر است، یا احاطه ای که از ایشان علیهم السلام نفی شده به جهت استمرار و دوام نیست بلکه موقت و موقوف به زمان است تا به آن احاطه یابند یعنی احاطه می یابند به آن چه زمانش رسیده باشد نه که به همه احاطه پیدا کنند و چیزی نماند که منتظرش باشند،

زیرا این کار در متناهی امکانی می شود و این علم امکانی اگر چه حادث است و خدای تعالی آن را با خودش خلق کرده و در ازل با او نبوده است چون هیچ یک از حوادث با خدای تعالی نبوده است الا این که خلق را مدد می رساند و خلق همواره در بقایشان به مدد نیاز دارند و بدون آن نه وجود دارند و نه بقاء، و این مدد قدیم نیست برای این که حادث از ذات قدیم مدد نمی گیرد و روا نیست فانی شود، اگر فانی شود یا می ماند (و یا نمی ماند) اگر بماند پس در همان زمان بی نیاز است و حال آن که حادث در هیچ حالی بی نیاز نمی باشد، و یا فانی شود و حال آن که همه ی مسلمانان اهل شرع و غیر ایشان اجماع دارند که بهشت و جهنم و اهل آن ها باقی هستند و در دوامشان نهایتی وجود ندارد پس ثابت شد که این امر یعنی امر امکانی هرگز نهایت ندارد و خدای سبحان خلق را، اهل بهشت را با تنعمی نو و اهل جهنم را با عذابی درناک مدد می رساند، با دردی جدید متألم می شوند و عذابشان قطع نمی شود و امرشان به تنعم نمی کشد چنان که صوفیان متلون گمان کرده اند، بلکه هر چه زمان بگذرد دردشان افزایش می یابد. با توضیحی که دادیم خدای تعالی هر دو طایفه را مدد می رساند با آن چه استِحْقَاقش را دارند از حادثی که نهایت و غایت ندارد (وَ هُوَ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) <sup>۱</sup> و او بر هر چیزی توانایی دارد.

پس قول ما و این علم در قول خدای تعالی: (وَ لَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ) <sup>۲</sup> همان مستثنی است، پس به هر چه از علمش بخواهد به آن احاطه می یابند زیرا علم به آن را به ایشان عطا کرده است و آن علم ما کان و ما یکون است با تفصیلی که در گذشته بیان کردیم.

۱ - مائده ۱۲. و در جاهای زیادی از قرآن مجید.

۲ - بقره ۲۵۵.

معنی (إِلَّا بِمَا شَاءَ) این است که ایشان احاطه می یابند به آن چه که خواسته به آن احاطه یابند، یا این است که ایشان به چیزی از علم او احاطه نمی یابند مگر به خواست و اراده ی او، پس در وجه اخیر (ما) مای مصدری حرفی است چنان که خدای تعالی فرموده است: (عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ) یعنی به غیب عالم است و علم به غیبش را آشکار نمی کند مگر به کسی که رسول مرتضی یا مرتضی از رسول باشد، به ظاهر من در (مِنْ رَسُولٍ) بیانیه است و مراد رسول الله صلی الله علیه و آله است (که رسول برگزیده) است و آن چه را به او آموخته امر فرموده که آن ها را به پاکان اهل بیت خودش بیاموزد و در باطن و تأویل مرتضی از محمد علی و فاطمه و یازده معصوم از نسل آن دو می باشد علیهم سلام الله اجمعین.

### معنی و ارتضاکم لغیبه

و امام هادی علیه السلام در این زیارت نامه با قول خود (وَ ارْتِضَاكُمْ لِغَيْبِهِ) و خدای تعالی در قرآن با ( وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُطَلِّعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ )<sup>۲</sup> به این معنی اشاره کرده است، پس در ظاهر برگزیده از رسولان حضرت محمد صلی الله علیه و آله است و خدای تعالی او را به هر چه از غیب خواسته مطلع کرده است و هر چه را به او اطلاع داده دستور داده آن ها را به پاکان اهل بیتش یاد بدهد و در باطن و تأویل برگزیده از رسول یعنی محمد صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و ائمه از نسل آن دو هستند.

۱ - جن ۲۶ و ۲۷.

۲ - آل عمران ۱۷۹.

و بدان که علم امکانی راجح الوجود همان وجود امکان است و وقتی مشیت است با امکانات جزئی موجود در آن که نهایت ندارند، و مشیت و اراده در ازل که ذات الهی باشد نبودند، ذات الهی بود و هیچ چیز دیگر با او نبود و در رتبه ی ذات او هیچ چیز غیر از او وجود ندارد سپس مشیت را با خودش احداث کرد و با آن امکان مطلق، با امکانات جزئی نامتناهی را آفرید این ها و مشیت و اراده در ظهور وجودی همزمان و برابرند و بعد از آن به وجود آمده اند که چیزی غیر از الله نبود، و این امکان و هر چه در آن است خزانه ی حضرت حق است که کاستی نپذیرد بلکه همواره افزوده می شود، و این همان علم امکانی است که آن را غیر از خدا نمی داند و به چیزی از آن احاطه نمی یابند، سپس خدای تعالی خواست که از آن هر چه را می خواهد به وجود آورد، هر چیزی را که خواست به وجود بیاورد و عین آن را اراده کرد علم کونی و تکوینی مشاء است، همان است که به خواست الهی به آن احاطه می یابند پس هر چیزی که به وجود کونی متصف شد چنان که قبلاً گفتیم علم آن را به ایشان صلوات الله علیهم عطا فرمود و تربیت آن را در هر باره به عهده ی ایشان گذاشت و این همان است که امام هادی علیه السلام در گفته اش (و استرعاکم امر خلقه) به آن اشاره کرده است و خدای سبحان در این اسرار سه گانه ایشان را امین خود قرار داده است.

اول: در این جا ایشان علیهم السلام ارکان مقامات و علامات او، بلکه مقامات و علامات او هستند، و به این مرتبه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف چنان که بارها استناد کردیم در دعای ماه رجب اشاره کرده است و امام صادق علیه السلام فرموده است: (لنا مع الله حالات نحن فيها هو و هو نحن، و هو هو و نحن نحن) و در روایتی (الا انه هو هو و نحن نحن)<sup>۱</sup>

۱ - الخصائص الفاطمیه ۲/۲۳۶ و اللعنة البيضاء ۲۸ و مکیال المکارم ۲/۲۹۵.



دوم: در این مرتبه ایشان علیهم السلام، معانی او هستند پس ایشان (مظهر) علم و قدرت و حکم و دست و زبان و چشم و قلب و امر او و غیر آن ها هستند که خودشان سلام الله علیهم ذکر کرده اند، بلکه ایشان در این مرتبه ارکان مقامات او هستند، و معنی معانی او بودن یعنی معانی افعال او هستند مانند ایستادن و نشستن و خوردن و آشامیدن و نوشتن نسبت به زید، این ها معانی زید اند یعنی معانی کارهای او هستند، و در مرتبه ی اول ایشان مانند ایستاده و نشسته و خورنده و نوشنده و نویسنده نسبت به زید اند، این ها اسامی فاعل هستند هم چنین ایشان که امام صادق علیه السلام فرمود: (و هو المسمی و نحن اسماؤه.

سوم: ایشان در این مرتبه، بیوت و ابواب او هستند که دستور داده شده (خلق الله) از آن درها وارد شوند.

و بیان این ها در جاهای مختلف گذشت و من تکرار می کنم تا کسی که بخواهد به یاد بیاورد یا شکر الهی را به جای آورد، و در هر مرتبه از این مراتب سه گانه خدای تعالی رازی دارد که مراتب آن نامتناهی است، خدای تعالی به ایشان عطا کرده و نسبت به آن چه ایشان را برگزیده نیرومندشان ساخته و تقوای کاری را به ایشان داده و بر همه ی این ها ایشان را امین کرده چون می داند ایشان به امر او عمل می کنند صلی الله علیهم اجمعین.

## معنی و استرعاکم امر خلقه

شما را به رعایت حال و وضع خلقش امر کرده است

و قول امام هادی علیه السلام (و استرعاکم امر خلقه) یعنی که خدای تعالی مقرر فرموده که ایشان به مراعات امر خلق او قیام کنند در آن چه به امر وجود کونی و شرع آن مربوط است، و به امر کون شرعی و وجود آن مربوط است، و به امر غیب و شهود مربوط است، و به امر دنیا و آخرت، و به امر بهشت و دوزخ مربوط است. خدای تعالی از ایشان خواسته در این امور پنج گانه همه ی خلق او را مراعات کنند چنان که امیر مومنان علیه السلام در خطبه ی روز جمعه و غدیر در باره ی حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت: (استخلصه فی القدم علی سائر الامم علی علم منه یعنی خدای تعالی او صلی الله علیه و آله را برای همه ی امت ها در قدیم برگزید، و در ادامه گفت: (و انتجبه امرا و ناهیا عنه و اقامه فی سائر عالمه فی الاداء مقامه اذ لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و لا تحویه خواطر الافکار و لا تمثله غوامض الظنون فی الاسرار لا اله الا الله الملك الجبار) وی را از جانب خود برای امر و نهی برگزید، و در عالم غیر خود او را در مقام خود برپا داشت، چون خدای تعالی را چشم ها در نیابند ولی او چشم ها را در یابد، و خاطره های افکار به او دسترسی ندارند و خیال های ژرف اندیش به تصویر و تمثیل او راه نمی یابند، جز آن فرمانروای توانا خدای دیگری وجود ندارد.

و این خطبه پیشتر گذشت و امیر مومنان علیه السلام، مانند این را در همان خطبه در باره ی ائمه علیهم السلام فرموده

است پس ایشان رعایای خود را می پرورند و رعایت می کنند کسانی را و اشیائی را که خدای تعالی رعایت آن ها را به ایشان سپرده است. و اگر خواستند او هم می خواهد.

## ایراد شبهه ای و پاسخ آن

در این جا شبهه ای است که نیاز به بیان دارد و آن این است که: گاه خدای تعالی امری را می خواهد اگر ایشان بخواهند آن امر نباشد خدای تعالی اراده ی خود را برای اراده ی ایشان ترک می کند و این چیزی است که زیاد واقع می شود چنان که در شفاعت کردن های ایشان پیش می آید، اگر شفاعت ایشان نباشد خدای تعالی آن شخص را عذاب می کند چون می خواهد او را عذاب کند ولی وقتی شفاعت کردند خدای تعالی به او رحم می کند، و همین طور در دعاهایشان، و خدای تعالی دعای ایشان را مستجاب می کند و همان را انجام می دهد که سؤال کرده اند و اگر دعایشان نباشد آن را انجام نمی دهد، اگر چنین باشد دلالت می کند که ایشان اراده و مشییتی دارند غیر از مشیت و اراده ی خدای تعالی، و من در خیلی جاها در این شرح یادآوری کرده ام که: خدای تعالی ایشان را برای خود آفریده نه برای خودشان و نه برای چیز دیگر، و قبول شفاعت و دعاء دلالت دارد به این که خود انیتی دارند.

جواب این است که خدای تعالی ایشان را خاص خودش خلق کرده چنان که گفتیم ولی صنع خدای تعالی برای خلقش و به واسطه ی خَلْقِش بر مبنای حکمت و سنت او جریان دارد (وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا<sup>۱</sup>) و آن (سنت) این است که خدای تعالی عادتش این بوده که بر اساس قابلیت ها و به توسط اسباب عمل کند مثلاً از آسمان باران می فرستد که سبب به عمل

آمدن انواع میوه ها می شود مثلاً انار از درختی طبق طبیعت آن و به توسط آب و خاک، و انگور از درختی مطابق طبیعت آن و به توسط آب و خاک به دست می آید و حال آن که فاعل سبحانه و تعالی یکی است و اصل سبب یعنی آب و خاک یکی است، اگر با غیر قابلیت خلق می کرد مخلوق یکی می شد ولی انار را با طبیعت درخت انار و انگور را با طبیعت درخت مو آفرید، و چون عادت او این بوده که با قابلیت ها و طبیعت ها عمل کند فعل خدای سبحان با مقوماتش برپا شده و مقومات ایشان هستند، و مقومات برپا دارنده اند و مقومات بر حسب مراتب خود به نسبت هر رتبه ای مقوم اند، مثالش این است که تو درک کننده ای، ولی رنگ ها و صداها و مزه ها و بوها و لمس شدنی ها، در رتبه های خود در اجسام با حس درک کننده ی تو که با آن موافق است درک می شوند، رنگ را حس بینایی و صوت را حس شنوایی و مزه را حس چشایی و بو را حس بویائی و لمس شدنی ها را حس بساوائی موجود در سر انگشتان و در هر جای دیگر بدن آدمی درک می کند، شبیح با حس مشترک و صورت خیالی با خیال و نفسانی با نفس و معانی با عقل و معرفت با دل درک می شوند، دل معرفت را با خود می شناسد و غیر آن ها را به توسط عقل، و تصویر ها را با نفس به وساطت عقل و اشباح را به توسط آن چه ما بین او و بین درک کننده اش وجود دارد درک می کند و همین طور حس بالاتر آن چه را که در رتبه ی خود باشد با خودش و مافوقش و ماتحتش را به توسط ادراک متوسط درک می کند. همین طور آن چه ما در صددش هستیم مثال ما آیه ی بیان و دلیل برهان آن می باشد، ائمه علیهم السلام در مقام علامات، مشیتی غیر از مشیت الهی ندارند، و در مقام معانی، مشیت ایشان ارکان مشیت الهی می باشد، و در مقام ابواب، مشیت ایشان وجه مشیت الهی است، و در مقام امامت، مشیتشان تابع مشیت الهی است، با این توضیح مشیت ایشان

در ظاهر سبب نزدیک می باشد، پس در مقام اول نه برای خودشان مشیتی دارند و نه وجودی، در مقام دوم مشیت الهی در خلق الله با مشیت ایشان قائم است، یعنی مشیت ایشان در خلق محل مشیت الهی است و مشیت الهی فاعل کارهاست و قول خدای تعالی (وَ مَا رَمَيْتْ إِذْ رَمَيْتْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى) از این باب است. در مقام سوم مشیت ایشان در مشیت خدای سبحان بازوی مشاءات می باشد چون ایشان توانایی ندارند مشیت الهی را بدون نگهدارنده ای از خود قبول کنند و آن نگهدارنده مشیت ایشان می باشد، و در مقام چهارم مشیتی دارند که تابع مشیت الهی است، پس مشیت الهی نسبت به مراتب ایشان در سه مقام اخیر، با مشیت ایشان ارتباط دارد اگر مشیت الهی به مشائی توجه کند تمام نمی شود مگر این که مشیت ایشان به آن ضمیمه شود، برای این که رکن یا عضد یا تابع نزدیک می باشد، اگر جهتی را بخواهند که غیر از جهت تعلق مشیت اوست این کار را به تفویض مشیت او کرده اند پس اگر بخواهند به مشیت او خواسته اند و در حکمت واجب است مشیت خدای تعالی موافق مشیت ایشان جریان یابد، چون مشیت ایشان متمم قابلیت مشاء و متمم فاعلیت مشیت الهی است چنان که چشم متمم ادراک عقل نسبت به رنگ ها می باشد، و در حکمت تفرد مشیت الهی جایز نیست چون در آن صورت جریان فعل الهی به اقتضای قابلیت ها نخواهد بود، در صورتی که اقتضای مشیت خدای سبحان این است که متممات از مشخصات و از اسباب مقبول برایش واسطه باشند.

هرگاه خدای تعالی به اقتضای گناه شخصی بخواهد او را عذاب کند و ایشان بخواهند برای آن شخص شفاعت کنند و شفیع قرار داده شوند شفاعتشان قبول می شود، و خدا همان

را خواهد خواست که ایشان خواسته اند، چون گناهی که اقتضاء می کرد خدای تعالی آن شخص را عذاب کند در واقع تقصیری است در آن چه خدای تعالی برای ایشان قرار داده از حق ولایت و محبت، نه این که خدای تعالی می خواهد با عذاب کردن شخصی که به او گناه کرده از او انتقام بگیرد، چون خدای سبحان به چیزی احتیاج ندارد و چیزی وی را به هیجان نمی آورد و در واقع عذاب گناهکار برای این است که حق ایشان گرفته شود، پس اگر شفاعت کنند به خواست الهی شفاعت می کنند و از حق خودشان می گذرند، مقتضای حال این شخص با شفاعت ایشان این است که مورد عفو قرار گرفته و با رحمت الهی بر وی تفضل شود، زیرا معصیت آن شخص با این شفاعت به حسنه تبدیل می شود چنان که در قرآن می خوانیم (فَاُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ) یعنی خدای تعالی گناهان بد ایشان را به حسنات تبدیل می کند، مثال این شخص نیست مگر مانند مردی که می خواهد نماز بخواند و لی به لباسش یک قطره بول ریخته است حکم الهی و مشیت او اقتضاء می کند این شخص به نماز وارد نشود، اما وقتی لباسش را در آب جاری یا کر بشوید حکم الهی و مشیت او اقتضاء دارد به او اجازه داده شود به نماز وارد شود چون نجاست لباسش از یک قطره بول یا غیر آن پاک شد پس ایشان را مشیتی نیست غیر از مشیت الهی، یا ناشی از مشیت خدای تعالی یا به سبب آن، در صورت یکی بودن مشیت از خدای سبحان و ایشان چنان که در مقام اول چنین است سخنی نیست، و با در نظر گرفتن تعدد یا مغایرت برای این که او از ایشان به کرم و فضل سزاوارتر است چنان که خواسته ها و اقتضائات خود را به لحاظ خواست خدای تعالی ترک می کنند خدای تعالی به ترک خواسته ی خود سزاوارتر است و به

خاطر ایشان آن چه را می خواهد به خواست ایشان ترک می کند، علاوه بر این که صرفاً برای ایشان چنین خواسته است و خدای تعالی بی نیاز و حمید می باشد. و به این لحاظ است که در اخبارشان وارد شده (وَ نَحْنُ إِذَا شِئْنَا شَاءَ اللَّهُ وَإِذَا كَرِهْنَا كَرِهَ اللَّهُ)<sup>۱</sup> هر وقت ما خواستیم خدای تعالی می خواهد و هر گاه برایمان ناخوشایند بود برای خدای تعالی ناخوشایند است، و خدای تعالی فرموده است: (وَ مَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ<sup>۲</sup>) و نمی خواهید مگر این که خدا می خواهد، و وارد شده که (فَإِذَا شَاءَ اللَّهُ شِئْنَا<sup>۳</sup>) هرگاه خدا خواست ما می خواهیم و در قرآن فرموده (هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ<sup>۴</sup>) این عطای ماست احسان کن یا امساک بی آن که حسابی در بین باشد.

ایشان را که بر خلق خودشان گواه گرفت و علمشان را به ایشان داد و ایشان را بر خلق همه ی مخلوقاتش شاهد گرفت و علم آن ها را به ایشان داد و آنان را محل های مشیت و زبان های اراده ی خود کرد و ایشان را برای خودش خلق نمود و از ماسوای خود بی نیاز ساخت چنین افرادی نمی خواهند مگر با مشیت او یا از مشیت او، و ایشان را توانایی داد بر آن چه به ایشان بار نمود، و خدای توانا را چشم ها درک نمی کنند و گمان ها وی را به تصور نمی آورند، امر خلق را تحت رعایت ایشان قرار داد یعنی به خصوص از ایشان خواست امور خلقش را رعایت کنند برای این که شئون الهی در ایشان منحصر است و نیاز همه ی خلق در نزد ایشان می باشد و ایشان به فرمان او عمل می کنند.

۱ - بحار الانوار ۶/۲۶ و مشارق انوار الیقین ۱۸۱ و الهدایة الکبری ۳۵۹.

۲ - تکویر ۲۹.

۳ - بحار الانوار ۲۵۶/۲۶ و الهدایة الکبری ۳۵۹.

۴ - ص-۳۹.





## قول امام علیه السلام و قرآن طاعتکم بطاعتہ

اطاعت از شما را با اطاعت خود همراه فرمود

چون خدای تعالی از خلق خود جداست جدایی صفت و نه جدایی عزلت و کنار بودن<sup>۱</sup>، و از طرفی هم برگشت همه به سوی اوست از باب لطف لازم بود که خلق را با حدود (دادن به آن‌ها) آن‌ها را مشخص کند و همین حدود به این معنی است که خدای تعالی غیر آن‌هاست حضرت احتجاج امام رضا علیه السلام در خطبه اش فرمود: (کنهه تفریق بینہ و بین خلقہ و غیوره تحدید لما سواہ)<sup>۲</sup>. نهایتاً بین او و بین خلق او جدایی وجود دارد و غیریت او به این است که ما سوای خود را محدود کرده است، تا او را با همین جدا بودن از حدود خلق و از نوع آن‌ها نبودن بشناسند، صفاتی که خلق دارند عبارتند از: متحد بودن، برابر بودن، جور بودن، جور نبودن، شریک بودن، ضد هم بودن، مانند هم بودن، نزدیک به هم بودن، جمع شدن، جدا شدن، و غیر این‌ها، خلق باید بدانند که خدای تعالی برخلاف همه ی موجودات است (و به تعبیر قرآن لیس کمثله

۱ - احتجاج ۲۹۹/۱ و شرح الاسماء الحسنی سبزواری ۱۶/۱ و تفسیر المیزان ۱۰۲/۶ و بحار ۲۵۳/۴

۲ - توحید صدوق ۳۶ و عیون اخبار الرضا ع ۱۳۶/۲ و احتجاج ۱۷۶/۲.

شیء<sup>۱</sup> چیزی مانند او نیست) و لازم می آید یگانه و منفرد و بی نیاز صرف باشد، پس نشانه ی توحید منفرد بودن است از هر چیزی که بر او روا نیست (امام هادی علیه السلام) به همین جهت بین طاعت خدا و طاعت خودشان فرق گذاشت و گفت: (و قرن طاعتکم بطاعته) یعنی خدای تعالی اطاعت کردن از شما را در غایت بی نیازی مطلق (به طاعت خلق) به اطاعت کردن از خودش قرین کرد، و در واقع آن چه به او نسبت داده می شود به صورت مجازی و به غیرذات مقدس او و به نزدیک ترین خلق او نسبت دارد، آن را برای تعظیم ایشان به خود نسبت داده در صورتی که برای ایشان می باشد، در ضمن هر چه هم برای خدای سبحان نباشد باطل است و چیزی را که باطل باشد آن را قرار نمی دهد برای کسانی که ایشان را دوستان بر حق خود قرار داده است، وقتی به خود او نسبت نداشته باشد، و به او نسبت داده نمی شود مگر حق باشد تا سزاوار شود که به دوستان برحقش نسبت داده شود، خدای تعالی در نهایت بی نیازی مطلق فرمود: (مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ<sup>۲</sup>) هر کس از رسول الله اطاعت کند در واقع از خدای تعالی اطاعت کرده است، نهایت توحید این است که خدای تعالی طاعت ایشان را به طاعت خود قرین ساخت تا آشکار سازد از خلقش به صفت جداست و نه که از آن ها بر کنار می باشد، زیرا جدایی صفت تعدد را اقتضاء می کند و جدایی عزلت و برکناری اقتضاء می کند طاعت ایشان به طاعت خدای تعالی قرین نشود، اندیشه کن.

و خدای تعالی در وحدانیتش مطلقاً بی نیاز است، و در بی نیازی یگانه، بنا بر این واجب است در نهایت بی نیازی مراد از تعدد طاعت در عین یکی بودن آن، این باشد که طاعت به

۱ - شوری ۱۱

۲ - نساء ۸۰.

اقتضای غنای مطلق، طاعت نخواهد بود مگر زمانی که به او نسبت داده شود، تا طاعت بودن آن صحیح بوده و برگردد به هر کسی که می خواهد و دوست می دارد.

پس قول حضرت امام هادی علیه السلام (و قرن طاعتکم بطاعته) با این که قبل از این گفته است: (من اطاعکم فقد اطاع الله) و همان را می رساند که طاعت خدای تعالی عین طاعت ایشان است برای این که آن را با کلمه ی قد همراه کرده، و کلمه ی قد وقتی به فعل ماضی داخل شود افاده ی تحقق می کند، و شکی نیست در این که هر کس از ایشان اطاعت کند در واقع از خدای تعالی اطاعت کرده است. (حضرت امام هادی علیه السلام، این جمله را آورده تا) بیان فرماید که طاعت بودنش در واقع امر تحقق یافته چون با راهنمایی ایشان همراه با ولایت و محبت به ایشان و با دوری از دشمنانشان، برای خدای سبحان انجام گرفته است، و بنا بر ظاهر با آن چه در حدیث مناقب ابن شاذان آمده (أقسمت بعزتي و جلالی أن أدخل الجنة من أطاعه و إن عصانی و أقسمت بعزتي و جلالی أن أدخل النار من عصاه و إن أطاعنی)<sup>۱</sup> لازم نیامده که مطیع خدای تعالی در واقع مطیع ایشان بوده باشد، و این معنی به تواتر در کتاب های فریقین روایت شده است، معنی حدیث قدسی این است که خدای تعالی فرمود به عزت و جلالم سوگند خورده ام که به بهشت وارد کنم هر کسی را که از علی اطاعت کند و اگر چه به من گناه کند، و به عزت و جلالم سوگند خورده ام که به آتش ببرم هر کسی را که با علی مخالفت کند گر چه به من اطاعت کند. (با توجه به این معنی) در ظاهر طاعت خدای تعالی طاعت ایشان نیست، آری (چنین است) هرگاه مراد از طاعت طاعتی باشد که در نزد خدای تعالی و در نزد ایشان طاعت به شمار می رود و آن طاعتی است که از اطاعت ایشان



در کافی از عبد الحمید بن ابی العلاء از حضرت امام صادق علیه السلام در سخنی اعتراض آمیز به گروه مرجئه و قدریه و معتزله، نقل شده که پس از ترک آن‌ها و پیرون آمدن از مسجد الحرام به من فرمود: (يَا اَبَا مُحَمَّدٍ وَاللَّهِ لَوْ اَنَّ اِبْلِسَ سَجَدَ لِلَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ بَعْدَ الْمَعْصِيَةِ وَ التَّكْبُرِ عُمُرًا دُنْيَا مَا نَفَعَهُ ذَلِكَ وَلَا قَبْلَهُ اللَّهُ عَزَّ ذِكْرُهُ مَا لَمْ يَسْجُدْ لِادَمَ كَمَا اَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ اَنْ يَسْجُدَ لَهُ وَ كَذَلِكَ هَذِهِ الْاُمَّةُ الْعَاصِيَةُ الْمَفْتُونَةُ بَعْدَ نَبِيِّهَا ص وَ بَعْدَ تَرْكِهِمُ الْاِمَامَ الَّذِي نَصَبَهُ نَبِيِّهِمْ ص لَهُمْ فَاَلَنْ يَقْبَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَهُمْ عَمَلًا وَ لَنْ يَرْفَعَ لَهُمْ حَسَنَةً حَتَّى يَأْتُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ حَيْثُ اَمَرَهُمْ وَ يَتَوَلَّوْا الْاِمَامَ الَّذِي اَمَرُوا بِوِلَايَتِهِ وَ يَدْخُلُوا مِنَ الْبَابِ الَّذِي فَتَحَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ رَسُوْلُهُ لَهُمْ يَا اَبَا مُحَمَّدٍ اِنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَيَّ اُمَّةً مُحَمَّدٍ ص خَمْسَ فِرَاطِضٍ الصَّلَاةَ وَ الزَّكَاةَ وَ الصِّيَامَ وَ الْحَجَّ وَ وِلَايَتَنَا فَرَخَصَ لَهُمْ فِيْ اَشْيَاءَ مِنَ الْفِرَاطِضِ الْاَرْبَعَةِ وَ لَمْ يَرْخِصْ لِاحَدٍ مِنَ الْمُسْلِمِيْنَ فِي تَرْكِ وِلَايَتِنَا لَا وَ اللَّهُ مَا فِيْهَا رِخْصَةٌ) اى ابو محمد، به خدای سبحان سوگند اگر ابلیس بعد از آن گناه و تکبر همه ی عمر دنیا را سجده کند برای او نفعی نخواهد داد و خدای تعالی از او قبول نخواهد کرد، تا به آدم سجده کند به صورتی که خدای تعالی به او فرمان داده و سجده نکرده است و همین طور این امت گناهکار فریب دیده، بعد از پیامبرشان صلی الله علیه و آله و بعد از ترک امامی که پیامبرشان برای ایشان نصب کرده است، خدای تعالی هرگز از ایشان عملی را نخواهد پذیرفت و حسنه ای برایشان بالا نخواهد برد تا به سوی خدای تعالی خدای تعالی روی آورند از جایی که به ایشان فرمان داده است و ولی خود قرار دهند امامی را که به ولایت او دستور دارند و داخل شوند از دری که خدای تعالی و پیامبرش به روی آنان گشوده است، ای ابو محمد خدای تعالی بر امت محمد صلی الله علیه و آله پنج واجب را واجب کرده است نماز، زکات، روزه، حج و ولایت ما، در واجبات چهارگانه به

آنان در چیزهایی اجازه داده است ولی به هیچ یک از مسلمانان در ترک ولایت ما اجازه ای نداده است نه به خدا سوگند در امر ولایت اجازه ای وجود ندارد.

باز در کافی در حدیثی که ذکرش گذشت آمده که امام علیه السلام فرمود: (وَصَلَّ اللَّهُ طَاعَةَ وَلِيِّ أَمْرِهِ بِطَاعَةِ رَسُولِهِ وَطَاعَةَ رَسُولِهِ بِطَاعَتِهِ فَمَنْ تَرَكَ طَاعَةَ وُلَاةِ الْأَمْرِ لَمْ يُطِيعِ اللَّهَ وَلَا رَسُولَهُ وَهُوَ الْأَقْرَأُ بِمَا أَنْزَلَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ<sup>۱</sup>) خدای تعالی اطاعت کردن از ولی امرش را به اطاعت کردن از پیامبرش و اطاعت کردن از پیامبرش را به اطاعت کردن از خودش وصل کرده بنا بر این هر کس طاعت اولیاء امر را ترک کند از خدا و رسول او اطاعت نکرده است و آن اقرار کردن به چیزی است که از نزد خدای تعالی نازل شده است.<sup>۲</sup>

و جایز است که مراد از قرین کردن طاعت ایشان به طاعت خدای تعالی اتحاد در ظهور کونی و برابری در صدور فعل باشد، و اگر چه در وجود علمی تعدد باشد و نیز طاعت ایشان مترتب به طاعت الهی است، برای این که منظور ما با این ترتب علمی تعدد نفسی نیست، زیرا تعدد فی نفسه تعدد منسوب الیه را لازم دارد برای این که طاعت وصفی نسبی است و مطاعی را لازم دارد و وقتی غنی بالذات است برای خود خواسته و برای غیر خود خواسته و همان غیر، ایشان هستند و نه دیگری.

در ضمن طاعت چیزی حادث است و به غیر حادث نسبت داده نمی شود و ایشان آن حادثی هستند که این حادث به آنان

۱ - روضه ی کافی ۱۸۲/۸ و تفسیر صافی ۳۱۵/۳ و تفسیر نور الثقلین ۲۰/۲.

۲ - در این حدیث علت قبول نشدن اعمال عبادی شرعی کسانی که با امیر مومنان علیه السلام مخالفت می کنند به روشنی بیان شده است و آن این که خدای تعالی اطاعت از خود را به اطاعت از رسول و اطاعت از رسول را به اطاعت از ولی علی امیر مومنان علیه السلام وصل کرده است. مترجم

نسبت دارد، و منظورمان از ترتب علمی همان است که سبب تعدد در لفظ شده است، در واقع این یک طاعت با دو نسبت انجام می شود نسبت ایقاع و نسبت تعیین.

نسبت ایقاع، به این است که مطیع آن را تنها برای خدای کریم انجام دهد، و این نسبت در اعتبار اولین نسبت است و بر دو ابتداء مشتمل است که بین آن دو، انتهائی وجود دارد.

اما نسبت تعیین، به این است که (مکلف) آن را و کیفیت آن را از ایشان اخذ کند با شرایطش از ولایت و محبت و تسلیم بودن به ایشان و مراجعه به آنان، و دوری و بیزاری از دشمنانشان، و این نسبت در اعتبار دومین نسبت است و بر دو انتهاء مشتمل است که بین آن دو، ابتدائی وجود دارد.

پس نسبت در طاعت، از فضل و رحمت خدای تعالی آغاز می شود به این صورت که این طاعت را در ماده ای نوری نازل می کند، و این ابتداء اول نسبت از خدای تعالی است، و انتهای اول نسبت به ایشان، این است که خدای تعالی آن نوری را که به ایشان نازل و علم کیفیت طاعتش را به ایشان الهام کرده، آن را به فرمان الهی چنان که خدای تعالی خواسته مقرر کرده اند و مکلف مطیع با امتثال به امر ایشان، آن را انجام داده یعنی آن عمل را برای خدای سبحان به جای آورده است، و این همان انتهائی است که واسطه شده نسبت به خدای سبحان و آن را که موافق اراده و محبت و امرش بوده پذیرفته و با دمیدن روح قبول آن را زنده ساخته و آن را به ایشان علیهم السلام نازل کرده است و این انزال، ابتدای دوم است نسبت از او، و همین انزال به ایشان، انتهای دوم است نسبت به ایشان، با این توضیح طاعت حضرت حق از جانب اوست به ایشان با فضل (و رحمت) ابتدائی و سؤال اول، پس از آن از ایشان با اجابت حقه، سپس از خدای تعالی به ایشان با اقامه ی ولایت کبری و برداشتن لوای حمد

به وسیله ی ایشان علیهم السلام، پس لحاظ ابتداء و انتهاء از جانب خدای تعالی به ایشان است و از ایشان به جانب اوست و از او به جانب ایشان می باشد.

و قول آن حضرت علیه السلام (و قرن طاعتکم بطاعته) در صحت طاعت شرط شده که برای خدای تعالی به واسطه ی ایشان باشد، و از جانب او برای ایشان باشد.

در (قرن طاعتکم بطاعته) لفظ (طاعت) به صورت متعدد است و از آن جهت که خدای تعالی شئون خود را در ایشان منحصر کرده و نیازهای خلق را در انحصار ایشان قرار داده فرموده است (مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ اطَاعَ اللَّهَ)<sup>۱</sup> هر کس از رسول اطاعت کند در واقع از خدای تعالی اطاعت کرده است، و ائمه گفته اند: طاعت ما را طاعت خود و معصیت ما را معصیت خود قرار داده است<sup>۲</sup> پس معنی و لفظ یگانگی را تقریر کرده اند چنان که حکم غنی مطلق همین است.

### لما استوهبتم ذنوبی و کنتم شفعا ئی

امام هادی علیه السلام فرمود: (لما استوهبتم ذنوبی و کنتم شفعا ئی) مجلسی در شرح آن گفته است: لَمَّا (یا باتشدید است یا بدون تشدید) با تشدید به معنی الامی باشد یعنی از شما واقع نشود مگر این که بخشوده شدن گناهان مرا از خدای تعالی بخواهید، و بدون تشدید لام برای تأکید سوگند است و ما زائده و برای زیادی تأکید است.

می گویم: قصد مرحوم مجلسی از گفته اش (از شما واقع نشود مگر این که بخشوده شدن گناهان مرا از خدای تعالی

۱ - نساء ۸۰ .

۲ - به معنایش در الامامه و التبصره تالیف ابن بابویه قمی ۴۷ و جامع احادیث شیعه ۵۳/۱ .



بخواهید) این است که به اثبات رسیده که برگشت به سوی شماسست و حساب به عهده ی شما می باشد، چنان که برقی در کتاب الآیات از امام صادق علیه السلام نقل کرده که رسول الله به امیر مومنان علیه السلام فرمود: (يَا عَلِيُّ أَنْتَ دَيَّانٌ هَذِهِ الْإِمَّةُ وَالْمُتَوَلِّي حَسَابُهُمْ وَأَنْتَ رُكْنُ اللَّهِ الْأَعْظَمُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْإِ وَانِ الْمَابِ إِلَيْكَ وَالْحِسَابَ عَلَيْكَ وَالصِّرَاطَ صِرَاطِكَ وَالْمِيزَانَ مِيزَانِكَ وَالْمَوْقِفَ مَوْقِفِكَ) 'یا علی، تو حاکم این امت هستی و رسیدگی کننده به حساب ایشان، در روز قیامت تو رکن اعظم خدای تعالی هستی، آگاه باش که برگشت به سوی توست و حساب به عهده ی تو می باشد، و صراط صراط تو و میزان میزان تو و موقف موقف تو می باشد.

زائر می گوید: به سوی شما برمی گردم و شما به حساب من رسیدگی می کنید، از من درگذرید و با من سختگیری نکنید و از خدای تعالی بخواهید گناهانم را ببخشید، و حقوقی که مردم در گردن من دارند به آن ها عوض بدهید، خدای تعالی دنیا و آخرت را برای شما قرار داده است پس از من شفاعت کنید تا تبعات گناهانم از بین رفته و درجاتم بالا برود خواسته ای که زائر از ائمه می خواهد بر اساس اعتمادی است که به ولایت و محبت ایشان دارد و به امر خدای تعالی به دوستانشان وعده داده و گفته اند بدانسان که گذشت ایشان را فرمانروایی داده و اجازه داده شفاعت کنند در حق هر کسی که بخواهند و ایشان این ها را به شیعیانشان خبر داده و وعده کرده اند که در بارگاه خدای تعالی از ایشان شفاعت می کنند و خدا به وعده ی خود وفا خواهد کرد، از این بابت است که دوست و زائرشان ایشان را به خدایی سوگند می دهد که به ایشان فرمانروایی داده و به وعده خود در باره ی ایشان وفا می کند و به ایشان دستور داده که دوستانشان را در این باره مژده بدهند، و این ها را در اخبار

بی شمارشان یاد کرده اند، از جمله در کنز کراچکی با سندش به محمد بن جعفر بن محمد از پدرش از جدش علیهم السلام در رابطه با آیه ی (إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابُهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ<sup>۱</sup>) روایت کرده که فرمود وقتی قیامت برپا شد خدای تعالی رسیدگی به حساب شیعیانمان را به ما موکول می کند آن چه حق خدای تعالی است از او می خواهیم آن را به ما ببخشد و آن برای ایشان است و آن چه به مخالفانشان مربوط می شود آن هم مال ایشان است و آن چه برای ماست آن هم مال ایشان می باشد آن گاه امام علیه السلام فرمود: شیعیان ما با ما هستند هر کجا بوده باشیم.<sup>۲</sup>

و در همان کتاب از عبد الله بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت شده که گفت: (إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ وَكَلْنَا اللَّهُ بِحِسَابِ شِيعَتِنَا فَمَا كَانَ لِلَّهِ سَأَلْنَا اللَّهَ أَنْ يَهَبَهُ لَنَا فَهُوَ لَهُمْ وَ مَا كَانَ لَنَا فَهُوَ لَهُمْ ثُمَّ قَرَأَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابُهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ ) یعنی روز قیامت خدای تعالی ما را به حساب شیعیانمان برمی گمارد، هر چه به خدای تعالی مربوط می شود از او می خواهیم بر ما ببخشد و آن مال ایشان می باشد، و هر چه به ما مربوط می شود آن هم مال ایشان است، سپس امام صادق علیه السلام آیه ی (إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابُهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ)<sup>۳</sup> را خواندند. برگشتشان به سوی ماست و حسابشان به عهده ی ما می باشد. این حدیث قبلا گذشت و مانند آن زیاد است.<sup>۴</sup>

در مناقب ابن شاذان محمد بن احمد با اسنادش به ابو ذر غفاری آمده که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله به علی بن ابی طالب نگاه کرد و فرمود: این است بهترین فرد از گذشتگان

۱ - غاشیه ۲۵ و ۲۶.

۲ - امالی طوسی ۴۰۶ و بحار الانوار ۲۶۴/۷ و

۳ - غاشیه ۲۵ و ۲۶.

۴ - تاویل الآیات ۷۸۸/۲ و بحار الانوار ۵۰/۸ و مستدرک سفینه البحار ۱۱۶/۶.

و آیندگان از اهل زمین و آسمان، این است سرور راستگویان و سرور جانشینان پیامبران، سرور امام پرهیزگاران، پیشرو پیشانی سفیدان، روز قیامت که شد بر شتری از شتران بهشت سوار می شود نورش عرصه ی قیامت را نورانی می کند در سرش تاجی مُزین به زبرجد و یاقوت است فرشتگان می گویند فرشته ای مقرب است و پیامبران می گویند پیامبری مرسل است، منادی از زیر عرش صدا می زند این صدیق اکبر است این وصی حبیب الله رب العالمین است، این علی بن ابی طالب است می آید و در متن جهنم می ایستد و هر کس را دوست داشته باشد از جهنم بیرون می آورد و به درهای بهشت می آید و دوستانش را بدون حساب از آن ها وارد می کند.<sup>۱</sup>

قول او (لما استوهیتم ذنوبی) سخن زائری است که به ایشان علیه السلام روی آورده و از روی یقین ایشان را قسم می دهد به خدایی که ایشان را امین راز خود قرار داده است و آنان را به همه چیز فرمانروا کرده و امر خلق خود را به عهده ی رعایت ایشان گذاشته است، به نحوی که همه ی امور به ایشان برمی گردد و طاعتشان را قرین طاعت خود قرار داده است، همه ی هستی مطیع ایشان هستند. ذکر این اوصاف در مقسم علیه السلام نشان می دهد که خواسته ی زائر از روی یقین و جدیت است زیرا از ایشان چیزی را می خواهد که تواناییش را دارند و به آن وعده داده شده اند و خدای تعالی در آن مورد به ایشان فرمان داده و بر آنان اذن داده در هر چه صلاح می بینند و خدای سبحان راهنمائییشان کرده است، بنا بر این ایشان را ملزم می داند گر چه خواسته ی زائر (التماس و خواهش) و بر خلاف جدی است اما چنان که گفتیم از ایشان می خواهد به وعده ای عمل کنند که خدای تعالی از روی فضل به آنان امر کرده است، و به همین علت (لَمَّا، یا لَمَّا) را آورده، درست است که

با تشدید به معنی الّامی باشد اما جدیتی که در مسئل منہا وجود دارد اخص از الّامی باشد، و آن از الّامراد نیست، و بدون تشدید لام افادہ ی جدیت می کند زیرا در قسم تاکید دارد و (ما) اگر چه صلہ است اما اضافہ شدہ تا تاکید کند آن چہ را کہ لام تاکید می کند.

### مراد از شفاعت

و مراد از شفاعت در قول امام ہادی علیہ السلام (و کنتم شفعاثی) در معنی شفاعت گذشت و معنایی از شفاعت مانده کہ سزاوار است بہ صورت مختصر بہ آن اشارہ شود:

می گویم: مراد از شفاعت بذل جاہ است در اسقاط حق از فردی کہ آن را بہ عہدہ دارد، یا برای بالا بردن درجہ ی او، این شفاعت، بیشتر وقت ہا از جانب آنان علیہم السلام، برای شیعیانہا در دنیا انجام می شود با دعاء کردن کہ توفیق یابند طاعاتی را بہ جای آورند و اعمال شایستہ ای را انجام دہند و بہ حق و راہ راست ہدایت شدہ و علوم و اعتقادات را دریابند و زندگی خود را از راہ حلال تأمین کنند و مانند این ہا. ہمہ ی این ہا و امثال آن ہا از انواع شفاعت ہستند، ایشان وقتی بخواہند دوستشان را از آتش نجات دہند بہ خدا رو می آورند و از او می خواہند از حقوقی درگذرد کہ دوست شان نسبت بہ او در عہدہ دارد، و از خدای تعالی می خواہند حقوقی را عوض دہد کہ دوستشان نسبت بہ دیگران بہ گردن دارد، و مانند این ہا سبب می شود موازین عمل دوستشان بہ علت اندک بودن اعمال صالحش یا بہ جہت نبود آن ہا سبب بیاید در این صورت از فاضل حسنات خود بہ او می دہند تا موازین او سنگین شود، و در دنیا برایشان دعاء می کنند و از گناہی کہ کردہ اند استغفار می کنند، چنان کہ آثارشان دلالت دارد بہ این کہ ایشان گناہان شیعیان و دوستانشان را بہ عہدہ

می گیرند، چنان که در تفسیر (إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ مَكَّةَ فَتْحًا مُبِينًا لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ<sup>۱</sup> وارد شده است، در مجمع البیان و تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت امام صادق علیه السلام وارد شده که در باره ی آیه ی فوق از ایشان سؤال شد حضرت فرمود: (ما كان له من ذنب و لا هم بذنب و لكن الله حمله ذنوب شيعته ثم غفرها له<sup>۲</sup> گناهی نداشت و نه قصد داشت گناه کند، ولی خدای تعالی گناهان پیروانش را به عهده ی او گذاشت و آن گاه همه ی آن ها را بخشید.

و در مجمع البیان از آن حضرت آورده که در جواب سائل فرمود: (و الله ما كان له ذنب و لكن الله سبحانه ضمن له ان يغفر شيعه علي ما تقدم من ذنبهم و ما تأخر) به خدا سوگند او گناهی نداشت ولی خدای سبحان برایش ضمانت کرد که گناهان گذشته و آینده ی شیعیان علی علیه السلام را بیامرزد.<sup>۳</sup>

این کار را انجام می دهند برای این که شیعیان از فاضل طینت ایشان خلق شده اند و گناهان به سبب مخالفت با دشمنانشان به آنان ملحق شده است، چون شیعیان در ذات و صفت و اعتقادات و اعمال و اقوال از ایشان و به آنان منسوبند حتی این که دشمنانشان با شیعیانشان دشمنی کردند و بدون سبب و تنها به جهت انتسابشان به ائمه و پیروی از ایشان از هر راه ناپسند بر ضد آنان کوشیدند، و واجب بود ائمه علیهم السلام ایشان را یاری کنند و از هر راه ممکن با دعاء با عنایت و با به عهده گرفتن گناهانشان و با شفاعت کردنشان در دنیا و آخرت ایشان را نجات بدهند، و گذشت خیلی از اخبارشان که به این معنی دلالت می کرد.

۱ - فتح ۱ و ۲.

۲ - تفسیر قمی ۳۱۴/۲ و تفسیر صافی ۳۷/۵.

۳ - تفسیر مجمع العیان ۱۸۵/۹ و تفسیر نور الثقلین ۵۵/۵ و تفسیر جوامع الجامع ۳۸۰/۳.

و از آن هاست روایت بحار الانوار از کتاب ریاض الجنان فضل الله بن محمود پارسی از مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام، ابنِ حضرتِ فرمود: (إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا صَبُورٌ مُشْرِقَةٌ وَ قُلُوبٌ مُنِيرَةٌ وَ أَفئِدَةٌ سَلِيمَةٌ وَ أَخْلَاقٌ حَسَنَةٌ لِأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَخَذَ عَلَيَّ شَيْعَتَنَا الْمِشَاقِقِ فَمَنْ وَفَى لَنَا وَفَى اللَّهُ لَهُ بِالْجَنَّةِ وَ مَنْ أَيْعَضْنَا وَ لَمْ يُؤَدِّ إِلَيْنَا حَقًّا فَهُوَ فِي النَّارِ وَ إِنْ عُنَدْنَا سِرًّا مِنْ آلِهِ مَا كَلِفَ اللَّهُ بِهِ أَحَدًا غَيْرَنَا ثُمَّ أَمَرْنَا بِتَبْلِيغِهِ فَيَلْغَنَاهُ فَلِمَ نَجِدْ لَهُ أَهْلًا وَ لَا مَوْضِعًا وَ لَا حَمَلَةً يَحْمِلُونَهُ حَتَّى خَلَقَ اللَّهُ لَذَلِكَ قَوْمًا لَهُ خَلْقُوا مِنْ طِينَةِ مُحَمَّدٍ وَ ذُرِّيَّتِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ مِنْ نُورِهِمْ صَنَعَهُمُ اللَّهُ بِفَضْلِ صِنْعِ رَحْمَتِهِ فَبَلَّغْنَاهُمْ عَنِ اللَّهِ مَا أَمَرْنَا فَقَبْلُوهُ وَ أَحْتَمَلُوا ذَلِكَ وَ لَمْ يَضْطَرِّبْ قُلُوبَهُمْ وَ مَالَيْتُ أَرْوَاحَهُمْ إِلَى مَعْرِفَتِنَا وَ سِرِّنَا وَ الْبَحِثْ عَنِ أَمْرِنَا وَ إِنْ اللَّهُ خَلَقَ أَقْوَامًا لِلنَّارِ وَ أَمَرْنَا أَنْ يُبَلِّغَهُمْ ذَلِكَ فَيَلْغَنَاهُ فَاشْمَارَتْ قُلُوبُهُمْ مِنْهُ وَ نَفَرُوا عِنْدَهُ وَ رَدُّوهُ عَلَيْنَا وَ لَمْ يَحْتَمِلُوهُ وَ كَذَّبُوا بِهِ وَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ ثُمَّ إِطْلَقَ السَّنْتَهُمْ بِنِعْضِ الْحَقِّ فَهُمْ يَبْطِقُونَ بِهِ لَفْظًا وَ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ لَهُ ثُمَّ يَكْفِي عَ وَ رَفَعَ يَدَيْهِ وَقَالَ اللَّهُمَّ إِنَّ هَذِهِ الشَّرْذِمَةَ الْمُطْبِعِينَ لِأَمْرِكَ قَلِيلُونَ اللَّهُمَّ فَاجْعَلْ مَحْيَاهُمْ مَحْيَانًا وَ مَمَاتَهُمْ مَمَاتَنَا وَ لَا تَسْلُطْ عَلَيْهِمْ عَدُوًّا فَإِنَّكَ إِنْ سَلَطْتَ عَلَيْهِمْ عَدُوًّا لَنْ تُعْبَدَ)<sup>۱</sup> به درستی که امر ما مشکل مشکل است جز سینه های نورانی و دل های روشن و جان های سالم و خوهای نیکو آن را تحمل نمی کنند، برای این که خدای تعالی از شیعیان ما پیمان گرفت پس هر کس به ما وفادار باشد خدای تعالی به وعده ی خود وفا کرده و او را به بهشت می برد، و هر کس با ما دشمنی کند حق ما را به ما اداء نکرده و سرانجام در آتش خواهد بود. خدای تعالی کسی غیر از ما را به آن تکلیف نفرمود، و آن گاه به ما دستور داد آن را تبلیغ کنیم کسی را و محلی را نیافتیم که اهل آن باشد و نه حاملانی را یافتیم که آن را حمل کنند، تا این که خدای تعالی برای این امر قومی را آفرید که این قوم از طینت محمد و از طینت ذریه اش صلی الله علیهم اجمعین خلق شده بود، و خدای تعالی آن ها را به

فضل صنع رحمتش از نور ایشان ایجاد کرده بود، آن چه را خدای تعالی به ما امر کرده بود به ایشان ابلاغ کردیم آن را قبول کردند و تحمل نمودند و دل هایشان مضطرب نشد و روحشان تمایل یافت به ما معرفت یافته و از راز ما آگاه شوند و در امر ما بحث کنند، این قوم از طینت محمد و از طینت ذریه اش صلی الله علیهم اجمعین خلق شده بود، و خدای تعالی آن ها را به فضل صنع رحمتش از نور ایشان ایجاد کرده بود، آن چه را خدای تعالی به ما امر کرده بود به ایشان ابلاغ کردیم آن را قبول کردند و تحمل نمودند و دل هایشان مضطرب نشد و روحشان تمایل یافت از ما و از سر ما آگاه شوند و در امر ما بحث و بررسی کنند، و خدای تعالی گروه هایی را برای آتش آفرید و به ما دستور داد امر خود را به ایشان ابلاغ کنیم ابلاغ کردیم دل هایشان رمید و آن را رد کردند و متحمل نشدند و تکذیبش کردند و خدای تعالی بر دل هایشان مهر نهاد و زبانشان را باز کرد تا بخشی از حق را در گفتار به زبان بیاورند و حال آن که دل های ایشان به آن چه می گویند منکر است امام علیه السلام سخنش که به این جا رسید گریست و دست های مبارکش را بالا برد عرض کرد خدایا این ها عده ای اندک هستند که امر تو را اطاعت می کنند خدایا زندگی ایشان را مانند زندگی ما قرار بده و مرگشان را مانند مرگ ما، خدایا دشمن را به آنان مسلط نکن اگر دشمن به ایشان مسلط شود هرگز عبادت نخواهی شد.

در دعای آن حضرت تدبر کن، آن حضرت در پیشگاه الهی شفاعت می کند که حیات و ممات شیعیان را از نوع حیات و ممات ایشان قرار دهد و دشمن را به آنان مسلط نکند تا به قتل برسند و ایشان را مانند شیطان های جن و انس نگذارد در کفر و گمراهی به هلاک شوند.





امام هادی علیه السلام فرمود:

فانی لکم مطیع، من اطاعکم فقد اطاع الله و من  
عصاکم فقد عصی الله

و من احبکم فقد احب الله و من ابغضکم فقد  
ابغض الله

من از شما اطاعت می کنم

و هر کس از شما اطاعت کند از خدا اطاعت کرده است

و هر کس با شما مخالفت کند با خدای تعالی مخالفت و به  
او گناه کرده است

می گوئیم: مراد زائر از (فانی لکم مطیع) این است که شفاعت  
کردن از من و بخشیده شدن گناهانم واجب است زیرا از شما  
اطاعت کرده ام، او طاعتش را علت بخشیده شدن گناهانش و  
شفاعت از خود قرار داده است، یا می خواهد با این جمله (به  
درستی که من مطیع شما هستم) مهر ایشان را برانگیزد، و  
سوگند دادن ایشان به خدا را برای تاکید همراه کرده است، بنا  
بر علت بودن طاعت در این جمله، زائر می خواهد به وعده  
ای وفا شود که نسبت به اطاعت کنندگان و دوستان داده اند  
مانند تحمل گناهان و شفاعت کردن، چنان که خدای تعالی

به کرم خود به ایشان در شفاعت کردن کسانی که دوست می دارند اذن داده و نیز اذن داده که گناهانشان را تقبل کنند و قبول کرده که آن ها را بیامرزد، و اذن داده که این ها را به شیعیان خود وعده بدهند. بنا بر این توضیح، زائر بعد از ثبوت طاعتش، حق می طلبد یا مانند کسی است که مطالبه ی حق می کند، و خبر می دهد که من با اطاعت از شما خدا را اطاعت کردم، و هر کس از خدای تعالی اطاعت کند به عهده ی که با خدا بسته وفا کرده است و خدای تعالی در برگشت (و به تجربه همیشه) کرم و تَفْضِيل دارد چنان که در آغاز کرم و تفضل دارد و فرموده است: (وَ اَوْفُوا بَعْهْدِي اَوْفِ بَعْهْدِكُمْ<sup>۱</sup>) به عهد با من وفا کنید تا به عهده ی که با شما دارم وفا کنم، و فرموده است: (وَ مَنْ اَوْفَى بَعْهْدِهِ مِنَ اللّٰهِ<sup>۲</sup>) چه کسی است که به عهد وفادارتر از خدای تعالی باشد؟ و فرموده است: (قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ<sup>۳</sup>) بگو اگر خدای سبحان را دوست می دارید از من که پیامبرش هستم پیروی کنید نتیجه ی پیروی از من این خواهد بود که خدای تعالی شما را دوست بدارد و گناهانتان را بیامرزد، زائری که به شرایط شفاعت و بخشیده شدن گناهان قیام کرده، یعنی با پیروی از ایشان و جلب محبت خدای تعالی با دوستی ایشان و اطاعت از خدای تعالی با اطاعت کردن از ایشان، حقی را می طلبد که خدای تعالی آن را از راه تفضل بر خود و از راه شرافت دادن به اهل بیت علیهم السلام و گرامی داشت آنان بر ایشان واجب کرده است، (خدای تعالی با این تفضل می خواهد) ذکرشان و درجه ی ایشان را بالا ببرد، پس زائر در صدد است حق وعد و عهد و کرم و جزاء را طلب کند، البته وعد و عهد و کرم و جزاء، از باب تفضل و رحمت و کرم بر او واجب شده نه از باب

۱ - بقره ۴۰ .

۲ - توبه ۱۱۱ .

۳ - آل عمران ۳۱ .

و جوب استحقاق (فرد) و اگر چه از روی کرم اسم آن را جزاء گذاشته و فرموده است: (جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ<sup>۱</sup>) یعنی پاداشی که به اهل ایمان وعده داده شده جزای کارهایی است که انجام دادند، چنانکه در دعای بعد از رکوع وتر است: و جعل ما امتن به علی عبادہ کفاء لتادیة حقہ<sup>۲</sup> و بنا بر این که سخن برای به مهر آوردن ایشان باشد سؤال دوم معنوی است.

جمله ی: (انی لکم مطیع) را وقتی کسی بگوید که معصوم نیست باید آن را از معنی حقیقی برگرداند (چون غیر از معصوم نمی تواند در هر جهت مطیع خدای تعالی باشد، بنا بر این معنی من مطیع شما هستم این می شود): ۱- به این معنی می شود که نسبت به طاعت (خدای تعالی) قصدی جدی دارد، یا ۲- پشیمان است از آن چه از وی فوت شده است یا ۳- نسبت به آن شور و شوقی پیدا کرده است، یا ۴- در صورت وجود شرایط نهایت آرزوی اوست، یا ۵- بعضی از طاعات مراد است چنان که خدای تعالی فرموده است: (فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ)<sup>۳</sup> کسی که از کارهای شایسته یعنی بعضی از آن ها را انجام دهد در حالی که مومن باشد سعی او ضایع نخواهد شد و ما آن را کاملاً می نویسیم، یا ۶- محبت در جان و دل و خیال و زبان، یا ۷- ولایت ایشان و برائت از دشمنانشان به جان و دل و خیال و زبان، یا ۸- اعتراف در نزد خود به تقصیر در طاعتشان یا ۹- اعتراف با جان و دل و خیال و زبان بر این که حق مال ایشان و برای ایشان و به وسیله ی ایشان می باشد و غیر این ها که اطاعتی معتبر به شمار می آیند، زیرا منافاتی قوی تر وجود ندارد چنان که در منافقان، منافقان با زبان به شهادتین اقرار می کنند ولی در

۱ - سجده ۱۷.

۲ - مصباح کفعمی ۵۴

۳ - انبیاء ۹۱.

دل منکر آن هستند و کبر می ورزند و انکار قلبی از اقرار لفظی قوی تر است اطاعت منافقان گرچه ایمان نام دارد چنان که خدای تعالی فرموده است: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبِرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ<sup>۱</sup> ای کسانی که ایمان آورده اید چرا می گوئید چیزی را که به آن عمل نمی کنید؟ این که سخنی بگوئید و به آن عمل نکنید بسیار خدا را به خشم و غضب می آورد، برای این که با زبان اهل ایمان است و اگر چه قلب مخالف آن باشید، به همین جهت خدای تعالی فرمود: (كَبِرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ<sup>۱</sup> این که سخنی بگوئید و به آن عمل نکنید بسیار خدا را به خشم و غضب می آورد، و نیز عمل نامیده می شود .

در کافی به سندش به جمیل بن دراج از امام صادق علیه السلام نقل کرده که از آن حضرت در باره ی ایمان سؤال کردم فرمود: گواهی دادن به این که غیر از خدای تعالی خدایی وجود ندارد و به این که محمد رسول خدای تعالی است، گفتم آیا این عمل نیست؟ جواب داد بلی، عرض کردم عمل از ایمان است؟ فرمود: نه، ایمان برای فرد ثابت نمی شود مگر با عمل و عمل از آن می باشد.<sup>۲</sup>

ولی وقتی دل با آن چه می گوید مخالف باشد و طبق آن عمل نکند این ایمان اعتبار نمی یابد و نه اطاعت اعتبار پیدا می کند، برای این که منافق آن ها یعنی انکار قلبی قوی تر است و نه آن چه زبان گفته و نه آن چه به عنوان اطاعت به جای آورده به طرزنی انجام نیافته اند که مکلف مامور بوده است، و همین طور است مسکوت عنه و آن چه بر او مباح بوده، بلکه به صورتی انجام یافته اند که از آن نهی شده بود، وقتی چنین

۱ - صف ۲ و ۳.

۲ - کافی ۳۸/۲ و وسائل الشیعه ۱۶۸/۱۵ و جامع احادیث شیعه ۱۳۰/۱۴.

کند به او گفته می شود دروغ گفتی چنان که خدای تعالی شهادت منافقان را که می گفتند محمد صلی الله علیه و آله رسول الله است تکذیب کرد با این که منافقان می دانستند آن حضرت رسول خدا می باشد و ادعای پیامبری او را تصدیق می کردند و اگر غیر از این بود عذر داشتند چون بندگان به آن چه نمی دانند مکلف نیستند تا این که خدای تعالی به آنان تعلیم دهد، و مردم در باره ی هر چه که ندانسته اند وظیفه ای ندارند<sup>۱</sup> و به همین علت خدای تعالی فرموده است: **وَ جَحِدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقِنَتْهَا اَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عَلْوًا<sup>۲</sup>** (و فرمود: **فَاِنَّهُمْ لَا يُكْذِبُونَكَ وَ لَكِنَّ الظَّالِمِينَ بآيَاتِ اللّٰهِ يَجْحَدُونَ<sup>۳</sup>** با این حال خدای تعالی منافقان را تکذیب کرد و فرمود: **(وَ اللّٰهُ يَشْهَدُ اَنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ<sup>۴</sup>** خدای تعالی گواهی می دهد که منافقان به جدّ دروغ می گویند. زیرا علم و معرفت و طلب یقین و عمل، بدون انگیزه ی قلبی، نه ایمانی است که نفع بدهد و نه نام آن اطاعتی است که مورد اعتماد باشد، طاعت باید از روی اخلاص و برای خدای سبحان انجام شود.

و اما اگر انگیزه ی مقتضیات علم و معرفت و طلب یقین، ذاتی باشند و از سویدای قلب برآیند ناگزیر از زبان و دیگر اعضاء آدمی چیزی از اعمال آن دو سر می زند که آن ها و انگیزه ی آن ها را تصدیق کند، بنا بر این، وقتی اطاعت تحقق یابد و گناهایی که از وی سرزده منافاتی با آن طاعت نداشته باشد، چون انگیزه ی ذاتی از یک مقام متغایر وارد نمی شود، پس اگر طاعتی از دل برآید قبول می شود و مورد اعتماد قرار می گیرد، و سبب قبول اعمال و بخشیده شدن گناهان و دخول به

۱ - به الرسائل التسع نگاه کنید ۱۳۲ و نوادر راوندی ۵۰ و عوالی اللآلی ۴۱۴/۱ و مستدرک الوسائل ۲۰/۱۸.

۲ - نمل ۱۴.

۳ - انعام ۳۳.

۴ - منافقون ۱.

بہشت می شود چنان که خدای تعالی فرمود: (فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ<sup>۱</sup> یعنی کسی که از کارهای شایسته یعنی بعضی از آن ها را انجام دهد در حالی که مومن باشد سعی او ضایع نخواهد شد و ما آن را به طور کامل می نویسیم، برای این که فؤاد بالاترین مشاعر آدمی و نزدیک ترین آن ها به خدای تعالی، و اول چیزی که خدای تعالی از انسان آفریده فؤاد است و فؤاد حقیقت انسان از خدای اوست و از آن به وجود و نور و نور خدا تعبیر می شود نوری که از آن خلق شده، نوری که مومن با آن نگاه می کند و باطن را درمی یابد وقتی از آن طاعتی سر بزند بین او و آن طاعت انگیزه ای منافی واسطه نمی شود، زیرا از عقل، از فؤاد سرزده است و عقل واسطه ای موافق و یاری مرافق به خواسته ی فؤاد است، و وقتی از او صادر شود قبول می شود و وقتی قبول شود وارد بهشت می شود. و اگر گناہانی از او سر بزند با انگیزه های پایین است، و سبب از بین رفتن ما فوق خود نمی شود، (هم چنین نابود نمی کند) چیزی را که در رتبه و مقام به آن نمی رسد.

در کافی و تہذیب و فقیہ از امام صادق علیہ السلام روایت شده کہ گفت: (مَنْ قَبِلَ اللّٰهُ مِنْهُ صَلَاةً وَاحِدَةً لَمْ يُعَذِّبْهُ وَ مَنْ قَبِلَ مِنْهُ حَسَنَةً لَمْ يُعَذِّبْهُ)<sup>۲</sup> خدای تعالی عذاب نمی کند کسی را کہ یک نمازش را قبول کند و از کسی کہ یک حسنه را بپذیرد او را عذاب نمی کند. و این خبر صراحت دارد در آن چه گفتیم نزد کسی کہ قلبی سالم دارد.

قبول، علامتی ذاتی است و اگر منافی، ذاتی باشد نمازی و کار خوبی از فرد پذیرفته نمی شود و دلیل آن این است کہ خدای

۱ - انیاء ۹۱.

۲ - کافی ۲۶۶/۳ و من لا یحضرہ الفقیہ ۲۱۱/۱.

تعالی عذاب نمی کند کسی را که از او یک نماز را بپذیرد چنان که در خبر گذشت، و علمای اعلام این خبر را قبول کرده اند و هیچ کس در آن توقف نداشته است و در اسرار نماز جماعت ثابت شده که در حکم معامله ی کلی و روی هم است نماز یک نفر از جماعت قبول شود نماز همه قبول می شود، چون خدای تعالی کریم تر از آن است که بنده را به انجام عملی امر کند و آن بنده آن را به همان صورت که امر کرده به جای آورد و آن را قبول نفرماید، وقتی در جماعت از او قبول کند از کسانی که با او هستند قبول می کند، چون خدای تعالی کریم تر از آن است که ما را از تبعیض در معامله نهی کند و خود به تبعیض حکم کند، وقتی در یکی از چیزهای گوناگونی که یک جا می خریم عیبی باشد او به ما دستور داده یا همه را قبول کنیم یا همه را نخریم، او خود به این کار زیبا سزاوار تر است و کسی که نمازش را در جماعت پذیرفته در کرمش جائز نیست باقی را نپذیرد، چون تبعیض در معامله می شود که به ما دستور داده است، و از ضرورت مذهب مسلمانان معلوم شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از کسانی است که عمل را به جای آورده بدانسان که او دستور داده است و نماز او را در هر بار پذیرفته است و در این باره غیر از کافر دیگری شک نمی کند.

## اشکالی و جوابی

منافقان مدام با او نماز خوانده اند از این جا لازم می آید که نماز آنان قبول شده باشد، و ثابت شده که هر کس یک نماز او پذیرفته شود خدای تعالی او را عذاب نکند در صورتی که خدای تعالی فرموده است: (إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ)<sup>۱</sup> که منافقان در بدترین جای جهنم هستند

(جواب این است که) منافی قبول ذاتی آن هاست یعنی نماز آنان از ماهیتشان صادر شده و عملی که انجام داده اند در معاملہ ی کلی داخل نمی باشد بلکه عمل آنان چیزی نیست چون اصلش عدم می باشد، چنان که فرموده است: (وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ) اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ، اشاره دارد که اصلش چیزی نیست، اصلش ماهیتی است که بوی وجود را جز به عرضیت نشنیده است، یعنی مثل کلمه ی کفر و روح پلید درخت پلیدی است که ریشه اش به زمین نرفته و روی زمین افتاده و ثبات و بقائی ندارد، و معنی این در مذهب حق این است که اگر چه ماهیت در خارج وجود دارد اما با ایجاد عرضی به وجود آمده است، یعنی چون وجود در تقویم ظهوری خود به آن نیاز دارد برای تقویم آن به وجود آمده است و نه برای خودش، برای این که فی نفسه خیری ندارد، و بالعرض موجود است، یعنی برای وجود است یعنی اگر به آن نفعی نداشت به وجود نمی آمد.

و مراد از ایجاد عرضی همین است و من حیث نفسه از نفس وجود پیدا شده و حالت انفعالی اوست، و مراد از عدم اصالت آن همین است (وَجَدْتُّهَا وَ قَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ<sup>۱</sup>) او را و قومش را دیدم که به جای خدای سبحان خورشید را می پرستیدند، چون ماهیت به وجود بر نمی گردد که از جانب خدای تعالی است، در واقع درختی از زمین برآمده است یعنی اصالت ندارد و از ثبات و بقاء برخوردار نیست، به همین جهت هر چه از اعمال از آن سرزند چیزی ثابت نخواهد بود خدای تعالی فرمود: (وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَ وَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقَاهُ حِسَابَهُ وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ<sup>۲</sup>) یعنی اعمال آنان که به خدای تعالی

۱ - نمل ۲۴.

۲ - نور ۳۹.



کافر شدند به سرابی می ماند که در بیابان هموار به نظر می رسد شخص تشنه آن را آب می پندارد تا وقتی که به جانب آن بیاید و چون به آن جا برسد چیزی نمی یابد، و همان جا خدای تعالی را می بیند که ناظر اعمال او می باشد و خدای تعالی به حسابش رسیدگی کند و حسابرسی خدای تعالی سریع می باشد، اگر چه سراب فی نفسه چیزی است اما اصل ثابتی ندارد و چیزی نیست که تشنه را سیراب کند، تشنه آن را آب می پندارد و به اقتضای سراب به حسابش رسیدگی می شود و با تشنگی می میرد.

آن که می گوید: (فانی مطیع لکم) باید اطاعتی که به آن اشاره شد از یکی از این امور نه گانه و امثال آن ها صادر شده باشد برای این که طاعتی این گونه از فؤاد صادر می شود و شکی ندارد که هر چیز آن اعتبار دارد بنا بر این یکی از دو احتمال در باره اش لحاظ می شود یا تعلیل یا استعطاف (که معنی هر دو در اول بحث گذشت).



امام هادی علیه السلام گفت:

اللهم انی لو وجدت شفعا اقرب الیک  
من محمد و اهل بینه الاخيار ائمة الابرار لجعلتهم  
شفعا ئی

خدایا اگر من شفیعانی می یافتم که از محمد و آل محمد به  
تو نزدیکترند

ایشان را شفیع خود قرار می دادم

زائر در حال دعاء می گوید: خدایا مرا آفریدی و با نعمت هایت  
مرا آغاز کردی و اولین و بالاترین و شریف ترین نعمت بر من  
این بود که خود را و پیامبرت را و اولیایت را به من شناساندی،  
و در اطاعت از خودت و پیامبرت و اولیایت به من توفیق دادی،  
و مقام ایشان با خودت را به من شناساندی، و ایشان را مظاهر  
خود در بین مخلوقات قرار دادی، و مقاماتی که در هیچ مکانی  
برای آن ها تعطیلی نیست، و ایشان معانی تو و ارکان توحید  
تو و آیات و بیوت و ابواب تواند و حجت هایت بر آفریدگانت  
هستند، برایشان از همه ی آفریده هایت پیمان گرفتی و اطاعت  
از ایشان را به اطاعت کردن از خودت نزدیک نمودی، و اعمال  
(خلق) را جز با ولایت و محبت و اطاعت از ایشان نمی پذیری،  
وقتی مرا ایجاد کردی با همان به وجود آوردنم دریافتم که

شفیعانی از محمد و اهل بیت نیکوکار او، نزدیک تر به تو وجود ندارند آنان که به نیکی ها عمل می کنند و کارها و گفته ها و کردارها و آموزه هایشان و نتایج همه ی آن ها خیر است، ایشان در کارهای نیک تسریع می کنند و نسبت به کارهای نیکو از همه جلوترند.<sup>۱</sup>

و اخیار جمع خَیْر با تشدید به معنی نیکوکار یا خَیْرُ با تخفیف به معنی خوب است، مانند عمل (که به صورت اعمال جمع بسته می شود) و اخیار ضد اشرار جمع شریر یعنی فاعل شَرِّ می باشد، شریر به کسی اطلاق می شود که بیشتر کارهای بد بکند، ائمه علیهم السلام اخیار هستند و دشمنانشان اشرارند، خدای تعالی فرموده است: (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ<sup>۲</sup>) یعنی آنان که ایمان آوردند و کارهای نیکو انجام دادند آن ها به حقیقت بهترین اهل عالمند، پاداش آن ها نزد خدایشان باغ هایی در بهشت عدن است که از زیر درختانش نهرهایی جاری است و در آن ها برای همیشه از نعمت های الهی بهره میبرند خدای تعالی از آن ها خشنود است و آن ها از او خشنود هستند این بهشت ها مخصوص کسی است که از خدای خود میترسد، و در باره ی دشمنانشان فرموده است: (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ<sup>۳</sup> به حقیقت آنان که از اهل کتاب کافر شدند و عیسی و عزیز و رهبانان و احبار را به مقام ربوبیت بالا بردند و همین طور مشرکان، همیشه در آتش جهنم هستند و به حقیقت بدترین آدم ها هستند.

۱ - ترجمه ای از آیه ۶۱ مومنون .

۲ - بینہ ۷ و ۸ .

۳ - بینہ ۶ .

و ائمه جمع امام است و امام کسی را گویند که رهبری می کند، و در باره ی آن قبلا سخن گفتیم.

و ابرار جمع برّ با فتح با به معنی صادق یعنی راستگوست، یا کسی که عادتش احسان باشد یا ولی برای خدای تعالی است.

ابرار به معنی اول یعنی کسانی که با خدای تعالی در همه ی موارد روراست هستند، و خدای تعالی انوار ایشان را از هزار هزار دهر قبل از همه آفریده و تا زمانی که ایشان را در عین عزت و کرامت قبض روح کند آنان را در جایی دیده که امر کرده و دوست داشته آن جا باشند و هرگز جایی نبوده اند که خدای تعالی دوست نداشته و نهی کرده که آن جا باشند هیچ کار نیکی امر نکرده که انجام ندهند و هیچ کار بدی نبوده که نهی کرده که آن را انجام بدهند.<sup>۱</sup>

و به معنی دوم، ایشان کسانی هستند که حقایقشان بر یک وجه استقرار یافته و آن سمت فؤاد و دل ایشان می باشد در حالی از احوالشان در آن چه به معارف مربوط می شود به غیر سوی فؤادشان توجه و نظری ندارند و در علوم و اقوال و اعمال به غیر سوی قلبشان نمینگرند، و در آن چه به بدن هایشان ربط دارد از خوردن و آشامیدن و نکاح و غیره به غیر نفس های مطمئنه ی خود نظر ندارند، و در تعلیم عقل به نفس راضیه و در عبودیت و یا در آن چه به ولایت و نیابت و یا به قطبیت کلی منوط است به نفس مرضیه یا به نفس کامله متوجهند، و عقل در بین این نفس ها قرار دارد، حقایق و طبایع مرضیه ی ایشان و مقتضای آن ها به احسان جمیل عادت دارد و جهت مخالف اعمال مرضیه ی ایشان به خاطر بی توجهی ایشان به

۱ - نگاه کنید به اختصاص و کافی ۴۴۱/۱ ح ۵ و بحار الانوار ۳۳۹/۲۵ و مجمع النورین مرندی ۲۴ و موسوعة احادیث اهل بیت ۱۹۵/۲.

جانپ آن ها در همه حال ضعیف و نابود شده و از آن نمانده مگر نمودی که وجود و اختیارشان تحقق یابد صلی الله علیهم اجمعین، به همین لحاظ عادتشان احسان است چنان که در زیارت شریفه گذشت.

و بنا بر این که ابرار به معنی ولی برای خدای تعالی باشد خدای تعالی ایشان را در مفهوم قول خود: (وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلِّ)<sup>۱</sup> یاد کرده و فرموده است: در میان بندگانش برایش چشمی بینا و بازویی توانا و زبانی گویا و گوشه شنوا و مترجمی (دانا بوده اند و چنین) نبوده که در تعبیر وحی او ناتوان، نادان، نیازمند، ناوارد باشند، و پشتکار نداشته باشند، و مانند این ها، بلکه غیر از ایشان هیچ کس نمی توانست از باب تَعَزُّز و تَكْرَم از خدای تعالی دریافت کند، چنان که فرمانروا فراتر است از این که مرکبش را و نظافت کاخش را و پخت و پز خوراکی هایش را و غیره را به عهده بگیرد و یا کشورش را اداره کند، با این که به همه ی این ها قدرت دارد، ولی فراتر از این کارهاست، و برای خدای تعالی مثالی فراتر است، ائمه علیهم السلام از باب تَكْرَم ذات خدای تعالی، و از باب این که خلق الله ناتوانند اولیای خلق او هستند.

خدایا وقتی مرا ایجاد کردی و مقام و منزلتشان در نزد خودت را به من شناساندی دیدم شفیعانی به تو نزدیک تر از ایشان وجود ندارد خدایا ایشان را به تو شفیع آوردم، با زبان پیامبران و اولیائت و داعیان به سویت، به من و به همه ی مخلوقات خبر داده ای که کسی به تو نزدیک تر از ایشان نیست، و (اطلاع داده ای که) اگر سائلی به حق ایشان از تو سؤال کند یا اگر کسی ایشان را به درگاہت شفیع بیاورد هر طوری که باشد او را دست خالی برنمی گردانی، بنده های گناهکارت را و مخالفان

امر و نهیت را که مستوجب خشمت شده اند فراخواندهای که به ایشان پناه ببرند و به آنان متوسل شوند، زیرا ایشان با اذن تو از غضب و خشمت آن ها را در پناه تو میگیرند، و خلق را دعوت کردی و به آن ها خبر دادی که ائمه علیهم السلام ابواب رحمت و رضای تو هستند پس هر کس به ایشان امیدوار شد و به ایشان پناه برد به رحمت و رضایت تو وارد شود و اگر چه بر تو گناه کرده باشد، و خیلی از احادیث که نقل کردیم به همین معانی دلالت دارند.

و از احادیثی که دلالت دارند خدای تعالی ایشان را مظاهر خود در میان خلق خود قرار داده حدیثی است که مرحوم محمد باقر مجلسی به طریق وجاده نقل کرده است.

و آن در کتاب انیس السمراء و سمیر الجلساء از جابر بن یزید جعفری از امام زین العابدین علیه السلام در حدیث طولانی نخ زرد ذکر شده است، تا این که گفته است: (ای جابر، اثبات توحید و شناخت معانی، اما اثبات توجید، شناختن خدای قدیم است، خدای قدیمی که (لا تُدْرِكُهُ الْاَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْاَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَيْرُ<sup>۱</sup>) دیده ها او را در نیابند و حال آن که او چشم ها را درمی یابد و او لطیف و خبیر است او پنهان و باطن است. - و به زودی خواهیم گفت چنان که خود را وصف فرموده است. - چنان که او را درک می کنی چنان که او خود را وصف کرده است، اما معانی، ما معانی و مظاهر او هستیم ما را از نور ذاتش به وجود آورده و امور بندگانش را به ما محول کرده است.<sup>۲</sup>

و از چیزهایی که دلالت دارند حضرات معصومین علیهم السلام، ارکان توحید و آیات و مقامات خدای تعالی هستند مقاماتی که

۱ - انعام ۱۰۳.

۲ - مصباح المتجهد ۸۰۳ و اقبال الاعمال ۲۱۴/۳ و مصباح کفعمی ۵۲۹.

در هیچ محلی برای آن ها تعطیلی وجود ندارد همان است که در دعای ماه رجب گذشت و ما بارها آن را از قول حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف ذکر کردیم (فَجَعَلْتَهُمْ مَعَادِنَ لِكَلِمَاتِكَ وَ اَرْكَانًا لِتَوْحِيدِكَ وَ آيَاتِكَ وَ مَقَامَاتِكَ الَّتِي لَا يَعْطِيلُ لَهَا فِي كُلِّ مَكَانٍ يَعْرِفُكَ بِهَا مَنْ عَرَفَكَ لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا اِلَّا اَنْهُمْ عِبَادُكَ وَ خَلْقُكَ.<sup>۱</sup>

و به این که ایشان معانی و بیوت و ابواب و حجت های خدای تعالی بر خلقش هستند اخباری را قبلا نقل کردیم احتیاج داشتی به آن ها مراجعه کن. و به این که خدای تعالی از همه ی مخلوقات برای ائمه ی اطهار علیهم السلام عهد و پیمان گرفته است.

از جمله خبری است که در مختصر بصائر سعد اشعری حسن بن سلیمان از کتاب معراج مرحوم صدوق به اسنادش به حضرت امام موسی بن جعفر علیهما السلام از پدرش از جدش روایت شده است: فرمود وقتی پیامبر به آسمان ها به معراج برده شد خدای عز و جل فرمود: (أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ<sup>۲</sup>) رسول خدا به آن چه از خدایش به او نازل شده ایمان آورد، رسول الله صلی الله علیه و آله گفت من عرض کردم: (وَ الْمُؤْمِنُونَ) و مومنان هم ایمان آوردند، خدای تعالی فرمود: راست گفתי، ای محمد برای امتت چه کسی را جانشین گذاشتی و او خود داناتر بود گفتم: بهترین فرد به اهل آن را، فرمود: ای محمد راست گفתי، من به زمین نگاه کردم و تو را از خلق زمین برگزیدم و آن گاه برایت اسمی از اسامی خودم مشتق کردم در جایی یاد نشوم مگر این که با من یاد میشوی، و من محمودم و تو محمد هستی، بار دیگر به آن نگاه کردم و از بین زمینیان علی را برگزیدم و او را وصی تو قرار دادم تو سرور

۱ - مجمع النورین مرندی ۲۱۴ و بحار الانوار ۱۳/۲۶.

۲ - بقره ۲۸۵.



پيامبران هستی و علی سرور اوصیاء، من تو و علی و فاطمه و حسن و حسین را از شبح نور آفریدم و سپس ولایت آنان را بر فرشتگان و دیگر مخلوقاتم عرضه کردم در حالی که ارواح بودند، هرکس قبول کرد در نزد من از مقربان شد و هرکس انکار کرد در نزد من از کافران شد، ای محمد به عزت و جلالم سوگند اگر بنده ای به من عبادت کند آن قدر که از نفس بیفتد یا مانند مشکی پوسیده شود و سپس به نزد من بیاید در صورتی که منکر ولایت آنان باشد او را به بهشتم داخل نمی کنم و او را به زیر سایه ی عرشم نمی برم.<sup>۱</sup>



امام علیه السلام فرمود:  
**فبحقهم الذی اوجبت لهم علیک**  
**اسألك ان تدخلني فی جملة العارفين بهم**  
**و بحقهم و فی زمرة المرحومین بشفاعتهم انک**  
**ارحم الراحمین**  
**و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و سلم كثيرا**  
**و حسبنا الله و نعم الوکیل**

می گویم: خدا را قسم می دهد به حق که برای ایشان بر خود واجب کرده است، چنان که اول ایشان را به حق خدای تعالی قسم داد. قسم دادن به ایشان را به حق خدای تعالی مقدم داشت چون حق او (به همه ی حق ها) سبقت دارد و اصیل و ذاتی است، و قسم دادن به خدای تعالی بر حق ایشان را به عقب انداخت برای این که فرع بر حق او سبحانه است و در ضمن حق ایشان تفضل و احسان خدای تعالی نسبت به ایشان می باشد، به همین لحاظ هم امام علیه السلام آن را مقید کرد به این که آن را بر خود واجب کرد نه که ذاتا بر او واجب بود، چون ذاتا هیچ چیزی بر خدای تعالی واجب نیست، و پیشتر در شرح حق توضیح داده شد که بالاترین حقی که خدای تعالی به ایشان علیهم السلام دارد این است که آن ها را خلق کرده و خاص خود کرده است و از بالاترین حق ایشان بر خدای تعالی این است که ایشان قیام کردند به آن چه خدای

تعالی از ایشان نسبت به خلق خود خواسته است به همان نحو که اراده کرده بود، و همین از حق او بر ایشان می باشد برای این که از بزرگ ترین نعمت ها بر ایشان بود، این نعمت را همدریف کرد با این سخن که (آن را بر خود واجب کرد) تا آن را تأکید کند، و این نعمتی بعد از نعمت می باشد، و این واجب کردن و توفیق دادن به این که به آن چه اراده فرموده قیام کنند بالاترین حق ایشان بر اوست.

و اسألك در قول امام هادی علیه السلام، شفاعت خواستن به حقی است که به آن سوگند یاد شده است، زیرا دعاء به شفیع است که خدای تعالی خبر داده هر کس او را بخواند دعایش را رد نمی فرماید.

(و ان تدخلني في جملة العارفين بهم و بحقهم) عبارت یاد شده شامل افراد زیادی است که به ایشان و به حقشان در مراتب معرفت شناخت دارند، و مراتب معرفت آنان تفاوت دارد، یعنی خدایا از تو درخواست می کنم مرا داخل کنی در زمره ی کسانی که به ایشان و به حق ایشان معرفت دارند، و قرینه ی (و ان تدخلني) به آن اشعار دارد به این که اگر این شفاعت طلبی نباشد استحقاق دخول به زمره ی عارفان را نمی یابد، و کلمه ی (جمله جایی به کار می رود که از روی تسامح اشیائی با هم جمع شوند که مانند هم و برابر هم نیستند، بنا بر این کلمه ی عارفین به عارف حقیقی یا حکمی یا شرعی یا عرفی یا لغوی صدق می کند. و در این سخن زائر به تقصیر یا قصور خود اعتراف می کند یا به یقینی عمل می کند که نسبت به قصور یا تقصیر خود دارد و نسبت به تقصیر یا قصور دیگری شک دارد.

و مراد از عارف، عارفی است که ایشان علیهم السلام را با معرفت نورانیت بشناسد، چنان که در حدیث علی علیه السلام از

سلمان و ابو ذر بنا بر روایت انیس السمراء آمده است<sup>۱</sup> و مراتب معرفت به طور جد متفاوت می باشند و این شرح مشتمل است به آن چه بودن همه ی آن ها در غیر اهل عصمت، محمد و آل محمد علیهم السلام ممکن نیست بیانیش.

## معرفت تفصیلی و اجمالی و تعرضی بر صوفی ها

ما در جاهایی از این کتاب به آن ها اشاره کردیم و عمده ی آن ها این است که اهل بیت علیهم السلام علامات و مقاماتی اند که در هیچ مکانی برای آن ها تعطیلی نیست، و هم ایشان معانی او هستند، و هم بیوت و خزانه های او هستند، و هم باب های او هستند، و هم کلیدهای غیب اند یعنی کلیدهای خزانه و غیب او هستند. و تفاوت مراتب اهل هر مقامی در اجمال یا در تفصیل در صرف اعتقادات و در خصوص آن ها یا در عمل به مقتضای عقیده با زبان یا ارکان یا در هر دو با هم نزدیک است به شمارش نیایند، بلکه از مقوله ی تشکیک است و مراد از عارف به حق ایشان جایی که از او مطلوب یا مشترط است در اعمال، یا عارف به ایشان قبول کند که ایشان امامانی اند که اطاعت کردن از ایشان در نزد خدای تعالی واجب می باشد و این که ایشان بر خلق الله حجت هستند، و مراتب اهل این مقام در آن چه ذکر کردیم از تفصیل و اجمال و عمل و قول چنان که گذشت به همان صورت گوناگون است، و گاه حقی وجود دارد که در شنیدن می شناسد بی آن که در عیان یا با دلیل یا به اجمال یا به تفصیل بشناسد،

چنان که در کتاب الخرائج و الجرائح و در کتاب احتجاج به سندش به کامل بن ابراهیم مدنی از امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف وارد شده است در بخشی از حدیث می خوانیم که

ابراہیم گفت گوینده ای به من گفت: ای کامل بن ابراهیم، بر خود لرزیدم و به دلم افتاد که بگویم: لیبیک ای آقای من، پس فرمود: به نزد ولی خدا آمده ای از او پرسی به بهشت وارد نمی شود مگر کسی که معرفت تو را داشته باشد، در معرفت مانند تو باشد) و عقیده ی تو را داشته باشد، عرض کردم: به خدا سوگند همین طور است. فرمود: در این صورت به خدا سوگند افراد اندکی داخل آن خواهند شد، به خدا سوگند قومی به بهشت وارد خواهند شد که به ایشان حقیه می گویند، عرض کردم: آن ها چه کسانی هستند؟ فرمود: قومی هستند که با محبتی که به علی بن ابی طالب دارند به حق او سوگند می خورند و حال آن که حق و فضل او را نمی شناسند.<sup>۱</sup>

شیخ ما شیخ حسین بن محمد بن جعفر ماحوزی در شرح حدیث بالا گفته که: یعنی قومی به اجمال می دانند واجب است به خدای تعالی و پیامبرش و ائمه صلوات الله علیهم شناخت داشته باشند اما به تفصیل ایشان را نمی شناسند، و احادیثی که دلالت دارند معرفت اجمالی کفایت می کند زیاد هستند، مرحوم کلینی بخشی از آن ها را روایت کرده و بعید نیست به همان معرفت اجمالی کفایت و به توصیف آن ها حکم شود، و دلیلی به معتبر بودن معرفت تفصیلی اقامه نشده است تدبر کن.

مراد آن مرحوم از جمله ی (دلیلی به معتبر بودن معرفت تفصیلی اقامه نشده است) اگر به اعتبار صدق اسم معرفت باشد چنان است که آن مرحوم گفته است، زیرا اگر برای مکلف معرفت اجمالی حاصل شد و تا زمانی که بمیرد به گمراهی نیفتاد امید است نجات پیدا کند، و اگرچه ناگزیر باید در روز قیامت تکلیف او تجدید شود الا این که مرگ او بدون گمراهی نشان

نجات او می باشد و خدای سبحان بهتر می داند.

و اگر مطلق معتبر بودن را در نظر گرفته باشد (مطلب چنان نیست که وی گفته است بلکه) اخبار به معتبر بودن دلیل تفصیلی فراوان است وقتی معرفت کامل را خواسته باشیم بلکه در آن ها دلالت هست به معتبر نبودن دلائل اجمالی.

چنان که در کافی، طلحة بن زید روایت کرده و گفته: از امام صادق علیه السلام شنیدم فرمود: (الْعَامِلُ عَلَيَّ غَيْرَ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلَيَّ غَيْرِ الطَّرِيقِ لَا يَزِيدُهُ سُرْعَةَ السَّيْرِ إِلَّا بُعْدًا) آن که به کار بصیرتی ندارد ورود او در آن کار به کسی می ماند که بی راهه می رود سرعت سیر او جز این که او را از مقصد دور کند برایش فایده ی دیگری ندارد.<sup>۱</sup>

در همان کتاب است که رَسُولُ اللَّهِ ص فرمود: (مَنْ عَمَلَ عَلَيَّ غَيْرَ عِلْمٍ كَانَ مَا يُفْسِدُ أَكْثَرَ مِمَّا يُصْلِحُ) هر کس بدون آگاهی عمل کند آن چه خراب می کند از آن چه اصلاح می کند بیشتر خواهد شد.<sup>۲</sup>

در همان کتاب از حسن بن جهیم آمده که به حضرت ابو الحسن علیه السلام عرض کردم: (إِنَّ عِنْدَنَا قَوْمًا لَهُمْ مَجِيَّةٌ وَ لَيْسَتْ لَهُمْ تِلْكَ الْعَزِيمَةُ يَقُولُونَ بِهَذَا الْقَوْلِ. فَقِيلَ: لَيْسَ أَوْلِيكَ مِمَّنْ عَاتَبَ اللَّهُ إِنْ مَا قَالَ اللَّهُ فَأَعْتَبُوا يَا أَوْلِي الْأَبْصَارِ<sup>۳</sup>) مردمی با ما زندگی می کنند که به شما محبت دارند ولی آن عقیده را ندارند که ما داریم، حضرت فرمود: ایشان از افرادی نیستند که خدای تعالی ایشان را سرزنش کند ولی فرموده است: ای صاحبان بصیرت عبرت بگیرید.<sup>۴</sup>

۱ - کافی ۱/۴۳ و محاسن برقی ۱/۱۹۸ و امالی صدوق ۵۰۷.

۲ - کافی ۱/۴۴.

۳ - حشر ۲.

۴ - کافی ۱/۱۱ و جامع احادیث الشیعه ۱/۳۴۵.

و غیر این خبرها که دلالت دارند معرفت اجمالی محل شبیهه بوده و نادرست است و نشانه ی نادانی می باشد، چنان که خیلی ها را دیده ایم معرفت اجمالی دارند ولی در پای امتحان به معرفت تفصیلی بر خلاف حق، اظهار نظر می کنند، زیرا معرفت اجمالی بین مسلمانان متداول است، ولی وقتی امتحان شوند یا به سخن بیایند کفر می گویند، شخصی را می شناختم که اهل مذهب حق بود و به ولایت و به برائت اعتقاد داشت و ظاهر الصلاح و زاهد و اهل عبادت بود، پس از نماز نشستم تا جماعت را موعظه کنم و بعضی از معارف را به آنان بیاموزم نزدیک من نشسته بود خواستم بگویم: که خدای تعالی به چیزی از مخلوقاتش شباهت ندارد و در مکان و جهتی نیست و ...و... آن مرد اعتراض کرد گفتم: حرف نزن چون پیش خودم گفتم ممکن است کفر بگوید گفتم: ساکت باش حرف نزن ولی نتوانست خود را نگه دارد و اظهار داشت: (شب گذشته خدایم را در خواب دیدم و دو توله سگ جبرئیل و میکائیل هم نزدش بودند) و من می گفتم نگو نگو، با این که عقیده داشت خدای تعالی به چیزی شبیه نیست و فرشتگان توله سگ نیستند اما با زبان چنین می گفت. صاحب معرفت اجمالی وقتی حرف بزند مانند این ها را می گوید ریشه ی این کفریات نداشتن معرفت تفصیلی است آری کسانی که معرفت اجمالی دارند گاه از گمراه شدن مصون می مانند و نجات پیدا می کنند، و فرمایش امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف به کامل بن ابراهیم در باره ی کسانی است که معرفت اجمالی دارند و خدای تعالی آن ها را از گمراهی مصون داشته است و اغلب دارندگان معرفت اجمالی بلکه اغلب دارندگان معرفت تفصیلی در دین خود، راه را گیم می کنند آیا نشینیده ای که خدای تعالی فرموده است: (أَحْسَبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا



أَمْنَا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ<sup>(۱)</sup> آیا مردم گمان می کنند وقتی گفتند ایمان آوردیم رها شوند و به پای امتحان کشیده نشوند؟ و امیر مومنان علیه السلام در نهج البلاغه گفته است: (لَتُبْلَيْنَنَّ بَلِيلَةً وَ لَتُعْرَبَيْنَنَّ عُرْبِيَةً وَ لَتَسَاطِنَنَّ سَوَاطِنَ الْقَدْرِ حَتَّى يَعودَ أَسْفَلُكُمْ أَعْلَاكُمْ وَ أَعْلَاكُمْ أَسْفَلُكُمْ وَ لَيَسْبِقَنَّ سَبَّاقُونَ كَانُوا قَصْرُوا وَ لَيَقْصُرَنَّ سَبَّاقُونَ كَانُوا سَبَّاقُوا)<sup>(۲)</sup> حتما و بسختی مورد آزمایش قرار می گیرید و هر آینه غربال می شوید، مانند محتوای دیگ به هنگام جوشیدن زیر و رو خواهید شد تا جایی که زیر دست شما فرادست شما خواهد شد و فرادست شما زیر دست خواهد افتاد، جلو خواهند افتاد افرادی که عقب مانده بودند و عقب خواهند ماند افرادی که جلو افتاده بودند.

آری اگر معرفت تفصیلی ذوقی و عیانی بوده و بر خلاف سخن اهل عصمت علیهم السلام نباشد به این معنی که اهل بیت علیهم السلام همان را می گویند که این استدلال کننده میگوید و از صدق او خبر می دهند (این عارف اهل نجات است) نه این که سخن ایشان را از ظاهرش برگرداند و ادعاء کند که معنی سخنشان این است، این کار گمراهی است، بلکه شرط صحت عقیده ی استدلال کننده به این است که بدون تأویل دو شاهد برایش وجود داشته باشد:

شاهد اول، کلام معصوم علیه السلام با ظاهرش و با باطنش که با ظاهرش موافق است.

شاهد دوم، عقیده ی او با ظاهر سخن عوام مسلمانان مومن مطابق باشد نه آن چنان که سابقا گفتیم تأویل می کنند. چون آن چه اهل تأویل می فهمند با حق منافات دارد ولی ظاهر سخنشان درست است.

۱ - عنکبوت ۲.

۲ - نهج البلاغه ۴۷/۱ و عیون الحم و المواعظ ۵۰۷.

مثال گفته ی ما این است که کلام معصوم هم در ظاهر و هم در باطن صراحت دارد به این که خدای تعالی بر هر چیزی توانایی دارد و ظاهر سخن عوام مومنان هم همین است و از جمله این که خدای تعالی قدرت دارد به این که اگر بخواهد همه ی مردم را هدایت کند، و قرآن از این مقوله ی صریح پر می باشد و سخنان ائمه علیهم السلام و سخن عوام شیعه هم به ظاهر با قرآن مطابقت دارد، پس اگر یکی با دلائل تفصیلی و ذوقی تعمق کرد و گوهرهای علمش را از دریای معرفت استخراج کرد منطبق با آن چه گفتیم آن معرفت حق است و دلیل تفصیلی درست می باشد.

### صوفی ها نظرات خلاف اصولی دارند

در صورتی که بعضی از اهل تعمق می گویند: اگر خدای تعالی هدایت کند آن کسی را که می داند کافر است علم او به جهل تبدیل می شود، یا می گوید: حقایق اشیاء مجعول نیستند، بلکه صورت هایی علمی هستند، و تبدیل آن ها امکان ندارد برای این که انقلاب حقایق محال است، و لازم می آید آن شیئی همان نباشد که بود زیرا آن چه تغییر یافته غیر از اولی است، و مانند این مقالات فاسد، چنان که آدم نماهای صوفی ها می گویند و کسانی که در مسلک آن ها سلوک می کنند، مانند ملا محسن، او در کتابش وافی در باب شقاوت و سعادت و غیره محال دانسته که خدای تعالی همه را هدایت کند برای این که آن ها از خودشان به او علم نداده اند و علم عالم از معلوم استفاده می شود و این بدان جهت است که وی کتابش را از کلام عبد الرزاق کاشانی در شرح فصوص ممیت الدین بن عربی پر کرده با این حال خیال می کند مذهب ائمه علیهم السلام همین است و حال آن که ائمه از این مذهب بیزارند، چگونه چنان باشد در صورتی که خدای تعالی می فرماید: (وَلَوْ

شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ<sup>۱</sup> اگر خدای تعالی بخواهد همه را بر جاده ی هدایت جمع می کند، بنا بر این از افراد نادان نباش.

می گویم: ممیت الدین و عبد الرزاق و پیروانشان از کسانی هستند که خدای تعالی در این آیه آن ها را در جرگه ی نادانان منظور کرده است، اگر خواستی به درستی سختم پی ببری در وافی به همان محلی مراجعه کن که اشاره کردم، خواهی دید همان طور است که ذکر کردم و عبارتش به عینه عبارت عبد الرزاق در شرح فصوص است، و از همه ی عوام مسلمانان سؤال کن (خواهی دید همه) می فهمند که خدای تعالی توانایی دارد که همه ی خلق را هدایت کند، و اگر بخواهد همه ی مردم را هدایت می کند، و کلام اهل عصمت علیهم السلام نیز همین است.

اما سخن صوفی ها بر خلاف آن می باشد آن ها می گویند خدای تعالی نمی تواند این کار را انجام بدهد!

اما این که قبلا گفتم: (کلام معصوم علیه السلام با ظاهر و با باطنش که با ظاهرش موافق است) برای این بود که از ادعای باطل صوفیان احتراز کنم زیرا آنان می گویند: این سخن ما مراد امام علیه السلام است ولی قشری ها آن را نمی فهمند، ملاحظه می کنیم آنان کلام امام را تأویل می کنند و معنایی از آن می گیرند که با ظاهر سخن امام مخالف است و با قرآن مخالف است و مخالف است با آن چه خدای تعالی و رسول او در نهاد مسلمانان قرار داده اند و خدای تعالی به زودی جزای توصیف آنان را خواهد داد ، سَيَجْزِيهِمْ وَصَفَهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ<sup>۲</sup>.

۱ - انعام ۳۵.

۲ - انعام ۱۳۹.



## امام هادی علیه السلام فرمود: و فی زمرة المرحومین بشفاعتہم

و قول امام هادی علیه السلام (و فی زمرة المرحومین بشفاعتہم) عطف به جمله ی قبل است و زمره به معنی جماعت است و معنی این است که: ای کسی که به ایشان فضیلت داده ای و به ایشان اذن داده ای که شفاعت کنند، و به ایشان در این اختیار داده ای تا از هر کس خواستند شفاعت کنند، تو را سوگند می دهم بحقی که از خودت به ایشان واجب کرده ای شفاعتشان را قبول کنی و خواسته ی ایشان را رد نکنی، از تو می خواهم مرا نیز در جمع کسانی وارد کنی که با شفاعتشان برحمت نائل می شوند، برای این که من به درگاهت تقرب جستم با آن چه ایشان تقرب جستند از ولایت و محبت اولیائت و براءت و دوری و بغض از دشمنانت، خدایا از تو التماس کردم به حق خودت که ایشان در پیشگاه تو شفیعان گناہانی باشند که بین من و تو وجود دارند، و از تو درخواست کردم به حق ایشان و متوسل شدم به ولایت و محبت و براءت از دشمنان و طلب شفاعت از آنان و سوگند دادن به حقت و حقشان بر تو، که با شفاعتشان سبب رحمت به دوستانشان شده است و از دری وارد شدم که دستور داده بودی از آن در به سوی تو بیایند، پس خدایا مرا با شفاعتشان به جمع کسانی وارد کن که مشمول رحمت تو می شوند، زیرا در سایه ی نعمتت با وعده ای که در

کتابت و با زبان اولیائیت داده ای من یکی از آن ها هستم و تو  
(لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ<sup>۱</sup> . وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ<sup>۲</sup>) در وعده خلاف نمی  
کنی و از همه ی مهربان ها مهربانتری.

أَنَّكَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ گفت تا اشاره باشد به این که آن چه  
من زائر انجام دادم و با آن ها به بارگاہت تقرب جستم آن ها  
سبب نمی شوند استحقاق پیدا کنم من در جمع عارفان به  
ایشان و به رحمت رسیدگان با شفاعت ایشان باشم، بلکه آن  
ها را انجام دادم تا با فقر و نیاز و ناتوانی که دارم محبت و  
مهربانی تو را جلب کنم زیرا که تو از همه مهربان تری.

أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ گفت زیرا خدای تعالی به ما فرمان داد که  
هر کس از ما همان را به جای آورد که ما به جای آوردیم و  
به وسیله ی محبوب ترین و عزیزترین فرد به او تقرب جستیم  
و کسی که وعده دهد هر کس به وی تقرب بجوید او را گرمی  
می دارد و از او می پذیرد، و وعده داد هر کس دوست بدارد آن  
را که او دوست می دارد و دشمن باشد با کسی که او را دشمن  
میدارد و فرمانش را در کارهای خیر اطاعت کند و از کارهای بدی  
که نهی کرده اجتناب کند عذرش را می پذیریم و گنااهش را  
می بخشیم و او را به خود نزدیک می کنیم و به او محبت و  
مهربانی می کنیم ای خدا تو به این ها سزاوار هستی و تو  
مهربانترین هستی.

برای این که (لطف خود را) با رحمت به بندگانت آغاز کردی  
و آن ها را با رحمتت آفریدی، و با رحمتت به آنان نعمت را  
عظیم ساختی و با رحمتت به آن ها روزی دادی و به ما دستور  
دادی محبت کنیم، و حال آن که از فاضل رحمتت به ما جزئی از  
یک صد جزئش رسیده و با زبان پیامبر و با زبان اولیائت صلی

۱ - آل عمران ۱۹۴.

۲ - اعراف ۱۵۱ و انبیاء ۸۳.

الله علیهم اجمعین، به ما وعده داده ای جزئی را که با فاضلش به ما رحم کردی و از ما خواستی با همین فاضلی که جزئی از هفتاد جزء است با دیگران مهربان باشیم وعده دادی که این جزء را اضافه می کنی به رحمتی که ذخیره کرده ای یعنی به نود و نه جزء باقی مانده و با آن به بندگان رحمت می کن .

### در معنی بسم الله الرحمن الرحیم

و در معنی الرحیم بسم الله الرحمن الرحیم در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام آمده است: اما الرحیم، امیر مومنان علیه السلام فرمود: (رحیم بعباده المومنین) یعنی به بندگان مومنش رحیم و مهربانست، و از رحمت اوست که صد رحمت خلق کرد، و یک رحمت از آن ها را برای همه ی خلق، اختصاص داد با آن رحمت مردم به هم محبت می کنند و مادر به بچه اش محبت می کند، و مادران حیوانات به بچه هایشان مهربانی می کنند، روز قیامت که شد این یک رحمت را به نود و نه رحمت دیگر اضافه می کند و با آن ها به امت محمد صلی الله علیه و آله محبت می کند پس از آن، ایشان را شفیع می کند تا شفاعت کنند هر کسی از اهل ملت را که می خواهند، حتی یکی به نزدش می آید و می گوید: برای من شفاعت کن، میپرسد: شما به من چه حقی را دارید؟ جواب می دهد روزی به تو آب دادم به یادش می آید و برای او شفاعت می کند دیگری می آید و می گوید: در گردن تو حقی دارم می پرسد چه حقی داری؟ می گوید: در روزی گرم زیر سایه ی دیوار من نشستی، برای او هم شفاعت میکند و شفاعتش قبول می شود، مرتباً شفاعت می کند حتی در باره ی همسایگانش و رفقاییش و آشنایانش، و مومن در نزد خدای تعالی گرامی تر از آن می باشد که گمان می کنید.<sup>۱</sup>

۱ - تفسیر امام حسن عسکری ۳۷ و بحار الانوار ۴۴/۸ و مکیال المکارم اصفهانی ۱/۲۲۳.

خدایا تو ارحم الراحمینی، برای این کہ خواسته ای بندگان  
 محبت کنند و مهربان باشند و حال آن کہ فقیر و نیازمندند و  
 خود از فاضل جزئی از رحمتت به آن ها محبت کردی و حال  
 آن کہ غنی و بی نیاز مطلق هستی، به چیزی نیاز نداری،  
 کریمی هستی کہ هر چه عطایش بیشتر شود کرم و جودش  
 افزون می شود و رحمتت همه را فراگرفته است، پس توبه هر  
 کار زیبا سزاوارتر هستی.

## از معانی صلوات

### قول امام علیہ السلام : و صلی اللہ علی محمد و آلہ الطاہرین

معنی صلوات از جانب خدا و فرشتگان و مردم پیشتر بیان شد  
 و ان شاء اللہ مخفی نیست بر کسی کہ به آن جا مراجعه کند  
 ما گفتیم:

الف: صلاة از صله مشتق است پس با توجه به این معنی  
 خدای تعالی، به اقتضای تفضل و کرمش به پیامبر و اهل بیتش  
 با توجه به قابلیت و استعدادشان از همه ی خیرها چیزهایی را  
 عطا می کند کہ راضی باشند. صلی اللہ علیہم. و (نیز) با دعای  
 هر کسی کہ در گردنش نسبت به ایشان، شکر نعمت هدایت  
 و تعلیم و یاری و توفیق به اطاعت الهی و ایمان وجود دارد، و  
 (نیز) شکر بابت کبری و وساطت عظمی در رابطه با هر چیزی  
 از احوال خلق و رزق و حیات و ممات و نعمت ها و مددہایی کہ  
 از خدای تعالی به ایشان می رسد، چون همه ی چیزهایی (کہ  
 گفتیم) به واسطه ی ایشان به خلق می رسد.

ب: یا از وصل مشتق است و با توجه به این کہ خدای سبحان



، به پیامبرش و اهل بیت او علیهم السلام هر خیر مطلوب و امر مرغوب را رسانده است.

ج: یا از وصله مشتق است، یعنی وسیله ای که با آن می شود به مقصد رسید، برای این که صلاة سبب می شود انسان به قرب الهی برسد و خدای سبحان به اقتضای کرم و تفضلش به پیامبرش و اهل بیتش صلوات الله علیهم، به موجب قابلیت ها و استعدادهایی که دارند اسباب تقرب و تکریم و تشریف و نیابت و وسیله و غیره را به ایشان نازل کرده است و همین طور با دعای خلق از همه ی جهاتی که به طاعات الهی راه داشته اند و آن بزرگواران علیهم السلام اهل آن بوده اند.

قمی در تفسیر (إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا<sup>۱</sup> گفته است: صَلَّواتِ خدای تعالی بر آن حضرت، تزکیه و ثناء به آن حضرت است و صلوات فرشتگان مدح آن بزرگوار و صلوات مردم تصدیق حضرت رسول و اقرار به فضل او و دعای آن ها بر اوست، و سلموا تسلیما یعنی در امر ولایت و در هر چه آورده است تسلیم او باشید.<sup>۲</sup>

و در ثواب الاعمال از حضرت امام موسی بن جعفر علیهما السلام در جواب سؤال از معنی صلوات خدا و صلوات فرشتگان و صلوات مومن نقل شده که فرمود: صلوات خدای تعالی رحمت او بر آن حضرت است و صلوات فرشتگان تزکیه ی آن حضرت از جانب ایشان و صلوات مومنین دعای آن ها نسبت به آن حضرت است.<sup>۳</sup>

و در معانی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در پاسخ

۱ - احزاب ۵۶.

۲ - تفسیر قمی ۱۹۶/۲.

۳ - ثواب الاعمال ۱۵۶ و تفسیر صافی ۲۰۱/۴.

ہمان آیہ (یہ ابو حمزہ) آمیدہ است کہ فرمود: الصَّلَاةُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَرَحْمَةٍ وَمِنَ الْمَلَائِكَةِ تَزْكِيَةٌ وَمِنَ النَّاسِ دُعَاءٌ وَأَمَّا قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا فَإِنَّهُ يَعْني التَّسْلِيمَ لَهُ فِيمَا وَرَدَ عَنْهُ قِيلَ فَقُلْتَ لَهُ كَيْفَ نَصَلِّي عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ قَالِ تَقُولُونَ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَصَلَوَاتُ مَلَائِكَتِهِ وَآبِيَاءِهِ وَرُسُلِهِ وَجَمِيعِ خَلْقِهِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَالسَّلَامَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ قِيلَ فَقُلْتَ فِيمَا ثَوَابٌ مِّنْ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ ص بِهِذِهِ الصَّلَوَاتِ قَالَ الْخُرُوجُ مِنَ الذُّنُوبِ وَاللَّهِ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ أَصَلَوَاتِ خَدَايَ تَعَالَى رَحِمْتَ اسْتِ وَصَلَوَاتِ فَرِشْتِغَانِ تَزْكِيَةٍ اسْتِ وَصَلَوَاتِ مَرْدَمِ دَعَايَ بِهِ أَنْ حَضَرْتَ اسْتِ، (ابو حمزہ گفتہ) از آن حضرت پرسیدم چگونه بر محمد و آل او صلوات بفرستیم؟ فرمود: بگوئید: صلوات خدا و صلوات فرشتگانش و پیامبران و رسولانش و همه ی مخلوقاتش بر محمد و آل محمد باشد و سلام بر او و بر ایشان باد و رحمت و برکات خدای تعالی بر ایشان باشد. عرض کردم: ثواب کسی کہ این صلوات را بہ پیامبر می فرستد چیست؟ فرمود: بیرون رفتن از همه ی گناہان، بہ خدا سوگند مانند روزی کہ از مادرش متولد شدہ است.

باید بدانی کہ بین علماء معروف این است کہ صلوات فرشتگان طلب مغفرت است، و فرشتگان خدا را تسبیح می گویند و برای مومنان مغفرت می خواهند چنان کہ آیہ ی (الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتٍ عِدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ٤ ) فرشتگان حاملان عرش و فرشتگان پیرامون آن، بہ تسبیح حمد او مشغولند و بہ او ایمان دارند و

۱ - وسائل الشیعه ۱۹۶/۷.

۲ - غافر ۷ تا ۹.

برای اهل ایمان از خدای سبحان آمرزش می خواهند و می گویند: ای خدایی که علم و رحمت همه را فراگرفته گناه آنان را ببخش که توبه کرده و راه رضای تو را می پیمایند، و آنان را از عذاب دوزخ محفوظ دار، پروردگارا و آنان و پدران و مادران و هم همسران و فرزندان شایسته ی آنان را به بهشت های عدنی وارد کن که به ایشان وعده کردی، همانا تو خدای توانا و حکیمی هستی، خدایا و ایشان را از بدی ها باز دار، چون هر کس را از بدی ها بازداری در حق او رحمت و عنایت کرده ای و به حقیقت آن رستگاری و پیروزی بزرگی در آخرت می باشد.

خدای تعالی حال سومی برای فرشتگان ذکر نکرده است، شاید استغفارشان برای مومنان امت حضرت استغفار بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله است یا این که ائمه علیهم السلام چون گناهان شیعیانشان را تحمل کرده اند به خاطر همان گناهایی که از شیعیانشان تحمل کرده اند برای خودشان آمرزش می خواهند، و استغفار فرشتگان برای محمد و آل محمد علیهم السلام صلوات ایشان بر آن هاست، و همان آمرزش خواهی ایشان برای شیعیان ایشان می باشد چون وقتی برای شیعیانشان آمرزش بخواهند گناهایی که به خود تحمیل کرده بودند از آن ها ساقط می شود چنان که در عیون از حضرت امام رضا علیه السلام در باره ی همان آیات وارد شده است که حضرت گفت: (لذین آمنوا بولایتنا).<sup>۱</sup>

و در کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود:  
(إِنَّ لَهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَلَائِكَةَ يُسْقِطُونَ الذُّنُوبَ عَنِ ظُهُورِ شِيعَتِنَا كَمَا يُسْقِطُ الرِّيحُ الْوَرَقَ فِي إِوَانِ سَقُوطِهِ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ

۱ - عیون اخبار ارضا علیه السلام ۲۳۷/۲ و تفسیر نور الثقلین ۱۸۹/۳. و علل الشرایع ۵/۱ و کمال الدین ۲۵۴.

آمَنُوا اسْتَغْفَرُوهُمْ وَ اللَّهُ لَكُمْ دُونَ هَذَا الْخَلْقِ) خدای تعالی فرشتگانی دارد که گناهان را از گردن شیعیان ما می اندازند چنان که باد برگ ها را از درختان می ریزد، و این قول خدای تعالی است: (الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا) آنان که حاملان عرش اند به خدای تعالی تسبیح و حمد می گویند و آمرزش می خواهند برای کسانی که ایمان آورده اند، به خدای تعالی سوگند آمرزش خواهی فرشتگان برای شما شیعیان است نه برای دیگر خلق.<sup>۲</sup>

وقتی گناهانشان با آمرزش خواهی فرشتگان بریزد چیزی نمی ماند که ائمه علیهم السلام از طرف آن ها آن را متحمل شوند، و آن چه در اخبار گذشته در تفسیر صلوات فرشتگان آمده که صلوات آنان بر پیامبر، برای تزکیه ی او صلی الله علیه و آله است، شاید مراد این باشد که وقتی فرشتگان برای شیعیان آمرزش خواستند و گناهان ایشان بخشیده شد آن حضرت از تحمل گناهانشان آسوده شده و از خلق و خوهای زشتی که همان گناه ها هستند پاک خواهد شد پس معنی این که صلوات فرشتگان برای تزکیه ی آن حضرت است این است که صلواتشان آمرزش خواستشان برای آن حضرت است از چیزهایی که اگر استغفارشان نبود باید آن خلق و خوهای زشت را که گناهان شیعه است تحمل می کرد، پس صلواتشان بر او استغفار برای او از همین گناهان است.<sup>۳</sup>

چیزی باقی ماند و آن این است که استغفار فرشتگان پس از آن است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گناهان شیعه

۱ - غافر ۷ تا ۹.

۲ - روضه ی کافی ۳۴/۸ و تفسیر نو الثقلین ۵۱۱/۴ و تفسیر صافی ۳۳۵/۴

۳ - در علل الشرایع صدوق ره حدیثی طولانی نقل کرده از امام صادق علیه السلام که فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفت: یا علی خدای تعالی گناهان شیعیان تو را بر من حمل کرد و سپس آن ها را آمرزید و قول خدای تعالی این است: لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر، فتح ۲. به غایة المرام ۳۸۲/۶ هم مراجعه کنید.

را بر خود هموار کرده است؟ یا می خواهند گناهان شیعیان آمرزیده شود پیش از آن که آن حضرت متحمل آن ها بشود؟ در این جا دو احتمال وجود دارد: احتمال اول، ظاهر صلواتشان یعنی استغفارشان بر آن حضرت می باشد و حال آن که آن حضرت صلی الله علیه و آله خود هیچ گناهی ندارد چنان که در قول امام صادق علیه السلام در تفسیر قول خدای تعالی (لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ) <sup>۱</sup> گذشت وقتی از معنی آیه از حضرت سؤالی کردند فرمود: (مَا كَانَ لَهُ ذَنْبٌ وَلَا هُمْ بِذَنْبٍ وَ لَكِنَّ اللَّهَ حَمَلَهُ ذُنُوبَ شِيعَتِهِ ثُمَّ غَفَرَهَا لَهُ) <sup>۲</sup> یعنی گناهی نداشت و گناهی را قصد نکرد ولی گناهان پیروانش را بر او حمل کرد و سپس آن ها را آمرزید.

احتمال دوم، از ظاهر آیات گذشته (وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا) <sup>۳</sup> این استغفار در واقع برای آن حضرت و اهل بیت او صلی الله علیهم می باشد پس استغفار برای ایشان است و اگر چه در ظاهر برای شیعیانشان واقع شود، و از این نظر علماء گفته اند: صلوات فرشتگان استغفار است به علاوه ی این که ائمه علیهم السلام گفته اند: استغفارشان برای تزکیه ی آن حضرت است و تزکیه در لغت به معنی پاک کردن از خلق و خوهای زشت است با توضیحی که دادیم ان شاء الله تعالی منافاتی در بین نیست.

## وجوب صلوات بر محمد و آل محمد علیهم السلام

و باید بدانیم که علماء در این که صلوات بر آن حضرت به موقع ذکرش واجب است یا نه؟ اقوالی گوناگون دارند و این جا محل بیان آن ها نیست، و اگر چه قول صحیح در نزد من

۱ - فتح ۲.

۲ - تفسیر قمی ۳۱۴/۲ و تفسیر صافی ۳۷/۵.

۳ - غافر ۷.

و جوب است ولی نه فوری فوری و نه با تأخیر تأخیر، با جمع بین روایاتی که به فوریت دلالت دارند و از تأخیر نهی می کنند و روایاتی که به فاصله دلالت دارند چنان که در دعاهای وارده از ایشان بین یاد آن حضرت و بین صلوات به آن حضرت به قدر دو یا سه یا چهار سطر فاصله افتاده است.

از سخن اصحاب چنین برمی آید که صلوات فرستادن به غیر پیامبر صلی الله علیه و آله از انبیاء و رسولان و نه اهل بیت او واجب نیست، اما از فرستادن صلوات بریده به آن حضرت نهی شده است و آن این است که بر او صلوات بفرستند و با او به اهل بیتش صلوات نفرستند.<sup>۱</sup>

و معروف از مذهب حمل کردن این نهی به کراهت است و داخل کردن ایشان در حین صلوات فرستادن بر او مستحب می باشد، و آن چه من می فهمم نهی در حقیقت برای تحریم است و این تحریم، متوجه دشمنان و پیروان ایشان می باشد که به اهل بیتش صلوات نمی فرستند، لا اقل این است که آنان ترک کرده اند آن چه را که خدای تعالی مستحب کرده است، و آن را حرام یا مکروه کرده اند، در این صورت نهی، چیز زایدی خواهد بود که بر حقیقت او در حقشان اضافه شده است مضافاً بر این، خدای سبحان اهل بیت آن حضرت را به او ملحق کرده چنان که امیر مومنان علیه السلام در خطبه ای که گذشت فرمود: فعلاهم بتعلیته و سما بهم الی رتبه.<sup>۲</sup>

و در تفسیر فرات بن ابراهیم به سندش به امام جعفر صادق از امام حسن علیهما السلام در حدیثی طولانی آمده تا این که فرمود: (خدای تعالی نماز در مسجد پیامبر را هزار برابر نماز در دیگر مسجدها قرار داده الا در مسجدی که آن را ابراهیم النبی در

۱ - کشف الغمه ۲۱۹/۱.

۲ - مصباح المتجهد ۷۵۳ و تحف العقول ۲ و میزان الحکمه ۲۵۵۴/۳

مکه بنا کرده است به خاطر رسول خدا و فضل و علم او صلی  
الله علیه و آله، سپس گفت: (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِي مُحَمَّدٍ  
كَمَا صَلَّيْتَ عَلَيَّ إِبْرَاهِيمَ وَ آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ فَحَقْنَا عَلَيَّ  
كُلِّ مُسْلِمٍ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيْنَا مَعَ الصَّلَاةِ عَلَيْهِ فَرِيضَةٌ وَاجِبَةٌ مِنَ اللَّهِ<sup>۱</sup>)  
(احتمالاً مراد از فريضة ی واجبہ برای تاکید در استحباب است  
یا وجوب بر منکران یا کسانی از اهل خلاف که آن را مکروه  
می دانند به قرینه ی قول آن حضرت (علي کل مسلم) برای  
هر مسلمانی مستحب یا واجب است حين صلوات فرستادن  
به رسول الله به ما هم صلوات بفرستد چرا که از جانب خدا  
فريضة ی واجبہ است.

## اعراب کلمه ی آل

اگر بگویی ادبای زبان عرب، آل را (در صلی الله علي محمد و آله)  
نصب می دهند چون عطف بر ضمیر را بدون حرف جر قبیح  
می دانند بلکه بعضی از این مینع می کنند و اغلیب جائز بودن  
جر است و گاه در (وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحَامَ<sup>۲</sup>) (ارحام  
را با جر خوانده اند، این را اهل لغت می دانند اما آن چه در  
کتاب های دعاء از ایشان روایت و اعراب آن ها تصحیح شده  
همه با جر آله است و در احادیث و دعاهايشان کمتر دیده شده  
که در موضع نصب باشد بر حسب آن چه از ایشان وارد شده  
است، مگر در جاهائی که فتحه با خط قرمز گذاشته شده که  
این اعراب کار راویان و نقل کنندگان است که به اصل ادبیات  
عرب توجه داشته اند.

جواب مسائل شیخ ناصر جبیلی احسائی را دیدم که آن ها را  
از شیخ حسین بن شیخ محمد بن جعفر ماحوزی سؤال کرده

۱ - تفسیر فرات ۱۷۰ و کتاب سلیم بن قیس ۴۸۱ و بحار ۲۶/۲۵۴.

۲ - نساء ۱/.

بود خدا به هر دو رحمت فرماید، یکی از مساله ها همین بود و مرحوم شیخ حسین ماحوزی به این معنی جواب داده بود: (در اکثر دعاهایشان جر است و در خیلی از آن ها نصب است و اصل قاعده را ذکر کرده است) آن مرحوم در جوابش نظر داشته به آن چه در نحو مقرر شده است، و گر نه (روایات) وارده از ایشان همه جا با جر است آری بسا نسخه برداران با توجه به لغت فتحه نوشته اند و آن را از جر ارجح دانسته اند و نسخه با فتحه نوشته شده است. و این (یعنی اعراب جر، در آله) اگر چه نسبت به قول مشهور در نزد اهل نحو مرجوح است اما در لغت صحیح می باشد و لغت با اختلاف قرون عوض می شود متعدد می شود و گاه در بعضی الفاظ یا بعضی از اعراب ها در قرنی مشهور می شوند و در قرنی که بعد از آن می آید برخلاف، شهرتی ندارند و آن چه قبلا مشهور بوده ولی الآن نه، به خاطر این که کمتر به کار می رود شاذ و نادر نامیده می شود، به همین جهت قرآنی که در بالاترین درجات فصاحت و بلاغت نازل شده لغاتی شاذ دارد، و حال آن که شاذ نیست ولی کاربرد آن ها در زمان نزول قرآن کم بوده و با توجه به قلت استعمال شاذ به شمار آمده اند، مانند (کبارا)<sup>۱</sup> و مانند (إِنْ هَذَا لَسَاحِرَانِ)<sup>۲</sup>. و اصل این است که قرآن در همه ی قرن ها به لغات احاطه دارد ولی وقتی قرنی می آید که لغت قرن ما قبل را نمی شناسد یا کم به کار می رود نزد آن فرد شاذ یا نادر به حساب می آید و آن چه ما در صدش هستیم اقتضای لغت صحیح اصلی است و آن این است که لفظ (و آله) به خصوص مجرور باشد و فِتْحِ يَ نَصْبِ مَرْجُوحِ اسْتِ، یا سزاوار نیست و اگر چه در (وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسْأَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحَامِ)<sup>۳</sup> فتح جایز یا راجح می باشد، و تفاوت ما

۱ - نوح ۲۲.

۲ - طه ۶۳.

۳ - نساء ۱.



بین در معنی است، اگر صلی الله علی محمد و آله را با جر بخوانی صلوات بر ایشان عطف می شود به صلوات بر رسول الله، در این صورت (آله در حکم و) رتبه و لفظ تابع و لاحق و متاخر از صلوات بر (علیه) خواهد بود و مناسب ترتیب طبیعی و وجودی همین است، خدای تعالی او را پیش از آن ها آفرید، و آن ها را از نور وی آفرید، و قبل از ایشان به او صلوات فرستاد، و پس از او به ایشان صلوات فرستاد نتیجه این که با جر آله ترتیب وجودی و طبیعی با لفظی جور می افتد و اگر با فتحه بخوانی حکم معیت می یابد و یا به محل عطف می شود. در معیت به ظاهر لازم می آید که صلوات بر او با صلوات بر آنان در افاضه برابر می شود و لازمه ی آن اگر ترتیب طبیعی را در نظر بگیریم برابری در وجود است، و یا با ترتیب طبیعی مخالفت کنیم با در نظر داشتن این که وجود رسول خدا از وجود ایشان پیشتر است، و اگر آله را عطف به محل بدانیم در این صورت ضمیر مجرور محلا منصوب خواهد بود یعنی که عامل در معنی بدون واسطه ی حرف جر متوجه او شده است و در این صورت صلوات بر ایشان بدون فاصل خواهد شد، بنا بر این که با نصب خوانده شود معطوف در بدون فاصل بودن با آن مشارک خواهد بود و لازمه اش برابری در هستی یا برابری در صلوات خواهد بود بنا بر برابری در وجود خلاف واقع لازم می آید و بنا بر برابری در صلوات، لازم خواهد آمد آن که سابق بوده تا لاحق به وجود نیامده از صله ی متفضل سبحانه و تعالی بهره ای نداشته باشد و لازمه ی آن برتری لاحق است و این با حکمت منافات دارد.

و اگر بگویی معطوف به محل است و لازم نمی آید در وجود یا صلوات برابر باشند چون در لفظ متاخر است.

می گویم: این سخن وقتی درست است که معطوف مجرور باشد و به لفظ ضمیری عطف شود که حرف جر بر آن وارد

شده است، اما اگر به محل عطف شود موجه نیست زیرا الفاظ قالب های معانی هستند و خواست افراد معانی را از قالب آن ها بیرون نمی ریزند، بنا بر این (همه توضیحات) سزاوار است لفظ آله با جر خوانده شود تا ترتیب وجودی و طبیعی منظم باشند.

به همین لحاظ حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله اولین مخلوق بوده و نور مقدسش هشتاد هزار سال پیرامون قدرت طواف می کرد و صلوات الهی به طور مدام به او می بارید، سپس به عظمت نازل شد و خدای تعالی از نورش نور علی بن ابی طالب علیه السلام را خلق کرد مانند بر افروختن چراغی از چراغ، نور علی علیه السلام پیرامون قدرت و نور محمد صلی الله علیه و آله پیرامون عظمت طواف می کرد.

در باره ی آل در (و آله الطاهرين) و معنی طهارت ایشان در بحث از آل پیشتر بحث شد به آن جا مراجعه کن.

## قول حضرت هادی علیه السلام و سلم تسلیماً کثیراً

عطف بر (صلی الله) است و سلم مانند صلی فعل ماضی است به قصد دعاء، و دو نظر در آن لحاظ شده است.

نظر اول: این است که از آیه ی قرآن (وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا)<sup>۱</sup> اقتباس شده تا به مضمون آن اشاره شود، و اگر چه نظر به ادبیات عرب بعید به نظر می رسد چون معنی تسلیم در آیه در ظاهر همان معنی است که در این جا منظور است چنان که می گویی: اللهم صل علی محمد و آله و سلم، و سلم صیغه ی امر و برای دعاء و به معنی تسلیم بر اوست یعنی خدایا بر محمد و آل محمد صلوات بفرست و او و خاندانش را در دنیا (و آخرت) از هر چیزی که دوست نمی داری حفظ کن، و صلی به صیغه ی ماضی یعنی بر او رحمت فرمود و سلم علیه به صیغه ی ماضی یعنی او را حفظ کرد، زیرا تسلیم بر گرفته از السلام علیه است و السلام نام خدای تعالی و به معنی حافظ می باشد، و در اول شرح معناهایی برای سلام گذشت.

خدای تعالی بنا بر ظاهر در (وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا) مکلف را فرمان می دهد به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بگوید السلام

علیہ، و معنی آن در تاویل، چنان که در حدیث معانی و محاسن از امام صادق علیہ السلام گذشت که در جواب از این آیه (وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا) فرمود: بر آن حضرت ثناء بگوئید و بر او تسلیم شوید<sup>۱</sup> یا سلام بگوئید. و معنای آن در باطن چنان که در تفسیر علی بن ابراهیم دیدیم این است که (وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا یعنی در باره ی ولایت و هر آن چه آورده تسلیم او باشید<sup>۲</sup>

و در احتجاج از امیر مومنان علیہ السلام نقل شده که فرمود: (این آیه ظاہری دارد و باطنی، ظاہرش صلوا علیہ است و باطنش وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا است یعنی تسلیم شوید به کسی که رسول الله او را وصی و خلیفہ ی خود فرموده و او را بر شما برتری داده است و تسلیم شوید بر آن چه با آن با او پیمان بسته است تسلیم شدنی، و این از چیزهایی است که به تو خبر دادم که تأویلش را نمی داند مگر کسی که حسش لطیف و ذهنش صاف و تشخیص صحیح باشد.<sup>۳</sup>

و اگر لفظ (وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا) در دلالت خالص بود به این معنی که امر را بسپارید به کسی که در روز غدیر او را به جانشینی نصب کرد دشمنانشان حتما می انداختند چنان که از مجموع قرآن نظائر آن را انداخته اند، ولی چون ظاہر این جمله و آن چه از آن به ذهن می رسید این بود که به او سلام بدهید، یا به طور کلی تسلیم او باشید گذاشتند باقی بماند، و حذف نکردند برای این که ظاہرش با غرض آن ها منافاتی نداشت با این که باطنش را می دانستند ولی خدای تعالی به دل هایشان انداخت که عوام و دیگرانی را که مجذوب آن ها می شوند آن را نمی فهمند پس غرضشان فوت نمی شود و اگر چه به نظرشان رسیده که آن را بیندازند چون ممکن است یکی متوجه شود

۱ - محاسن برقی ۳۲۸/۲ و بحار الانوار ۲۰۵/۲

۲ - تفسیر قمی ۱۹۶/۲

۳ - احتجاج ۳۷۷/۱ و تفسیر صافی ۴۸/۱

به آن چه با غرضشان منافات دارد خدای سبحان به دل هایشان انداخت که زیاده روی در انداختن، ای بسا برای دیگر مردم مایه ی نفرت باشد و از بسیاری تغییر وحشت کنند بنا بر این به حد اقلی اکتفا کنند که منافی را از بین می برد، و همه ی این ها مراعات حق تعالی است تا (نهال) کلمه اش بالا رود و نورش در آن چه برای اهل بیت انجام می دهد به تمامیت برسد، و (خدای سبحان) چه تدبیر نظام حکیمانه ی خود اشاره کرده و فرموده است: (وَ الَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ)<sup>۱</sup> آنان که آیات ما را تکذیب کردند به زودی آن ها را به عذاب و هلاکت می افکنیم از جایی که آن را نفهمند، و فرموده است: (وَ تَحَسَّبُهُمْ أَيْقَظًا وَ هُمْ رُقُودٌ وَ نُقَلِبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَ ذَاتَ الشَّمَالِ)<sup>۲</sup> و پنداری که آن ها بیدار هستند و حال آن که در خوابند، و ما آنان را به راست و چپ می گردانیم، و فرموده است: (وَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا)<sup>۳</sup> موسی وقتی به شهر وارد شد اهل شهر بی خبر و غافل بودند، اشاره را دریاب. ائمه علیهم السلام، در ذکر تسلیمی که به صلوات به حضرت رسول صلی الله عطف شده محتوای آیه ی (إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا)<sup>۴</sup> را لحاظ کرده اند، و در گذشته در آغاز شرح در بیان (السلام علیکم یا اهل بیت النبوة) به این مورد اشاره نکردیم و همه ی مورد نظر اول لحاظ شده است.

نظر دوم: بزرگان دشمنانشان باطن (وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا) را فهمیده بودند، و امام علیه السلام این سخن را آورد تا به ولایت تحریص و ترغیب کند و این منافی غرض آن هاست و از زیاده روی در

۱ - اعراف ۱۸۲.

۲ - کهف ۱۸.

۳ - قصص ۱۵.

۴ - اجزاب ۵۶.

اسقاط کراہت داشتند و مردم دیگر آن را ندانستند و از غوغای عوام مصون ماندند در عین حال روی اذهان مردم کار کردند تا معنی باطن را که فهمیده بودند آن ها نفهمند و معنی مناسبی را القاء کردند تا اذهان عوام را بر گردانند مگر این که فردی حسی لطیف و ذهنی صاف و تشخیصی صحیح داشته باشد (آن چه به این منظور القاء کردند این بود که) گفتند: (صلوات تنها بر محمد - صلی الله علیه و آله) بدون سلام مکروه است بلکه سزاوار است وقتی گفتی: اللهم صل علی محمد بگویی و سَلِّمْ و وقتی گفتی: صلی الله علیه بگویی و سَلِّمْ، بنا بر این صلوات را با سلام همراه می کنی برای این که خدای تعالی در باره ی همراه کردن صلوات با سلام قرآن نازل کرده و فرموده است: (یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِیْمًا)<sup>۱</sup> و این برای تعلیم خدای تعالی و هدایت مکلف هاست. مراد آن ها از این کلام غیر از برگرداندن اذهان عمومی از خواسته ی خدای دانا نیست و این همان است که در آیه ی (وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَّسُولٍ وَلَا نَبِیٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى الْقَى الشَّیْطَانُ فِی أَمْنِیَّتِهِ<sup>۲</sup>) به آن اشاره شده است، فِیْ اَمْنِیَّتِهِ یعنی فی قرائته، یعنی پیش از تو هیچ رسول و پیامبری را نفرستادیم مگر این که چون آیاتی را برای راهنمایی خلق تلاوت کرد شیطان جن و انس در آن آیات الهی دسیسه کرد و شکی نیست نزد همه ی افرادی که به توفیق الهی، حق را فهمیده اند که این کارشان از القاء شیطان می باشد.

با این توضیح مردم در به کاربردن سلام بعد از صلوات سه گروهند:

گروه اول، عارفان هستند اگر سلام گفتند قصدشان از تسلیم

۱- احزاب ۵۶

۲- حج ۵۲

چیزی است که خدای تعالی از ظاهر تسلیم به آن حضرت بعد از صلوات و دعاء برای حفظ و سلامتی او اراده کرده است، با تسلیم فرمان او بودن در هر چیزی خصوصاً و عموماً که از جانب خدای تعالی آورده است (همین طور قصدشان) از باطن تسلیم بودن به ولیی امر منصوب از جانب الله و اطاعت از او است پس معنی (وَسَلَّمَ) یعنی تسلیم یعنی حفظ امر وصی او می باشد، و ادای آن به آن حضرت، (هم چنین عارفان در امور مربوطه) تقیه قصد کردند تا از دشمنانی که چیره شده اند در کارهایی که چاره ای از آن نیست و انجام آن ها در امور دنیا و دین ضرری ندارد و بلکه ارجحیت دارند جدا نشوند، برای این که با آن برترین و بزرگ ترین مطالب را قصد دارند و اگر قصد کنند آن را ترک کنند نظرشان این است که با اهل بدعت مخالفت کنند.

گروه دوم، کسانی اند که با حق و با پیروان حق دشمنی دارند و شنیدی که چگونه ارادت نشان می دهند، و چه دشمنی بدی دارند.

گروه سوم، نادانان هستند آنان گاه (خدا و رسول را) یاد و گاه ترک می کنند، بعضی از آن ها بدون بصیرت از اهل مذهبش پیروی می کند، و بعضی از آن ها قصد پیروی ندارد ولی در حالی صلوات از خاطرش می گذرد و عمل می کند، و خدای تعالی فرموده است: ( قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلٰی شَاكِلَتِهِ<sup>۱</sup> )

(و سلم تسلیماً کثیراً) در قول امام علیه السلام بر مبنای گروه اول یعنی عارفان می باشد. و احتمال دارد کثیراً اراده ی ظاهر را ترجیح دهد، و این احتمال همان است که لفظ کثیراً افاده می کند، و امکان دارد گفته شود که باطن را اراده کرده است یا معنی اعم مراد است تا باطن در آن داخل شود، زیرا

در نزدش باطن مهم تر می باشد و از کثیرا استفاده کرده تا موضوع تقیه مخفی بوده و معنی اعم اراده شود تا همه داخل باشد، و آوردن کثیرا برای تقیه نزدیک به ذهن می باشد و خدای سبحان داناتر است.

### مراد از و حسبنا الله

این است که خدای تعالی برای ما کافی است، او برای کسی که بر او توکل کند کفایت می کند و ما به او توکل کردیم در آن جا که از خدای تعالی به حق ایشان سؤال کردیم تا ما را در جمع عارفان به ایشان و در صف کسانی داخل کند که با شفاعت ایشان مشمول رحمت او می شوند، یا در این و در آن جا که خواستند خدای تعالی بر آنان درود بفرستد تا در نزد خدای تعالی در بخشیدن گناهانمان برای ما شفاعت کنند، و به خدای سبحان توکل کردیم در این که به ما روزی کند سؤال ما را بپذیرند و دعای ما را اجابت کرده و حاجت ما را برآورده کنند، یا در همه ی موارد و در قبول زیارتمان و در رسیدن به آرزوهایمان از جانب خدای سبحان، و در رسیدن به پاداش خوب در دنیا و آخرت، یا اعم از آن چه ذکر کردیم با تکیه بر الطاف الهی و سپردن کارهایمان به او، تا از رنج هر کار ترسناک ما را کفایت کند و ما را نایل کند به همه ی کارهایی که برایمان خوشایند است و با تفضلش به همه ی امور دوست داشتنی برساند زیرا او برای اهل توکل کافی است.

### و نعم الوکیل

در سخن آن حضرت علیه السلام، یعنی چه وکیل مورد اعتمادی است که کارها به او محول شوند (این جمله) ثنای خدای تعالی است در آن چه فرد به او اعتماد کرده و امور خود در هر باره را به او می سپارد یعنی امور غیبی و شهودی و



احوال و اعتقادات و اقوال و اعمال و همه ی خواسته های دنیوی و اخروی و همه ی کارهایی که امر هر دو سرا را به نظم می آورد، روی آوردن به خدای تعالی در تمامی امور در (حسبنا الله و نعم الوکیل<sup>۱</sup> نهفته است) زائر همه ی وجود خود در وجدانش را کنار گذاشته و به خدای مهربان توکل کرده و چشم امید به سوی او دوخته است و انقطاع الی الله مقام ما خلع است (وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ<sup>۲</sup>).

و در معانی الاخبار به سند مرفوع به پیامبر صلی الله علیه و آله آمده که فرمود: (جبرئیل آمد و گفت: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ أَرْسَلَنِي إِلَيْكَ بِهَدِيَّةٍ لَمْ يُعْطَهَا أَحَدًا قَبْلَكَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَ مَا هِيَ قَالَ الصَّبْرُ وَ أَحْسَنُ مِنْهُ قَالَ وَ مَا هُوَ قَالَ الرِّضَا وَ أَحْسَنُ مِنْهُ قَالَ وَ مَا هُوَ قَالَ الزُّهْدُ وَ أَحْسَنُ مِنْهُ قَالَ وَ مَا هُوَ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، الْإِخْلَاصُ وَ أَحْسَنُ مِنْهُ قَالَ وَ مَا هُوَ قَالَ الْيَقِينُ وَ أَحْسَنُ مِنْهُ قُلْتُ وَ مَا هُوَ يَا جِبْرِيْلُ قَالَ إِنَّ مَدْرَجَةَ ذَلِكَ التَّوَكُّلُ عَلَيَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَقُلْتُ وَ مَا التَّوَكُّلُ عَلَيَّ اللَّهُ قَالَ الْعِلْمُ بَانَ الْمَخْلُوقِ لَا يَضُرُّ وَ لَا يَنْفَعُ وَ لَا يُعْطَى وَ لَا يَمْنَعُ وَ اسْتِعْمَالَ الْيَاسِ مِنَ الْخَلْقِ فَإِذَا كَانَ الْعَبْدُ كَذَلِكَ لَا يَعْمَلُ لِأَحَدٍ سِوَى اللَّهِ وَ لَمْ يَزُجْ وَ لَمْ يَخَفْ سِوَى اللَّهِ وَ لَمْ يَطْمَعْ فِي أَحَدٍ سِوَى اللَّهِ فَهَذَا هُوَ التَّوَكُّلُ قُلْتُ يَا جِبْرِيْلُ فِيمَا تَفْسِيرُ الصَّبْرِ قَالَ تَصَبَّرَ فِي الضَّرَاءِ كَمَا تَصَبَّرُ فِي السَّرَّاءِ وَ فِي الْفَلَاةِ كَمَا تَصَبَّرُ فِي الْغَنَى وَ فِي الْبَلَاءِ كَمَا تَصَبَّرُ فِي الْغَافِيَةِ فَلَا يَشْكُو حَالَهُ عِنْدَ الْمَخْلُوقِ بِمَا يُصِيبُهُ مِنَ الْبَلَاءِ قُلْتُ فِيمَا تَفْسِيرُ الْفَنَاعَةِ قَالَ يَفْنَعُ بِمَا يُصِيبُ مِنَ الدُّنْيَا يَفْنَعُ بِالْقَلِيلِ وَ يَشْكُرُ الْيَسِيرَ قُلْتُ فِيمَا تَفْسِيرُ الرِّضَا قَالَ الرَّاضِي لَا يَسْخَطُ عَلَيَّ سَيِّدِهِ إِصَابَ مِنَ الدُّنْيَا (أَمْ لَا يُصِيبُ) مِنْهَا وَ لَا يَرْضَى لِنَفْسِهِ بِالْيَسِيرِ مِنَ الْعَمَلِ قُلْتُ يَا جِبْرِيْلُ فِيمَا تَفْسِيرُ الزُّهْدِ قَالَ يُحِبُّ مَنْ يُحِبُّ خَالِقَهُ وَ يُبْغِضُ مَنْ يُبْغِضُ خَالِقَهُ وَ يَتَحَرَّجُ مِنَ حَلَالِ الدُّنْيَا وَ لَا يَلْتَفِتُ إِلَى حَرَامِهَا فَإِنَّ جَلَالَهَا حَسَابٌ وَ حَرَامِهَا عِقَابٌ وَ يَرْحَمُ جَمِيعَ الْمُسْلِمِينَ كَمَا يَرْحَمُ نَفْسَهُ وَ يَتَحَرَّجُ مِنَ الْكَلَامِ كَمَا يَتَحَرَّجُ مِنَ الْمِيْتَةِ الَّتِي قَدْ اشْتَدَّ نَتْنُهَا وَ يَتَحَرَّجُ عَنِ

۱ - آل عمران ۱۷۳.

۲ - طلاق ۳.

حُطَامِ الدُّنْيَا وَ زِينَتِهَا كَمَا يَتَجَنَّبُ النَّارَ أَنْ يَغْشَاهَا وَإِنْ يَقْصِرَ أَمَلُهُ  
وَكَانَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ أَجَلُهُ قُلْتَ يَا جِبْرِيْلُ فَمَا تَفْسِيْرُ الْاِخْلَاصِ قَالَ  
الْمُخْلِصُ الَّذِي لَا يَسْأَلُ النَّاسَ شَيْئًا حَتَّى يَجِدَ وَإِذَا وَجِدَ رَضِيَ وَإِذَا  
بَقِيَ عِنْدَهُ شَيْءٌ أَعْطَاهُ فِي اللَّهِ فَإِنْ لَمْ يَسْأَلِ الْمَخْلُوقَ فَقَدْ أَقْرَبَ لِلَّهِ  
بِالْعُبُودِيَّةِ وَإِذَا وَجِدَ فَرَضِي فَهُوَ عِنَ اللَّهِ رَاضٍ وَاللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى  
عَنْهُ رَاضٍ وَأِذَا أَعْطَى لِلَّهِ عِزٌّ وَجَلِي فَهُوَ عَلَيَّ حَدِ الثَّقَةِ بِرَبِّهِ قُلْتَ فَمَا  
تَفْسِيْرُ الْيَقِيْنِ قَالَ الْمُؤْمِنُ يَعْمَلُ لِلَّهِ كَأَنَّهُ يَرَاهُ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ يَرِي اللَّهَ  
فَإِنَّ اللَّهَ يَرَاهُ وَأَنْ يَعْلَمَ يَقِيْنًا أَنْ مَا أَصَابَهُ لَمْ يَكُنْ لِيُخْطِئَهُ وَمَا أَخْطَأَهُ  
لَمْ يَكُنْ لِيُصِيبَهُ وَ هَذَا كُلُّهُ أَغْصَانُ التَّوَكُّلِ مَدْرَجَةٌ الرَّهْدِ (۱) جبرئیل  
گفت یا رسول الله، خدای تعالی هدیه ای به شما فرستاده که  
قبل از شما به کسی عطا نکرده است رسول خدا فرمود: آن  
هدیه چیست؟ جبرئیل گفت: صبر و بهتر از آن را، رسول خدا  
گفت: از آن بهتر چیست؟ جواب داد: رضا و بهتر از آن را، فرمود:  
بهتر از آن چیست؟ جواب داد: زهد و بهتر از آن را، پرسید: بهتر  
از آن چیست؟ جواب داد: اخلاص و بهتر از آن را، پرسید بهتر از  
آن چیست؟ جواب داد: یقین و بهتر از آن را، گفتم: ای جبرئیل آن  
چیست؟ جواب داد: چیزی که به آن ها می رساند، توکل به  
خدای تعالی است. گفتم: توکل به خدای تعالی چیست: جواب  
داد: ۱- دانستن این که مخلوق ضرری نمی رساند و نفعی نمی  
دهد، عطا نمی کند و مانع نمی شود، ۲- و نا امید بودن از  
خلق، وقتی بنده این چنین بود برای غیر خدا کار نمی کند و  
به غیر او امیدوار نمی شود، و از غیر خدای تعالی نمی ترسد،  
و در غیر خدای تعالی طمع نمی کند، این توکل است. گفتم  
جبرئیل تفسیر صبر چیست؟ جواب داد: در تنگدستی و سختی  
صبر می کنی چنان که در حال مرفه بودن، و در فقر چنان  
که در ثروتمندی، و در گرفتاری چنان که در سلامتی، و از حالش  
شکایت نمی کند نزد مخلوقی برای بلایی که به او می رسد،  
گفتم: تفسیر قناعت چیست؟ جواب داد: به هر چه از دنیا به

او می رسد قناعت می کند به اندکش قانع است و به بیشترش شکر می گذارد، گفتم: تفسیر رضا چیست؟ گفت: آدم راضی به سرورش پرخاش نمی کند چه به دنیایی برسد یا از دنیا چیزی به او نرسد، و به عمل اندک خود راضی نمی شود، گفتم: ای جبرئیل تفسیر زهد چیست؟ گفت: دوست می دارد هر کسی را که خالقش را دوست می دارد و دشمن می باشد با کسی که با خالقش دشمنی می کند، از حلال دنیا در زحمت می باشد و به حرامش توجهی ندارد، زیرا برای حلالش حساب و برای حرامش مجازات است، به همه ی مسلمانان محبت دارد چنان که به خودش محبت دارد، از سخن ناروا، دروغ و مانند آن ها در زحمت است چنان که از بوی مرده ای که به شدت گندیده به زحمت می افتد، از حطام دنیا و زینت آن به زحمت می افتد چنان که پرهیز دارد آتش او را فرا نگیرد، آرزویش را کوتاه می کند و مرگش را جلوی چشم می بیند گفتم: ای جبرئیل تفسیر اخلاص چیست؟ گفت: مخلص کسی است که از مردم چیزی را نمی خواهد تا بیابد و زمانی که یافت راضی شود، و وقتی چیزی نزدش باقی باشد آن را در راه خدای تعالی بدهد، اگر از خلق چیزی نخواهد به حقیقت به بندگی خدای تعالی اقرار کرده و وقتی بیابد و راضی باشد او از خدای تعالی راضی است و خدای تعالی از او راضی است، وقتی در راه خدای تعالی عطا کند او به خدایش اعتماد کرده است، گفتم: تفسیر یقین چیست؟ گفت: مومن برای خدای تعالی عمل می کند مانند این است که او را می بیند و اگر خدای سبحان را نمی بیند خدای تعالی او را می بیند، و باید از روی یقین بداند که هر چه به وی رسیده نمی شد از وی خطا برود و آن چه از او به خطا رفته نمی شد به او برسد و این همه شاخه های توکل و راه رسیدن به زهد می باشد.

با این حدیث شریف این شرح پایان یافت که به مشک مهر شده باشد، خدای تعالی به برکت ائمه ی طاهرین علیهم السلام به ما و به مومنانی نفع بدهد که جوایای علم الیقین در دین آند، و دل های عارفان را به نور عین الیقین روشن سازد و جان هایشان را با پرتو حق الیقین جلا و صفا دهد، به حرمت محمد امین و آل میامین او صلوات الله علیهم اجمعین، خدایی که کریمترین سخاوتمندان و مهربانترین مهربانان است. و الحمد لله رب العالمین و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.

نوشتن این شرح به دست مولف آن، این بنده ی مسکین احمد بن زین الدین بن ابراهیم بن صقر بن ابراهیم بن داغر مطیرفی احسائی (خدای تعالی از همه ی آنان در گذرد) در شب دهم ربیع الاول سال ۱۲۳۰ هجری قمری در حال سپاسگزاری و تقاضای آمرزش از خدای متعال و نثار برترین صلوات ها و سلام ها به مهاجرش و اهل بیت او به پایان رسید.

ترجمه ی این جلد در شب شنبه ۱۳۹۵/۱۲/۷ برابر با ۲۷ جمادی الاول سال ۱۴۳۸ ساعت بیست سه و ده دقیقه تمام شد.

خدایا حقیر فقیر در برابر عنایاتت سپاسگزارم، اللهم صل علی محمد و آله الطاهرین.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين.

بنده ی مسکین، احمد بن زین الدین احسائی می گوید: وقتی شرح زیارت جامعه ی کبیره را به پایان بردم، دوست داشتم شرح وداع را به آن ملحق کنم که در روایت به آن ملحق شده و به آن اختصاص دارد و اگر چه استفاده از آن در دیگر زیارت ها جایز می باشد و خدای سبحان است که با توفیق بهتر، بیشتر یاری می دهد.

## ادب وداع از مشاهد مقدسه

امام هادی علیه السلام گفت:

### فاذا اردت الانصراف

وقتی خواستی برگردی

مرحوم مجلسی گفته است: یعنی وقتی خواستی (از شهری که محل زیارت است) به شهر (خودت) برگردی یا به طور مطلق وقتی خواستی از زیارت امام علیه السلام (به منزلت) برگردی و این معنی بهتر است.

می گویم: بهتر است استفاده از وداع زمانی باشد که زائر می خواهد (بعد از آن) از شهر زیارتی بیرون رود چون در روش علمی و عملی شیعه همین رویه متعارف و معروف است، بلکه ای بسا وداع در ابتدای روز بعد از زیارت سوء ادب تلقی شود، چون زائر

می خواهد در پایان روز به زیارت امام برگردد، گرچه این عمل به لحاظ کراهت مفارقت و قصد مجاورت قبر شریف جائز است زائر به موقع ترک محل زیارت حتی برای قضای حاجت، خود را تشبیه می کند به کسی که قصد دارد از شهر بیرون رفته و به شهر دوری برود، امام علیه السلام را وداع می کند تا نشان دهد مجاورت قبر شریف را دوست می دارد. اما شیعه به این رویه انس ندارد و تا آن جا که می دانم در شریعت هم اثری در باره اش نیامده و خدای سبحان داناتر است.

پس مراد از انصرافی که امام علیه السلام آن را یاد کرده وداعی است که قبل از برگشتن به شهری که زائر اهل آن جاست صورت می گیرد، اگر محل زندگی اش شهری نباشد که امام علیه السلام آن جاست، حتی اگر شهرش به شهر امام نزدیک باشد و شهری نباشد که محل قبر شریف امام صلوات الله علیه در آن جا قرار دارد.

امام علیه السلام فرمود: بگو،

## السلام علیکم سلام مودع لاسم و لا قال و لا مال

یعنی خدای تعالی حافظ شماست، برای شما نگره می دارد آن چه را که به شما عطا فرموده است، مثل مقرب بودن شما، افاضه ی علوم به شما، اذن شفاعت مطلقه ی عامه به شما، (داشتن منبر) وسیله، مقام، مرتبه، شرف، بالا بردن آوازه ی شما و بالا بردن درجاتتان و چیزهایی که به هیچ یک از جهانیان داده نشده است.

پس معنی یحفظ لکم، برای شما حفظ می کند این است که برای شما ذخیره می کند و معنی یحفظ علیکم، بر شما حفظ می کند یعنی نعمت ها و خیراتی را که برای شما خواسته آن ها را به شما می رساند، آن ها را ملازم شما قرار می دهد و آن ها را در شما برایتان نگه میدارد، حفظی که با لام متعدی شده به معنی ذخیره کردن است، و حفظی که با علی متعدی شده به معنی حقیقی یا حکمی الصاق و الحاق به ایشان است، و (یحفظ ذلك بهم) حفظی که با حرف باء متعدی شده یعنی آن را به وسیله ی شما حفظ می کند چنان که رنگرز سرخی لباس را به وسیله ی همان رنگ در لباس حفظ می کند.

در اذهان و اوهام آدمیان این نقش وجود دارد که شیئی مادامی

کہ انسان در نزدش باشد و آن را ببیند بیم فوتش را ندارد اما وقتی بخواهد از آن جدا شود بیم دارد فوت شود، چون اعتقاد دارد بدون یاری خدای تعالی نمی تواند کاری را انجام بدهد مناسب می بیند برای حفظ آن ها دعاء کند، در اول ورودش به زیارتگاه ایشان، سلام به ایشان تحیت است و موقع جدا شدن برای محاذرت ایشان می باشد، زائر می گوید: سلام دوم برای تحیت نیست چنان که در اول ورودم بود بلکه سلام وداع کسی است که از شما جدا می شود و از محبتی که به شما دارد از تغییر می ترسد گرچه تغییر مربوط به تابعان شما از نعمت های الهی باشد، جدائی اش از شما تقدیری است که امور ضروری برایش رقم می زنند اموری که اغلب آن ها در نزد شما و در دین شما سبب جدایی او از شما هستند، نه که ترکش با امر الهی مخالف باشد که به آن طبق حکم می کنید.

جدایی من از باب ملال خاطر و سستی نیست یعنی سلام وداع من بر شما به خاطر خستگی و ملال در حضور شما بودن نیست و برایم سستی عارض نشده، چون سستی از ضعف سبب است، اما وقتی سبب قوی باشد سستی رخ نمی دهد، پس وداع من از شما از روی ملال و سستی نیست، و سلام من از روی بغض و از آن باب نیست که از ماندن در مشاهده شما و کنار قبرهای شما خسته و ملول شده ام بلکه سلامم برای وداع است، بر خلاف میل باطنی ام که دوست ندارم از شما دور شوم و از مشاهده شما و از قبرهایتان جدا شوم.



## امام عليه السلام فرمود:

### و رحمة الله و بركاته عليكم يا اهل بيت النبوة انه حميد مجيد

می گویم: در شرح زیارت نامه (رحمة الله و بركاته) را توضیح دادیم، اما این که حضرت این را گفته به این لحاظ است که به آن چه در آیه ی شریفه ای که در باره ی حضرت ابراهیم و ساره آمده توجه داشته است، و در ظاهر دعاء رحمت برای ابراهیم و ساره است و در باطن آل محمد علیهم السلام مقصود هستند، امام علیه السلام این سخن را یاد کرد برای کسانی که در حقیقت در شأن آن هاست، زیرا رحمتی که علت ایجادست و حیات دل ها و صلاح ظاهر و باطن با آن می باشد با محمد و آل محمد علیهم السلام برپاست، و آن ها محل و خزینه و باب و مفتاح و مصدر رحمتند، و کسانی اند که به اذن خدای تعالی، رحمت را بین بندگان خدای سبحان تقسیم می کنند، به عبارت دیگر خدای سبحان رحمت را به وسیله ی آن ها بین بندگان خودش تقسیم می کند، وقتی بخواهد رحمت را به یکی از بندگانش برساند به وسیله ی ایشان می رساند، خدای تعالی از رحمتی که برای ایشان سلام الله علیهم گسترده بدون ایشان و بیوسيله ی ایشان آن را نشر نداده است، و هر اثری باشد از ایشان و به وسیله ی ایشان آن را نشر می دهد، این آثار را بر هر کسی که از بندگان او بخواهد نشر می دهد، مردگان را با آن

آثار زنده می کند (فَأَنْظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا<sup>۱</sup> آثار رحمت الهی را بنگر که چگونه زمین را بعد از مردن زنده می کند، و فرموده است: (وَهُوَ الَّذِي يُنْزِلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ)<sup>۲</sup> خداست که باران را پس از نا امید شدنشان نازل می کند و رحمتش را نشر می دهد و او ولی و حمید است. پس خدای تعالی ولی است و او مرده ها را زنده می کند، و از عز و تکریم ولی گرفته که این آثار را به فرمان او نشر می دهد به هر کسی که خدای جبار بخواهد (وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ<sup>۳</sup>) و از اسم خودش برای او اسمی شکافت، الله محمود است و او محمد، است و خصلت های ستودنی فراوانی دارد، او ولی حمید است و پس از وی ولیی از عز و تکریم گرفت و برایش از اسم خود اسمی مشتق کرد الله اعلی است و او علی می باشد، پس رحمت برای ایشان و نشرش به وسیله ی ایشان می باشد برای هر کسی از بندگان که بخواهد و در ظاهر آیه یکی از بندگان او ابراهیم و خاندان ابراهیم است و آیه این است: (رَحْمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ<sup>۴</sup>) رحمت و برکات خدای تعالی بر شما اهل بیت، که او حمید مجید است، قبل آیه چنین است: (قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ) خطاب استفهامی به ساره است و دعاء به صورت عام و شامل ابراهیم و خاندان اوست، کسانی که موجودند در آن داخل اند و کسانی که بعد از آن خواهند آمد به تبعیت داخل در دعاء هستند، به تعبیر دیگر دعاء نسبت به کسانی که هستند باقی است و به کسانی که بعدا به وجود می آیند شامل می شود، چنان که در دعای ابراهیم در آیه ی (رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي

۱ - روم ۵۰.

۲ - شوری ۲۸.

۳ - انبیاء ۲۷.

۴ - هود ۷۳.

۱) خدایا مرا و از بین ذریه ی من نیز کسانی را از برپادارندگان نماز قرار بده، این معنی در ظاهر دعاء بود و مراد از باطنش محمد و آل محمد علیهم السلام اند که از خاندان ابراهیم به شمار می روند و این سخن امام هادی علیه السلام که ما در صدد بیان آن هستیم به قول جبرئیل و میکائیل و کربیل نظر دارد، آن ها در معنی محمد و اهل بیت محمد علیهم السلام را قصد کرده اند، امام هادی علیه السلام گفته ی آنان را حکایت کرده و همان را قصد کرده که فرشتگان قصد داشته اند، و ای بسا که قول ائمه علیهم السلام در تفسیر این آیه به آن چه گفتیم اشاره می کند.

در معانی الاخبار از امام صادق علیه السلام در باره ی همین آیه نقل شده است که امام صادق علیه السلام به مردی سلام کرد او در جواب امام صادق علیه السلام گفت: (و علیکم السلام و رحمت الله و برکاته و مغفرتة و رضوانه) امام به او گفت: لا تجاوزوا بنا قول الملائكة لابینا ابراهیم رحمت الله و برکاته علیکم اهل البیت انه حمید مجید.<sup>۲</sup>

و نزدیک به این معنی در کافی و در تفسیر عیاشی است<sup>۳</sup>، و اگر چه به ظاهر ملائکه به خاندان ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام سلام کردند و قول معصوم علیه السلام لا تجاوزوا بنا، یعنی در دعایتان نسبت به ما افزون از آن نباشد که فرشتگان ابراهیم و خاندان ابراهیم را دعاء کردند، الا این که اخبار متواتر است در این معنی که آل ابراهیم در باطن و در تأویل محمد و آل محمد هستند و در این که در حقیقت ایشان در دعای فرشتگان منظورند و در این که ابراهیم و آل ابراهیم در این دعاء و در هر خیری به تبعیت داخل شده اند، و مراد از قولشان (در دعایتان

۱ - ابراهیم ۴۰.

۲ - معانی الاخبار ۲۸۳.

۳ - کافی ۲ / ۶۴۶ و تفسیر عیاشی ۱۵۴/۲.

نسبت به ما افزون از آن نباشد که فرشتگان، ابراهیم و خاندان ابراهیم را دعاء کردند) این است که دعای شما بر ما زیاد تر از آن نباشد که فرشتگان پدرمان ابراهیم را دعاء کردند، بهتر است در دعایتان کفایت کنید به دعایی که فرشتگان ابراهیم و اهل بیتش را مورد خطاب قرار دادند و چیزی را به آن چه گفتند اضافه نکنید چون شما حکمت قولشان را نمی دانید.

برکات جمع برکت است و برکت، زیادی خیر و منفعت و دوام مدد است در آن چه به هستی و اعتقاد و اعمال و اقوال و احوال و افعال ذاتی و عرضی و نسبی ذاتی و تبعی مربوط می شود، و چون اثر رحمت از زندگی ظاهری و باطنی بیرون نیست آن را مفرد آورد ولی برکات را جمع آورد چون متکثر است مانند زیادی خیر در اعیان و زیادی منفعت و دوام مدد در ذات و صفت و تعدد متعلقات آن.

و منظور از اهل البیت، اهل بیت نبوت است که ظاهر و تاویل را شامل می شود، چنان که اشاره کردیم.

و فرمود: (انه حمید مجید) حمید (یکی از اسماء حسناى الهی است و) صفت فاعل چیزهایی است که سبب حمد برای او می شود، و مجید یعنی آن که خیر و احسانش زیاد می باشد، و آوردن حمید در این جا و نه اسماء دیگر الهی نشان می دهد آن که رحمتش را به صورت گسترده در هر باره جاری می سازد استحقاق آن را دارد که همه ی بندگانش به صورت مدام او را حمد و سپاس بگویند، و نیز نشان می دهد بخشنده ی آن همه خیرات بی نهایت و آغاز کننده ی احسانی که قطع نمی شود و به نهایت نمی رسد (مجید) است، در برابر نعمت ها و عطاهاى زیبایش و به لحاظ ظهورش با این دو اسم مستحق حمد و سپاس است، و با توجه به این که ایشان همه ی فیوضات حضرت حق را پذیرفته اند استحقاق آن را یافته اند که رحمت

و برکات بر ایشان فرود آید.

مرحوم مجلسی در شرحش گفته که (انه حمید مجید) خدای  
تعالی حمید مجید است برای این که شما را اهل بیت نبوت  
کرد یا این که شما را اهل سلام و رحمت و برکت قرار داد، و  
این سخن چنان است که او گفته است.



امام هادی علیه السلام فرمود  
سلام ولی لکم غیر راغب عنکم  
و لا مستبدل بکم و لا مؤثر علیکم  
و لا منحرف عنکم و لا زاهد فی قربکم

مرحوم مجلسی در شرح (و لا مستبدل بکم) گفته که به جای شما نه در عقیده و نه در پیروی عوضی قرار نمی دهم و در (و لا مؤثر) گفته که غیر شما را بر شما نمی گزینم (و لا زاهد) شما را ترک می کنم نه برای این که به شما علاقه ندارم (بلکه شما را ترک می کنم به لحاظ وظایفی که از جانب خدای تعالی به عهده دارم...

می گویم: یعنی سلام من به شما، سلام ولی یعنی دوست است نه سلام کسی که با شما دشمنی دارد و نه سلام ملول و خسته و رنجیده، سپس متوجه شده که اگر ولی (حقیقی) یعنی دوست (واقعی) بود صفات منافی رغبت بر وی عارض نمی شد، بنا بر این حال اعتقاد خودش را ظاهر کرده (و می گوید: غیر راغب عنکم) که به غیر شما تمایل ندارم (و لا مستبدل بکم) و نه کسی را با شما عوض می کنم (و لا مؤثر علیکم) و نه غیر شما را بر شما ترجیح می دهم (و لا منحرف عنکم) و نه به کسی غیر از شما رو می کنم (و لا زاهد فی قربکم) و نه می خواهم به کسی غیر از شما نزدیک شوم یا چیزی را بجویم که شما را خوشایند نباشد و همه ی این موارد

پرهیز است از دوستی که یکی از این ها از وی سر می زند، و اگر چه در ظاهر چنین باشد و نه در باطن، مانند این که به ظالمی یا به یکی از دشمنانشان به لحاظ غرضی از غرض های دنیوی مایل باشد و اگر چه دلش با ائمه علیهم السلام باشد، ولی این حال، اغلب، در کسی است که دینش ناقص باشد، زیرا چنین فردی وداع می کند و سلام می دهد چون به حاجت خودش مایل است و به لحاظ غرض هایی ایشان را با دیگران عوض می کند، یا دیگران را ترجیح می دهد یا به دیگری رو می کند، یا از نزدیک شدن به ایشان پرهیز می کند، چنان که خیلی از دوستان را چنین دیده ایم.

• منزلشان نزدیک قبرها و مشاهد ایشان است ولی به زیارتشان نمی روند، یا کم می روند.

گاه هم شخص اعتقاد و معرفتش خوب است اما نمی تواند از خانواده و اموالش جدا شود.

یا سفر کردن و انتقال از جایی به جایی برایش سخت است و راحتی را دوست دارد.

یا مالش را دوست دارد و می ترسد آن را در غیر معاش خود خرج کند.

همه ی این افراد از کسانی به شمار می روند که سائیرین را بر آنان ترجیح می دهند و از نزدیک شدن به ایشان پرهیز می کنند، گرچه سرانجام این افراد به خیر و صلاح می رسد و رحمت الهی آنان را در می یابد، به شرطی که آن چه از آنان سر می زند خواست دل و اعتقاد و ناشی از شک نباشد، که در این حالت اغلب به سرانجام بدی می رسند، از خشم خدای سبحان به خدای مهربان پناه می بریم.



## امام هادی علیه السلام فرمود: لا جعله الله آخر العهد من زيارة قبوركم و اتيان مشاهدكم

این دعائی از زائر است و می خواهد همواره زیارتشان بر او روزی شود و اگر این دعاء با عزم آمدن به زیارت باشد تا مادامی که زنده است خدای تعالی دعایش را مستجاب می کند زیرا زائران را با زبان اولیاء خود به آن امر کرده است اگر بداند که صلاح او در این است او را به زیارت توفیق می دهد مادامی که روزیش از لوح محفوظ تمام نشده باشد، روزیش باقی باشد ولی دوام زیارتش صلاح نباشد از زیارت مانع می شود و ثواب نیتش را بر وی می نویسد، و همین طور است وقتی روزیش تمام شود و عمرش به پایان برسد، خدای تعالی از روی کرم ثواب نیتش را بر وی می نویسد زیرا زیارت امام عمر و روزی آدمی را افزون می کند.

جعفر بن محمد بن قولویه در کامل الزیارات به سندش به محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: (مُرُوا شَيْعَتَنَا بِزِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَ فَإِنَّ آتِيَانَهُ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ وَيُمِدُّ فِي الْعُمُرِ وَيُدْفَعُ مَدَافِعَ السُّوءِ وَإِتْيَانَهُ مُفْتَرَضٌ عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ

يُقَرُّ لَهُ بِالْإِمَامَةِ مِنَ اللَّهِ<sup>۱</sup>) به شیعیان ما دستور بدهید به زیارت قبر امام حسین بروند، رفتن به زیارتش روزی را می افزاید و عمر را طولانی می کند و جلوی حوادث ناگوار را می گیرد، رفتن به زیارت او برای هر مومنی که به امامتش اقرار دارد از جانب خدای تعالی واجب است.

و در همان کتاب به سندش از منصور بن حازم روایت شده که شنیدم می فرمود: (مَنْ أَتَى عَلَيْهِ حَوْلَ لَيْلٍ يَاتِ قَبْرَ الْحُسَيْنِ عَ نَقِصِ اللَّهِ مِنْ عُمُرِهِ حَوْلًا وَ لَوْ قُلْتَ إِنَّ أَحَدَكُمْ يَمُوتُ قَبْلَ أَجَلِهِ بِثَلَاثِينَ سَنَةً لَكُنْتَ صَادِقًا وَ ذَلِكَ أَنْكُمْ تَتْرَكُونَ زِيَارَتَهُ فَلَا تَدْعُوهَُا يُمِدُّ اللَّهُ فِي أَعْمَارِكُمْ وَ يَزِيدُ فِي أَرْزَاقِكُمْ وَ إِذَا تَرَكْتُمْ زِيَارَتَهُ نَقِصَ اللَّهُ مِنْ أَعْمَارِكُمْ وَ أَرْزَاقِكُمْ فَتَنَاقَسُوا فِي زِيَارَتِهِ وَ لَا تَدْعُوا ذَلِكَ فَإِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَ شَاهِدٌ لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى وَ عِنْدَ رَسُولِهِ وَ عِنْدَ عَلِيٍّ وَ عِنْدَ فَاطِمَةَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ<sup>۲</sup>) هر کس یک سال بگذرد و به زیارت امام حسین علیه السلام نرود خدای تعالی یک سال از عمرش کم می کند و اگر بگویم: یکی از شما ها سی سال پیشتر از اجلش می میرد راست گفته ام، و این بدان جهت است که زیارت امام حسین علیه السلام را ترک نکنید پس زیارتش را ترک نکنید خدای تعالی عمر شما را طولانی می کند و روزی های شما را می افزاید و اگر زیارتش را ترک کنید خدای تعالی از عمر شما و از روزی شما کم میکند به زیارتش راغب باشید و آن را ترک نکنید، زیرا حسین بن علی علیهما السلام نزد خدای تعالی و نزد پیامبرش و نزد علی و فاطمه و صلوات الله عليهم اجمعين گواه شما خواهد بود.

## افزایش و کاهش عمر و اقتضائات دیگر

زیاد شدن روزی و عمر در این روایات بر حسب مصلحت زائر

۱ - کامل الزیارات ۲۳۶ و امالی شیخ صدوق ۲۰۶ و روضة الواعظین ۱۹۴ .

۲ - کامل الزیارات ۲۸۵ و بحار ۹۸/ص ۴۷ و جواهر الکلام ۹۶/۲۰ .

است، بسا می شود پس از زیارت می میرد زیرا خدای تعالی می داند روزی اش تمام شده و عمرش به سر آمده است اما وقتی تصمیم می گیرد به زیارت مشرف شود خدای تعالی بر حسب صلاح فرد، روزیش را زیاد و عمرش را طولانی می کند گاه این ها در اثنای سفر و در حین رسیدن یا قبل از آن و یا بعد از آن صورت می گیرد، و در هر حال ثواب نیتش برای او نوشته می شود اگر قصدش یک بار باشد یا بارها یا همیشه، تا عمر دارد، و هر کس زیارتش را ترک کند عمرش و روزیش کم می شود اگر کسی را دیدی که زیارتش را ترک کرده ولی عمرش طولانی و روزیش فراوان است، یا از آن روی است که بر حسب مقتضیات خلقتش در لوح محفوظ عمرش طولانی و رزقش زیاد نوشته شده است، و این همان است که در قرآن کریم آمده است: (فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظالمون<sup>۱</sup> أُولَئِكَ يَنَالُهُمْ نَصِيحُهُمْ مِنَ الْكِتَابِ<sup>۲</sup>) ستمکارتر از آن که بر خدا دروغ می بندد یا آیات او را تکذیب می کند کیست؟ بهره ی آنان از کتاب قضا و قدر خدای تعالی به ایشان خواهد رسید، این عمر طولانی و روزی فراوان بهره ی او به اقتضای وجود است، اما آن چه افزایش یا کاهش می یابد بر حسب اقتضای اعمال است و زیارت از بزرگترین اعمالی است که طول عمر و فراوانی روزی را اقتضاء می کند، اگر آن شخص به زیارتش برود حتما عمرش طولانی می شود و روزیش افزایش می یابد از آن مدت عمر و مقدار روزی که زیارت حضرت را ترک کند.

و یا بعضی از کارهای شایسته را انجام می دهد که سبب طول عمر و زیادی روزی می شود، مانند صلّه ی رحم، و گاه زیارت امام علیه السلام را با بودن عذری ترک می کند و سبب کم

۱ - انعام ۲۱

۲ - اعراف ۳۷.

شدن عمر و روزی نمی شود، یا این که با عذری زیارت آن حضرت را ترک می کند که از آن عذر کسی اطلاعی ندارد و مانند این ها.

و این که ذکر کردیم زیارت امام حسین علیه السلام چنین است مختص به آن حضرت نیست به طوری که زیارت دیگر ائمه علیهم السلام چنین نباشد بلکه همه ی آن چه نسبت به اولشان جاری است به آخرشان هم جاری است و در زیارت امام رضا علیه السلام وارد شده اخباری که نزدیک به این هاست، آری اسباب و علل خارجی، خود اثراتی در زیادی اجر و پاداش در شأن ایشان علیهم السلام دارند و تفاوت ایشان در زیادی مستلزم نفی نیست زیرا اصل برابری است، دریاب.

## امام هادی علیه السلام فرمود: والسلام علیکم وحرمتی الله فی زمرتکم و اوردنی حوضکم و جعلنی فی حزبکم و ارضاکم عنی

می گویم: در زیارت، سؤال زائر از خدای تعالی گذشت (از خدای سبحان می خواست) او را در زمره ی کسانی قرار بدهد که در اثر شفاعت اهل بیت علیهم السلام مشمول رحمت می شوند و در این جا در تعلیم همان زائر می فرماید به موقع وداع از خدای تعالی بخواهد او را در زمره ی کسانی قرار بدهد که با ایشان محشور می شوند، و شاید اختلاف لفظی است برای این که افرادی که در زمره ی مرحومان به شفاعت ایشان قرار می گیرند خدای تعالی آن ها را با ایشان محشور می فرماید، و جایز است مراد این باشد که در روز قیامت هر گروه از مردم با امامشان خوانده می شوند پرچم ولی خدا علیه السلام جلو می آید و اهل ولایت او و بیزاران از دشمنان اهل زمانش با او هستند و هر امامی از آنان چنین است، و پرچم های دشمنانشان هم با هر پیشوای گمراهی با پیروان اهل زمانش با او هستند، امام علیه السلام در این جا به زائر یاد میدهد از خدای تعالی بخواهد او را با امام زمانش محشور کند، و جایز است مراد آن باشد که در روز قیامت تا مردم در پای حساب هستند خدای

تعالی منبری برایش در روبروی منبرهای ایشان قرار بدهد، وقتی او را در زمره ی مرحومان به شفاعتشان قرار بدهد به برکت ایشان منبری برایش قرار می دهد که در برابر منبرشان قرار بگیرد تا مردم از حساب فارغ شوند و منافاتی هم نیست.

جعفر بن محمد بن قولویه در کامل الزیاره از علی بن ابراهیم روایت کرده که امام جواد علیه السلام فرمود: (مَنْ زَارَ قَبْرَ أَبِي طُبُوسٍ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ قَالَ فَحَجَّجْتُ بَعْدَ الزِّيَارَةِ فَلَقِيتُ أَيُّوبَ بْنَ نُوحٍ فَقَالَ لِي قَالَ أَبُو جَعْفَرِ الثَّانِي ع مَنْ زَارَ قَبْرَ أَبِي طُبُوسٍ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ بَنَى اللَّهُ لَهُ مَنبَرًا فِي حِذَاءِ مَنبَرِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ ع حَتَّى يَفْرَغَ اللَّهُ مِنْ حَسَابِ الْخَلَائِقِ فَرَأَيْتَهُ وَ قَدْ زَارَ فَقَالَ جِئْتُ أَطْلُبُ الْمَنبَرَ<sup>۱</sup>) هر کس قبر پدرم را در طوس زیارت کند خدای تعالی گناهان گذشته و آینده ی او را می آمرزد، می گوید: بعد از زیارت به حج رفتم و ایوب بن نوح را دیدم او به من گفت: امام جواد علیه السلام به من فرمود: هر کس قبر پدرم را در طوس زیارت کند خدای تعالی گناهان گذشته و آینده ی او را می آمرزد، و برایش منبری رو به روی محمد و علی علیهما السلام قرار می دهد تا خدای تعالی از حساب خلق فارغ شود، بعد از آن ایوب بن نوح را دیدم که زیارت کرده به من گفت: آمده ام منبر را می خواهم.

و در آن کتاب به سندش به یحیی بن سلیمان مازنی از حضرت امام موسی بن جعفر علیهما السلام روایت کرد که فرمود: (مَنْ زَارَ قَبْرَ وَوَلَدِي عَلِيٍّ كَانَ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ سَبْعِينَ حَجَّةً مَبْرُورَةً قِيلَ قُلْتُ سَبْعِينَ حَجَّةً قَالَ نَعَمْ وَ سَبْعِينَ أَلْفَ حَجَّةً قَالَ قُلْتُ سَبْعِينَ أَلْفَ حَجَّةً قَالَ رَبُّ حَجَّةٍ لَا تُقْبَلُ مِنْ زَارِهِ وَ بَاتَ عِنْدَهُ لَيْلَةً كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِهِ قَالَ نَعَمْ إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَانَ عَلِيٌّ عَرْشَ الرَّحْمَنِ أَرْبَعَةَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ أَرْبَعَةَ مِنَ الْآخِرِينَ فَأَمَّا الْأَرْبَعَةُ الَّذِينَ

هُم مِّنَ الْأَوَّلِينَ فَنُوحٌ وَ إِبْرَاهِيمُ وَ مُوسَى وَ عِيسَى عَ وَ أُمَّيَا الْأَرْبَعَةُ  
 مِّنَ الْآخِرِينَ فَمُحَمَّدٌ وَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ  
 ثُمَّ يَمْدُ الْمَضْمَارُ فَيَقْعُدُ مَعَنَا مَن زَارَ قُبُورَ الْأَئِمَّةِ عَ إِلَّا أَنَّ أَغْلَاهُمْ  
 دَرَجَةً وَ أَقْرَبَهُمْ حَبُوةً زُوَّارُ قَبْرِ وَلَدِي عَلِيٍّ عَ ( ) هَر كَس قَبْر  
 پسر م را زیارت کند برایش نزد خدای تعالی ثواب هفتاد حج  
 مبروره خواهد بود، می گوید عرض کردم هفتاد حج فرمود:  
 بلی هفتصد حج، گفتم هفتصد حج؟ فرمود بلی هفتاد هزار  
 حج، گفتم: هفتاد هزار حج؟ فرمود بلی، و ای بسا حجتی که  
 قبول نباشد، هر کس او را زیارت کند و شبی در نزدش بیتوته  
 کند مانند کسی خواهد بود که خدا را در عرشش زیارت کرده  
 است، گفتم مانند این است که خدا را در عرشش زیارت کرده  
 است؟ فرمود بلی، وقتی قیامت شود چهار نفر از گذشتگان و  
 چهار نفر از آیندگان، در فراز عرش خواهند بود اما چهار نفر  
 از گذشتگان عبارتند از: نوح و ابراهیم و موسی و عیسی، و اما  
 چهار نفر آیندگان عبارتند از: محمد و علی و حسن و حسین  
 صلوات الله علیهم اجمعین، آن گاه روز طولانی می شود و کسی  
 که قبرهای ائمه را زیارت کرده با ما می نشیند الا این که  
 بالاترین درجه و نزدیک ترین کس به ایشان کسی است که  
 قبر فرزندم علی را زیارت کرده است. و در همان کتاب مانند  
 این حدیث از ابراهیم بن رئاب روایت شده است.

می گویم: محل استشهاد در حدیث دوم، از محل استشهاد از  
 حدیث اول نزدیک تر است و در آن اشاره ی زیادی شده به  
 آن چه ما قبل از این اشاره کردیم و گفتیم آن چه برای اول  
 آنان جاری می شود به آخر ایشان هم جاری می شود، آری  
 اسباب و علل خارجی، خود اثراتی در زیادی اجر و پاداش در  
 شأن ایشان علیهم السلام دارند. و آن زیادی قول حضرت امام  
 موسی بن جعفر علیهما السلام است: و کسی که قبرهای ائمه

را زیارت کرده با ما می نشیند الا این که بالاترین درجه و نزدیک ترین کس به ایشان کسی است که قبر فرزندم علی را زیارت کرده است.

و این به خاطر غربت اوست و به جهت دوری مشهدش از مشهد اهل بیت علیهم السلام، و علت دیگر این که آن حضرت را خواص شیعه زیارت می کنند، چون دیگر امامان را غیر شیعه هم زیارت می کنند.

یا غیر خواص زیارتش نمی کنند چون از دشمنانشان می ترسند وقتی ببینند دشمنانشان زیارت می کنند آن ها هم زیارت می کنند و اگر دشمنان زیارت نکنند بعضی غیر خواص هم زیارت نمی کنند چون از عیب می ترسند، بر خلاف حضرت رضا علیه السلام که آن حضرت را زیارت نمی کند مگر کسی که از عیب گرفتن دشمن باکی ندارد پس در این صورت آن ها خواص اند و اگر چه ندانند، و مراد از خواص، خواص در غیر این موضع نیستند زیرا مراد در غیر این جا عارفان و اهل بصیرت در دین اند، دریاب.

یا نبودن شدت رغبت، اما امامان دیگر غیر از امام رضا به آنان نزدیک هستند و زیارتشان برای آنان مشقتی ندارد، و زیارت می کنند، اما زیارت امام رضا علیه السلام به خاطر دوری مشهدش مشقت زیادی دارد، خواص این زحمت ها را متحمل می شوند و غیر خواص آن ها را تحمل نمی کنند چون رغبت شدیدی ندارند این دو وجه از نظر زائران بود.

اما از نظر مزور علیه السلام (یعنی امام رضای بزرگواری که زیارت می شود) از محل تولدش و از جایی که به آن انس داشته از خانواده و نزدیکانش دور است نسبت به دیگر اهل بیتش غریب و تنهاست، و این ها سبب می شوند فراموش شود



و نورش خاموش گردد، اگر فضل زیارتش مانند فضل زیارت ائمه ی دیگر باشد زیارتش از زیارت یکی از آنان ناقص خواهد بود، و این نقص را مشقت های دوری و کمی زوار و غریب بودن حضرت و مانند این ها برابر کرده است اما در اصل از زیارت نظیرش ناقص کرده است، و از این جا لازم می آید مثل آنان نباشد بلکه فی نفسه از آنان ناقص باشد، و از آن جا که ثابت شده با هم برابر هستند ثابت می شود که اصل زیارتشان برابر است و چون زیارتش مزیت هایی دارد و این وجه در غیر زیارتش حاصل نیست خصوصا همین وجه اخیر، یعنی غریب و تنها و دور بودن از محل تولد و از مسکن آباء و اجداد و دور بودن قبرش از قبر آن ها. و حال آن که این ها و مانند آن ها سبب می شوند قدر و منزلتش کوچک شود و ذکرش فراموش و نورش خاموش گردد و با دیگر مردم برابر نماید.

و حکمتی که خدای سبحان نظام جهان را بر آن استوار ساخته و به همین منظور خلق را به وجود آورده و به این لحاظ به همه ی خلق نعمت و فضل و کرمش را گسترده، اقتضاء می کند این حکمت، حکمت نباشد مگر این که قدر و منزلت آن حضرت تا جایی که امکان دارد بزرگ و ذکرش مشهور و نورش تمام و تابان باشد کسی از مردم نظیر او نباشد و فضل و شأن و علو منزلتش پوشیده نماند، بنا بر این در حکمت واجب است خدای تعالی به بندگانش لطف کند در اموری که صلاح آنان و تمام نظام خلق به آن ها مربوط می شود، از ظاهر کردن اسم آن حضرت و بالا بردن شأن آن بزرگوار و پراوازه ساختن نامش، و این ایجاب می کند رفتن به زیارتش مورد تشویق و ترغیب قرار بگیرد با چیزهایی که در غیر زیارتش حاصل نمی شود، زائران بدینوسیله تشویق می شوند ثواب زیادی به دست آورند، مانند این که زیارتش سبب میشود گناهان گذشته و آینده ی زائر آمرزیده شود و خدای تعالی در روز قیامت برایش

منبری در رو یا روی حضرت محمد و علی صلوات الله علیهم قرار دهد و او در جوارشان بنشیند تا خدای سبحان از حساب خلق فارغ شود، و مانند این ثواب که زیارتش با هفتاد حج و عمره یا صد هزار حج و عمره برابر است و مانند این ها، چون حکمت الهیه ای که نظام هستی با آن استوار می شود اقتضاء می کند غربت و تنهایی و دوری از وطن و خانمان با این وجه جبران شود، به این وجه اشکالی وارد نیست اما به دو وجه قبلی اشکال وارد است.

اشکال اول: گفته می شود: که غیر خواص نیز امام رضا علیه السلام را زیارت می کنند و در حقش همان حکم جاری می شود که در حق ائمه جاری می شود.

اشکال دوم گفته می شود: مشهد شریف امام رضا علیه السلام به خیلی از شیعیان نزدیک است به طوری که زیارتش برایشان زحمت ندارد و زیارت ائمه دیگر زحمت دارد و مسأله برعکس می شود.

جواب این است که خطاب های شرعی عمومیت دارند آن ها و جزایی که بر آن ها مترتب است بر امور غالب و ابتدایی مبتنی هستند، جواب اشکال اول این است که غالب زوار امام رضا علیه السلام غیر از خواص شیعه و دوستان نیستند بر خلاف زائران امامان دیگر. و پاسخ اشکال دوم این است که خطاب به کسانی بوده که به دیگر امامان علیهم السلام نزدیک بوده و از امام رضا علیه السلام دور بوده است، علاوه بر این در موقع خطاب شیعیانی که به امام رضا علیه السلام نزدیک بوده اند اندک بوده اند، و زیاد بودن ایشان در این زمان موجب تغییر حکم نمی شود زیرا حکم از نزد خدای تعالی به موقع سؤال نازل شده است، در آن حد که قول خدای تعالی نشان

می دهد: (وَإِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبَدَّلْ لَكُمْ) <sup>۱</sup> و اگر زمان نزول قرآن از آن ها می پرسیدید برای شما آشکار می شد، و خدای سبحان روش خود را در این باره جاری فرمود (وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا) <sup>۲</sup> هرگز در روش خدای تعالی تغییری نمی یابی.

### در باره ی حوض رسول الله صلی الله علیه و آله

و قول حضرت هادی علیه السلام: (و اوردنی حوض نبیکم) زائر از خدایش می خواهد او را به حوض پیامبر خود وارد کند، اگر منظور حوض باطنی باشد عبارت از هدایتشان خواهد بود، به فرمان خدای تعالی هر کس از دوستانشان را بخواهند به آن وارد می کنند و به فرمان خدای تعالی هر کس را بخواهند از آن مانع می شوند و این همان است که در حدیث ابو الطفیل از امیر مومنان علیه السلام در شرح الزیاره یاد کردیم او گفته به امیر مومنان علیه السلام گفتم: از حوض پیامبر صلی الله علیه و آله برایم خبر بده، در دنیا است یا در آخرت؟ فرمود: بلکه در دنیا است، گفتم چه کسی از آن مانع می شود؟ فرمود: من با دستم مانع می شوم دوستانم به آن وارد می شوند و دشمنانم از آن برمی گردند یا برگردانده می شوند. <sup>۳</sup> و در روایت دیگر است که دوستانم را به آن وارد می کنم و دشمنانم را از آن برمی گردانم. <sup>۴</sup>

و نزد کسی که چیزی از علوم اهل بیت علیهم السلام به وی رسیده باشد معروف است که هدایتشان و مذهبشان و دینشان، همان حوض پیامبر صلی الله علیه و آله است هر کس جرعه

۱ - مائده ۱۰۱.

۲ - احزاب ۶۲.

۳ - کتاب سلیم ۱۳۰ و بحار الانوار ۵۳ / ۶۹.

۴ - مختصر بصائر الدرجات ۴۰ و بحار الانوار ۵۳ ص ۶۹ و کتاب سلیم بن قیس ۱۴ / ۱۲.

ای از آن را بنوشد هرگز تشنه نمی شود، و آن دین برحق خدای تعالی است که در نزد غیر ایشان یافت نمی شود و آن عبارت از اجتماع به محکم قرآن است.

و این گفته ی ایشان که آن دین است و از آن بیرون نمی روند چنان است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند: ( لن یفترقا حتی یردا علی الحوض<sup>۱</sup>

ایشان هر کس از دوستان و شیعیانشان را که بخواهند با فرمان خدای تعالی به آن وارد می کنند و هر کسی را که بخواهند با فرمان خدای تعالی از آن مانع می شوند و قول زائر که از خدا می خواهم مرا به حوض شما وارد کند مانند گفته ی ما در شرح است این جا می خواهی بگو: خدای تعالی مرا به وسیله ی ایشان به حوض وارد کند و می خواهی بگو با فرمان خدای تعالی مرا به حوض وارد کنید و معنی به لحاظ فائده ی ایجاد یکی است، بنا بر این معنی این می شود که خدای تعالی مرا در دین شما ثابت قدم و استوار بدارد و برایم توفیق اعمال شایسته ای را عنایت کند که خدای تعالی و شما را خشنود می سازد تا شیرینی ایمانی را بچشم که آب حوض شماست و در این راه برایم استقامت بدهد تا هرگز تشنه نشوم یعنی به گناه نیغتم و از جاده ی هدایت شما بیرون نروم تا مرگم فرا رسد.

و اگر منظور از حوض، حوض معروف باشد و آن حوضی است که در قیامت ظاهر خواهد شد و حوضی است که اولیاء و دوستانی را که در زمره ی ایشان محشور شده اند به آن وارد می کنند زائر از خدای تعالی خواسته است در روز قیامت او را در زمره ی ایشان محشور کند و به حوضشان وارد نماید چنان که در دنیا در زمره ی ایشان بود و در دنیا او را به حوضشان وارد کرده بود.

۱ - بصائر الدرجات ۴۳۳ و الخلاف طوسی ۲۷/۱ و المعبر محقق حلی ۲۳/۱ و امالی طوسی ۲۵۵.

فائده ی این خواهش او این است که در توفیق پیروی از ایشان و ولایتشان و محبتشان ثابت و استوار بماند تا مرگش فرا رسد و در زمره ی ایشان محشور شده و به حوضشان درآید.

و در کنز الکرآجکی به سندش به ایوب سیستانی روایت کرده که گفت: در حال طواف انس بن مالک با من رو برو شد و گفت: آیا به شما مژده ای ندهم که با آن شاد شوی؟ گفتم: بلی، گفت در مسجد مدینه در پیش پیامبر صلی الله علیه و آله بودم و حضرت در روضه نشسته بود به من فرمود عجله کن و علی را به نزد من بیاور، رفتم و دیدم علی و فاطمه با هم هستند به علی گفتم: پیامبر صلی الله علیه و آله شما را می خواهند، علی به حضور پیامبر آمد حضرت به او گفت: یا علی به جبرئیل سلام کن، علی علیه السلام گفت: السلام علیک یا جبرئیل، جبرئیل جواب سلامش را داد، پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: جبرئیل می گوید: خدا به تو سلام می رساند و می فرماید: خوشا به حال تو و شیعیان و دوستان تو، و وای باز هم وای به کسی که تو را دشمن می دارد، روز قیامت که بشود منادی از زیر عرش صدا می زند محمد و علی کجا هستند؟ شما را به سرعت به آسمان می برند در پیشگاه خدای تعالی می ایستید، خدای تعالی به پیامبرش می فرماید: علی را به حوض وارد کن و این کاسه را به او بده تا دوستان و شیعیانش را سیراب کند و کسی از دشمنانش را سیراب نکند و امر می کند دوستانش به آسانی حساب شوند و دستور داده می شود ایشان را به بهشت ببرند.<sup>۱</sup>

این که فرموده (تا دوستان و شیعیانش را سیراب کند) دلالت دارد به این که هر کس در قیامت با دوستی ایشان بیاید (علی علیه السلام او را از حوض کوثر سیراب می فرماید) زائر

با دانستن این موضوع از خدای تعالی می خواهد وی را به حوضشان وارد کند یعنی در محبتشان و ولایتشان که به او توفیق داده او را ثابت قدم نگهدارد وقتی خدای تعالی او را ثابت قدم نگهداشت تا از دنیا رفت برای خدای تعالی در حکمت واجب است او را در زمره ی شیعیان و دوستان ایشان محشور کند و به حوض ایشان وارد نماید پس (و ان يحشرنی فی زمردکم و اوردنی حوضکم) این فایده را دارد که زائر از خدای تعالی ثابت قدم ماندن در توفیق محبت و ولایت و اطاعت و پیروی از ایشان را می خواهد که موجب حشر با ایشان و ورود به حوضشان می باشد.

قول امام علیه السلام (و جعلنی فی حزبکم و ارضاکم عنی، زائر به تعلیم آن حضرت) دعا می کند و از خدای تعالی می خواهد در آخرت مرا در حزب ایشان قرار بدهی چنان که در دنیا از حزبشان قرار داده ای، سپاس بر خدای تعالی که در دنیا مرا از دوستان و موالیانشان قرار داده از او می خواهم مرا در این امر ثابت قدم نگه بدارد، تا به پیشگاهش برسم و از محبان و اولیاء شما و از دشمنان دشمنان شما و از دشمنان پیروان دشمنانتان و در حزب شما باشم و از خدای تعالی می خواهم شما را از من خشنود کند، می خواهم مرا به مرتبه ای برساند که سبب شود در اطاعت از خودش و در اطاعت از شما از من راضی شوید، استوارم نگهدارد تا وقتی به شما می رسم از من خشنود باشید. خدای تعالی در آغاز با نعمت توفیق، محبت و ولایت شما را به من عنایت فرمود از گذشته ای دور به کرم و فضل و رحمتش طمع بسته و این ها را از او خواستم و او مهربانترین مهربان هاست، شما از من خشنود نخواهید شد مگر برای رضای خدای تعالی، پس رضای شما رضای خداست و رضای شما رضای خدای تعالی است، خدایا تو را به حق ایشان به تو سوگند می دهم از من راضی شو و تو را قسم

می دهم به حقشان بر تو از من راضی باش، و سوگند می  
دهم به حق خودت بر ایشان، ایشان را از من خشنود کن که  
تو به همه چیز توانایی.





## امام علیه السلام (به زائر تعلیم) فرمود

### بگوید: و مکنی فی دولتکم و احیانی فی رجعتکم و ملکینی فی ایامکم

می گوید: از خدایی که به شما وعده داده شما را در روی زمین خلیفه قرار می دهد چنان که اقوام پیش از شما را جانشین آنان قرار داد و شما را در روی زمین تمکن خواهد داد و شما را وارثان و مالکان در روی زمین قرار خواهد داد، از او خواستم در روزگار دولت شما مرا از مملکین متمکن به وسیله ی شما و از نزدیکان شما قرار بدهد، این سخن کنایه است از این که زائر را از شیعیان خالص ایشان علیهم السلام قرار بدهد، چون زمانی که برگردند دولت دشمنان و دولت پیروانشان برچیده می شود و همه ی امور به دست محمد و اهل بیت او علیهم السلام می افتد و شیعیانی را که کامل الایمان باشند تمکن می دهند در هر قسمتی از زمین که بخواهند و او را در آن چه بخواهند فرمانروا می کنند و به نسبت معرفت و ایمانش او را بر دیگران مقدم می دارند، پس دعای زائر به این لحاظ می باشد که درجه اش در نزد خدای تعالی و در نزد ایشان بالا باشد زیرا ایشان کسی را به دیگران مقدم می دارند که در علم و عمل و معرفت مقدم باشد.

و اما دشمنانشان همان افرادی هستند که خدای تعالی در

بارہ ی آنان فرموده است: (وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا) 'و هر کس از ذکر من یعنی از ایشان و از ولایت ایشان روگرداند در روزگار رجعتشان در تنگنا خواهد بود زیرا زمین از رستنی ها و خوراکی هایش و تجارت از سود خود بهره ای به او نمی دهد زکات بر او حرام می شود خوار و ذلیل و گرسنه می ماند تا جایی که در روایت آمده از شدت گرسنگی فضولات را می خورند.

در کافی از امام صادق علیه السلام در تفسیر (وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا) روایت شده که فرمود از ولایت امیر مومنان علیه السلام روگرداند راوی می گوید: گفتم: (وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى) چه معنی می دهد؟ فرمود: یعنی در آخرت با چشمان کور محشور می شود چون در دنیا قلبش نسبت به ولایت امیر مومنان علیه السلام کور بود در روز قیامت حیرت می کند و می گوید: (لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا) 'خدایا چرا مرا کور محشور کردی؟ و حال آن که من بینا بودم در جواب می فرماید: چنین است آیات و نشانه های ما برایت آمدند آن ها را ترک کردی، فرمود: نشانه ها یعنی آیات ائمه هستند، یعنی از ائمه روگردان شدی و آن ها را ترک کردی (وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنسى) امروز در آتش ترک می شوی چنان که امامان را ترک کردی و از امر ایشان اطاعت نکردی و سخن ایشان را نشنیدی.

و در تفسیر علی بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام در باره ی (إِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا) آمده که فرمود: به خدا سوگند تنگی معیشت مربوط به ناصبی هاست، راوی می گوید به امام علیه السلام عرض کردم: همیشه در طول عمرشان تا مرگشان برسد

۱ - طه ۱۲۴.

۲ - طه ۱۲۵ و ۱۲۶.

آن‌ها را دیده ایم در رفاه زندگی کرده اند! فرمود: به خدا سوگند این وضعیت آن‌ها در رجعت است که فضولات را می‌خورند.<sup>۱</sup>

(و احیانی فی رجعتکم) یعنی از خدای تعالی خواسته ام مرا در رجعت شما زنده کند، مرا در زمره ی کسانی که با ایشان بر می‌گردند برگرداند، و با ایشان برگشتن کنایه از توفیق کسی است که در زمره ی افرادی باشد که ایمان خالص دارند، چون در رجعت کسانی برمی‌گردند که یا ایمان خالص دارند و یا کافر و منافق محض اند الا کافران و منافقانی که در دنیا با عذاب الهی به هلاکت رسیده اند، و این افراد در رجعت بر نمی‌گردند و این قول خدای تعالی است (وَ حَرَامٌ عَلٰی قَرْیَةٍ اَهْلُکُنَاہَا اَنْہُمْ لَا یَرْجِعُوْنَ<sup>۲</sup> برگشتن اهالی شهری که آنان را با عذاب به هلاکت رساندیم در رجعت حرام است، اما دارندگان ایمان خالص به دنیا برمی‌گردند و بعد از دو برابر زندگی قبلی شان در دنیا می‌میرند.

و اما کسانی که در رجعت واپسین عمومی برمی‌گردند رجعتی که همه ی ائمه علیهم السلام در آن جمع خواهند بود، روایت شده که نمی‌میرند تا هزار فرزند از نسل خود را ببینند، و اگر کسی در دنیا به اجل طبیعی مرده بر می‌گردد و به شهادت می‌رسد، چون برای هر مومن خالصی شهادتی است و مردنی، و هر کس کشته شده باشد بر می‌گردد و با اجل طبیعی می‌میرد، زائر از خدای تعالی خواسته است او را به خالص الایمان بودن موفق کند تا در رجعت ایشان برگردد و این عقیده بر گرفته در اثر استجاب دعای امام صادق علیه السلام است که به خدای تعالی عرض کرد: (اللهم احیی شیعتنا فی دولتنا و ابقهم

۱ - مختصر البصائر ۱۰۶ و مکیال المکارم اصفهانی ۹۴/۱ و بحار الانوار ۵۳ص ۵۱ و تفسیر برهان ۴۷/۳.

۲ - انبیاء ۹۵.

في ملكنا و مملكتنا <sup>۱</sup> )خدایا شیعیان ما را در دولت ما زنده کن  
و آنان را در ملک و مملکت ما نگه دار.

و باز زائر از خدای تعالی درخواست می کند (و ملكني في  
ایامکم) خدایا در روزگار فرمانروایی حضرات معصومین علیهم  
السلام مرا از دولتمردان و کارگزاران ایشان قرار بده و چنان  
که قبلا گفته شد این مقام کنایه است از توفیق یافتن به  
ایمان و معرفت کامل، و این دو از کرم و فضل الهی ناشی اند،  
و سبب می شوند خدای تعالی به هر کس چنین توفیقی داده  
به نسبت کمال ایمان و معرفت از طرف ایشان به حکومت  
برسد، در ایام رجعت اهل بیت علیهم السلام که در روی زمین  
تمکن یافته اند و به رغم انف مشرکان، دینشان به دیگر ادیان  
فائق آمده است.

امام هادی علیه السلام فرمود:  
**و شکر سعی بکم و غفر ذنبی بشفاعتکم**  
**و اقال عشرتی بمحبتکم و اعلي کعبي بموالاتکم**  
**و شرفني بطاعتکم و اعزني بهداکم**

مرحوم مجلسی در شرح این فقرات گفته است: ( و شکر سعی بکم ) یعنی که خدای تعالی در زیارت شما یا به برکت شما یا با شفاعت شما به من پاداش بدهد ( و اقال عشرتی ) و از بدی هایم در گذرد ( و اعلي کعبي ) و به من شرافت و برتری بدهد یا دشمنانم را زیر قدمم یا زیر نیزه ام قرار دهد تا با موالات شما به آنان چیره شوم...

می گوئیم: محل صدور شکر از حمد اعم است و در آن چه به آن مربوط می شود اخص است، محل صدور حمد به خصوص زبان است و متعلقش فضیلت و فاضله می باشد، و شکر محل صدورش دل و اعضای آدمی و زبان است و متعلقش فاضله است، بنا بر این شکر از جهت متعلقی که باعث آن می شود فاضله است و (مراد از فاضله) همان نعمتی است که از جانب مشکور به شاکر می رسد و از جهت مصدر (چنان که گفتیم) از دل و اعضاء آدمی و زبان صادر می شود، شکر دل (به چند گونه است:

اول : این است که اعتقاد داشته باشد این نعمت ها تفضل ابتدائی از جانب خدای تعالی است.

دوم : این است که به عطائی که به او رسیده راضی باشد و اگر چه در مقایسه با عطائی که به دیگری رسیده یا در مقایسه با عطائی که دیگری دارد اندک باشد.

سوم : این است که معتقد باشد که از ادای شکر نعمت الهی ناتوان می باشد.

و شکر با ارکان این است که از فرمان نعمت دهنده اطاعت کند و از هر چه نهی کرده پرهیز نماید و با هر عضوی از اعضاء که خدا برایش آفریده از او اطاعت کند، مثلاً شکر چشم ها نظر کردن است به آن چه او خواسته مانند این که نماز گزار در حال قیام به محل سجده و در قنوت به کف دست ها و در رکوع به وسط پاها و در سجده به سمت بینی و در تشهد به دامنش نگاه کند، و به قرآن و به کتاب های علمی و غیر این ها نگاه کند، و از آن چه بر وی حرام شده آن ها را بیند. و اطاعت گوش ها به این است که گوش فراهد به هر چه که مباح کرده است تا از آن مباح استفاده کند، و طاعت دست ها به کار بردن آن هاست در آن چه واجب فرموده یا مستحب یا مباح کرده است، و اطاعت پاها هم راه رفتن به همین منظور است.

خلاصه که اطاعت (یا شکر) اعضای آدمی به کار گرفتن آن هاست به نحوی که خدا امر کرده است و شکر با زبان ثنای حضرت حق است در اظهار کردن همین نعمت ها و آثار آن ها و یاد کردن خدای تعالی با همان نعمت ها به قصد تعظیم بر او و تعظیم نعمت های او، حال که به صورت خلاصه این ها را دانستی می دانی که منظور از (شکر سعیی بکم) این است

که زائر می خواهد بگوید من خدای سبحان را می خوانم و از او می خواهم در برابر سعی من به سوی شما، با من طوری رفتار کند که نعمت رسیده با نعمت دهنده رفتار می کند، مرا دوست بدارد و خلقتش مرا دوست بدانند از من به عمل اندک راضی شود و آن را به جای عمل بسیار بپذیرد، و احسان هایی را که به من داشته مرا نسبت به آن ها ذی حق بداند و ثواب و پاداش مرا در برابر سعی من به عنوان استحقاق قرار بدهد و در ملاً اعلی و با زبان اولیائش و در کتاب هایی که نازل فرموده و مانند این ها با ثنای جمیل یادم کند، و حال آن که این موارد را وقتی می توانم از خدای تعالی انتظار داشته باشم که (نعوذ بالله) به سعی و کوشش من نیاز داشته باشد و سعی من از جانب او (و با مدد او) نباشد و هیچ کدام از این ها درست نیستند بلکه خدای تعالی (از هر جهت و) از سعی من و از هر چیزی بی نیاز است و (در ضمن من در سعیم به هیچ وجه از امدادات او بی نیاز نیستم و نیز) نفع سعی من به فرض که درست و به حق باشد مال من بوده و به من راجع است، مثالش این است که زید در کار تجارت بکوشد و سود زیادی به دست آورد، هر چه به دست آورده مال او می باشد و در کارهای مهمش از آن بهره مند می شود آیا بر تو واجب است در مقابل عملی که او برای خودش انجام داده از او تشکر کنی؟ آری وقتی شکرش بر تو واجب می شود که نفع تجارتش به تو برسد، در ضمن هر سعیی که کردم، با یاری و توفیق خدای سبحان کردم و او به کارهایی که کردم به سپاسگزاری سزاوارتر است، چگونه می شود انتظار داشته باشم خدایی که به هیچ کس نیاز ندارد از من سپاسگزار باشد؟ و حرکتی که از بنده سرزده همه اش از خدای تعالی است و سزاوار نیست از کسی سپاس شود که هیچ کاری را انجام نداده است، این چیزی است که عقل ها می پذیرند، ولی خدای سبحان، هر بار بعد از بار پیش از باب لطف نسبت به بندگانش تفضل می کند، و لطف غیبی

خود را در دل های اولیائش و اولیاء اولیائش ظاهر می سازد به طوری که عقلشان به آن نمی رسید او از باب لطف می خواهد بندگانش آسان برسند به آن چه آن را برایشان خلق کرده است و فضل از آن اوست، خدای سبحان شکر می کند از کسی که او را شکر بگزارد و یاد می کند کسی را که او را یاد می کند، و پاداش می دهد به کسی که برایش عمل کند، حضرت امام سجاد علیه السلام در دعای وِدَاعِ مَآهِ مِیَارِکِ بِمِضَانِ بِهٖ اِنْ چِهْ گفتم اشاره کرده اسیت: (تَشْكُرُ مَنْ شَكَرَكَ وَ اَنْتَ اَلْهَمَّتَهُ شَكَرَكَ وَ تَكْفِي مَنْ حَمِدَكَ وَ اَنْتَ عَلَّمْتَهُ حَمْدَكَ<sup>۱</sup>) خدایا از باب تفضل شکر می کنی از کسی که شکر تو را به جای آورد در صورتی که شکر کردن را خود از باب تفضل به او الهام کردی، و اگر این تفضل تو نبود در برابر نعمت هایت کفران و ناسپاسی می کرد، و پاداش می دهی به کسی که خود را به او شناسانده ای و حمد تو را به جای میآورد و حال آن که حمد کردن را خود به وی آموختی و خود او را تقویت کردی و توفیق دادی و یاریش کردی، و اگر تفضل دیگر باره ی تو نبود او به چیزی توانایی نداشت. خدای تعالی، با تو معاملہ ی بی نیاز حمیدی را می کند، (توفیق) شکر و حمد نعمت را به تو می دهد (و آن را) جزای ادای حق نعمت هایش قرار می دهد که به تو داده است تا به تو پاداش بدهد به آن چه از نعمت هایش بارها برایت نعمت هایی و تفضلاتی را جاری ساخته است چنان که در دعای مفرده ی وَتَرِّبْ بَعْدَ اِزْ رُكُوعِ مِیْ خَوَانَنْد: (وَ جَعَلَ مَا اٰمَنَ بِهٖ عَلٰی عِبَادِهٖ كِفَايَةً لِتَاْدِيَةِ حَقِّهٖ). یعنی و همان چیزی را که بر بنده هایش احسان کرده آن را برای ادای حق خود کافی دانسته است.

حضرت امام زین العابدین علیه السلام در دعای وداعی که گذشت به آن چه گفتم اشاره کرده است، و این همان تفضل



بعد از تفضل است در دل های دوستان و خصیصان شیعیانش، ندائی آهسته انداخته که عقل هایشان به آن نمی رسید، و اگر (آن ندای خاص) خدای تعالی نبود (مخلوق در دلش) چیزی از آن را نمی یافت، زیرا در فهم ها و عقل ها با معنی قدم مخالف می باشد، و از این لحاظ گفتیم به جان ها الهام کرده است چون جان ها آن را دریافت کرده و حفظ می کنند فرموده است: (وَ أَنْتَ الَّذِي دَلَلْتَهُمْ بِقَوْلِكَ مَنْ عَيْبِكَ وَ تَرْغِيكَ الَّذِي فِيهِ حَظُّهُمْ عَلَى مَا لَوْ سَتَرْتَهُ عَنْهُمْ لَمْ يَدْرِكُوهُ أَبْصَارُهُمْ، وَ لَمْ يَتَّعَهُ أَسْمَاعُهُمْ، وَ لَمْ تَلْحَقْهُ أَوْهَامُهُمْ، فَقَلِّتْ أَدِكْرُونِي أَذْكَرُكُمْ، وَ أَشْكُرُوا لِي وَ لَا تَكْفُرُونَ وَ قَلِّتْ لَنْ شُكْرِي لَمْ لَا زِيدِيكُمْ، وَ لَنْ كَفْرِي لَمْ أَنْ عَذَابِي لَشَدِيدٍ وَ قَلِّتْ أَدْعُونِي اسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ فَسَمَّيْتُ دُعَاءَكَ عِبَادَةً، وَ تَرَكْتُ اسْتِكْبَارًا، وَ تَوَعَّدْتُ عَلَى تَرَكِهِ دُخُولَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ<sup>۱</sup>) خدایا، این تو هستی که بنده هایت را با گفتار نهانی خود راهنمایی کردی و تشویقشان کردی به آن چه نفعشان در آن بود و اگر آن را از ایشان مخفی می ساختی چشمانشان آن را درک نمی کرد و گوش هایشان آن را در نمی یافت و به اوامشان نمی رسید، فرمودی مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و شکر نعمت هایم را به جای آورید و کفران نعمت و ناسپاسی نکنید، و گفتم: اگر شکر گزار باشید حتما نعمت هایم را به شما افزایش می دهم و اگر کفران نعمت کردید عذاب من خیلی شدید است و گفتم مرا بخوانید تا دعای شما را مستجاب کنم. چون هیچ نوع انفعالی در باره ی خدای سبحان صحیح نیست و عقل ها دادن چنین نسبتی را به خدای تعالی جایز نمی شمارند، وقتی خواست نعمتش را به ایشان تازه کند و در خیراتی فرو ببرد که نصیب آن هاست و نجاتشان از غضب الهی در گرو آن می باشد راز آن را در جانشان ظاهر کرد و ایشان را با آن به بندگی واداشت تا ملزم سازد

۱ - آیات به ترتیب متن بقره ۱۵۲ و ابراهیم ۷ و غافر ۶۰ و نگاه کنید به مصباح المتجهد ۶۴۳ و الصحیفة السجادية ۲۹۳.

به چیزی که صلاح و نجاتشان در آن می باشد ملزم ساخت به چیزی که از رازش آگاه نبودند و اگر ملزم نمی کرد قبول نمی کردند و منکرش بودند و اگر چه رضایتش را می خواستند ولی آن ها را با آن ملزم کرد به دعائی که نجاتشان از عذاب به آن بستگی داشت و فرمود: (إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ)<sup>۱</sup> یعنی کسانی که از بندگی کردن به من کبر ورزند به زودی با خواری و زبونی به جهنم وارد می شوند، فَسَمَّيْتُ دُعَاءَكَ عِبَادَةً، وَ تَرَكُهُ اسْتِكْبَارًا، وَ تَوَعَّدْتُ عَلَى تَرْكِهِ دُخُولَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ، امام علیه السلام عرض می کند: فرمودی اگر از دعای من سر باز زنند و مرا نخوانند که دعایشان را مستجاب کنم به زودی با زبونی تمام وارد آتش می شوند، دعاء کردن خودت را عبادت نامیدی و ترک آن را استکبار نام گذاشتی و بیم دادی که هر کس بندگی تو را ترک کند با خواری به دوزخ وارد می شود.

و در حکمت الهی مقرر شده که علت ها و اسباب هر چیزی به صورت مشروح و روشن آشکار شوند تا خردمندان با آن ها به اطمینان خاطر برسند، ولی بیان هر چیزی در مقام و رتبه ای است که در هستی دارد، چنان که حکمت کامله اقتضاء داشت به فؤاد الهام شود و فؤاد حقیقت مخلوق از فعل پروردگار اوست بیان آن و اشاره به آن در رتبه ی فؤاد میسر است، و رتبه ی آن راز به صورت مختصر این است که مخلوق به خالق نمی رسد، بلکه به مانند خود می رسد و رازی که اشاره کردیم به مخلوقی مانند خود می رسد علاوه بر قول امیر مومنان علیه السلام (انتهی المخلوق الی مثله و الجأه الطلب الی شکله السبیل مسدود و الطلب مردود) در خطبه ی یتیمه (که هرگز نظیر آن در معرفت خدای تعالی دیده نشده است) - مانند خط نوشته است، خط نوشته، مثل مخلوق می باشد خط نوشته، ما را به

حرکت کاتب می رساند نه به خود کاتب، یعنی تو یقین می کنی که هیئت های خط از هیئت های حرکت دست کاتب است، خط نوشته ی خوبی را که بینی می دانی که حرکت دست کاتب معتدل و مستقیم بوده است و اگر خط نوشته ی کاتب خوب نبود می دانی که حرکت دست کاتب مستقیم نبوده، کج بوده، می لرزیده است، خط با شکلش به حرکت دست کاتب دلالت می کند برای این که به همان حرکت می رسد ولی خط، تو را به خود کاتب راهنمایی نمی کند که وقتی خط خوبی را دیدی نخواهی دانست که خود او هم خوب است یا وقتی خط بدی را دیدی نخواهی دانست که خود او هم بد است، پس مصنوع به مصنوع پی می برد ولی به صانع نمی رسد، انفعالی که به آن اشاره شد در فعل است که مقبول باشد و مفعول مانند مخلوق است و داعی و عامل و سائل قابل است و غیر از فؤاد، مشاعر دیگر معنی (اذکرونی اذکرکم) و معنی (ادعونی استجب لکم)<sup>۱</sup> را نمی فهمند، الا این که منفعل همان فاعل است و این باطل می باشد.

اما فؤاد از معنی آن می فهمد که منفعل همان فعل است و نه فاعل، زیرا خدای تعالی آن را شاهد خلق خود کرد، آن خود را، هم رتبه اش را و پایین تر از رتبه اش را می شناسد از این جهت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (اعرفکم بنفسه اعرفکم بریه<sup>۲</sup>) هر کس نفس خود را بیشتر بشناسد خدایش را بیشتر می شناسد و امام امیر مومنان علیه السلام فرمود: (من عرف نفسه فقد عرف ربه)<sup>۳</sup> هر کس خودش را شناخته به حقیقت خدایش را شناخته است، و فرق بین دو عبارت فرق بین نبوت و ولایت است، اگر خواستی خود را بشناسی به رساله ی

۱ - اولی بقره ۱۵۲ و دومی غافر ۶۰.

۲ - روضة الواعظین ۱۲۰ و الاقتصاد طوسی ۱۴.

۳ - شرح اصول کافی ۲۳/۳ و عوالی اللآلی ۵۴/۱ و بحار الانوار ۳۲/۲.

ما در باره ی این موضوع مراجعه کن در این رابطه رساله ی دیگری یافته نمی شود مگر این که از آن اقتباس شده باشد. وقتی آن چه را ذکر کردیم دانستی جواب این خواهد بود که خدای تعالی:

(اولا:) افعال خود نسبت به بنده هایش را بر مبنای تفضل نهاده چون غنایش مطلق و کرمش محقق و بی نقص است. (ثانیا:) قَدَرش را بر مبنای گذشت گذاشته چون خلق کاملا به او نیاز دارند و به لطفش محتاج هستند.

(ثالثا: می خواهد) آثار رحمتش را به ایشان تکمیل کند و ایشان را به این منظور آفریده است ایشان را برای محمد و آل محمد صلی الله علیهم اجمعین آفریده و به ایشان دستور داده که از ایشان اطاعت کنند و از آنان پیمان گرفته است، برای این که طاعت مال ایشان می باشد و امر کرده که ایشان صرفا برای خدا عبادت کنند و مطیع صرف او باشند تا اطاعت صحیح باشد وقتی صحیح باشد برای ایشان می باشد و صحت اطاعت، دو شرط دارد:

یکی این که برای تقرب به خدا و صرفا برای او انجام شود، و هیچ کسی در آن با خدای تعالی شریک نباشد.

دوم این که طاعات و حدود آن ها از ائمه علیهم السلام گرفته شود، و آن ها هر طوری که گفته اند با اقتداء به ایشان و با تسلیم (به امر و نهی) شان و با محبت و ولایت ایشان و با دوستی دوستانشان به خاطر ایشان و با دوری از دشمنانشان به جای آورده شود.

وقتی بنده، طاعات (الهی) را به طوری انجام دهد که امر کرده اند صحیح و ثابت بوده و خدای تعالی آن ها را می پذیرد،

و آن‌ها را برای کسانی قرار می‌دهد که استحقاقش را دارند برای این که این طاعات دعاء برای ایشان است و ثنای خدای تعالی به قابلیت‌های بندگان بر ایشان می‌باشد، وقتی اعمال بندگان را به ایشان عطا کرد بر جواد مطلق در حکمت واجب است آن‌ها را تمام و کمال جزای ایشان از جانب بندگان قرار بدهد، و آن‌ها را از جانب ایشان حمل کند، حمل جزای اعمال انجام دهندگان به ایشان عطای کامل می‌باشد چون شخص کریم اگر به تو عطائی را به وسیله‌ی فردی بفرستد و سفارش دهد که به آورنده‌ی آن مزد آوردنش را بدهد، این نقص کرم اوست، و کمال کرمش در این است که اجرت عطای خود را به صورت کامل به تو بدهد و مزد حاملش را نیز به تو بدهد تا عطایش به صورت کامل به تو برسد و گر نه اجرت حمل آن را ناقص خواهد کرد.

و چون دادن اجرت عاملان مشروط به این است که استحقاقش را داشته باشند و حال آن‌که به طوری که در گذشته گفتیم استحقاق چیزی را ندارند، و اگر عطا نکند و حال آن‌که به ایشان امر کرده است بر آنان که عمل را به ایشان عطا فرموده واجب است به عاملان عوض بدهند و در این صورت چنان که شنیدی کرمش نقص خواهد داشت، به همین لحاظ فضل خود را به ایشان هر بار بعد از بار قبل تجدید می‌کند، نعمت‌ها و اقتداراتی را که به عاملان داده و تعلیم و یاری آنان به طاعات و غیره از جمله چیزهایی اند که انجام یافتن طاعات و کارهای شایسته بدون آن‌ها ممکن نیست (و نیز این طاعات) ادای حق او به شمار می‌روند بنا بر این توضیح عواید آن‌ها (یعنی عواید نعمت‌ها و امکانات و تعلیم و توفیق و یاری به طاعت) و سوابق آن‌ها را به عاملان نسبت می‌دهد و این فضل بعد از فضل است و در برابر توفیقی که به ایشان داده برای محمد و آل محمد علیهم السلام سعی کنند از

ایشان تشکر فرموده با انوار و تأییدات و معارف و معلوماتی که به ایشان مدد رسانده، و با این عنایت که با کلمه ی (عبادی) آنان را به خودش نسبت داده (و گفته بنده های من) و به آنان توفیق داده با آن چه خدای تعالی از ایشان راضی شود و اندک را از آنان پذیرفته و با گذشتن از تقصیراتشان اجرشان را افزایش داده و ایشان را آمرزیده و از پیروان دوستان مقرب خود قرار داده و آنان را به خود نزدیک کرده و از آنان تمجید کرده در پمانند این آیه (فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ<sup>۱</sup>) مژده به بنده های من بده که سخن را می شنوند و از بهترین سخن پیروی می کنند، اینان کسانی اند که خدای تعالی آنان را هدایت فرموده و صاحبان خرد هستند.

و (نیز) به فرمان خدای تعالی دوستان گذشته ی او یعنی هر پیامبر و رسولی از شیعیان علی علیه السلام به نیکی یاد کرده اند چنان که ائمه ی معصومین علیهم السلام در روایاتی که ذکر کردیم و ذکر نکردیم از شیعیان خود تمجید داشته اند و در واقع خدای تعالی از سعی شیعیانشان به وسیله ی آنان و به خاطر آنان سلام الله علیهم سپاسگزاری می کند و این همان سخن امام هادی علیه السلام است (که زائر به زبان می آورد و می گوید: و شکر سعی بکم).

و قول آن حضرت علیه السلام (و غفر ذنبي بشفاعتكم) را به طوری که با توجه به احادیث اهل بیت علیهم السلام در شرح الزیاره ذکر کردیم خدای تعالی گناهان دوستانشان را می آمرزد با وضعی که دارند، اگر تبعات گناهانشان برای خدای تعالی باشد از خدای تعالی برای شیعیانشان خواهش می کنند آن ها را به ایشان ببخشد و اگر تبعات مربوط به خودشان باشد

به شیعیان می بخشند و اگر به دشمنانشان مربوط باشد به شیعیان می بخشند و اگر برای بعضی از مومنان باشد از جانب آنان به ایشان عوض می دهند، وقتی شفاعت کنند خدای تعالی شفاعتشان را می پذیرد، و در حکمت واجب است بدون شفاعتشان از ظلم ظالمی گذشت نشود چون عدل چنین اقتضاء می کند بنا بر این حق هر صاحب حقی را عطا می کند مگر این که مرجحی حاصل شود، و آن از شفاعت قلبی ایشان نشأت می گیرد به این صورت که شخص را دوست داشته باشند و او را راضی می کنند و خدای تعالی از او راضی می شود پس دوست داشتنشان نسبت به او شفاعتشان از او در نزد خدای تعالی است، و از شفاعت است (هبه ی) اعمالشان، که از محبتشان به این دوست از فاضل اعمالشان به او عطا می کنند تا موازین اعمالشان سنگین و حسنااتشان زیاد شود و با آن وارد بهشت می شود، و از شفاعتشان است دعای ایشان علیهم السلام، چنان که در اخبار زیادی وارد شده، و این ها و مانند آن ها از شفاعتشان نسبت به شیعه به شمار می رود.

و قول امام علیه السلام (اقال عثرتي بمحبتکم) اَقَالَ یعنی فَسَخَ (مثلاً قرار داد را) به هم زد، و نَقَضَ (معامله را) شکست، و وَاَفَقَ علي ما طَلَبَ، بر مبنای خواسته موافقت کرد، عثره یعنی خطا و لغزش، خطا دامن فرد را می گیرد هر کس خطا کند می افتد مانند کسی که می لغزد، گفته می شود معامله ای را که تمام شده بود به هم زد، معامله ای را که به عقد لازم انجام یافته بود فسخ کرد، و آن را شکست و با درخواستش یعنی با فسخ معامله موافقت کرد، پس (و اقال عثرتي) یعنی خطائی که تبعاتش به گردنم افتاده آن را محو کند و آن را از گردنم باز کند و معنی این است که خطای مرا با توجه به این که شما را دوست می دارم ببخشد، برای این که محبت شما سبب آمرزش گناهان می شود و آن ها را محو می کند، غفران به

اقتضای قابل و یا به سبب محبت شماسست، پس غفران مقتضی متمم قابل خواهد شد و ظاهر از اضافه شدن به مفعول همین است و اگر اضافه شدن به فاعل را در نظر بگیریم که از ظاهر بعید می باشد غفران به اقتضای شفاعت خواهد بود چنان که قبلاً به آن اشاره کردیم.

و قول حضرت امام هادی علیه السلام (و اعلي كعبي بموالاتكم) كعب چیزی را گویند که بالا رود و بلند شود (و اعلي كعبي) کنایه از شرافت و بلندی مرتبه است، یعنی آن چه از مقام من بالا رفته یا شأنش در من بالا رفتن است خدای تعالی با محبت شما بالا ببرد، این جمله در واقع دعائی از شخص زائر و خواهش او از خدای تعالی است که به سبب تقصیر و قصوری که داشته قدر و منزلتش پایین آمده به سبب محبت و دوستی اهل بیت علیهم السلام بالا ببرد، چون موالاتشان نقص اعمال را از بین می برد و در مقام نقصانی قرار می گیرد که در اعمال وجود دارد زیرا کمترین درجه ی موالات، محبت در دل و محبت در زبان است، هم چنین ولایت در قلب و زبان است و در بالا بردن مقام و منزلت همین کافی است اگر منافاتی از آن ها حاصل نشده باشد، برای این که محبت صادقانه و موالات بر حق، این است که گفتار، با عمل، و قلب با زبان، مطابق باشد، وقتی قلب با زبان مخالفت کند یعنی زبان به ولایت اهل بیت اقرار کند، و قلب آن را انکار نماید اگر انکار و اقرارش را نداند از جرگه ی ایمان خارج می شود و اگر بداند از مسلمانی بیرون می رود، و وقتی گفتار با عمل مخالفت کند یعنی به زبان اقرار کند و عمل نکند اگر در این صورت قلبش با زبانش مطابقت داشته باشد این همان بود که گفتیم برای بلندی مرتبه اش کفایت می کند البته هر چیزی حساب خود را دارد، و اگر قلب با زبان مخالف باشد مانند فرض اول می شود یعنی از نادانی باشد مومن نیست و آگاهانه باشد مسلمان نیست



و اگر مطابقت باشد کمال حاصل است شفاعت می کند و در باره اش شفاعت می شود و اگر قلب با قول و عمل مخالف باشد مسأله به تفصیلی است که گذشت، و اگر عمل با زبان و قلب مخالف بود یعنی زبان به موالات اقرار کند و قلب با آن مطابق باشد همان کفایت است که اشاره کردیم و اگر از روی نادانی زبان با دل و عمل مخالف باشد به امید امر خدا مانده است و از روی آگاهی و برای تقيه باشد اشکالی ندارد و (مخالفت زبان با دل) به غیر تقيه باشد آیا ارتداد است یا ارتداد نیست و آگاهی گاه از روی بصیرت است و گاه از روی عدم بصیرت، اگر آگاهی از روی بصیرت باشد یعنی زبانش ولایت را انکار کند پس از آن که راه هدایت برایش روشن شده باشد و تقيه ای در بین نباشد و قلبش در باره ی ولایت به یقین برسد و به عمل اهل حق عمل کند به ظاهر به دلیل (وَلَعِنُوا بِمَا قَالُوا<sup>۱</sup>) مرتد می شود. و یقین قلبی فائده ای به او ندارد چنان که خدای تعالی فرموده است: (وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا<sup>۲</sup>) و به ستم و برتری طلبی، آن آیات را انکار کردند و حال آن که دل هایشان به آن ها یقین داشت این بر آن اساس است که کافر و مشرک و منافق تا بر حق بودن آن چه به سویش دعوت شده یقین نکند حجّت بر او اقامه نشده است، خدای تعالی می فرماید: (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ<sup>۳</sup>) و خدای تعالی بعد از آن که قومی را هدایت فرمود گمراه نمی کند تا برایشان روشن کند آن چه را که باید از آن بپرهیزند و خدای تعالی به همه چیز داناست. و فرموده است: (وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ<sup>۴</sup>) و هر

۱ - مائده ۶۴.

۲ - نمل ۱۴.

۳ - توبه ۱۱۵.

۴ - نساء ۱۱۵.

کس پس از روشن شدن راه حق بر او با رسول الله صلی الله علیه و آله مخالفت کند وی را در همان راه باطلی که برگزیده وا می گذاریم و به جهنم می افکنیم. بنا بر این توضیح، اگر کسی برحق بودن آن چه را که به آن دعوت شده یقین نکند حکمش به روز قیامت می ماند تا تکلیف برایش تجدید شود و پس از روشن شدن حق برایش حکم برقرار می شود.

## و قول امام هادی علیه السلام : و شرفی بطاعتکم

باز دعائی از زائر است، از خدای تعالی درخواست می کند او را با اطاعت کردن از اهل بیت علیهم السلام شرافت ببخشد یعنی که او را توفیق دهد و یاری برساند که از اهل بیت علیهم السلام اطاعت کند، چون اطاعتشان اطاعت خدای تعالی است و شرف دنیا و آخرت را در بردارد، و این مقوله ی همه ی مراتب اعتقادات برحق و گفته های صادقانه و رفتارهای درست به طور تشکیک در هر یک از این امور سه گانه و در جزئی از هر یک از این ها می باشد، اطاعت مورد سؤال به صورت مطلق است یا هر چه با آن شرف حاصل شود و منظور مراتب بالاتر نیست، چون سؤال آن چنانی به غیر معصومین علیهم السلام حرام می باشد زیرا هیچ کس از بین همه ی خلق به اعلی مرتبه ی اطاعت ایشان نائل نمی شود، و قرار دادن بالاترین مرتبه ی ممکن اطاعت در کسی از خلق سبب نمی شود مطیع و مطاع باشد، زیرا مراد از این طاعت بالنسبه به ایشان طاعت حضرت محمد صلی الله علیه و آله است چون اطاعت از آن حضرت بر آنان واجب است بعد از اطاعت آن حضرت، اطاعت امیر مومنان علیه السلام بر ایشان واجب است و بعد از آن اطاعت سابق بر لاحق بر آنان واجب می باشد یا اطاعت ایشان واجب است چون که طاعتشان طاعت خدای سبحان می باشد و در واقع طاعت الهی

بر آنان واجب است و اگر چه ما به اتحاد قائل هستیم، یا این که در ایشان و به وسیله ی ایشان یا از ایشان محقق می شود به این لحاظ طاعت به ایشان نسبت داده شده است.

## و قول امام هادی علیه السلام:

### واعزنی بهداکم

یعنی خدای تعالی تأییدم کند توانائیم دهد و پستی و خواریم را با هدایت شما اهل بیت علیکم السلام برطرف کند، این هم دعای زائر است می گوید خدای سبحان چنان که مرا قدرت داد و از ذلت کفر و نفاق و نادانی رهایم ساخت و به وسیله ی شما یعنی به برکت وجودتان و با هدایتتان، با اسلام و ایمان و علم به من عزت بخشید، از او می خواهم با راهنماییتان مرا قدرت دهد و از خواری گناه به عزت طاعت سرفرازم سازد.

و هدایت ایشان، همان قواعد دیانت مقدسی است که به فرمان خدای تعالی بنیان نهاده و احکام آن را بیان کرده و معارف و اعتقادات را آموخته اند، و اعتقادات و علوم و واجبات و مستحبات و آدابی را که خدای تعالی از همه ی بندگانش خواسته آشکار ساخته اند، و یاری رسانده اند هر کسی را که به ایشان میل داشته و به آنان اقتداء می کند و بر ایشان تسلیم است و به ایشان مراجعه می نماید، و می خواهد به حوض های رشد ایشان وارد شود و دعائی که از پروردگار جهانیان مخفی نمی ماند، از خدای تعالی درخواست می خواهد او را تقویت کند خفت و خواریش را با موفقیت در انجام واجبات و مستحبات بعد از ذلت جهل و تقصیر به عزت تبدیل کند که او بر هر چیزی توانایی دارد.



امام هادی علیه السلام فرمود:

**و جعلنی ممن انقلب مفلحاً منجحاً غانماً**

**سالماً معافی غنیا فائزاً برضوان الله و فضله و کفایته**

مرحوم مجلسی گفته است: (و جعلنی ممن انقلب) انقلب با صیغه ی ماضی به معنی برگشت است از خدا می خواهم مرا از کسانی قرار دهد که با فلاح یعنی رستگاری برگشته و از آتش جهنم به سلامت رسته و به سعادت بهشت نائل شده است، و به غنیمت صوری و معنوی رسیده است. از کسانی قرار بده که از زیارت شما به خانواده اش شاد برگشته و به خواسته ی شایسته و خوشوقتی خود در هر دو سرا رسیده است، فلاح یعنی رستگاری و نجات و ماندن در خیر، یعنی خدا، مرا از نوع افرادی قرار بدهد که از زیارت شما یا به سبب زیارت شما به امیدی که داشته نائل شده است مثل طول عمر، ادامه ی زندگی آسان، نجات یافتن از گرفتاری ها، رهایی از فقر و از سر انجام بد، به مرگ بد از دنیا نرفتن، و در قبر دچار عذاب نبودن، در روز قیامت پشیمان نشدن، باقی ماندن در خیرات جاودانی و سعادت همیشگی. نجاج با فلاح مترادف است یا نجاج پس از رسیدن به مطلوب است یعنی فلاح رسیدن به مطلوب است و نجاج آزادی عمل و اداره کردنی است که سبب می شود از فوت مطلوب در امان بماند و به همین علت نجاج

بعد از فلاح ذکر می شود برای این که فلاح مثل مقدمه یا آغاز درک مطلوب است یا فلاح، مطلق دست رسی به مطلوب است و نجاح رسیدن سریع به حوایج می باشد می گویند: استنجحت الحاجة ای تنجزتها، (غانما) یعنی مانند کسی که سود مورد نظر اهل دنیا و آخرت را به دست می آورد، به غنیمتی فراوان دست یافتم که مایه ی روشنی چشم می شود (سالما) در حالتی که نعمت دنیا و دینش تغییر نیافته، و به خاطر ارتکاب گناهان به عقوبتی گرفتار نشده است، من از خدای تعالی می خواهم گناهانم را به سبب محبت و ولایت شما و دوری از دشمنانتان بیامرزد. معافی) به خواست خدا از وقوع در فتنه ها و امتحانات و گرفتاری ها و تمییز و بلبله و جوش خوردن ها در امانم، خیلی از افراد مکلف وقتی در امان نباشند عوض می شوند و از راه هدایت بر می گردند و به گمراهی می افتند و اگر در امان خدا باشند ای بسا عاقبتشان به خیر بیانجامد.

ظاهر امر این است و احادیث دلالت دارند به این که هیچ یک از این ها از آن ها نمی شوند و هیچ یک از آن ها از این ها نمی شوند، بنا بر این امتحان و دشواری و فتنه برای کسانی است که در اصل اجابتش در خلق اول از اهل عناد و از کسانی باشد که برای آتش آفریده شده است، و چون در خلق دوم از اهل بهشت لطخی به او رسیده و بخشی از عمرش را بین آنان زیسته و افت و خیز با اهل ایمان در او و در اقوال و اعمال او اثر گذاشته است و خدای تعالی چون نمی خواهد ایشان را از مومنان قرار بدهد از جایی که نمی دانند امتحانشان می کند و به فتنه ای دچارشان می کند که آن را نمی شناسند تا امرشان با حقیقتشان مطابق شود و برگردند به آن چه شأن بدیشان در علم غیب ایجاب می کند.



و گاه هست که حقیقتی پاک دارد ولی اقتضائات لطمه غالب می شود به طوری که مشابهت کامل پیدا می کند به کسی که در اعتقاد با طینتشان آلوده شده است، مثلاً اگر امتحان شود طینت دوم بر طینت اول غالب می شود و اگر چه سابق و ذاتی نبوده است و اولی به لحاظ عدم استمداد از اعمالش ضعیف شده باشد زیرا طینت همواره از اعمال خیر مدد می گیرد و اغلب اعمال این شخص به اقتضای طینت دوم بوده است وقتی از بلاها و فتنه ها در امان باشد ای بسا طینت اولی در اثر امنیت قوی شود، زیرا مقتضای فتنه غالباً طینت دوم را تقویت می کند با توافقی که بین آن ها وجود دارد، زیرا لطمه دوم موافق نفس اماره است و فتنه با آن (نفس اماره) موافقت دارد، برای این که سبب انیت و تشخص و تعیینی است که اصل و فرع اماره اند، به همین لحاظ در امان ماندن از فتنه با نفس اماره منافات دارد چون باعث نمی شود انیت تقویت شود.

و گاه می شود که با آزمایش به طور کلی از طینت اول مهاجرت می کند، و شکی نیست وقتی در امان بماند و در ضمن از کسانی باشد که ایمان خالص ندارد حسابش به روز قیامت موکول می شود و در روز قیامت محاسبه می شود و حالش آسان تر است از حال کسی که قبل از مرگ امتحان و آزمایش می شود، زیرا برایش مرگ تقریر نوعی صفت است که با آن می میرد، اما آن که ایمان خالص دارد سبب تقریر خود مرگ می باشد.

و اما در غیر محض الایمان در امان بودن در دنیا لطفی از جانب خدای تعالی است و غالباً مرگ برایش مقرر می شود و اگر چه تکلیف در روز قیامت برایش تجدید شود و به این اشاره است در آیه ی: (وَ جَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ۱) این که گفتیم اشاره بود و به لحاظ ظرافت مطلب بیانش به طول و تفصیل

نیاز دارد. (غیا) از خدا می خواهیم به لحاظ فراوانی حسنات بی نیاز شوم چنان که در دعاء شستن دِست راست در وضوء می خوانیم: (اللَّهُمَّ اعْطِنِي كِتَابِي بِيَمِينِي وَ الْخُلْدَ فِي الْجَنَانِ بِيَسَارِي وَ حَاسِبِي حِسَابًا يَسِيرًا <sup>۱</sup>) یعنی خدایا، نامه ی عمل مرا به دست راستم و برات همیشه در بهشت بودنم را به دست چپم بده و حسابم را آسان بگیر، حساب آسان از هر دو جهت وقتی است که حسنات فراوان باشند.

مانند روایت عیون الاخبار از حضرت امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام است فرمود: (مادر سلیمان بن داود به پسرش سلیمان گفت: ای پسرم از خواب زیاد در شب بپرهیز زیرا خواب زیاد شب انسان را در روز قیامت فقیر می کند <sup>۲</sup>) و این فقر به علت اندک بودن حسنات آدمی است، زائر از خدای تعالی خواست که از زیارتشان به لحاظ فراوانی حسنات به خاطر زیارتشان با دست پر برگردد، و احتمال دارد غنی بودن زائر از نظر روزی زیاد باشد چون زیارتشان بر عمر و روزی می افزاید.

و همین طور است (فائزا برضوان الله و فضله و کفایته) یعنی زائر می گوید از خدای تعالی خواستم که در اثر محبت و ولایت شما به رضوان خدای سبحان دست یابم، زیرا رضای شما رضای خدای تعالی است و کسی که شما از او راضی باشید در دنیا و آخرت به رضوان خدای تعالی می رسد، یا به بالاترین مراتب بهشت وارد می شود که رضوان است چون سرانجام اهل بهشت به رضوان الله منتهی می شود و آن نهایت و پایانی ندارد زائر به حق ائمه علیهم السلام از خدا می خواهد خدای تعالی او را به رضوان برساند زیرا خدای تعالی با زبان اولیائش بر خود واجب کرده که هر کس ولی او را زیارت کند مانند

۱ - فقیه ۴۱.

۲ - امالی صدوق ۳۰۴ و من لا یحضره الفقیه ۳/۵۵۶.

آن باشد که خدای تعالی را در بالای عرش زیارت کرده است. زائر حقی در عهده ی امامی دارد که او را زیارت می کند به همین علت از خدای تعالی خواسته که او را در دنیا و آخرت از وارد شوندهگان به رضوان و فضل خود قرار بدهد، زیرا همه تفضل است و در کفایت اوست که مصالح دنیا و آخرت او را تدبیر کند، چون زائر وقتی خدای تعالی را اطاعت کرد با رفتن به زیارت که با زبان اولیاء فضیلت آن بیان شده و وعده ای که در برابر زیارت ائمه علیهم السلام داده در واقع به خدای تعالی توکل کرده و هر کس به خدای تعالی توکل کند خدا برایش کفایت می کند، پس زائر با دعای خود خواسته که خدای تعالی لحظه ای وی را در امر دنیا و آخرت به خود او واگذار نکند.



**حضرت امام هادی علیه السلام فرمود:**

**با فضل ما ینقلب به احد من زوارکم**

**و موالیکم و محبیکم و شیعتکم**

کلمه ی (با فضل) به (انقلب) مربوط می شود یعنی خدای تعالی مرا از نوع زائرانی قرار بدهد که وقتی از زیارت شما به خانواده اش برمی گردد با بهترین و برترین وضعی برگردد که یکی از زائران شما با آن وضع برگشته است زائرانی که شما را از دور یا نزدیک قصد کردند، خواه از موالیان و خواه از محبان و خواه از شیعیان شما بودند یا نبودند، چون جائز است افرادی غیر آن اشخاص که ذکر کردیم به زیارتشان بیایند، بلکه ممکن است موالی موالی یا موالی دوست یا موالی شیعیانشان یا از دوستان موالیان یا از دوستان دوستان یا از دوستان شیعیانشان باشند این اشخاص گر چه ضعیف ترند اما گاه در حال زیارت اعتقادی پیدا می کنند یا از بعضی زائران متأثر می شوند و دل هایشان با همان تأثر می شکنند و عملشان بهتر از کسانی قبول میشود که در ایشان مؤثر بوده اند، یا این که (موالیکم) عطف تفسیری است یعنی خدای تعالی از زائرانی که موالی و محب و شیعه ی شما هستند قرار بدهد و به بهترین و برترین وضعی به خانواده ام برگردد که یکی از آن ها چنان برگشته است.

و گاہ منظور از (بافضل ما ینقلب به احد من زوارکم) به این معنی است با برترین اجر زیارتتان و با برترین اجر محبت شما و با برترین اجر شیعه ی شما در پیروی از شما در تسلیم بودن در برابر امر و نهی شما و در دوستی شما و در دوری از دشمنان شما به خانواده برگردم، و مراد این است که مرا از نوع کسانی قرار بده که با خیرات دنیا و آخرت برمی گردند و سبب و منشأ و مبدأ و پایان همه ی آن ها شما هستید، انقلب با صیغه ی ماضی گفته شده و نشانه ی تحقق و اعتماد در امید به خدای سبحان و به ائمه ی معصومین علیهم السلام و به زیارت ایشان است و در این جا (ینقلب) با صیغه ی مضارع نشانه ی تجدد (و استمرار) عطایای الهی به سبب آن حضرات به زوار و محبان و شیعیانشان در طول روزگار است، یعنی با یاری خدای تعالی از زیارتشان به خانواده ام برمی گردم مانند یکی از مهمانانی که با یاری خدای سبحان از زیارتشان با برترین وضعی به خانواده اش برمی گردد با عطایا و تحفه های ظاهری و باطنی دنیوی و اخروی، از زائران و دوستان و شیعیانشان تا روز قیامت یا تا روز قیامشان و رجعتشان علیهم سلام الله اجمعین من الآن الی یوم الدین.

امام هادی علیه السلام فرمود:

## و رزقنی الله العود ثم العود ابا ما ابقانی ربی بنية صادقة و ایمان و تقوی و اخبات و رزق واسع حلال طیب

مجلسی رحمت الله علیه گفته است (بنية صادقة) به (العود یا به ابقانی) برمی گردد یعنی خدای تعالی مرا به زیارت شما با نیت صحیح دوباره برگرداند یا خدای تعالی مرا نگه دارد با همین نیت صحیحی که دارم، و اخبات یعنی با فروتنی کامل.

و رزقنی الله) دعای زائر است یعنی خدای تعالی به او روزی کند و توفیق بدهد که به زیارتشان برگردد باز هم برگردد، ابا یعنی دائم و همیشه تا در دنیا باقی است به طوری که ترک زیارت ایشان را جفا بداند و باعث زیارتشان نیت صحیح باشد یعنی سبب آن اطاعت خدای تعالی و صله ی نبی او و صله ی اهل بیت او علیهم السلام باشد و به این وسیله به خدای تعالی تقرب یابد، یعنی برگشتن به زیارتشان از نیت صحیح و پاک درونی و از روی ایمان و تقوی و فروتنی سرچشمه گیرد، و مدام در برابر خدای تعالی خاشع مطیع مُسَلِّم باشد امور خود را بدون هیچ تردیدی و بی هیچ شک و شبهه ای به او بسپارد، با روزی فراوان از راه حلال و پاکیزه، که توشه ی زیارت اهل بیت علیهم السلام سازد و بالمآل توشه ی آخرتش کند.

و حلال طیب در نزد اهل شرع دو اطلاق دارد، اطلاق اول: حلال طیب می گویند و مرادشان این است که در نفس الامر حلال و پاکیزه است، و آن روزی پیامبران و رسولان و ائمه یعنی محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین است، دعاء کننده اگر غیر ایشان باشد طلب حلال طیب برایش حرام می باشد و غیر آن (که اشاره کردیم) گاه به سائر مردم حلال است و به آن حضرات علیهم السلام حرام می باشد، پس اگر حلال واقعی را بخواهد نه غیر آن را، در این صورت مرتبه ی پیامبران را طلب کرده و آن منع شرعی دارد.

اطلاق دوم: بر خلاف این (است) که روزی حلال شرعی را بخواهد یعنی روزی واقعی تشریعی را، به این معنی که شرع مقدس در ظاهر به حلال بودن آن حکم کرده است و این اطلاق دوم است و اشکالی ندارد و رفتن به دنبال آن مستحب است.

اولی مانند حکم واقعی وجودی است و غیر معصوم به آن مکلف نیست، و برایش رفتن به سوی واقعی تشریعی جائز نیست مگر این که به جهت مصلحت هایی بر واقعی وجودی رجحان داشته باشد و از طریق وحی خاص از جانب خدای تعالی به آن اطلاع حاصل شود.

و دومی مانند حکم واقعی تشریعی است و آن حکم کسی است که معصوم نباشد. پس طلب روزی حلال طیب واقعی برای غیر معصوم شایسته نیست چون به این معنی است که شخص رتبه ی ایشان را می خواهد، و روزی حلال طیب شرعی همان روزی است که شرع در ظاهر به حلال بودن آن حکم کرده است، تفاوت بین طلب آن چه نهی شده و آن چه مندوب است این است که حلال واقعی وجودی را طلب کند و نه غیر آن را، و این طلب برای غیر معصوم نهی شده است،



اگر فقط آن را بخواهد در واقع طلب می کند چیزی را که به اهل عصمت اختصاص دارد و آن حرام است، دومی این است که حلال را بخواهد خواه به خصوص همان باشد که شرع در ظاهر به حلال بودن آن حکم کرده است و خواه به طور مطلق بدون تعیین خصوص وجودی باشد که اشکال ندارد برای این که اگر اتفاق بیفتد از آن منع نمی کنیم آن چه نهی شده طلب خاص است.

در کافی به سندش به بزنطی گفته که به امام ابوالحسن علیه السلام گفتم: فدایت شوم دعاء می کنم و از خدای تعالی می خواهم حلال را روزیم کند، فرمود: (آیا می دانی حلال چیست؟ عرض کردم فدایت شوم اما در نزد ما حلال به کسب پاکیزه گفته می شود، فرمود: علی بن الحسین علیه السلام می فرمود: حلال روزی برگزیدگان است ولی تو بگو: (اسألك من رزقك الواسع) خدایا از روزی فراوان تو تقاضا می کنم.<sup>۱</sup>

و در همان کتاب با سندش به معمر بن خلاد از امام ابی الحسن علیه السلام روایت شده که امام ابو جعفر علیه السلام به مردی نگاه کرد که می گفت: (اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ رِزْقِكَ الْحَلَالِ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ سَأَلْتَ قَوْلَ النَّبِيِّينَ قُلِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ رِزْقًا حَلَالًا وَاسِعًا طَيِّبًا مِنْ رِزْقِكَ) خدایا من از روزی حلال می خواهم، حضرت به او فرمود: روزی پیامبران را خواستی، بگو خدایا من از روزی ات روزی حلال فراوان پاکیزه اش را می خواهم.<sup>۲</sup>

ظاهر این دو روایت از طلب حلال خاص نهی می کند و بعضی از علماء گفته (تقاضای) آن سزاوار نیست و ظاهر عبارت او مرجوح بودن آن است.

۱ - کافی ۸۹/۵ و مسند الامام الرضا علیه السلام ۲۹۸/۲ و جامع السعادات ۱۲۹/۲.

۲ - کافی ۵۵۲/۲ و وسائل الشیعه ۱۲۲/۷.

ملا محسن فیض در کتاب وافی این گونه گفته است: (بیان، با توجه به این که حلال مراتبی دارد بعضی مرتبه ها از بعضی اعلی و اطیب هستند جائز است یک بار به طلبش امر شود و یک بار نهی، و نسبت به مراتب مردم در اهلیت روزی و طلب آن تفاوت دارد بنا بر این (تفاوت و منافاتی) بین اخبار نیست... و در همان کتاب در باب طلب روزی با دعا و قرآن گفته است: (بیان، دعاء بعد از نماز و در کتاب نماز صلواتی و دعاہایی و قرائت ہایی برای طلب روزی گذشت و سزاوار است کہ روزی واسع طیب و نہ حلال طلب شود برای این کہ حلال روزی پیامبران و برگزیدگان است...<sup>۱</sup>)

و ظاهر دو روایت و عباراتی کہ آوردیم دعاء بہ قصد روزی حلال خاص، کراہت دارد و دلائل در باطن بہ حرمت اشارہ می کند، برای این کہ (خواستن روزی حلال خاص) طلب چیزی است کہ بہ معصومین اختصاص دارد و تجاوز از حد عمومی است، و (اما) آن چہ در جواز طلب روزی و مشارکت معصومین با مومنین است:

اول، جمالات (و رزق واسع حلال طیب) است کہ در وداع این زیارت آمده و ما در صدد بیان آن ہستیم، و در کافی بسندش بہ معاویہ بن عمار آمده کہ گفت: بہ امام صادق علیہ السلام عرض کردم دعایی برای روزی بہ من یاد بدهد دعایی یاد داد کہ در جلب روزی بہتر از آن را ندیدہ ام فرمود بگویم: (اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي مِنْ فَضْلِكَ الْوَاسِعِ الْحَلَالِ الطَّيِّبِ رِزْقًا وَاسِعًا حَلَالًا طَيِّبًا يَلَاغَا لِلدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ صَبًا صَبًا هَنِيئًا مَرِيئًا مِنْ غَيْرِ كَدٍّ وَلَا وِزْنٍ مِنْ أَحَدٍ خَلَقَكَ إِلَّا سَعَةً مِنْ فَضْلِكَ الْوَاسِعِ فَإِنَّكَ قُلْتَ وَ سَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ فَمَنْ فَضْلِكَ أَسْأَلُ وَ مَنْ عَطَيْتَكَ أَسْأَلُ وَ مَنْ يَدُكَ الْمَلَأَى أَسْأَلُ<sup>۲</sup>)  
خدايا، روزيم عطا کن از فضل گسترده ات حلال و پاکيزه، روزی

۱ - تفسیر المیزان ۱۷۹/۱۰.

۲ - کافی ۵۵۰/۲ و مصباح کفعمی ۱۷۰ و بحار ۲۸۹/۸۳.

گسترده حلال پاکیزه برای رسیدن به امور دنیا و آخرت، ریزان ریزان گوارای گوارا بدون زحمت و بدون منت کشیدن از هیچ یک از آفریدگانت، مگر به طور گسترده از فضل گسترده ات، و خود فرمودی از فضل خدای تعالی بخواهید، خدایا، از فضلت و از عطیه ات و از دست پُرت می خواهم. و این با جائز نبودن طلب خاص منافات ندارد، زیرا مراد از آن عام است.

و دوم، چیزی است که در مجمع الجوامع از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است: (أَنَّ اللَّهَ طَيِّبٌ لَا يَقْبَلُ إِلَّا طَيِّبًا وَ أَنَّهُ أَمْرٌ الْمُؤْمِنِينَ بِمَا أَمَرَ بِهِ الْمُرْسَلِينَ فَقَالَ: (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ<sup>۱</sup> وَقَالَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنَ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ<sup>۲</sup>) یعنی خدای تعالی پاک است و غیر از پاک را نمی پذیرد او مومنان را به آن امر کرده که پیامبران را به آن دستور داده است و فرموده است ای پیامبران از پاکیزه ها بخورید و فرموده است ای کسانی که ایمان آورده اید بخورید از چیزهای پاکیزه ای که برای شما روزی کرده ایم<sup>۳</sup>.

در این حدیث مراد عام است و این گونه نیست که مومنان را به پاکیزه ی خاصی امر کرده باشد بلکه امر عام است، و آن چه ما گفتیم به اهل عصمت اختصاص دارد و طلبش برای غیر ایشان جائز نیست و گر نه اختصاصی آنان نمی شد در آن هم اشکالی وجود ندارد و توقف کسی که توقف کرده از این باب است که این یعنی حلال مختص است یا مختص نیست؟ و اخبار به آن صورت بود که شنیدید.

۱ - مومنون ۵۱.

۲ - بقره ۱۷۲.

۳ - تفسیر مجمع البیان ۱۹۴/۷ و تفسیر نور الثقلین ۵۴۵/۳.



امام هادی علیه السلام فرمود:

اللهم لا تجعله آخر العهد من زیارتهم و ذکرهم  
و الصلاة عليهم و اوجب لي المغفرة و الرحمة و  
الخير و البركة  
و الفوز و النور و الايمان و حسن الاجابة كما اوجبت  
لاوليائك العارفين بحقهم  
الموجبين طاعتهم لراغبين في زیارتهم المتقربين  
اليك و اليهم

می گویم: امکان دارد برای تصحیح سؤال زائر (بگوئیم دعای او) برای همیشه اجابت می شود چنان که گذشت، و اعتراض به این صورت است که دعای زائر در هر بار مستجاب شود واجب می شود تا قیامت از دنیا نرود و زیارتش به آخرت متصل شود آخرتی که تمامی ندارد و به پایان نمی رسد، و حال آن که دلیل قطعی اقامه شده که وی می میرد در این صورت واجب است (بگوئیم) دعای وداعش مستجاب نشده و بعد از زیارت مرده است.

جواب این است: وداعی که بعد از آن مرده جائز است دعایش مستجاب شده و آخرین عهدش نباشد، بلکه جائز است در برزخ و روز قیامت و در بهشت ایشان را زیارت کند یا برایش پاداش

زیارت نوشته شود به این نحو تا در بهشت جمع شوند.

و ذکرهم) یعنی آخرین عہدی نباشد کہ در زیارت و در دعاء بہ حقشان، ایشان را بہ نام و بہ کنیہ و بہ لقب و بہ صفت یاد می کنم، ہم چنین در ذکر خدای سبحان با اسامی او، چون ایشان اسامی او هستند پس ہر کس خدا را یاد کند ایشان را یاد کردہ است و در زیارت نامہ گذشت کہ (من اراد اللہ بدء بکم) یعنی ہر کس خدا را بخواہد از شما آغاز می کند.

و ہمین طور است: (و الصلوٰۃ علیہم) در ظاہر صلوات فرستادن بر ایشان مانند اللهم صل علی محمد و آل محمد، و در باطن مانند این کہ اللہ با ہر ذکری یاد بشود چون نزد کسی کہ ایشان را می شناسد ہمہ ی ذکرہای خدای تعالی ثناء بر محمد و آل محمد علیہم السلام است چنان کہ در بارہ ی فرشتگان در تفسیر (إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ<sup>۱</sup>) وارد شدہ است بہ این معنی: بہ امام علیہ السلام گفتہ شد وقتی فرشتگان چنان باشند کہ خدای تعالی فرمودہ است: (يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ<sup>۲</sup>) شب و روز خدای تعالی را تسبیح می گویند و لحظہ ای سستی نمی کنند پس کی و در کدام وقت بہ پیامبر صلوات می فرستند؟ امام علیہ السلام جواب داد: وقتی خدای تعالی بہ ایشان دستور داد بہ آن حضرت صلوات بفرستند بہ آنان وحی کرد بہ مقدار صلواتتان بر محمد و آل محمد از تسبیح و تہلیل و تمجید من بکاهید بنا بر این وقتی می گویند: اللهم صل علی محمد و آل محمد در واقع خدای سبحان را تسبیح و تہلیل و تمجید می کنند، بنا بر این معنی صلوات بر محمد و آل محمد علیہم السلام، تسبیح و تکبیر و تہلیل و تحمید و تمجید و ثنای خدای سبحان، با بہترین و کامل ترین اسامی و صفات

۱ - احزاب ۵۶.

۲ - انبیاء ۲۰.

اوست، و معنی تسبیح و تکبیر و تهلیل و تمجید و ثنای خدای سبحان گفتن اللهم صل علی محمد و آل محمد است.

و در معانی الاخبار به سندش به امام موسی بن جعفر علیهما السلام آمده که امیام صادق علیهما السلام فرمود: مَنْ صَلَّى عَلَي النَّبِيِّ صَ فَمَعْنَاهُ اَنِّي اَنَا عَلَي الْمِيثَاقِ وَ الْوَفَاءِ الَّذِي قَبِلْتُ حِينَ قَوْلِهِ ( اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قَالُوا بَلَىٰ )<sup>۱</sup> هر کس بر پیامبر صلی الله علیه و آله صلوات بفرستد معنی آن این است که من وفادارم به پیمانی که قبول کرده ام زمانی که خدای تعالی فرمود: ( اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قَالُوا بَلَىٰ ) آیا من خدای شما نیستم؟ گفتند: بلی خدای ما هستی.<sup>۲</sup>

و معنی ( اللهم لا تجعله...) یعنی خدایا در دنیا و آخرت در ظاهر و در باطن و در همه ی حالاتم مرا از این خواسته ها دست خالی مگذار.

و اوجب لی... یعنی آمرزش گناهان و بدی ها و همه ی تقصیرهایی را که دارم برایم واجب کن با تفضلی که بر من می کنی در برابر ولایت و محبتی که به ایشان دارم و مرا به زیارتشان و به یادشان و به صلوات فرستادن به ایشان موفق کن، مرا به رحمت فراگیرشان یعنی ولایت و محبتشان و دوری و بیزارگی از دشمنانشان وارد کن، خدایا، در حالات مبدأ و معادم خیر و برکت را بر من روان کن، و به سعادت برسان که بنده های شایسته ات را به آن رسانده ای، خدایا، به سبب ایشان و آثار ولایت و محبتشان و با توفیقی که به من دادی تا با راهنمایی ایشان و با اجابتشان از هدایتت حسن اجابت داشته باشم، در دلم ایمان را کتابت کن و ظاهر و باطنم را نورانی گردان.

۱ - اعراف ۱۷۲.

۲ - معانی الاخبار ۱۱۶ و بحار ۹۱ ص ۵۴ و فلاح السائل ۱۲۰

معنی (کما اوجبت... تا آخر) تو ای خدایی که تفضل می کنی چنان که به اولیائت واجب کردی اولیائی که در اطاعت از تو دوستانت را و دوستان دوستانت دوست داشتند با راهنمایی هایت به معرفتشان ایشان را به آنان عارف کردی، خودت را برایشان با آن توصیف فرمودی با معرفت ایشان تو را شناختند و حقت را با معرفت حقشان فهمیدند، آنان که اطاعت تو را با وجوب طاعتشان واجب می دانند، با تشویق و ترغیبی که کرده ای مایلند ایشان را زیارت کنند و به وعده ای امید دارند که به آنان داده ای، آنان که با اطاعت کردن از ایشان و با محبتشان و با ولایتشان به تو تقرب می جویند و با اجابت از تو و با اطاعت کردن از تو می خواهند به ایشان نزدیک شوند با آن چه دستور داده ای از واجب دانستن حقشان و تجلیل ایشان و قرار دادنشان در مقامی که آنان را در آن مقام قرار داده ای، ایشان را وجه خود قرار داده ای تا هر کس تو را قصد کند به آن توجه کند و باب خود قرار داده ای که از آن باید آمد و راهی که به تو می رساند و کوتاه و مستقیم است.



امام هادی علیه السلام فرمود:  
**بابی انتم و امی و نفسی و اهلی و مالی**  
**اجعلونی فی همکم و صیرونی فی حزبکم**  
**و ادخلونی فی شفاعتکم و اذکرونی عند ربکم**

می گویم: در شرح الزیاره (بابی انتم و امی و نفسی و اهلی و مالی) بیان شد یعنی پدرم را مادرم را خودم را خانواده ام را و مالم را به شما فدا می کنم تا از آن چه خوشایند شما نیست در امان بمانید، و این همه دعای زائر است و جائز است خبر باشد. (اجعلونی فی همکم) یعنی مرا از کسانی قرار بدهید که به آنان عنایت می کنید و به موقع دعاهايتان او را به خاطر دارید و یاری می کنید به آن چه خدای تعالی دوست می دارد توفیق یابد، و دوست می دارید هر چه از من می خواهید همان هایی باشد که خدای تعالی به واسطه شما از من خواسته است و برای من نزد خدايتان در باره ی گناهانم شفاعت می کنید، تا در دنیا و آخرت به حوض شما وارد شوم، با جامتان از حوض سیرابم می کنید و به شفاعت خودتان و شکوهی که در نزد خدای تعالی دارید مرا سالم به بهشت می برید.

و صیرونی فی حزبکم) مرا از موالیان خودتان قرار دهید که

به یاری و راهنمایی شما از مطیعان الله و از دوستان شما و از دشمنان دشمنان شما و از دشمنان دوستان آن ها باشم یعنی مرا از حال عموم به حال افراد خاص ببرید تا از طائفه و حزب و سرباز غالب شما بشوم.

و ادخلونی فی شفاعتکم) مرا از کسانی قرار بدهید که از آنان شفاعت می کنید از دوستان گناهکار و از شیعیانی که به دوستی شما اعتماد کرده و به شفاعت شما امیدوارند. (

و اذکرونی عند ربکم) یعنی در نزد خدایتان در شفاعت کردن با نامم و با نام پدرم به خصوص یادم کنید و به وجهی خاص از جاهتان برخوردارم فرمایید تا به برکت و وجهه ی شما در پیشگاه خدای تعالی به سعادت نائل شوم.

امام هادی علیه السلام فرمود:  
**اللهم صل على محمد و آل محمد**  
**و ابغ ارواحهم و اجسادهم مني السلام**  
**و السلام عليه و عليهم و رحمة الله و بركاته**

می گویم: سخن در باره ی صلوات بر محمد و آل محمد صلوات الله عليهم گذشت، و مراد از اللهم، یا الله است و منادائی است که برای جلب توجه مَدْعُو، به میم دارای تشدید پیوسته است تا به مطلوب برسد بنا بر این میم با تشدید دو فائده دارد:

فائده ی اول، جلب توجه است و از حرف نداء بی نیاز می کند چون مفاد آن را می رساند.

فائده ی دوم، دلالت دارد به این که طلب سؤال برای حاجت خواستن سائل است.

با این توضیح (اللهم) این فائده را می دهد که (یا الله اطلب منك حاجتي و هي كذا) خدایا حاجتم را از تو می خواهم و آن چنین است، اما یا الله فائده اش این است که دعا کننده به خدا روی آورده و به او توجه دارد بی آن که سؤالی را برساند، از این نظر در موقع مبالغه در دعاء اللهم به جای یا الله ترجیح

دارد و یا با وجود میم که فائده آن را می داده و آوردنش با میم  
مشدد کمتر به کار می رفته و برای تخفیف حذف شده است  
و زشت بوده که عوض و مَعْوُض با هم باشند و به لحاظ این  
که با بودن میم تشدید دار فائده ی کمی دارد و فائده ی میم  
در یا وجود ندارد و اگر کسی آن را آورده مثل شاعر:

اني اذا ما حدث الما اقول يا اللهم يا اللهم

قصدش تأکید در توجه و برای ضرورت در شعر بوده است، و در  
ضمن به دو لحاظ یا و میم را با هم جمع کرده است، به لحاظ  
ابتدائی یا را و به لحاظ دعاء میم را آورده است. این که گفتیم:  
(یا با میم مشدد کمتر به کار می رود) قیاسی است ولی غالباً  
در استعمال به خاطر تخفیف حذف شده است، و در حقیقت در  
این شعر عوض و معوض را با هم جمع نکرده چون میم به  
عوض یا، نیامده بلکه آن را برای مبالغه آورده که قبل از ذکر دعاء  
مورد توجه قرار بگیرد، و چون میم مشدد فائده داده که همان  
متوجه بودن مدعو به دعاء باشد به آوردن یا، نیاز نبوده است.

همزه (در لفظ جلاله، در یا الله) همزه ی قطع است و اگر  
چه صحیح همزه ی وصل است ولی به لحاظ این که برای  
تعریف ملازم اسم شده تا از اعلام به شمار آید، بلکه الله از باب  
تغلیب علم است چنان که امام صادق علیه السلام در تفسیر  
بسم الله الرحمن الرحيم فرموده است: (و الله علم علي الذات  
الواجب الوجود<sup>۱</sup> همزه در لفظ جلاله ي الله) اصلی است و با آن  
معامله ی همزه ی قطع شده چون همیشه همراه لفظ جلاله

۱ - ابراهیم بن علی جبعی معروف به کفعمی در فصل سی و دوم کتابش مصباح ص ۳۱۴ توضیح  
مختصری به اسماء الهی داده و در آن جا در توضیح لفظ جلاله ی الله گفته است: الله اسم علم مفرد  
موضوع علی ذات واجب الوجود تعالی شانه و در آن جا ده خصوصیت برای لفظ جلاله ذکر کرده و  
گفته هفتمین خصوصیت این است که الله علم است به ذات مقدسه ، و به غیر آن نه از روی حقیقت و  
نه به مجاز اطلاق نمی شود. و بعد این آیه را ذکر کرده است: هل تعلم له سميا . مترجم .

است، و برای این که به کار بردنش در دعاء به صورت قطع ابلغ است، و طلب اقبال از مَدْعُو است که به داعی توجه کند، و این وجه بهتر از وجوه دیگر است، و به این منظور در غیر حال نداء، با در نظر گرفتن این که برای تعریف است همزه ی وصل است، مانند بالله، من الله (و الله و تالله) و الی الله اما این که شاعر در شعرش آن را بعد از یا، به صورت همزه ی وصل آورده به خاطر ضرورت شعری است.

### و قول امام علیه السلام (و ابلغ ارواحهم...

یعنی سلام مرا به ارواح و اجسادشان برسان، و ارواح جمع رُوح است با این نام نامیده شده چون که در لطافت با ریح مجانست دارد، چنان که امام باقر علیه السلام به محمد بن مسلم فرمود وقتی از آن حضرت سؤال کرد نفخ در قول خدای تعالی (وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي<sup>۱</sup>) چه معنی می دهد؟ اما این که از ایشان وارد شده که روح ایشان یک روح است منافاتی با جمع در این جا ندارد، برای این که جمع به اعتبار هریک از ایشان است، و مفرد به این نظر است که اختلافی و مغایرتی در آن ها نیست برای این که در عالم شهادت ارواحشان همه یک حقیقتند.

و اما در عالم غیب، واقعا یک روحند، روح در آن جا یکی از متعددین در این جاست مانند تصویری که از یک دیدنی در چشم های بیننده وجود دارد در هر چشم یک تصویر وجود دارد غیر از تصویری که در آن یکی وجود دارد، وقتی نگاه می کنی و در مقابل دیدنی قرار می گیری تصویرش در هر چشمی منطبق می شود در نزد تو یعنی در چشم هایت دو تصویر وجود دارد اگر رؤیت و درک آن محقق شد این دو تصویر بر همان

دیدنی منطبع می شوند، و اگر (مثلاً یک چشم انحراف داشته باشد) دیدنی را دو تا می بینی، در اجساد هم مانند تصویر یک دیدنی در دو چشم متعددند و در غیب یکی اند مانند تصویر دیدنی از دو چشم تو که که به یک دیدنی واقع می شود.

## در تعریف و شناخت روح

### علماء در شناخت روح خیلی با هم اختلاف نظر دارند

و شاید در مجموع در این باره چهارده قول یا بیشتر وجود دارد و قول بر حق این است که روح جسمی است مجرد زرد رنگ و شکل معنوی آن صورت قائم الزاویه است مانند این: ۱- و صورتش پیش از تکلیف (بالست بربکم) مانند برگ آس است به این صورت: به همین لحاظ در اخبار اهل عصمت علیهم السلام برگ آس و اظله نام یافته است و در انسان غیبی در شکل و رتبه مانند مضغه در وجود جسمانی است، بنا بر این تعریف، پنج ادعاء وجود دارد که به صورت مختصر و بدون ذکر دلیل هر ادعاء به آن ها اشاره می کنم چون مطلب طولانی می شود و اگر ذکر کنیم فهمیدن معنی برایت مشکل است برای این که بیانش جز با دلیل حکمت ممکن نیست، و دلیل مجادله در این جا به جائی راه نمی برد و اگر چه با برهان قطعی باشد، پس هر کس این امور را بدون دلیل حکمت بخواهد به خطا می افتد و نمی داند خطا کرده یا درست.

و اما دلیل حکمت اگر به آن عارف باشی مرادم را به صرف یادآوری می فهمی و وجودش به وسیله ی فؤادت در قلبت و در روحت و در خیالت نقش می بندد و اگر به آن عارف نباشی هرگز چیزی از آن را نمی فهمی پس به یاری خدای تعالی می گویم:

اول: که گفتم (روح، جسم است) دلیل نقلی آن قول امام صادق علیه السلام است که فرمود: (انها جسم لطیف<sup>۱</sup> البس قالبا کثیفا<sup>۲</sup>، روح جسمی لطیف و رقیق است در قالبی متراکم، و اما دلیل حکمت، برای این که روح جوهر است و عرض نیست، و از ماده ای نورانی و زرد رنگ و صورتی به شکل برگ آس ترکیب یافته است و مراد از جسم، چیزی است که از ماده و صورت مرکب باشد که لازمه اش بر حسب هر شیئی ابعاد سه گانه است، و نیز مکانی در نوع خود دارد و آن زمین برگ آس است و از نوع خود وقتی دارد و وقت آن دهر است روح در وقت و مکانش مانند فلک ثوابت است که از آن در زمان و مکانش به کرسی تعبیر می شود، این در آن جاست که روح برزخ بین عقل و نفس باشد، اما اگر منظور از آن عقل باشد چنان که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده اند: (اول ما خلق الله روحی)<sup>۳</sup> پس مانند عقل است بلکه خود عقل است یا مراد از آن نفس است چنان که می گویی: ملک الموت روح او را گرفت پس مانند نفس است بلکه خود نفس است، وقت عقل اول دهر است مانند فلک محدد الجهات، زمانش اول زمان و اعلی و لطیف آنست، و نفس وقتش وسط دهر است مانند افلاک هفتگانه زمانش در لطافت و کثافت وسط زمان است، و روح مانند عقل مفارقه نیست بلکه به عقل مربوط است و از این جهت با فعلش به اجسام نظر کرد و فی نفسه به شکل کره است چنان که شأن هر کاملی چنین می باشد، الا این که با قسمت پایینش به سمت اجسام و با قسمت بالایش به سوی عقل کشیده می شده و شکلش امتداد یافته است. و چون بخش اعلای آن به لحاظ نزدیکی به عقل از بخش اسفلش لطیف تر است امتدادش

۱ - در احتجاج جسم رقیق .

۲ - احتجاج ۹۶/۲ و بحار الانوار ۶/۲۱۶.

۳ - شرح الاسماء الحسنی ۲۰۳/۱ و بحار الانوار ۳۳ ص ۵۸ و ۱۵ ص ۲۴ و نظم المتناثر ۱۸۵ و مشارق القین ۴۲.

به خاطر لطافتش کم عرض است و بخش پایینش به جهت غلظت و کثافتش به خاطر نزدیکی به اجسام، نسبت به بخش اعلاى آن عریض تر می باشد و شکل صوری آن مانند برگ آس است چنان که مثال زدیم دریاب.

دوم: گفتیم مجرد است، دلیل عقلی فرمایش امیر مومنان علیه السلام است چنان که شیخ عبد الواحد بن محمد بن عبد الواحد اسدی در کتابش الغرر و الدرر، گفته که از امام علیه السلام از عالم علوی پرسیدند فرمود: (صور عالیة عن المواد عاریة عن القوة و الاستعداد تجلی لها فاشرقت و طالعتها فتلاآت و القی فی هویتها مثاله فاطهر عنها افعاله).<sup>۱</sup>

### سخنی از مرحوم مولف درباره ی گفته ی مجلسی رحمت الله علیه

اما دلیل از حکمت، مراد ما از جسم مجرد همان است که معتقدان به وجود مجردات گفته اند که مراد از مجرد، چیزی است که از ماده ی عنصری و مدت زمانی مجرد باشد و نه مجرد از مطلق ماده و صورت.

گفته ی مرحوم مجلسی در بحار در کتاب عقل، در تکفیر کسی که اثبات کند غیر از خدای تعالی مجردی وجود دارد و وجود آن را در اخبار نفی می کند، نوعی غفلت از ناحیه ی اوست، زیرا آن ها نظرشان این است که از ماده ی عنصریه ای که زیر افلاک اند مجرد هستند و او خود در باره ی خیلی از مخلوقات همین عقیده را دارد مانند همه ی افلاک و ستارگان که همه جسم اند و از ماده ی عنصریه مجرد هستند، و همین طور است رنگ

۱ - مناقب آل ابی طالب ۱/۳۲۷ و مصباح البلاغه ۲/۲۴۴ و الصراط المستقیم ۱/۲۲۲ و بحار الانوار ۱۶۵/۴۰ و عیون الحکم و المواعظ ۳۰۴.



ها، و همین طور است نور محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله، خدای تعالی آن ها را قبل از افلاک و قبل از عنصر و قبل از زمان آفریده است، چنان که اخبار فراوانی همین را می گویند، و همین طور است فرشتگان، و نیز قلم، لوح و عرش و کرسی و غیره، و انکار او که در اخبار چنین چیزی نیست ناشی از غفلت است، و قول امیر مومنان علیه السلام (صور عالیة عن المواد عاریة عن القوة و الاستعداد تجلی لها فاشرقت و طالعتها فتلاآت و القی فی هویتها مثاله فاطهر عنها افعاله...) و غیره را برایت نقل کردم چنان که در سخنش به اعرابی فرمود وقتی از او در باره ی نفس سؤال کرد و حدیث کمیل و امثال آن ها، اگر خدای تعالی خواسته باشد کسی این موضوع را بفهمد کدام دلیل صریح تر از این هاست و خود او این ها را روایت کرده است.

سوم: گفتم رنگش زرد است، دلیل نقلی روایت کافی است به سندش از عمار بن مروان، گفته که به من نقل کرد کسی که در حدیثی طولانی از امام صادق علیه السلام شنیده بود تا این که امام علیه السلام فرمود: (ثُمَّ یَسْأَلُ نَفْسَهُ سَلًا رَفِیقًا ثُمَّ یَنْزِلُ بِکَفْنِهِ مِنَ الْجَنَّةِ وَ حَنْوُطِهِ مِنَ الْجَنَّةِ بِمَسْکٍ اذْفَرٌ فِیْکَفْنٍ بِذَلِكَ الْکَفْنِ وَ یُحْنَطُ بِذَلِكَ الْحَنْوُطِ ثُمَّ یُکْسَى حُلَّةً صَفْرَاءَ مِنْ حُلَلِ الْجَنَّةِ) <sup>۱</sup> آن گاه جاننش را به ملایمت می گیرد و سپس کفنش را و حنوطش را که از مشک اذفر است از بهشت می آورد، با آن لباس او را کفن می کند و با آن حنوط، حنوطش می کند، و بعد از آن به او لباسی زرد می پوشانند... و غرض از آن که حله ی زرد بهشتی می پوشد روح است، و معنی این می شود که رنگ روح زرد است (انها بقرة صفراء فاقع لونها تسر الناظرین) روح وقتی به جسد که خلقتش کامل شده وارد می شود، از کثرت حدود با این که زرد بوده سبز مایل به سیاه می شود، و زمانی که از بدن جدا می شود به رنگ خودش بر می گردد، و معنی این که فرشته

ی مرگ لباسی زرد به او می پوشاند کنایه از بیرون آوردن آن از جسد است و برگشتنش به رنگ اصلی.

و اما دلیل از حکمت، این است که عقل نور سفید و نشانه از شدت بساطت است و روح نور زرد است چون اولین تنزل عقل است، وقتی نازل شد تیرگی در آن حاصل شد، در روح مانند نطفه در جسد و در کمال بساطت است و روح در غیب مثل مضغه در جسد است که تنزل نطفه می باشد و اول شکل گیری و نقش پذیری صورت هاست که در حدیث علی بن الحسین علیهما السلام در باره ی انوار عرش تعبیر شده است: (و نور اصْفَرَ اصْفَرَّتْ مِنْهُ الصُّفْرَةُ، وَ نور اَبْيَضَ اَبْيَضَ مِنْهُ الْبَيَاضُ) نور سفید در حدیث ایشان عقل است، نور اخضر اخضرت منه الخضره و نور سبز که سبزهها از آن سبزند، و آن نفس است زردی روح با سیاهی کثرت جمع شده و سبزی از آن به دست آمده است، و نور احمر احمرت منه الحمرة، و نور سرخ که سرخی ها از آن است، نور طبیعت است برای این که سفیدی عقل با زردی روح مانند جمع شدن جیوه با گوگرد زرد جمع شده که با ترکیب آن ها سیماب درست می شود، دریاب.

چهارم: این گفته ی من و شکل معنوی آن صورت قائم الزاویه است — در ظاهر روایات تا جایی که اطلاع دارم دلالتی بر آن نیست. و اما در باطن چیزی نیست مگر این که حکمی در باره اش در کتاب و سنت وجود دارد. و علمای فن این را ذکر کرده اند و از اشارات اخبار استفاده می شود، مانند این که گفتیم عقل قلم نامیده می شود و آن را به کنایه از بسیط بودنش الف قائم نامیده اند و صورتش این است ا، و لوح را الف مبسوط و باء بسم الله الرحمن الرحيم نامیده اند.

ابن ابی جمهور احسائی در المجلی از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: (موجودات از باء بسم الله الرحمن

الرحيم اظاهر شده اند و آن لوح است). الف مبسوط نامیده شده تا کثرت نقش ها و صورت ها در آن بیان شود و صورت معنوی آن چنین است: و روح دو اعتبار دارد اعتباری مانند عقل که الف قائم است: ا و اعتباری مثل نفس که الف مبسوط است: بنا بر این صورت روح در بین این دو اعتبار یعنی بین ا و بین این گونه خواهد بود.

پنجم: این گفته ی من (صورتش قبل از تکلیف) چنان است که در اول اشاره کردیم و این اندک مطلبی است که از صفات روح در آن چه ذکر کردیم اشاره می شود و باقی مطلب در ذکر اجساد خواهد آمد.

### به معاد انسان در این بحث دقت کنیم

و اجسادهم) و مراد از اجساد همان هایی اند که در قبرها دفن شده اند و در شرح الزیارة بخشی از بیان آن گذشت، اجساد جمع جسد است و به اجسام هم اطلاق می شود و یا اطلاق می شود به آن چه روح در آن حلول کرده است، و قبل از رسیدن به این جا گفتیم که: جسد دو جسد است (دو بخش دارد بخش) جسد عنصری بشری که ترکیبی است از عناصر اربعه ای که زیر فلک قمر وجود دارد این جسد از بین می رود و هر چیزی از آن به اصل خود می پیوندد و برگشتش برگشت مازجه و استهلاک است (یعنی با اصل خود ممزوج می شود و در آن مستهلک می شود یعنی آب (این بخش از بدن) به آب و هوایش به هواء و آتشش به آتش و خاکش به خاک برمی گردد، و (این بخش از جسد) بر نمی گردد و مانند لباسی است که شخص آن را کنار می گذارد.

بخش) دوم جسد اصلی است از عناصر عالم هورقلیا، که در

داخل همین جسد محسوس قرار دارد و روح بر آن نشسته و بر آن سوار است و همین هم در قبر به حالت مستدیر<sup>۱</sup> یعنی با وضع مرتب باقی می ماند با همان ترتیبی که در زنده بودن شخص در او بود مثلاً اجزاء گردن بین اجزاء سر و سینه، و اجزاء سینه بین اجزاء گردن و شکم، و اجزاء شکم بین اجزاء سینه و پاها و به همین ترتیب که اجزاء مرتب هستند، و مراد از این که در قبر به حالت مستدیر می ماند همین است.

روز قیامت که بیاید اجزاء این جسد مانند بار اول به هم می پیوندند تا به همان صورتی باشد که در دنیا بود سپس روح به آن حلول می کند و برای حساب پس دادن بر می خیزد. این جسد همان است که درد می کشد یا از نعمت های الهی بهره می برد، و این همان است که می ماند و با آن به بهشت می رود یا به جهنم وارد می شود، و منظور در این جا همان است، گر چه تصفیه ی دومی برای سرای آخرت دارد، چون ظاهراً از جنس برزخ است و آن ترکیبی از این جسد است و پوسته کثافت آن می باشد که جسد عنصری بشری فانی است، و این جسد دوم را جسم می نامند چنان که در زیارتنامه ها آمده است (صلوات الله علیکم و علی ارواحکم و علی اجسادکم و علی اجسامکم و علی شاهدکم و علی غائبکم و علی ظاهرکم و علی باطنکم<sup>۲</sup>). و منظور از آن همان جسدهایی است که در قبر باقی می ماند و از عناصر برزخ است که بهشت دنیا و جهنم دنیا نام دارد، و در قرآن به آن ها اشاره شده است، خدا در باره ی بهشت دنیا فرموده است: (جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ اِنَّهٗ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًا لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا اِلَّا سَلَامًا وَّ لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَّ عَشِيًّا<sup>۳</sup>) آن بهشت های جاودانه ای که

۱ - کافی ۲۵۱/۳ و بحار الانوار ۴۳/۷ و من لا يحضره الفقيه ۱۹۱/۱ و ۱۹۱/۱ .

۲ - مصباح المتجهد ۲۸۹ و کامل الزیارات ۴۲۱ .

۳ - مریم ۶۱ و ۶۲ .

خدای تعالی به بندگان در جهان غیب وعده داده به یقین خواهد آمد، در آن بهشت غیر از سلام، سخن لغوی نمی شنوند و روزی آن ها صبح و شام بی هیچ رنجی به آن ها می رسد، و این بهشت دنیاست برای این که در آخرت صبح و شام وجود ندارد، و پس از آن خبر داده که این بهشت دنیا همان بهشت آخرت است، با این سخن که (تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا) این همان بهشتی است که ما بندگان پاک متقی خود را به خصوص وارث آن می گردانیم.

و در باره ی آتش دنیا فرموده است: (وَ حَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا<sup>۲</sup>) و عذابی سخت آل فرعون را فرا گرفت، آن ها صبح و شام به آتش عرضه می شوند، خبر می دهد که صبح و شام به آتش عرضه می شوند و این در دنیاست و روزی که قیامت برپا می شود، پس بهشت دنیا پس از تصفیه همان بهشت آخرت است و آتش دنیا پس از تزکیه و از بین بردن برودت و رطوبت برزخ، همان آتش آخرت است.

چنان که این جسد تو، جسد دنیاست، و آن بعینه پس از تصفیه همان جسد آخرت است و اسفل آن در لطافت با لطافت محدد الجهات برابر می باشد، دریاب.

## روح جسمی لطیف است

و اما روحی که عزرائیل آن را می گیرد انسان است و گفتیم که جسمی لطیف است زیرا از شش چیز: مثال و هیولی و طبیعت و نفس و روح و عقل مرکب است، وقتی عزرائیل آن را

۱ - مریم ۶۳.

۲ - غافر ۴۵ و ۴۶.

گرفت آن را به آن عالم می فرستد، و بیدار است و نمی خوابد چنان که حضرت امام جعفر بن محمد صادق علیهما السلام در تفسیر (فَأَنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ<sup>۱</sup>) غیر از صدایی مهیب نمی شنوند و ناگاه همه از خاک بیدار شوند و به صحرای قیامت رهسپار گردند.<sup>۲</sup>

اگر از کسانی باشند که ایمانی خالص دارند یا از کسانی باشند که کافر محض اند (و در دنیا با عذاب الهی به هلاکت نرسیده اند) در رجعت مبعوث می شوند و سپس می میرند یا به شهادت می رسند، و وقتی مردند یا به شهادت رسیدند به ساهره بر می گردند تا در صور دمیده شود و وقتی اسرافیل نفخ صعق را در صور دمید ارواح با نفخ او به صور جذب می شوند، هر روح به سوراخی وارد می شود که در نفخ حیات در دنیا از آن بیرون آمده بود، در این سوراخ شش خانه وجود دارد در خانه ی اول مثال و در دوم جوهر هبائی که همان ماده و هیولی است و در سوم طبیعت و در چهارم نفس و در پنجم روح و در خانه ی ششم عقل وارد می شود، با این قرار بین نفخ صعق و بعث به مدت چهار صد سال ارواح باطل می شوند و زمانی که اسرافیل نفخ بعث را در صور دمید عقل را بیرون می آورد تا به روح وارد شود و آن ها را بیرون می ریزد تا به نفس وارد شوند و همه را بیرون می اندازد تا در طبیعت داخل شوند و همه را بیرون می دهد تا در مثال وارد شده و (روح) کامل شود و پیرواز در آید تا به جسد وارد شود از مجموع این شش جزء سه جزء، جسم مجرد است و آن ها عبارتند از: نفس و طبیعت و ماده، و مثال صورت آن و عقل روح در روح است، این جسم لطیف در جهت طبیعت و ماده تصفیه می شود و در

۱ - نازعات ۱۳ و ۱۴.

۲ - مختصر البصائر ۱۱۸ و الرجعه ۵۹ و الايقاظ من الهجعه ۲۷۹ و تفسیر برهان ۴/۴۲۵ و بحار الانوار ۵۳ ص ۴۵.

نفخ دوم یعنی بعث جسم دوم با تصفیه می افتد زیرا بشری برزخی است و به ذات مکلف نمی پیوندد چون از احکام رتبه است چنان که جسد عنصری از احکام و لوازم دنیاست و از دنیا خارج نمی شود، همین طور است جسم اول برزخی که از برزخ بیرون نمی رود، و روح قبل از تصفیه ی کدورت های طبیعت و ماده از صور بیرون نمی آید و این کدورت ها همان جسم اول است که به انسان متصل نمی شود.

### جسد اول نابود می شود و جسد دوم می ماند

پس دو جسد وجود دارد جسد اول در دنیا نابود می شود و جسد دوم برای همیشه باقی می ماند و روحی که قبض می شود دو جسم دارد جسم اول در برزخ فانی می شود و جسم دوم برای همیشه می ماند، و مثال دو جسد و دو جسم (که گفتیم یک جسد و یک جسم نابود می شوند یکی در دنیا نابود می شود و دیگری در برزخ) چرکی است که لباس را آلوده کرده است، وقتی لباس شسته شود چرک می رود و نمی ماند و نیازی به آن نیست و فائده ای ندارد بلکه سبب می شود از رنگ و ارزش لباس کاسته شود و وقتی زایل شد لباس تمیز و پاکیزه می شود.

(مراد زائر به تعلیم) امام هادی علیه السلام که می گوید (و ابلغ ارواحهم و اجسادهم منی السلام) به ارواح و اجسادشان از من سلام برسان، همان ارواح و اجساد است که باقی اند و انسان همان است نه چیزهایی که به او متصل شده و در حقیقت مال او نیستند، و صرفاً به حکم مکان (یعنی دنیا و برزخ) به او ملحق شده اند برای این که این لاحق لذت (بهشت) را و درد و سوز (جهنم) را نمی فهمد و از انسان نیست.

باید دانسته باشی آن چه ما به آن اشاره کردیم روح و جسد جزئی بود در صورتی که مراد از ارواح و اجساد در وداع زیارتنامه روح و جسد کلی و در معصومان اهل بیت علیهم السلام است و نیز مراد از کلی و جزئی، آن کلی و جزئی نیست که حکماء و علماء در کتاب های منطق و مانند آن از آن ها بحث می کنند، برای این که کلی مورد بحث آن ها معنایی ذهنی و ظلی است که از افرادش در خارج اخذ شده است زمانی که ذهن در افراد ملاحظه می کند معنایی را که صورتش در همه در نزد او برابر است و با همان معنی که در علمش وجود دارد برای همه ی آن ها حکم می کند به اعتبار این که آن ها شامل همان معنی هستند.

و اما مراد از این کلی ذات قائمی است که در ظهورهای خود مُثَل و صفاتی دارد و آن مُثَل با همان ذات شریف قائم هستند مانند قیام شعاع ها و سایه ها به وسیله ی خورشید، ارواح انبیاء و رسل اشعه و مُثَل و مظاهر ارواح محمد و آل محمد علیهم السلام هستند و ارواح مومنان اشعه ی ارواح پیامبران و رسولان اند بنا بر این، ارواح مومنان اشعه ی اشعه ی ارواح حضرات معصومین علیهم السلام هستند.



و باقی سخن در این باره در شرح الزیاره گذشت و باید لگام قلم را به دست بگیریم از آن چه خدای تعالی اثبات آن را برای ما در شرح الزیاره ی جامعه ی کبیره و شرح وداع آن خواسته بود و الحمد لله رب العالمین، خدای تعالی آن را توشه ی روز قیامت قرار بدهد و طالبان بیان و یقین از عارفان مومنان را به وسیله ی آن بهره مند سازد.

مؤلف این کتاب، عبد مسکین احمد بن زین الدین بن ابراهیم بن صقر بن ابراهیم بن داغر احسائی مطیرفی در شب نوزدهم ربیع الاول سال یک هزار و دویست و سی هجرت نبوی صلوات الله علیه و آله از نوشتن آن فراغت یافت، و الحمد لله و استغفر الله و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.

ترجمه ی وداع زیارتنامه، عصر روز پنجم جمادی الثانی ۱۴۳۸ مطابق با ۱۲ اسفند ماه هزار و نود و پنج با یاری خدای متعال و عنایات ائمه ی اطهار علیهم السلام به دست اقل مشتغلین علوم دینیّه محمد عیدی خسروشاهی پایان یافت. استغفر الله من زلات القلم و اللسان و احمده و اصلي و اسلم علی محمد و آله الطاهرین. خدایا به یاد و نام تو و برای جلب رضا و خشنودی تو و با مدد و عنایات کریمانه ی تو و به امید شفاعت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام قلم به دست گرفتم و به میدانی وارد شدم که خود را اهل آن نمی دانستم همه ی مومنین و مومنات و به خصوص پدر و مادرم و دیگر گذشتگانم را ببخش و بیامرز و مرا آمرزیدی از دنیا ببر، خدایا در ظهور حضرت امام عصر ارواحنا فداه تعجیل کن و این بی مقدار را از خادمان آستان مقدسش قرار بده.